

متون آموزشی طرح هجرت / ۳۰

ره‌توشه راهپیان نور

ویژه ماه مبارک رمضان

(۱۴۲۱ق - ۱۳۷۹ش)

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین

(طرح هجرت)

مرکز نشرات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم / ۱۳۷۹

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت آموزش. مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت).
ره توشه راهیان نور: ویژه ماه مبارک رمضان (۱۴۲۱ ق - ۱۳۷۹) / دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت). - قم: دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۹.
۱۰، ۳۹۰ ص. - (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات؛ ۹۰۹. متون
آموزشی طرح هجرت؛ ۳۳)
۱۴۰۰۰ ریال. ISBN: 964 - 424 - 862 - 7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتاب حاضر از سال ۱۳۷۴ با همین عنوان با مضامین مختلف منتشر می شود.
Rahtushe-ye Raheayane Nur Vizhe-ye
Ramazan (1379 SH - 1421 GH) پشت جلد لاتینی شده:

کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. اسلام - مقاله ها و خطابه ها. ۲. اسلام - مسائل متفرقه. ۳. اسلام - تبلیغات - راهنمای
آموزشی. ۴. رمضان. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مرکز انتشارات. ب. عنوان.
۲۹۷/۰۴۵ BP ۱۰/۵/۷۹ ۱۳۷۹

□ مسلسل انتشار: ۱۵۹۵

□ شابک: ۷-۸۶۲-۴۲۴-۹۶۴ / 7-862-424-964 ISBN:



مجلس شورای اسلامی ایران

ره توشه راهیان نور

ویژه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۱/۱۳۷۹

تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرای و نمونه خوانی: مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

لینوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۷۹

شمارگان: ۱۴۰۰۰

بها: ۱۴۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،

ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷۴۲۱۵۵-۷، نمابر: ۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۴۳۴۲۶

نشانی الکترونیک: <http://www.hawzah.net/M/M.htm>

پست الکترونیک: E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام خمینی (ره):

توجه داشته باشید که بالاترین چیزی که می‌تواند این انقلاب را در این جا به ثمر برساند و در خارج صادر کند، تبلیغات است، تبلیغات صحیح.

اگر چنانچه از یکی از ماها، بر خلاف مقررات اسلامی، بر خلاف احکام اسلام، یک مطلبی از او صادر بشود، اسلام رو به شکست می‌رود. تا اصلاح نکنیم خودمان را، نمی‌توانیم کشور خودمان را اصلاح کنیم.

آن کس که اتکا به خدا دارد، منصور است.

کوشش کنید معنویت را تقویت کنید در بین این ملت، با معنویت است که شما می‌توانید استقلال خودتان را حفظ کنید و به مراتب کمال برسائید.

با اخلاق مردم را خاضع کنید، و خضوع قلبی میزان است و اگر بتوانید قلب مردم را همراه خود کنید، این چیزی است که پیش خداوند دوام و ثبات دارد.

مسئولیت شما روحانیون و مبلغان خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامه مردم می‌باشد. چه بسا اموری که برای عامه مردم مباح است اما برای شما جایز نیست و ممکن است حرام باشد، مردم ارتکاب بسیاری از امور مباح را از شما انتظار ندارند.

مقام معظم رهبری (دام ظلّه العالی):

امام [خمینی (ره)] برای ماه رمضان هیچ ملاقاتی نداشتند و بیشتر به خودشان می پرداختند لذا بعد از ماه رمضان که انسان با ایشان ملاقات می کرد محسوس بود که ایشان نورانی تر و معنوی تر شده اند و یقیناً بسیاری از موفقیت های این انقلاب و این ملت ناشی از همان کانون جوشان منور بود.

سخن آفتاب، ص ۱۲۲

تبلیغ

«لَبَّ دین، یعنی همان را که در روایات محکم و آیات کریمه قرآن است، بر این دلها و ذهنها بخوانید، اینها استقبال می کنند. دلهایشان پاک و صاف می شود.»

پرهیز از القای شبهه

«مراقب باشید که مبادا منبرها کسی را دچار شبهه کند، ذهنی را دچار گره کند و او را از خدا و نماز و منبر و محراب و امثال آن دور و بیزار کند.»

بازنگری

«مبلغ باید نسبت به بازدهی کار خویش و ثمره و اثربخشی آن حساس باشد و در صورتی که کار خویش را دارای ثمره یافت، ادامه دهد.»

فهرست مطالب

□ پیش گفتار و مقدمه ۱-۵

□ طلّیعه ۷-۱۲

اصلاحات (وظایف کنونی مردم و مسئولین از منظر رهبر معظم انقلاب مد ظله)

□ ماه مبارک ۱۳-۱۹

توصیه‌هایی به مبلغان گرامی

مقالات

□ ماه رمضان و دعا ۲۳-۴۶

مقدمه، فلسفه روزه، فواید روزه، روزه عامل باز دارنده از گناه، روزه و تقویت اراده، صفا و پاکی دل، روزه و صبر، روزه و قناعت، همدردی با فقیران، نظم و انضباط، روزه و آمادگی برای دعای جایگاه و اهمیت دعا، اوصاف دعا: ۱- کلید رستگاری، ۲- کلید رحمت و چراغ تاریکیها، ۳- برنده تر از نوک نیزه، ۴- برگرداننده قضای حتمی، ۵- درمان هر درد، ۶- وسیله دفع بلاها، ۷- وسیله دفع اندوه، ۸- وسیله تقرب به خدا؛ دو ویژگی برجسته و آموزنده در دعاها، ائمه، دعای امام سجاد علیه السلام در ابتدای ماه رمضان، فرازهایی از دعای امام سجاد علیه السلام، نکته‌ها

□ سیره معصومین علیهم السلام در ماه مبارک رمضان ۴۷-۵۸

حجة الاسلام محمد سبحانی نیا

انتظار ضیافت، کسب آمادگی، قرائت قرآن، همدردی با فقرا، نیایش و تضرع، شب زنده داری، بزرگداشت شب قدر، خدا حافظی با ماه خدا

□ سیمای علی (علیه السلام) در قرآن ۵۹-۸۰

حجة الاسلام سعید عطاریان

مقدمه، بخش اول: آیاتی که بطور مستقیم به ولایت علی بن ابی طالب یا ائمه هدی (علیهم السلام) اشاره دارند: ۱- آیه تبلیغ، ۲- آیه ولایت، ۳- آیه اُولی الامر، ۴- آیه صادقین، ۵- آیه قریب، ۶- آیه سأل سائل - بخش دوم: آیات فضایل: ۱- آیه تطهیر، ۲- آیه مباحله، ۳- آیه خیر البریه، ۴- آیه لیلۃ المبیت، ۵- سورۃ هل اتی

□ حسرتها و آرزوها در قرآن ۸۱-۱۰۶

سید محمد جواد فاضلیان

مقدمه، حسرت در روز صادر شدن حکم نهایی، حسرت ظاهرینان دنیا طلب، شکرانه ثروت قارونی نداشتن، حسرت غنیمت طلبان منافق، حسرت تملق آمیز حجاج بن یوسف، دوست حسرت آفرین، دوست بد عامل گمراهی، نقش دوست در سرنوشت انسان، حسرت بر استهزاء کنندگان، داستان حضرت نوح (علیه السلام) و تمسخر قوم او، آرزوی دوری از اعمال گذشته، تجسم و حضور اعمال در قیامت، تجسم اعمال از نظر علم روز، تجسم اعمال در مثنوی معنوی، در آرزو و حسرت خاک بودن، آرزو و حسرت بازگشت به دنیا، ایمانهای فرعون، حسرت و افسوس اهل علم، آرزو و حسرت خلیفه اموی، حسرت زیبا و شوق انگیز شهیدان، حبیب نجار مجاهدی تنها، آرزوهای علی (علیه السلام)

□ سفر معنوی (با الهام از آیات و روایات) ۱۰۷-۱۱۸

حجة الاسلام حجت الله بیات

مقدمه، مبدأ و مقصد، راه ارتباط، راهنما، کتاب هدایت، محل سفر، سرعت و سبقت، نشانه های راه، ره توشه، شرایط وصال

□ شیوه تبلیغی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ۱۱۹-۱۳۴

حجة الاسلام و المسلمین محمد جواد طبسی

آغاز، مبلغ جوان پیامبر، گونه های تبلیغی: ۱- آموزش عملی، ۲- پاسخ به سوالات، ۳- تبلیغ معارف به زبان ساده، ۴- اطعام و میهمانی، ۵- حضور در جمع دوستان، ۶- تبلیغ در میدان نبرد، ۷- بهره گیری از زیبایی شعر

□ توصیه‌های حضرت علی (ع) به کارگزاران ۱۳۵-۱۵۶

حجة الاسلام محمدحسین مختاری مازندرانی

رعایت اصل توان، لیاقت و شایستگی در سیستم اداری کشور؛ نظارت و پیگیری: الف) برخورد با متخلفان، ب) مقابله با تبعیض، ج) مبارزه با فساد مالی؛ جسارت و قاطعیت در رعایت تساوی حقوق، عطوفت و مهربانی نسبت به مردم، تأثیرناپذیری کارگزاران نظام در برابر پست و مقام، توجه به زیردستان و رسیدگی به امور فقرا و درماندگان، ترویج فرهنگ مشارکت عمومی

□ چند داستان قرآنی، همراه با نکته‌های آن ۱۵۷-۱۷۲

حجة الاسلام محمدحسین مختاری مازندرانی

درآمد، جریان خلقت آدم و سجده فرشتگان، داستان اصحاب سبت، حضرت هود (ع) و سرگذشت قوم عاد، داستان حضرت صالح (ع) و قوم ثمود، داستان حضرت شعیب (ع) و سرانجام قومش

□ توبه از گناهان ۱۷۳-۱۸۴

حجة الاسلام والمسلمین احمد صادقی اردستانی

راه چاره، مراحل توبه، شرایط توبه، اقسام گناهان، حق الناس و انواع آن، توبه نصوح، توبه اضلال

□ تحکیم نهاد خانواده در اسلام ۱۸۵-۲۰۸

حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خاتمی

مقدمه، خانواده در فرهنگ اسلام، دعوت به تشکیل خانواده، مسؤولیت نظام، جامعه و والدین در امر خانواده؛ معیارهای اسلامی برای تشکیل خانواده، تحکیم خانواده: ۱- حاکمیت دین در محیط خانه، ۲- عمل به وظایف قانونی و اخلاقی، ۳- رعایت آداب متقابل: الف- گذشت متقابل، ب- احترام متقابل، ج- همکاری متقابل، د- محبت متقابل

□ خدیجه (ع) بانوی بزرگ اسلام، مظهر مقاومت و تجلی ایمان ۲۰۹-۲۱۹

سرکار خانم زهرا فخر روحانی

مقدمه، فضایل خدیجه (ع): ۱- معرفت خدیجه نسبت به رسول اکرم (ص)، ۲- خدیجه اولین زن مسلمان، ۳- خدیجه برترین بانوان اهل بهشت، ۴- خدیجه برترین همسر پیامبر، ۵- خدیجه مادر فرزندان رسول الله، ۶- خدیجه و ایمان او به علی بن ابیطالب (ع)، ۷- انفاق خدیجه؛ مقام خدیجه در نزد خداوند، علاقه

رسول الله به خدیجه، وفات خدیجه کبری

□ وحدت در گفتار و سیره امام علی (ع) ۲۳۴-۲۲۱

حجة الاسلام علیرضا انصاری

پیش گفتار، اهمیت و ضرورت وحدت، مقصود از وحدت اسلامی، امکان وحدت، عوامل و محورهای وحدت: ۱- اصل توحید، ۲- دین اسلام، ۳- قرآن، ۴- پیامبر اسلام (ص)، ۵- مصالح عمومی، ۶- ارزشها، ۷- حکومت و رهبری

□ صبر و سکوت امام علی (ع) ۲۵۷-۲۳۵

حجة الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبدی

فصل اول: از گزینش ابوبکر تا گزینش عمر و تشکیل شورا، علی (ع) بر سر دوراهی، مهمترین کارهایی که در زمان ابوبکر صورت گرفت، تعیین خلیفه به وسیله ابوبکر (یا نوع دوم از گزینش)، نمک شناسی ابوبکر، مخالفت با نظر خلیفه، ویژگیهای خلیفه در نظر ابوبکر، گزینش عمر از دیدگاه علی (ع)، صبر علی (ع) در خلافت عمر. فصل دوم: تشکیل شورا یا نوع سوم از گزینش خلیفه، اصل تشکیل شورا، ضرورت جانشینی برای خلیفه، اعضای شورا و سجایای آنها، امتیازات علی (ع) و اهل بیت (ع)، ضمانت اجرایی تشکیل شورا و اخذ تصمیم، زمینه سازی برای پیروزی غیر علی (ع)، مذاکرات شورا، موضع علی (ع) نسبت به گزینش عثمان. خاتمه: فعالیت های علی (ع) در دوران صبر و سکوت، الف - مشاوره های سیاسی و نظامی، ب - حل مشکلات علمی، فقهی و قضایی، ج - علی (ع) و جمع آوری قرآن، د - دفاع از حق زهرا (ع)

□ دوستان و دشمنان علی (ع) ۲۷۳-۲۵۹

حجة الاسلام و المسلمین عبدالرحمن انصاری شیرازی

دوستان علی (ع)، انگیزه دوستان علی (ع): الف - عدالتخواهی، ب - حق طلبی، ج - خداجویی؛ دشمنان علی (ع): ۱ - ناکثین، ۲ - قاسطین، ۳ - مارقین

□ پرسش و پاسخ ۲۸۷-۲۷۵

حجة الاسلام و المسلمین حسن عاشوری لنگرودی

پاسخ به چند پرسش درباره زندگی امیرمؤمنان (ع)

□ احکام ۲۸۹-۲۹۶

گزیده مسایلی درباره طهارت و مطهرات، نماز، روزه، خوردن و آشامیدن

□ مصائب (به بیان آیت‌الله احمدی میانجی رحمته‌الله) ۲۹۷-۳۳۲

واحد تدوین متون

ذکر مصیبت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مظلومیت حضرت علی علیه‌السلام، روضه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، روضه حضرت زهرا علیه‌السلام، روضه حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام، روضه حضرت امام جواد علیه‌السلام، روضه حضرت امام حسین علیه‌السلام، روضه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، روضه حضرت مسلم بن عقیل، روضه حضرت علی اکبر علیه‌السلام، روضه حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام، روضه حضرت علی اصغر علیه‌السلام، روضه جناب حرّ

□ چکیده‌ها ۳۳۳-۳۵۱

تقوا، رمضان و فرصتها، آثار و برکات نماز، گواهان دادگاه الهی، موضوعات دعاها، روزانه، مصلحت‌های صلح امام حسن علیه‌السلام

ضمائم

□ عید فطر ۳۵۵-۳۶۰

□ یهود، ملت برگزیده! ۳۶۱-۳۷۸

حجة الاسلام و المسلمین محمد مهدی کریمی‌نیا

مقدمه، روابط بین‌الملل در آیین یهود، نژاد پرستی یهود از نظر قرآن کریم: الف - یهودیان، فرزندان و دوستان خاص خداوند، ب - یهود، ملت برگزیده، ج - نجات دسته جمعی یهود، د - پول پرستی یهود؛ برخورد یهود با اسلام: الف - محاصره اقتصادی، ب - فتنه‌انگیزی، ج - شبهه‌افکنی، د - مبارزه برای تغییر عقیده مسلمانان؛ یهود و همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان، تشکیل دولت اسرائیل، مبارزات حق طلبانه مردم لبنان و فلسطین، مذاکرات سازش

□ تقویم تاریخ ۳۷۹-۳۸۹

پیش‌گفتار

حمد و سپاس بیکران خداوند منان را که به ما توفیق داد تا با دفتر دیگری از ره توشه، راهیان نور را بدرقه کنیم!

در آستانه ماه مبارک رمضان، ماه ضیافت الهی، ماه تقدیر و ماه برکت و مغفرت قرار داریم؛ ماهی که سالش با غدیری آغاز شد و در انتهایش غدیری دیگر جلوه می‌نماید و از این رو، سال امام علی علیه السلام نام گرفت.

این کتاب در حالی تقدیم عزیزان مبلغ می‌گردد که اسلام ستیزی با شیوه‌ای نوین و آهنگی پرشتاب، دین و دنیای مؤمنین را مورد تهدید قرار داده است: ارزشها، به نام سنت و کهنگی مورد تهاجم قرار گرفته‌اند! حق، باطل جلوه داده می‌شود و باطل را لباس حق می‌پوشانند! و همّت دشمنان بر این استوار است تا دین را به کناری برانند، همان‌گونه که انقلاب اسلامی ما دنیایشان را به کناری زد.

از سوی دیگر، ماهواره‌ها و سایر رسانه‌های ارتباط جمعی، گرچه با عنوان ارایه تکنولوژی و علوم جدید به درون زندگی مسلمین رخنه کرده‌اند، لیکن تنها اثری که برجای گذاشته‌اند، بی‌بند و باری بیشتر بوده و متأسفانه، تا به حال دسآورد علمی قابل مشاهده‌ای نداشته‌اند. آنچه در این شرایط، تکلیف مبلغین عزیز را مضاعف می‌سازد، تبلیغ در شرایط سخت و عمل به وظیفه پیام‌رسانی است.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و سازمان تبلیغات اسلامی که در شمار متولیان امر بر

زمین مانده تبلیغ هستند، وظیفه خود می‌دانند که در پشتیبانی، حمایت، برنامه ریزی و ساماندهی این امر، نهایت تلاش خود را بنمایند تا رسانندگان پیام الهی در انجام رسالت خود سربلند و موفق گردند.

اینگ، توجه عزیزان را به این نکته معطوف می‌داریم که پیام رسانی اثر بخش و کار آمد، نیازمند اموری است که بحمد الله آنها را در آحاد مبلغین سراغ داریم و به انجام آن امیدواریم؛ آموزش، هوشمندی، هماهنگی، اخلاص، گذشت، همدردی و همدلی، اساس کار مبلغین است که قبول پیام حق را آسان‌تر و انجام رسالت را ساده‌تر می‌گرداند.

در انتها، ضمن تشکر از شورای برنامه ریزی و ارزیابی تبلیغ و اعزام مبلغ، و همه کسانی که ما را در این راه یاری کرده‌اند، با ارایه این کتاب به مدافعان حریم فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی، از عموم مبلغین انتظار داریم که با ارایه نظرات و پیشنهادهای خود، ما را در استفاده از فرصتها یاری فرمایند!

سازمان تبلیغات اسلامی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مقدمه

در آستانه ماه مبارک رمضان، ماه نزول قرآن، و در سال امیر مؤمنان علیه السلام قرار گرفته ایم. از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ»، به همان میزان که ماه رمضان به ثقل اکبر تعلق دارد به ثقل اصغر نیز متعلق است، چرا که بین این دو جدایی نیست؛ پیوستگی ثقلین ابدی و ازلی است و هر دو در فراختای عالم معنا و ملکوت گسترده شده اند. با وجود چنگ اندازی و یکه تازی تبلیغاتی و اطلاعاتی قدرتهای متکی بر فن آوری و مسأله مهم انفجار جمعیت، اطلاعات و انتظارات نسل نو از نسل پیشین، پیدا است که آشنا بودن و کم توجهی به پیامدها و مقتضیات این پدیده های غافلگیر کننده، مانع انجام رسالت پیامبر گونه مبلغان خواهد شد.

قدرتهای استکباری با پیدایش و فعالیت شبانه روزی سایتهای اطلاع رسانی رایانه ای و شبکه های تبلیغاتی ماهواره ای، به منزله رقیبی نابرابر، در مقابل همه عناصر و ارکان فرهنگی ملتها دست به کار شده اند و به استحاله و اضمحلال سایر فرهنگها امید بسته اند و دهکده جهانی ایده آل خود را در حال شکل گیری می دانند؛ *اما هرگز قدرت، مکر و کید الهی مغلوب طواغیت تبلیغاتی نمی شود. قدرت نمایی طاغوتها و سپس نابودی و فروپاشی آنها در تاریخ بی سابقه نیست؛ ای بسا قدرت و شوکت و کید کفار که همچون فرعون طعمه امواج خروشان آب، و همچون قارون طعمه خاک شد!*

ره توشه حاضر از دو بخش اصلی تشکیل شده و حاوی مقالاتی تفسیری، اعتقادی،

اخلاقی، اجتماعی تاریخی و... است که همچون گذشته، از صبغه تبلیغی و خطابی برخوردار می‌باشد؛ با این تفاوت که از شعر و داستان بیش از سالهای گذشته بهره گرفته‌ایم؛ بویژه بعضی از گفتارها به طور مستقل با استفاده از چند داستان قرآنی نگاشته شده است.

از آنجا که تدوین این مجموعه با ضایعه اسف‌انگیز رحلت عالم بزرگوار و استاد اخلاق حوزه علمیه قم، حضرت آیت الله «میرزا علی احمدی میانجی رحمته‌الله» مصادف شد، بر آن شدیم به جهت بزرگداشت آن یگانه فقید، مصائب اهل بیت علیهم‌السلام را از زبان ایشان نقل کنیم.

از نکات قابل توجه این ره‌توشه، اعراب آیات و روایات است که با روشی کاملاً نو آورده شده؛ به این معنا که از قرار دادن بسیاری از علامتهای غیر ضروری، همچون «علامت سکون، کسره قبل از یا، ضمه قبل از واو و فتحه قبل از الف و فتحه واو عطف» صرف‌نظر کرده‌ایم. بسیاری از موضوعات مهم سیاسی نیز در بخش تقویم تاریخ ذکر شده است، اما مبلغان نباید در بیان این‌گونه مسائل به مطالب این کتاب اکتفا کنند؛ بلکه باید وقایع دیگر را نیز به عنوان آینه عبرت بنگرند و مورد استفاده قرار دهند.

همچنین، شایسته است در ارایه محتوا و بهره‌گیری از روشها، مقتضیات، تناسب مخاطبان، زمان و مکان را در نظر بگیرند و به مصداق «المتکلم عبد المخطب» مصالح و ظرفیتهای مردم را مورد توجه قرار دهند.

چند توصیه

انتظار می‌رود مبلغان عزیز چند نکته را در نظر داشته باشند:

طرح موضوع، ایجاد انگیزه برای مخاطب، ذکر داستان و شعر، نتیجه‌گیری مناسب و گریز به ذکر مصیبت، دارای روال و طرح پیش‌بینی شده‌ای باشد.

- تا حد ممکن، خود را برای پاسخگویی به سؤالات در خصوص موضوع بحث آماده کنند.

- در بیان مسایل سیاسی رعایت احتیاط را بنمایند.

- مردم را به آرامش و حفظ وحدت بر اساس رهنمودهای مقام معظم رهبری (مدظله)

دعوت نمایند.

— برای شبهای قدر، روز قدس، عید فطر و... برنامه خاصی را پیش بینی کنند.
در پایان، بر خود لازم می‌دانیم از هیأت مدیرهٔ محترم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بویژه ریاست محترم آن جناب حجة الاسلام والمسلمین محمد جعفری گیلانی، معاونتهای محترم آموزش و اعزام، و شورای محترم برنامه‌ریزی تبلیغ تشکر نموده و از زحمات و فعالیتهای بی‌دریغ دست اندرکاران ره‌توشه حاضر: حجج اسلام آقایان سید محمد جواد فاضلیان، سعید عطاریان، سیدحسن میرحسینی، سید محمد جواد نجفی، محمد مهدی ماندگار، علیرضا انصاری، محسن باغبانی، نصرالله شریفی، عباس حیدری بهنویه، سید محسن آل غفور، ابوالقاسم کریم‌تبار و سایر عزیزان سپاسگزاری نماییم؛ سعی‌شان مشکور باد!

مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)
واحد تدوین متون

اصلاحات

(وظایف کنونی مردم و مسئولین از منظر رهبر معظم انقلاب مدظله)*

ضرورت اصلاحات

... اصلاحات جزء ذات هویت انقلابی و دینی نظام ما است. اگر اصلاح به صورت نوبه نو انجام نگیرد، نظام فاسد خواهد شد و به بیراهه خواهد رفت. اصلاحات یک فریضه است. میدانهای اصلاحات کجاست؟ آن بحث دیگری است. اصل اصلاحات یک کار لازم است و باید انجام بگیرد. وقتی اصلاحات نشود، برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست به گریبانیم، پیش می آید: توزیع ثروت ناعادلانه می شود؛ نوکیسه گان بیرحم برگوشه و کنار نظام اقتصادی جامعه مسلط می شوند؛ فقر گسترش پیدا می کند؛ زندگی سخت می شود؛ از منابع کشور به درستی استفاده نمی شود؛ مغزها فرار می کنند و از مغزهایی که می مانند، حداکثر استفاده نمی شود. وقتی که اصلاحات باشد، این آفتها و این آسیبها و دهها مورد از قبیل آنها پیش نمی آید. پس مطلب اول اینکه اصلاحات امری ضروری و لازم است.

ضرورت تبیین مفهوم اصلاحات

مطلب دوم این است که اصلاحات باید تعریف بشود؛ اصلاحات چیست؟ اولاً برای خود ما

*- بخشهایی از بیانات مبسوط ایشان در جمع کارگزاران نظام در تاریخ ۷۹/۴/۱۹.

که می‌خواهیم اصلاحات بکنیم، تعریف بشود و مشخص باشد که می‌خواهیم چه کار بکنیم؟ ثانیاً برای مردم تعریف بشود که منظور ما از اصلاحات چیست، تا هرکسی نتواند به میل خودش اصلاحات را معنا کند؛ تعریفی باید وجود داشته باشد. این جزء کارهایی است که مجموعه‌ای از مسؤولان دولتی، دستگاه قضایی و مجلس و غیره می‌توانند انجام بدهند. باید تعریف مشخصی از اصلاحات به وجود بیاید تا ترسیم آن چهره و وضعیتی که ما در نهایت جاده اصلاحات می‌خواهیم به آن برسیم، برای همه - هم مردم، هم مسؤولان - آسان بشود و بدانند به کجا می‌خواهند برسند...

ایجاد مرکزی برای هدایت اصلاحات

... مطلب سوم این است که اصلاحات باید از یک مرکز مقتدر و خویشتندار هدایت بشود تا دچار بی‌رویگی نشود. ای بسا کاری که می‌تواند در ظرف ده سال بخوبی و سلامت انجام بگیرد، اگر بخواهید در ظرف دو سال آن را انجام بدهید به ضایعات غیر قابل جبرانی منتهی خواهد شد؛ مثل اتومبیلی که در جاده دشوار و خطرناکی با سرعت بیش از حد معقول حرکت کند؛ اگر تصادف نکند، تعجب است؛ اگر آسیب نبیند و نزند، تعجب است. باید مرکزی هوشیار، مقتدر و خویشتندار وجود داشته باشد که نگذارد به آن حرکتی که می‌خواهد انجام بگیرد، شتاب بیش از حد مفید داده بشود؛ کار با میزان و به طور صحیح انجام بگیرد....

قانون اساسی و اصلاحات

... مطلب چهارم، حفظ ساختار قانون اساسی است. البته در قانون اساسی، بیشتر از همه چیز نقش اسلام و منبعیت و منشأیت اسلام برای قوانین و ساختارها و گزینشها مطرح است. ساختار قانون اساسی بایستی به طور دقیق حفظ بشود. شما نگاه کنید ببینید دشمن چگونه با قانون اساسی ما برخورد می‌کند؛ گوشه‌ای از قانون اساسی را نفی می‌کند، گوشه‌ای را اثبات می‌کند؛ یک جا به قانون اساسی تمسک می‌کند، یک جا علیه‌اش حرف می‌زند!

قانون اساسی میثاق بزرگ ملی و دینی و انقلابی ما است. اسلام - که همه چیز ما اسلام است - در قانون اساسی تجسم و تبلور پیدا کرده است.

اصل چهارم قانون اساسی تکلیف همه چیز را روشن کرده است. اگر در قوانین عادی - حتی در خود قانون اساسی - یک جا اصلی یا قانونی وجود داشته باشد که در مقام اجرا یا در مقام قانونگذاری، با این اسلامیّت معارضه پیدا کند، این اصل بر آنها حاکم است؛ حکومت به معنای مصطلح اصولی و علمی حوزه‌های علمیه. البته این گفتن نداشت؛ اگر هم نمی‌گفتند حکومتش واضح بود؛ اما به این حکومت تصریح کرده‌اند. بنابراین ساختار قانون اساسی بایستی به طور کامل در اصلاحات حفظ بشود.

مقابله با تندروی

مطلب پنجم، مقابله جدی با هرگونه تندروی است که جاده صاف کن دشمنند؛ یعنی مدل یلتسینی! همه دستگاہها باید با مدل یلتسینی به شدت مقابله کنند؛ نگذارند یک جاه طلب، یک فریب خورده و یک مغرض و یک غافل بیاید و حرکت را از حالت صحیح خودش خارج کند و حالت مسابقه و حالت تعارض به وجود بیاورد.

غریبها قابل اعتماد نیستند

مطلب ششم، مقابله جدی با دخالت خارجیها و غریبها و بی‌اعتنائی به انگشت اشاره غریبها و سوء ظن به آنهاست. البته بحث دیپلماسی و بحث ارتباطات خارجی، بحث دیگری است. انسان در مقام دیپلماسی، می‌دهد، می‌گیرد، قرارداد می‌بندد و همه کار می‌کند؛ اما در مسائل اساسی نظام بایستی انگشت اشاره آنها را با سوء ظن مورد ملاحظه قرار داد؛ بعکس آنچه که آدم در وضعیت گورباچف مشاهده می‌کند آنها به هیچ وجه حسن نیت ندارند ما در جنگ هشت ساله دیدیم که تمام اروپا به صدام کمک کردند علیه ما؛ فرانسه کمک کرد، آلمان کمک کرد، انگلیس کمک کرد، یوگسلاوی سابق کمک کرد، بلوک شرق آن روز کمک کرد. البته ما

هیچ وقتی در مقام دیپلماسی نمی‌گوییم که چون شما به صدام کمک کردید، ما با شما رابطه‌مان را قطع می‌کنیم؛ نه، عالم دیپلماسی یک عالم دیگر است. همین تشنج‌زدایی‌ای که امروز در بحث سیاست خارجی ما مطرح می‌شود، مورد تأیید ماست؛ باید تشنج‌زدایی بشود؛ اما تشنج‌زدایی غیر از این است که کسی به او اعتماد پیدا کند؛ نه، او هم به ما اعتماد ندارد؛ ما هم به او اعتماد نداریم. کسانی که در زمینه مسائل دیپلماسی فعالیت می‌کنند، کاملاً می‌فهمند که بنده چه دارم عرض می‌کنم. اصلاً میدان دیپلماسی، میدان یک نبرد است؛ متتها نبردی که پشت میز و با لبخند و گفتن صبح بخیر و شب بخیر انجام می‌گیرد! نبرد واقعی است وجود ارتباطات دیپلماتیک، هرگز نباید به معنای اعتماد به دشمن تلقی بشود؛ نباید اعتماد کرد.

لزوم هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف

مطلب هفتم، هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف است؛ این نکته مهم است، ببینید عزیزان من! در بعضی از بخشها، اصلاحات، پیچیده و دشوار و کند است؛ مثلاً در بخش اقتصادی، کار بسیار کند انجام می‌گیرد؛ توزیع عادلانه درآمدها هم همین‌طور است؛ کار خیلی سختی است؛ کار آسانی نیست. ریشه کن کردن فقر و رسیدگی به مناطق محروم، همه اینها جزء اصلاحات است. اصلاح ساختار اداری کار بسیار دشوار و پیچیده و سنگینی است؛ اینها دیر پیش می‌رود....

عزت و رفاه قومیتها در ایران سربلند و آزاد

... مطلب هشتم، مقابله جدی با عوامل تجزیه قومی در کشور است. من این را دارم عرض می‌کنم؛ بخصوص خطاب من به کسانی است که در این بخش صاحبان مسئولیتند؛ چه در وزارت کشور، چه در جاهای دیگر. توجه کنید! امروز تحریک انگیزه قومیتها جدی است. مسؤولان ذی‌ربط ما که می‌خواهند دنبال مسائل بگردند، دارند می‌بینند. همه اقوام ایرانی به ایران و جمهوری اسلامی علاقمندند و ایران را میهن خودشان می‌دانند. بنده پیوندم با منطقه

ترک‌نشین معلوم است. مدتها در منطقه بلوچ‌نشین زندگی کرده‌ام و از نزدیک با عناصر بلوچ ارتباط داشته‌ام، با بعضی از بخشهای دیگر هم ارتباطات دور و نزدیک داشته‌ام، با آنهايي هم که ارتباط نداشته‌ام، از آنها اطلاعاتي دارم که کم نیست، می‌دانم روحیه‌شان چیست. من در دوره مسؤولیتهای مختلف، سفرهای فراوان به میان اینها کرده‌ام. اقوام ایرانی مسلمانند و به این آب و خاک دلبسته‌اند، عزت و رفاه خودشان را در ایران سربلند و آزاد مشاهده می‌کنند، اما دشمن مشغول تحریکات است. تحریکات دشمن را نباید دست کم گرفت. مراقب باشید، این از جمله چیزهای بسیار مهم است و احساس می‌شود که دستهایی در جریان هستند برای این که زمام این کار را از دست دولت خارج کنند....

ما امروز در یک میدان نبرد قرار گرفته‌ایم

... عزیزان من! آیه‌ای را که من در اول عرایض عرض کردم، مربوط به یکی از جنگهای پیامبر ﷺ است: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ». خبر می‌دادند که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست؛ بترسید! در پاسخ به این هشدار و بیم‌دهی - که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست تا ضربه را وارد کند - اینها می‌گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ خدا برای ما بس است و پشتیبانی او برای ما کافی است. البته «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» را در پستوی اتاق و داخل بستر راحت نمی‌شود گفت. ما نه کاری بکنیم، نه تلاشی بکنیم، نه حرکتی بکنیم، نه جانی را به خطر بیندازیم، نه از آبرویی مایه بگذاریم، بعد هم بگوییم: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»! نه، خدای متعال آدمی را که در راه او مجاهدت نمی‌کند، کفایت نخواهد کرد؛ این کفایت مربوط به میدان جنگ است. ما امروز در یک میدان نبردیم؛ اگر چه نه نبرد نظامی بلکه نبرد مرگ و زندگی. مستکبران عالم چون با اسلام و نظام اسلامی به جدّ دشمنند، ما هر اقدام خوبی که می‌کنیم، هر قانون خوبی که می‌گذاریم، هر اجرای خوبی که می‌کنیم، هر قضاوت خوبی که می‌کنیم، هر منش خوبی که از خودمان نشان می‌دهیم، هر کاری که به تقویت این نظام و تقویت اسلام منتهی می‌شود، اگر از ما سر بزنند، در واقع داریم یک

ضربه به دشمن می‌زنیم؛ این جاست که آدم می‌گوید: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». پاسخ خدا هم این است که «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ...».

ماه مبارك

وه که چه حال و هوای خوشی است! جنب و جوشی بی‌بدیل و حرکات و سکناتی مثال زدنی، شهر را غرق در شور و نشاط کرده است. چشمها در تکاپوی نگاههای پرسشگر خود مناظر خوش منظری را به تماشا نشسته‌اند و گوشها با آوازی خوش نواز می‌شنوند:

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ...»^۱

این اطلاعیه‌ای است مهم و پرفایده که سفیر آسمانی در گوش جانها زمزمه می‌کند و خبر آمدن ماه خدا، موسم کسب رضا و همجواری بهترین خلق الله را با صوتی رسا و ندایی دلنواز اعلام می‌کند.

برادرم! کنگره رمضان به پا می‌شود و میهمانان لایق و شایسته لقای حضرت دوست، بر خوان گسترده رب کریم، قادر متعال و تواب رحیم خویش، حلقه می‌زنند.

لختی در حال خویش اندیشه کن! آیا بر سر این سفره ترانیز مکانی هست؟ اگر نه، که خدا نکند چنین باشد! باید گفت: «الْوَيْلُ لِلْفَاسِقِينَ كَيْفَ يَخْذُلُهُمُ اللَّهُ وَ يَكْلُهُمْ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ»^۲ و چنانچه آری، و امید همگان نیز آن است که از این محفل الهی بی‌نصیب نباشند، حق است که خوشی کنی؛ چرا که «طوبَى لِلْمُطِيعِينَ كَيْفَ يُكْرِمُهُمُ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ»^۳

حکمت بالغه آن علیم حکیم، خوبان خلق را بر ضیافتی فراخوانده است شایسته خدایی اش، که وزشگاه نسیمهای الهی است بر جان آنان؛ شایسته است که بر این فرصت پیشی

۱- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۶.

۲ و ۳- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶۹.

گیریم، چون «إِنَّ اللَّهَ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا قَتَرَصَّدُوا لَهَا»^۱؛ سفره رنگین رمضان و اطعمه و اشربه متنوعش، راستی که خیره کننده است.

در این سفره، ظروف دنیایی مخصوص طعام و شراب جسمها، پر از خالی است و جامهای بلورین غذای روح، لبریز و سرریز از جنس عالی است.

آیا از مهمانی بزرگ سلیمان نبی، آن سلطان قوی خبر داری؟ گویند زمانی عزم خویش جزم کرد و بر آن همت گمارد که مخلوقات بڑی و بحری خدای را، در یک ضیافت اطعام کند! به همین مقصود، جنود خویش را مأمور تهیه طعام نمود، تا جایی که احساس کرد توشه و آذوقه گرد آمده تمام میهمانان را کفایت می‌کند و مشکلی بر سر راه این مهم نخواهد بود.

فرمان ابلاغ دعوت و احضار خلائق را بر خوان موسّس صادر نمود.

ناگاه از کرانه‌های دور بحر عظیم، ماهی عظیم‌الجثه‌ای سر رسید و تمام آنچه را که سلیمان از زیادی آن در شگفت آمده بود بلعید و رو در روی او ایستاد و گفت: این سدس طعام یک وعده من بود. این را گفت و در میان بهت و حیرت سلیمان و جنودش و تمام خلائق حاضر در آن محضر، راه دریا را پیش گرفت.

مَاتَ فِي عُرْسِ سُلَيْمَانَ مِنَ الْجُوعِ جَمَاعَةٌ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ عُرْسُ إِنَّمَا كَانَ جَمَاعَةً آری، قصه گشاده دست‌ترین مخلوق، در برپایی بزرگترین مهمانی فرشی و زمینی، این‌گونه نافرجام به پایان رسید و دستاوردی جز واماندگی و استیصال میزبان، درماندگی میهمانان به همراه نداشت و معنای بلند «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ»^۲ را تحقق بخشید.

اما خدای ماه رمضان، ما را به خوانی خوانده است که تناول از آن، موجب برکت و زیادت است و ثمره تنعم از آن، نجات از ورطه نابودی و هلاک، نشستن بر کشتی پر صلابت و ره یافتن به ساحل زیبای هدایت است.

ذخایر نعمتهایش پایان ناپذیر و فنا ناشدنی است، چون «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^۳

۲- حج، ۷۳.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۷.

۳- نحل، ۹۶.

و میزبان آن شایسته تبعیت و فرمانبری است، زیرا که «أَفَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»^۱

برادرم! اینک من و تو به سفری پرمخاطره و در عین حال، مَرْضَى رضای حضرت رب الارباب بار بسته ایم: سفر تبلیغ، و این کاری است پیامبرانه: «أَمَّا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۲؛ لذا عنایتی می طلبد افزون و همتی بلند و از اراده و صلابت مشحون، و إلا ثمری جز زحمت و تحمل سختی نخواهد شد.

آنگاه که موسی برای دریافت رسالت الهی و تبلیغ آن در میان خلق، به طور سینا راه یافت، ندایش آمد که «...فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»^۳ پس باید چکمه ها را کند و روح را از چرکها شستشو داد. باید در عمل بر پایه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۴ ایستاد و در مقام موحدی صادق، ابراهیم خلیل را و محمد حبیب الله ﷺ را اسوه خویش قرار داد. آنگاه است که معنای زیبای «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^۵ ما را نیز شامل خواهد شد.

برادرم! آنجا که می رویم، مردم خوب و دیندار و عاشق اوامر و نواهی خداوند تعالی، به نیازهای علمی خود می نگرند و چه بسا که ما را بر روی منبر رسول خدا ﷺ، فرشته نجات خویش از جهل و نادانی، و علامه ای محیط بر تمام سؤالات و نادانسته هایشان پندارند؛ ولی نباید فراموش کنیم که دانای مطلق خداست و «لَا أَدْرِي»^۶ اوج عزت است نه چیز دیگر؛ امیر بیان فرموده است: «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ»^۶ و همان ولیّ فرزانه خدا فرموده: «أكبرُ الصَّوْمِ صِيَامُ النَّفْسِ».

عزیز همسفرم! موسای کلیم به ساحت ربوبی عرض کرد: الهای، آن را که ماه رمضان را به حساب تو روزه دارد، یاداش چیست؟ فرمود: در قیامت بر مقامی می نشانمش که هرگز هراس

۱- بونس، ۳۵.

۲- مائده، ۹۲.

۳- طه، ۱۲.

۴- روم، ۳۰.

۵- احزاب، ۳۳.

۶- نهج البلاغه، حکمت ۸۵.

نیابد! (دوباره) عرض کرد: آن را که به چشم داشت مردم روزه گیرد، جزا چیست؟ فرمود: ای موسی او را به آن مبتلا کنم که مردم (بی‌مبالات) و روزه ناگرفته را بدان رسانم.^۱

پس حق است که مراقبت کنیم و با پافشاری بر حسن عاقبت از جانب عبودیت و تخلّق به اخلاق پاک انبیا و اولیا و صلحا و شهدا، خویشتن را نگاه داریم. علی علیه السلام فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدَاً السَّبَاقُ»^۲ و در این میدان منافسه و مسابقه سخت و طاقت فرسا، پیروزی از آن کسی است که خدا را در خلوت و جلوت ناظر خویش ببیند.

مولای با تقوایان که امسال را نیز به نام نامی و سراسر لطف و مکرمت آن حجت حق آذین داده‌اند، فرمود: بدانید و آگاه باشید که از چیزی بازتان نمی‌دارم، مگر آنکه خویشتن از آن کفّ نفس کرده باشم. و به انجام چیزی فرایتان نمی‌خوانم، الا که خود در انجامش بر شما پیشی گرفته باشم.^۳

من و تو که دستمان از علی بودن کوتاه هست، پس چرا به پشتوانه ادعای تشیع و پیروی از آن مولای صالحان، برای علی گونه شدن تلاش ننماییم! هلا! ای یار باوفا که بانگ تبلیغ دین مصطفوی و آیین علوی را سر می‌دهی! گوش کن سخن مرتضای امت و برادر رسول رحمت، علی ابن ابیطالب علیه السلام را که فرمود: «أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ»^۴ عفت آن است که جانب ادب نگاه داریم؛ و دل و دیده را از موجبات غضب باز داریم؛ چشم بر امروز خود ندوزیم و آزمندانه در اندیشه فردا و فرداهای رویکرد مردم به دین خدا، در اثر رفتار و گفتار و روش و منش خویش باشیم. باید به این نکته عنایت شود که سیره درایت‌مندانه ما، سبب اقبال مردم به دین خدا می‌گردد، و در این میان، من و تو، منظور لطف و کرامت بی پایان کردگاری‌اش خواهیم گشت. نیز، چنانچه رفتار سرسری و سبک مغزانه‌ای از امثال من مشاهده شود، اسباب بدبینی به آیین پاکی خواهد بود که به خیال خام خویش برای تبلیغش قدم برداشته‌ایم!

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۸.

۴- همان، نامه ۴۵.

۱- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۶۳.

۳- همان، خطبه ۱۷۵.

برادر مبلغ! برای پرهیز از خطری با این ابعاد دهشتناک که وبال گردن بی حاصلان پرمدها خواهد بود، باید تلاش و کوششی علمی را پیشه کرد؛ باید به سلاح مدرن دانش، با تمام اسلوبهای مفید و راهگشای امروزی، در حد توان و امکان مجهز شد؛ باید نبی را، و علی را، و ولی را با ورع و اجتهاد یاری داد که این است تفسیر آیه پرنور قرآن کریم که «اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»^۱

برادر مبلغ! تقوا همه چیز است و عبادت و محراب منبع خیرهای کلان و رحمت واسعة حضرت یزدان؛ به تعبیر رسای معصوم علیه السلام^۲ محراب آنجاست که سلیمان نبی در آن جا گرفت و یکسال پس از مرگش نیز پادشاهی کرد: «مَا دَلَّمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ»^۳ محراب آنجاست که داوود پیامبر از آن بر شاخه عفو و بخشش الهی چنگ یازید: «فَاسْتَفْتَرَ رَبُّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ»^۴

محراب آنجاست که مریم عذرا در آن به رزق الله دست یافت: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»^۵ محراب، آنجاست که زکریای سالخورده و ناامید از داشتن فرزند صالح، بشارت به یحیی داده شد: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ»^۶ محراب، جایگاهی است که علی ابن ابی طالب علیه السلام مقام امامت را از آن یافت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۷

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود و چه زیان کارند آنانی که لذت محراب و منبر و عبادت و تقوا را با حطام پست دنیا معامله می کنند و خواسته و ناخواسته، حرمت حافظان دین و اصل دین، و بلکه حرمت خدا را در نزد خلق می شکنند.

برادر مبلغ! در روایت آمده است که «عبد العظیم الحسنی» آن عالم وارسته و پیر و صادق

۱- بقره، ۲۸۲.

۲- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۷۸.

۳- سباء، ۱۴.

۴- ص، ۲۴.

۵- آل عمران، ۳۷.

۶- آل عمران، ۳۹.

۷- مائده، ۵۵.

اهل بیت، مشقت سفر از ری تا سامرا را، در آن روزگار سخت و سیاه بر خود هموار کرد تا بر آستان امام زمان خویش، حضرت حسن العسکری علیه السلام شرف حضور یافت، آنگاه در کمال ادب عرض کرد: می‌خواهم اعتقادات خویش را بر شما عرضه کنم؛ اگر صحیح و مرضی شما بود، بر آن پای فشرم تا خدا را ملاقات کنم!^۱

چه زیباست که من و تو نیز به اصلاح و بررسی جدی معتقدات خود بپردازیم و فارغ از پیش فرضها و سمت و سوهایی که ناخواسته با آن همسو شده‌ایم و رفتارهایی که با ما خو گرفته‌اند، در نزد طیبیان نفس و آگاهان از صلاح و فساد اعتقادات، حاضر شویم: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».^۲

این مهم گر چه سخت است، اما امثال ما را ضروری، بلکه واجب است؛ چرا که اگر بر اعتقاد خطایی باشیم، ناخواسته دیگران را نیز به تاسی از همان مسلک تبلیغ می‌کنیم و این‌گونه است که حقیقت دین در ورای حجاب جهل و نادانی پنهان خواهد ماند.

خدا نکند که من و تو منشأ چنین مضاری باشیم، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا...»^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز حشر، ماه رمضان با بهترین صورت محشور می‌گردد و منادی پروردگار ندا می‌دهد که این، ماه رمضان است! چه بسیارند کسانی که به واسطه آن سعادت‌مند شده‌اند و چه فراوانند آنان که به خاطر رمضان به شقاوت دچار گشته‌اند.^۴

اینجا موضع خطر است، چرا که تبلیغ درست و عالمانه سعادت‌آور است و سوء تبلیغ شقاوت مبلغ را در پی خواهد داشت.

نکند سی روز به خطا سخن برانیم و در جرگه گمراهان و اشقیایم! ما برادر مبلغ! بیا تا از شبهه در پندار، گفتار و کردار پرهیزیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما

۱- «انی ارید ان أعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثَبَّتْ علیه حتی التی الله...»، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۸.

۲- انبیاء، ۷.

۳- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۴.

۴- بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۹۰.

اجْتَمَعَ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ إِلَّا غَلَبَ الْحَرَامُ الْحَلَالُ.^۱

مبادا دیگران به واسطه عمل به گفتار ما «عاقبت به خیر» شوند و لنگان خرک ما، در ورطه قیل و قالها فرو رود! مواظب باشیم! زیرا ما به آن دری از بهشت که روز قیامت بر روی صائمان گشوده می‌شود، از همه سزاوارتریم و باید چنان عمل کنیم که چون ندای رضوان و نگهبان بهشت بلند شد و فریاد زد «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ هَلُّمُوا إِلَى الرِّيَازِ...»^۲ جلوتر از دیگر روزه‌داران بشتاییم. و غیر از این هرگز مبادا!

برادر مبلغم! فراوان است نکاتی که باید با هم به یاد آوریم و بدان عمل کنیم، اما فرصت محدود است و مضیق. خویش را و شما را به سه نصیحت مهم از امام صادق علیه السلام، که در مقام تبلیغ، و به هنگام مراوده با اقشار مختلف مردم بسیار مورد بهره‌وری است، پند می‌دهم:

۱) اگر کسی گفت: چون یکی بگویی، ده تا خواهی شنید؛ پاسخ گو: اگر ده تا (حرف ناصواب) نثارم کنی، یکی نخواهی شنید.

۲) چون کسی تو را به باد فحاشی گرفت، بگو: از خدا می‌خواهم اگر راست می‌گویی، مرا ببخشاید و اگر دروغ می‌سرایی، ترا بیمارزد.

۳) اگر کسی ترا به انتقام و بدبختی تهدید کرد، تو او را به نصیحت و حفظ آبرو وعده نما.^۳

بارالها! در موسم نزول قرآن به ما توفیق اصلاح ذات البین و مهاجرت از خویش به خدا را عنایت کن!

بارالها! ما را از فیض روزه داری (ظاهراً و باطناً) در این ماه مغفرت و آمرزش، به طور کامل بهره‌مند ساز!

بارالها! تلاوت همه کتابت را، و فهم کامل کلامت را، و عمل به احکامت را، بر ما به احسن وجه میسر فرما!

۱- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۸۳.

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۸۳.

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

مقالات

.....

ماه رمضان و دعا*

مقدمه

ضروری ترین وظیفه انسان در اسلام، خودسازی و تزکیه نفس در پرتو خداشناسی است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهُ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهُ»^۱ رستگار کسی است که جان را پاک سازد و زیانکار آنکه جان را در ظلمت و تاریکیهای معصیت پنهان دارد.^۲

مسلمان باید خویشتن خویش را چنانکه «بایسته» است بسازد، نه آن طور که امیال و هوسهایش «خواسته» است. اسلام مکتبی است که این «بایستگی» را به مسلمانان می آموزد و با احکام خود، آنان را به سوی «چنان بودنی» که شایسته مقام انسان است سوق می دهد. آیین مقدس اسلام و مجموعه احکام حیات بخش آن، برای رهانیدن انسان از دام خواسته های حقیر جسمانی و حیوانی است؛ چراکه تا جان آدمی از دام شهوت، هوس و قید و بندهای زمینی نرهد، هرگز به قرب حق و جایگاه رفیع انسانیت بار نخواهد یافت.

* - اصل این مقاله توسط مرکز پژوهشهای صدا و سیما قم تهیه شده است و با تجدید نظر و حذف اضافات که توسط حجة الاسلام سعید عطاریان صورت گرفته است، به درج آن در ره توشه ویژه رمضان اقدام گردید. بدین وسیله از زحمات آن مرکز تقدیر و تشکر می شود.

۱ - شمس، ۹ و ۱۰.

سعادت بیابد زیکنا اله

۲ - هر آن کس کند پاک، نفس از گناه

زیبانهای بسیار خواهد بدید

هر آن کس کند نفس خود را بلید

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

اسلام پیروان خویش را در هر لحظه زندگی و در کشاکش نیازها و خواسته‌ها، به سوی وارستگی از بندهای حیوانی و آراستگی به فضایل انسانی فرا می‌خواند.

ما مسلمانان، اگر نه فقط در سخن، بلکه در عمل پیرو اسلام باشیم و دستورات این آیین آسمانی را آن چنان که هست به کار بندیم، بی تردید به قله معنویت نایل می‌آییم؛ همچنانکه سلمانها، ابوذرها، مقدادها، عمارها و چهره‌های بسیاری از این دست، در تمامی ابعاد انسانیت اسوه و نمونه بودند.

خودخواهی، دلبستگی به خویش، پیروی از هوسها، لذت جویی و پایبندی به خور و خواب و شهوت تن، بندهایی است که انسانها را خوار و بی مقدار می‌سازد و تا سرحد حیوانیت فرود می‌آورد؛ و اسلام با تک تک احکام خویش، بیش از هر چیز، بازکننده این بندها و رهاننده این جانهاست.

فلسفه روزه

روزه یکی از احکام انسان ساز اسلام است که آگاهی از همه فواید و پی بردن به فلسفه کامل آن، همچون سایر احکام الهی برای انسان عادی ممکن نیست و دانش محدود بشر نمی‌تواند راهگشای همه این اسرار نهفته باشد.

اما عدم اطلاع از فلسفه احکام الهی، نباید ما را از انجام آنها باز دارد و موجب نافرمانی و عصیان شود؛ چرا که این اطاعت کورکورانه نیست، بلکه اطاعتی مبتنی بر علم و یقین است. مسلمان می‌داند که خدای جهان بر همه چیز دانا و از همه چیز آگاه است. نقص و نیازی نیز در ذات متعال او نیست که از اعمال ما سودی بخواهد یا از زیانی بهراسد. خدای مهربان خیر محض است و برای بندگان خود جز خیر و سعادت نمی‌خواهد؛ پس اگر به چیزی فرمان می‌دهد، خیر و سعادت ما در آن است و کمال و تعالی ما بدان بستگی دارد، و از هر چه نهی می‌فرماید، به این دلیل است که برای ما زیانبخش است و به مصالح مادی و معنوی ما لطمه می‌زند.

در بررسی سود و زیان یک فرمان الهی، تنها به فواید جسمی و بهداشتی و حداکثر به فواید اجتماعی آن نباید بسنده کرد، زیرا پیروی از احکام، اگر تنها به جهت همین فواید صوری باشد - نه به عنوان اطاعت از خدای متعال - بندگی و تسلیم در برابر خدای متعال که از اهداف مترقی و برتر اسلام است نخواهد بود.

به همین جهت، روزه حتماً باید با نیت و قصد قربت و برای رضای خداوند متعال انجام شود و بدون نیت باطل است. روزه بدون نیت و قصد قربت ممکن است فوایدی جسمی در بر داشته باشد، ولی سازندگی و فواید روحی این عبادت انسان ساز را ندارد.

مسلمان باید تسلیم خدا باشد نه تسلیم تشخیص خود؛ بدیهی است که اگر در مسیر تسلیم در برابر حق، به آثار احکام نیز پی ببریم، بسیار مغتنم است. با این مقدمه کوتاه، اشاره‌ای خواهیم داشت به برخی از فواید و آثار روزه:

فواید روزه

روزه فواید جسمی و روحی فراوانی دارد: شفافبخش جسم و توانبخش جان است، پاک کننده آدمی از رذایل حیوانی است، در ساختن فرد صالح و اجتماع سالم بسیار مؤثر است و در تهذیب و تزکیه نفس تأثیر بسزایی دارد.

الف) فواید جسمی

فواید طبّی و بهداشتی روزه که از آثار مثبت این فریضه انسان ساز است به حدی آشکار است که شاید نیاز به توضیح و تکرار نداشته باشد، زیرا بیشتر مردم کم و بیش آگاهند. با این حال، ما به اختصار به گوشه‌ای از این فواید اشاره می‌کنیم:

دستگاه گوارش، از اعضا پرکار اندام آدمی است. با سه وعده غذای روزانه که مردم معمولاً مصرف می‌کنند، تقریباً همه ساعات روز، دستگاه گوارش به هضم و تحلیل و جذب و دفع مشغول است؛ روزه باعث می‌شود که از یکسو این اعضا استراحت کنند و از فرسودگی مصون بمانند و نیروی تازه‌ای بگیرند، و از سوی دیگر، ذخایر چربی که زیانهای بسیاری

دارند، تحلیل رفته و کاسته شوند.

پیامبر گرامی اسلام در همین رابطه فرموده است: «صوموا تَصِحُّوا»^۱ روزه بگیرید تا سالم بمانید.

و نیز در روایات بسیاری از پیشوایان گرامی اسلام آمده: «و اعْلَمَنَّ الْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَ الْحَمِيَّةُ هِيَ الدَّوَاءُ»^۲ معده آدمی خانه بیماریهای اوست و پرهیز از غذا درمان آن است. بدیهی است آنگاه این فواید بهداشتی بهتر به دست می‌آید که روزه دار امساک روزه را با زیاده‌روی در شب تلافی نکند.

با پیشرفت دانش پزشکی، برخی از پزشکان و متخصصان دریافته‌اند که امساک از خوردن و آشامیدن، عالیت‌ترین روش درمان است؛ یکی از پزشکان می‌گوید:

«طرح درمان به وسیله روزه چنان معجزه آساست که به کار بستن آن مسیر طرحها و برنامه‌های طب عملی و جراحی را تغییر خواهد داد. زیرا روزه راه تازه‌ای به روی دانش پزشکی می‌گشاید و سلاح مؤثری برای مبارزه با بیماریها به این دانش می‌بخشد؛ سلاحی که می‌توان آن را از راههای گوناگون مورد استفاده قرار داد، و انسان را در مبارزه با علت بیماریها به نتیجه مطلوب و آشکار رساند»^۳

«با روزه و امساک می‌توان بیماریهایی را بهبود بخشید و معالجه کرد؛ البته در صورتی که با اعتدال و میانه‌روی مقرون باشد و هنگام سحر و افطار در خوردن و آشامیدن افراط نشود»^۴. روزه باعث استراحت معده است. در حال روزه، اسید معده، به جای غذا به وسیله صفرا خنثی می‌شود و زخم معده ایجاد نمی‌گردد»^۵.

باید توجه داشت که روزه هیچ‌گونه ضرری برای افراد سالم ندارد^۶ و اگر کسی بیمار باشد

۲ - سفينة البحار، مادة طب.

۱ - جامع الاحادیث، ج ۹، ص ۱۰۰.

۴ - همان.

۳ - روزه روش نوین، الکسی سوفورین.

۵ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۳، ص ۷۹.

۶ - برای اطلاعات بیشتر به کتابهای (اهمیت روزه از نظر علم امروز تألیف دکتر صبور اردوبادی - روش نوین برای درمان بیماریها - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۳، تألیف دکتر پاک‌نژاد) مراجعه شود.

و نتواند روزه بگیرد، از انجام این تکلیف اسلامی معاف است و اگر روزه بگیرد و با این کار بیمارتر شود یا باعث شود بیماری‌اش ادامه یابد، کار حرامی مرتکب شده است و روزه‌اش هم نزد خدا پذیرفته نیست. بیماری که روزه برای او ضرر دارد نباید روزه بگیرد^۱ و فقط پس از بهبودی کامل لازم است در روزهای دیگر قضای آن را به جا آورد و جبران کند: «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^۲ و هرکس ناخوش یا در سفر باشد، به شماره آنچه روزه خورده است از ماههای دیگر، روزه دارد که خداوند برای شما حکم را آسان خواسته و تکلیف را مشکل نگرفته است.^۳

همان طور که گفتیم، فواید جسمی و بهداشتی روزه اگر چه چشمگیر و غیرقابل انکار است، ولی مهمترین فواید آن اثرات بهداشتی‌اش نیست. متأسفانه برخی در بررسی فواید روزه تنها به همین اثرات بهداشتی بسنده کرده‌اند، در حالی که فواید برتر روزه، به جنبه‌های معنوی آن مربوط می‌شود. فواید جسمی روزه قابل مقایسه با اثرات معنوی آن در سازندگی، تربیت و تزکیه انسان نیست. اگر چه همان فواید طبی هم گواهی است بر اُصالت اسلام عزیز، چرا که این آیین فطری و آسمانی، چهارده قرن پیش با ژرف بینی و احاطه‌ای که جز از طرف خدای متعال نمی‌تواند باشد، در محیط جاهلیت عرب دستوراتی برای انسانها وضع کرده است که دانش پزشکی انسان متمدن عصر ما، با پیشرفت خود روز به روز به گوشه‌هایی از حکمت آن پی می‌برد.

۱- کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد - اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد - باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست. توضیح المسائل مراجع عظام، ص ۸۹۶، مسئله ۱۷۴۳.

۲- بقره، ۱۸۵.

۳-

کسی کو مریض است یا در سفر همی روزه گیرد به ایام سال که باشید در طاعت آسوده بخت	بباید که خود روزه گیرد، مگر به تعداد روزی که خوردست حال خداوند آسان بگیرد نه سخت
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد	

ب) فواید روحی و معنوی

روزه عامل باز دارنده از گناه

روزه، بویژه روزه ماه مبارک رمضان که در اسلام بر همهٔ مسلمین مکلف واجب است، عامل مؤثری در ایجاد و تقویت روحیهٔ تقوا و پرهیزگاری است. قرآن مجید این فایدهٔ بزرگ روزه را با جملهٔ «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یادآور می‌شود و این عبادت را عامل مهم تقوا می‌شمارد.

تقوا و پرهیزکاری در تربیت و سازندگی شخصیت یک مسلمان نقش بسیار مهمی دارد؛ برای رسیدن به این اثر ارزش است که بهترین عبادت در ماه صیام، اجتناب از گناهان است. پیامبر بزرگوار ﷺ در خطابه‌ای فضیلت‌های ماه رمضان را برای مسلمانان بیان فرمودند؛

علی‌علیه السلام پرسید: بهترین اعمال در این ماه چیست؟

پیامبر ﷺ پاسخ دادند: «الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»^۱ اجتناب و پرهیز از گناهان.

روزه‌دار با به کار بستن دستورات الهی که شرط کمال است، روح تقوا را در خود زنده می‌کند. این مراقبت ثمربخش در ماه مبارک رمضان بسیار آسانتر است؛ چرا که گرسنگی و تشنگی و دیگر محدودیتهای روزه، شعله‌های سرکش غرایز حیوانی و هوسها را تا حد چشمگیری خاموش می‌سازد. با این مراقبت و تمرین پیاپی، نیروی بازدارنده در انسان به وجود می‌آید و خصلت خودداری در او ریشه می‌گیرد و رشد می‌کند، لذا انسان با گذراندن این برنامهٔ یکماهه، توفیق می‌یابد که پس از ماه رمضان نیز پرهیزکار باقی بماند.

روزه و تقویت اراده

حکومت غرایز و شهوات بر انسان خطرناکترین حکومتهاست که آدمی را اسیر و بی‌اختیار می‌سازد و به پستی و رذالت می‌کشاند؛ مبارزه با سلطهٔ شهوات که در اسلام «جهاد اکبر» نامیده شده، به پایمردی و ارادهٔ استوار نیاز دارد. انسان با روزه‌داری، که امساک از خوردن و آشامیدن و خودداری از برخی چیزهای دیگر است، در واقع با خواهشهای نفسانی خود می‌جنگد و در برابر غرایز خود مقاومت می‌کند و جان را از قید حکومت و سلطهٔ هوسها

و خواهشها می رهند.

پیشوایان اسلام فرموده‌اند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ جَاهَدَ هَوَاهُ»^۱ [و] أَقْوَى النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.^۲ «بهترین مردم کسی است که با هوای نفس مبارزه کند و نیرومندترین آنان کسی است که بر آن پیروز شود.

صفا و پاکی دل

روژه، چراغ معرفت و آگاهی را در درون بر می افروزد:

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی^۳

روژه موجب می شود که حکومت شهوات و امیال شیطانی، جای خود را به حکومت تقوا و پیروی از دستورات الهی بدهد و تیرگی هوسها و شهوات در جان آدمی به نورانیت و روشنی باطن تبدیل شود.

در سایه همین صفا و پاکی حاصل از روزه است که روزه دار، نه تنها دهان و شکم را از خوردن و آشامیدن نگاه می دارد، بلکه دست و پا و چشم و گوش و زبان و همه اعضای خویش را از آنچه خدا حرام فرموده نگاه می دارد و می تواند به آن درجه از تقوا نایل آید که حتی از اندیشه و فکر گناه نیز دوری گزیند؛ و این اوج نورانیت روزه است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به همین مرتبه اشاره می فرماید: «صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْإِتَامِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعَامِ»^۴ روزه دل از اندیشه گناهان، برتر از روزه شکم از خوردن و آشامیدن است.

البته این بدان معنا نیست که ظاهر روزه و امساک از خوردن و آشامیدن را رها کنیم، بلکه لازم است به آن اکتفا ننماییم و همراه با آن بکوشیم که به نتایج معنوی روزه نیز برسیم. جالب است که همین امساک ظاهری و روزه معمولی نیز انقلابی روحی در روزه داران به وجود می آورد؛ طبق شهادت دست اندرکاران و آمار و ارقام، در ماه مبارک رمضان از شرارها و تباهیها کاسته می شود.

۱- غررالحکم، ص ۹۰ و ۹۱.

۲- همان.

۳- گلستان سعدی.

۴- غررالحکم، ص ۲۰۳.

صفا و پاکی حاصل از روزه و خودداری و پرهیزگاری روزه دار، همچون سپری است که روزه دار را از آتش عذاب الهی مصون می دارد. پیامبر عزیز اسلام ﷺ فرمود: «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۱ روزه سپری است که روزه دار را از آتش دوزخ حفظ می کند.

روزه و صبر

انسان مسلمان در زندگی فردی و اجتماعی خویش، برای رسیدن به هدفهایی مبارزه می کند و با مشکلاتی نیز رو به رو است؛ بدون صبر، پیروزی بر مشکلات و رسیدن به هدفها محال است. صبر و تحمل، به نیروی مقاومت و پایداری آدمی می افزاید و اراده را توانا می سازد. اگر جامعه ای تحمل ناگواریها را نداشته باشد، بر مشکلات خویش و بر دشمنان خود پیروز نخواهد شد، با صبر و مقاومت است که می توان به پیکار ستمگران رفت و دست استعمارگران را کوتاه کرد؛ و روزه (به ویژه در روزهای گرم و طولانی تابستان، که فشار تشنگی طاقت فرسا می شود) به طور چشمگیری به انسان صبر و مقاومت می بخشد و تحمل رنج و سختی را بر آدمی آسان می سازد؛ قرآن کریم با توجه به همین اثر است که از روزه به «صبر» تعبیر کرده است: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...»^۲ از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید. امامان معصوم علیهم السلام «صبر» را در این آیه به روزه تفسیر کرده اند^۳ و پیامبر گرامی ﷺ نیز ماه رمضان را «ماه صبر» نامیده اند: «شَهْرُ الصَّبْرِ وَ إِنَّ الصَّبْرَ ثَوَابُهُ الْجَنَّةُ»^۴ رمضان ماه صبر و پاداش صبر بهشت است.

امام صادق علیه السلام نیز به همین ویژگی روزه اشاره فرموده است: هرگاه برای کسی حادثه ای جانکاه پیش آمد، روزه بگیرد که خدا فرموده است: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»^۵

روزه و قناعت

اسلام برخلاف مکاتب مادی شرق و غرب، دنیا و نعمتهای مادی آن را وسیله ای برای

۱- وافی، ج ۷، ص ۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۶۲. ۲- بقره، ۴۵.

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۶۳ و ص ۶۶. ۴- همان.

۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۶۳.

تکامل معنوی و رسیدن به سعادت جاوید می‌داند؛ به همین جهت، فرهنگ اسلام، فرهنگ لذت‌جویی و مصرف نیست، بلکه فرهنگ قناعت و ایثار است.

در روشهای مادی، خور و خواب و شهرت اصالت دارد و در نتیجه، حرص و آز گریبانگیر افراد است. اما در اسلام اصالت با معنویت است و قناعت و ایثار و فداکاری، از راههای وصول به مراتب بلند انسانیت محسوب می‌شود.

روزه فریضه‌ای است که مسلمان را از غرق شدن در ماده‌گرایی و حرص و آز می‌رهاند و به او می‌آموزد که به فکر دیگران باشد و بر خواهشهای جسمانی خویش مسلط گردد، به مصرف به قدر نیاز قناعت ورزد و از اسراف و تبذیر بپرهیزد.

روزه به مسلمانان مناعت و قناعت را می‌آموزد. ارزش این صفات و تأثیر آن در ایجاد صفات برجسته دیگر همچون زهد، جود و بخشش بسیار است. شخص قانع از دیگران بی‌نیاز است و تن به ذلت و خواری نمی‌دهد. جامعه‌ای که روح قناعت را در خود پیوراند، بر خود متکی خواهد بود و با دوری از مصرف بی‌رویه می‌تواند بر پای خویش بایستد و از بیگانه بی‌نیاز باشد. همه دیدیم که پس از تهدید آمریکا و غرب به تحریم اقتصادی ایران، امام امت و رهبر کبیر انقلاب اسلامی، فرمودند: «ملت ما مسلمان است و در برابر تحریم اقتصادی و کمبود نیازها روزه خواهد گرفت».

آری، روزه مسلمان را به زیستن با مصرف کم آشنا می‌سازد و او را با قناعت به آنچه دارد، از وابستگیهای اقتصادی به استعمارگران نجات می‌دهد. مسلمانان صدر اسلام با همین روحیه از همه چیز خویش در راه خدا می‌گذشتند و حتی در میدانهای جنگ به چند دانه خرما قناعت می‌کردند و با تکیه بر معنویت و صفات انسانی خویش، پیروزی می‌آفریدند.

همدردی با فقیران

«و هو [شهر رمضان] شهر المواساة»^۱ ماه مبارک رمضان ماه مواسات است.

از نتایج بارز روزه، برانگیختن حس همدردی نسبت به مستمندان و همنوعان تنگدست

است. آنان که زندگی آسوده‌ای دارند و رنج فقر و طعم گرسنگی و تشنگی را نچشیده‌اند، ممکن است از حال مستمندان غافل بمانند، روزه وسیله‌ای است که آنان را از غفلت می‌رهاند و رنج مستمندان را به یاد آنان می‌آورد تا به دستگیری فقیران همت گمارند و به درد آنان برسند.

از سویی به احسان و اطعام و انفاق به مستمندان در ماه مبارک رمضان، بسیار سفارش شده است و از سوی دیگر گرسنگی و تشنگی روزه موجب درک وضعیت مستمندان می‌گردد؛ و بدین ترتیب، ثروتمند به فقیر نزدیک می‌شود و احساساتش تلطیف می‌شود؛ احسان و انفاق فزونی می‌گیرد و جامعه کمک به هم‌نوع را می‌آموزد.

«مواسات» یعنی سهم ساختن برادران در رزق و روزی؛ رمضان را به همین جهت ماه «مواسات» نامیده‌اند تا مسلمانان به احسان نسبت به هم پردازند و با تمرین این صفت ارزنده انسانی، جامعه را از حقد و کینه برهانند و برادروار در کنار هم از نعمتهای الهی بهره بگیرند؛ پس شایسته است که روزه‌داران به همه این نکات انسانی توجه کنند و از برنامه‌های سازنده این ماه بهره‌مند شوند.

حمزة بن محمد می‌گوید: به امام عسکری علیه السلام نامه نوشتم و پرسیدم: «لَمْ يَفْرَضِ اللَّهُ الصَّوْمَ؟» چرا خداوند روزه را واجب کرده است؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند: «لِيَجِدَ الْغَنِيُّ مَضَى الْجُوعِ فَيَجِنَّ عَلَى الْفَقِيرِ.» تا ثروتمند درد گرسنگی را دریابد و به فقیر توجه کند.^۱

در روایتی از امام صادق، هشام بن حکم درباره علت روزه از امام سؤال می‌کند: عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ عِلَّةِ الصَّيَامِ قَالَ: «أَمَّا الْعِلَّةُ فِي الصَّيَامِ لَيْسَتْ بِهِيَ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْغَنَّى لَمْ يَكُنْ لِيَجِدَ مَسَّ الْجُوعِ، فَيَرْحَمَ الْفَقِيرَ، لِأَنَّ الْغَنَّى كَلَّمَا أَرَادَ شَيْئًا قَدَّرَ عَلَيْهِ فَأَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُسَوِّىَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ أَنْ يُذِيقَ الْغَنَّى مَسَّ الْجُوعِ وَالْأَلَمَ لِيَرْقَّ عَلَى الضَّعِيفِ وَ يَرْحَمَ الْجَائِعَ»^۲ هشام نقل می‌کند که درباره دلیل روزه از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، امام فرمود: علت روزه گرفتن آن است که به سبب آن توانگر و تهیدست برابر

شوند، زیرا توانگر رنج گرسنگی را نمی‌داند تا به تهیدست رحم نماید، چون توانگر هرگاه چیزی بخواهد می‌تواند آن را فراهم آورد، لذا خدای عزوجل خواست تا میان بندگانش برابری و همدردی ایجاد کند و رنج گرسنگی و سختی را به توانگر بچشاند تا بر ناتوان دل بسوزاند و به گرسنه رحم نماید.

نظم و انضباط

وقت شناسی و نظم و انضباط در امور از عوامل مهم توفیق و پیشرفت است. شاید برخی گمان کنند که این از ویژگیهای زندگی غربیان و تمدن آنهاست، در حالی که نظم و انضباط و تنظیم اوقات، از تعلیمات اصیل اسلام است؛ امیرمؤمنان در اولین فرارز وصیت خود به فرزندان می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ»^۱ شما و همه فرزندان و بستگانم و هرکسی که وصیت من به او برسد را به تقوا و نظم در کارها سفارش می‌کنم.

اصولاً فرائض اسلامی نشانگر توجه اسلام به نظم و انضباط است؛ هر یک از نمازهای پنجگانه را باید در وقت مخصوص آن به جا آورد؛ مراسم حج باید در وقت و مکانی ویژه انجام شود و روزه نیز باید در ماه مبارک با دیدن هلال ماه رمضان شروع و با دیدن هلال ماه شوال خاتمه یابد؛ یا هر روز، از سپیده دم آغاز و به مغرب پایان پذیرد و با توجه به اینکه ماه رمضان ماه قمری است، طبعاً در فصول چهارگانه سال جریان دارد و گاه در روزهای بلند تابستان و گاه در روزهای کوتاه زمستان قرار می‌گیرد، لذا در همه شرایط لازم است که لحظه و دقیقه را در شروع سپیده دم و آغاز مغرب در نظر داشت و به هیچ وجه روزه دار نمی‌تواند از نظام آن سرپیچی نماید؛ و این خود درسی است تا مسلمان امور خویش را در زندگی تنظیم کند.

روزه و آمادگی برای دعا

در این ماه روح و روان انسان بر اثر پاک شدن جسم از آلودگیها و دوری شخص از رجس

۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۲۱، نامه ۱۴۷.

گناهان و تمرین بر ترک آنها و تقرب به ذات مقدس الهی، تا حدود زیادی تلطیف شده و آمادگی برای سخن گفتن با خداوند و ارتباط معنوی با او بیش از پیش می‌گردد، بی‌سبب نیست که رسول مکرم ﷺ فرمود: «دُعَائُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ».^۱ دعای شما [روزه‌داران] در این ماه مستجاب است.

در اینجا مروری خواهیم داشت بر کلمات معصومین علیهم‌السلام پیرامون اهمیت دعا.

جایگاه و اهمیت دعا

در آیه شریفه «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲ و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم، نسبت عبادت و دعا صریحاً مطرح شده است، چرا که به دنبال آیه آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۳ کسانی که از عبادت من استکبار ورزند، بزودی همه را با سرافکندگی در جهنم داخل می‌کنم. در ابتدای آیه «دعا» مطرح است و در ادامه، همان دعا به «عبادت» معنی شده است.

از امام باقر علیه‌السلام از با فضیلت‌ترین عبادات پرسش شد. حضرت فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَنْ يُسْتَلَّ»^۴ هیچ چیز در نزد خدا افضل از درخواست کردن از او نیست. در روایت دیگری، زراره از امام باقر علیه‌السلام این چنین نقل می‌کند:

قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۵ قال

۱ - میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۱۳۲.

۲ - غافر، ۶۰.

به اخلاص خوانید حقاً مرا
نیاز شما را بگویم جواب
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

خدای شما گفت وقت دعا
که تا آن دعا را کنم مستجاب

۳ - غافر، ۶۰.

عبادت نورزد به یکتا خدا
به خفت به قعر سقر می‌رود
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

هر آنکس کند سرکشی از دعا
به خواری و ذلت به دوزخ شود

۵ - غافر، ۶۰.

۴ - اصول کافی، ج ۶، ص ۱۴ (چاپ اسوه).

هو الدعاء و أفضل العبادۃ الدعاء قلت «إن إبراهيم لأواه حليم»^۱ قال: الأواه هو الدعاء. حضرت باقرعلیه السلام فرمود: خدای عزوجل می فرماید: همانا آنان که از پرستش من روی بگردانند، زود است که سرافکننده به دوزخ درآیند، مقصود از عبادت، دعا است و بهترین عبادت دعاست! عرض کردم: مقصود از «أواه» در این آیه چیست که خداوند می فرماید: همانا ابراهیم أواه و شککیا بود؟ فرمودند: أواه یعنی بسیار دعا کننده به درگاه خداوند.^۲

آیه شریفه «وإذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعان فليستجيبوا لي و ليؤمنوا بي لعلهم يرشدون»^۳ به خاطر در بر داشتن نکات و برجستگیهای خاص، منحصر به فردترین آیه قرآن پیرامون یک موضوع است.

مولانا در مثنوی معنوی می گوید:

ما زخود، سوی توگردانیم سر چون تویی از ما به ما نزدیکتر^۴
در توضیح این بیت گفته اند: «ما از خودمان روی بر می گردانیم و به سوی تو روی می آوریم، زیرا تو از ما به ما نزدیکتری»^۵
این آیه، آیه یکصد و هشتاد و ششم سوره بقره است که در میان آیات مربوط به روزه قرار دارد و وجودش در لابلای آیات روزه و رمضان، خود این نکته را در ذهن تداعی می کند که بین رمضان، روزه و دعا، مناسبت و سنخیتی هست؛ گرچه این نکته به معنای اختصاص داشتن دعا به ماه رمضان نخواهد بود.

۱ - توبه، ۱۱۴.

۲ - اصول کافی، ج ۶، ص ۱۱۴ (چاپ اسوه).

۳ - بقره، ۱۸۶.

اگر بندگانم کنندت سؤال	تو را زاستجاب از آن ذوالجلال
به آنها بگو هست ایزد قریب	مبادا خورید از شیاطین فریب
اگر خود نماید مراکس خطاب	دعای ورا می کنم مستجاب
همین گونه هم نیز باید عباد	چو دعوت نمایم به آیین داد
سزد دعوتم را که پاسخ دهند	و گرنه همه مردمی گمروند
بگردند مؤمن به یکتا اله	که سوی سعادت بیابند راه

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

۴ - مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۴۴۸.

۵ - شرح جامع مثنوی، کریم زمانی، ص ۶۰۵.

علامه طباطبائی رحمته‌الله در تفسیر المیزان پس از بیان نکاتی در این آیه می‌فرمایند: این آیه تنها آیه‌ای در قرآن است که این اوصاف را داراست.

نکاتی که علامه طباطبائی رحمته‌الله در ذیل این آیه کریمه ذکر می‌کنند، به این شرح است؛
 (الف) این بیان، بهترین و زیباترین و لطیف‌ترین بیان است برای دعوت مخاطبین به انجام امری، چرا که در این آیه، به جای بکار بردن ضمیر مغایب یا متکلم مع‌الغیر، از ضمیر متکلم وحده استفاده کرده است.

(ب) کلمه «عبادی» در این آیه باز دلالت بر عنایت خاص الهی به مسأله دعا دارد، چرا که از کلمه «ناس» استفاده نکرده و به جای آن از واژه «عبادی» استفاده نموده است.

(ج) در این آیه، جواب الهی (فَإِنِّي قَرِيبٌ) بدون هیچ واسطه‌ای پس از سؤال (سَأَلْتُكَ عِبَادِي عَنِّي) آمده است و به جای آن نمروده است «فَقُلْ إِنَّهُ قَرِيبٌ»، بلکه بلافاصله می‌فرماید: «فَإِنِّي قَرِيبٌ»

(د) تأکید نمودن این معنا «که خداوند نزدیک است» به «إِنَّ» که دلالت بر تأکید می‌کند.
 (ه) جمله اسمیه «فَإِنِّي قَرِيبٌ» دلالت بر ثبوت و دوام نزدیک بودن خداوند به بندگان دارد.
 (و) به وسیله کلمه «أَجِيبُ» این معنی که اجابت نمودن دعاها توسط خداوند استمرار دارد و تجدید می‌شود را بیان می‌فرماید.

(ز) آوردن و ذکر «اِذَا دَعَا» پس از عبارت «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» صرفاً برای بیان این نکته است که دعاهای دعاکنندگان بی‌هیچ قید و شرطی اجابت می‌شوند، و الاً این معنا در عبارت «دَعْوَةُ الدَّاعِ» ذکر شده است.

این هفت نکته گویای این است که خداوند تبارک و تعالی، در امر اجابت دعا اهتمام ویژه و عنایت خاصی دارند؛ با این همه، باید توجه داشت که این آیه با اینکه کوتاه است، ولی هفت مرتبه ضمیر متکلم وحده (ضمیری که به خداوند بر می‌گردد) در آن ذکر گردیده که در هیچ جای قرآن تکرار نشده است.^۱

امام سجاده علیه السلام در صحیفه سجادیه خطاب به حضرت حق عرضه می‌دارد:
 «فَسَمِّيتُ دُعَايَكَ عِبَادَةً وَ تَرَكْتُ اسْتِكْبَارًا»^۱ پس تو نام دعایت را عبادت گذاردی و ترک آن
 را استکبار دانستی.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ»^۲ محبوبترین کارها
 در نزد خدای تعالی در روی زمین «دعا» است.
 یا می‌فرماید: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۳ دعا مغز عبادت است. یعنی عبادتی که دعا در آن نباشد
 بی‌محتوا است.

حقیقت هر عبادتی، از خدا خواستن و ابراز نیاز و اظهار عجز به درگاه اوست.
 امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصیت خود به فرزندشان امام مجتبی علیه السلام فرمودند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ
 الَّذِي يَبْدَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ
 تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَ تَسْتَجِبُهُ لِيَرْحَمَكَ»^۴ بدان کسی که به دست
 او گنجینه‌های آسمانها و زمین است، به تو اذن دعا داده است و خود عهده دار استجاب
 دعایت شده است. امر کرده است که از او بخواهی تا عطایت کند و در قرآنش فرموده است:
 بخوانید مرا تا اجابتان کنم؛ طلب رحمت کن تا او تو را مورد رحمت قرار دهد!

در روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آثار دعا را ذکر فرموده‌اند: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ
 يُنْجِيكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ قَدَّرَ أَرْزَاقَكُمْ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: تَدْعُونَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ
 الدُّعَاءُ»^۵ آیا می‌خواهید شما را از سلاحی با خبر کنم که از شر دشمنان نجاتتان بخشد و
 روزی‌تان را گسترده گرداند؟ جمعیت حاضر عرض کردند: بلی یا رسول الله! حضرت فرمودند:
 شب و روز دعا کنید، بدرستی که دعا سلاح مؤمن است!

۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۱۹۰ - صحیفه سجادیه، ص ۳۰۰.

۲ - بحار، ج ۹۳، ص ۲۹۵.

۳ - بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۰.

۴ - نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۹۸.

۵ - اصول کافی، ج ۶، ص ۲۰ (چاپ اسوة).

اوصاف دعا

برای دعا در کلام معصومان اوصافی بجز موارد ذکر شده هست که به اختصار به آنها اشاره می شود:

۱- کلید رستگاری

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الدُّعَاءُ مِفْتَاحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ.» دعا کلید پیروزی و گنجینه رستگاری است.^۱

۲- کلید رحمت و چراغ تاریکیها

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الدُّعَاءُ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ وَ مِصْبَاحُ الظُّلْمَةِ.» دعا کلید رحمت و چراغ تاریکی هاست.^۲

۳- برنده تر از نوک نیزه

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَذُ مِنَ السِّلَاحِ الْحَدِيدِ.» دعا نافذتر از اسلحه برنده است^۳ همچنین ایشان می فرماید: «الدُّعَاءُ أَنْفَذُ مِنَ السِّنَانِ.»^۴ دعا از نیزه تیز نافذتر است.

۴- برگرداننده قضای حتمی

عن زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «قَالَ لِي: أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ لَمْ يُسْتَتَنَّ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أَبْرَمَ إِبْرَاهِمُ - وَ ضَمَّ أَصَابِعَهُ -»^۵ زراره می گوید حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که رسول خدا ﷺ هم در آن مورد استثنا نشده؟ عرض کردم بلی! فرمود: «دعاست که قضای حتمی را که به سختی محکم شده بر می گرداند. آنگاه برای تشبیه و بیان مطلب انگشتانش را به هم چسبانید؛ یعنی اگر چه شدت ابرام آن، مانند ابرام این انگشتان به هم چسبیده باشد.

امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلَبُ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ

۱- بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۱.

۲- همان، ج ۹۰، ص ۳۰۰.

۳- همان، ج ۹۰، ص ۲۹۷.

۴- همان، ج ۹۰، ص ۲۹۵.

۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

وَقَدْ قُدِّرَ وَقُضِيَ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا إِمَاضَاؤُهُ، فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُئِلَ صَرْفَ الْبَلَاءِ صَرْفَةً.» بر شما باد دعا! زیرا دعا به درگاه خدا و خواستن از او، بلایی که مقدر شده و بدان حکم شده را برمی گرداند.

عمر بن زید می گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می فرماید: إِنَّ الدُّعَاءَ يَزِدُّ مَا قَدْ قُدِّرَ وَمَا لَمْ يَقْدَرْ، قَلْتُ وَمَا قَدْ قُدِّرَ عَرَفْتُهُ فَأَلَمْ يَقْدَرْ؟ قَالَ: حَتَّى لَا يَكُونَ.^۱ همانا دعا آنچه را مقدر شده و آنچه را مقدر نشده بر می گرداند عرض کردم: مقدر شده را دانستم، مقدر نشده کدام است؟ فرمود: آنچه که مقرر شده، نباشد.

۵- درمان هر درد

قال الصادق عليه السلام: «عَلَيْكَ بِالْدُّعَاءِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ.»^۲ بر شما باد دعا کردن، زیرا که دعا شفای هر دردی است.

۶- وسیله دفع بلاها

حضرت علی عليه السلام فرمود: «إِدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْدُّعَاءِ قَبْلَ وُرُودِ الْبَلَاءِ.»^۳ امواج بلا را به وسیله دعا قبل از پیش آمدن حادثه و بلا از خود دور کنید! امام صادق عليه السلام نیز فرمود: «مَنْ تَخَوَّفَ بَلَاءً يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يَرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْبَلَاءَ أَبَدًا.»^۴ کسی که از بيشامد ناگواری نگران و ترسان است، قبل از آن، به دعا بپردازد. خداوند هرگز چنین بلایی را به وی ننماید!

۷- وسیله دفع اندوه

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... كَانَ إِذَا بَعَثَ نَبِيًّا قَالَ لَهُ: إِذَا أَحْزَنَكَ أَمْرٌ تَكَرَّهَهُ فَادْعُنِي أَسْتَجِبْ لَكَ وَإِنَّ اللَّهَ أَعْطَى أُمَّتِي ذَلِكَ حَيْثُ يَقُولُ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.» پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: بدرستی که خدای تبارک و تعالی هر پیامبری را که برانگیخت به او فرمود: زمانی که در امری حزن و اندوه بر تو عارض شد، مرا بخوان تا اجابت کنم و بدرستی

۲ - بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۵.

۱ - بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۶.

۴ - بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۷.

۳ - مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۷۸.

که خدای متعال آن نعمت را به امت من بخشیده است. چون در آیه شریفه می‌فرماید: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.^۱

۸- وسیله تقرب به خدا

قال الصادق عليه السلام: «عَلَيْكُمْ بِالْدَعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَبُونَ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ، وَلَا تَرْكُوا صَغِيرَةً لِصَغَرِهَا أَنْ تَدْعُوا بِهَا فَإِنَّ صَاحِبَ الصَّغَارِ هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ.» امام صادق عليه السلام می‌فرماید: بر شما باد دعا، زیرا به چیز دیگری مثل دعا، مقرب نمی‌شوید و دعایی کوچک را به جهت کوچکی اش رها نکنید، چون همان خدایی که دعاهای کوچک را مستجاب می‌کند، هم اوست که دعاهای بزرگ را مستجاب می‌کند.^۲

دو ویژگی برجسته و آموزنده در دعاهای ائمه عليهم السلام

الف) حمد و سپاس الهی

ادعیه ائمه عليهم السلام هیچ‌گاه بدون حمد و ستایش خداوند و تحمید و تسبیح ذات اقدس الهی نبوده است؛ لذاست که معمولاً بخش نخستین دعاهای آن بزرگواران، اختصاص به این امر دارد، و پس از اقرار به وحدانیت خدا و سپاس از نعمتهای پیدا و پنهان حضرت حق، به بیان درخواستها می‌پردازند.

ب) صلوات بر محمد و آل محمد عليهم السلام

دعاهای ائمه معصومین عليهم السلام معمولاً همراه با صلوات است. لذا این گونه القا می‌شود که صلوات از لوازم ضروری دعا و از اسباب اجابت آن می‌باشد.

این دو ویژگی در تمام ادعیه امام سجاده عليه السلام در صحیفه سجادیه^۳ که از آن به زبور آل محمد عليهم السلام یاد می‌کنند، به چشم می‌خورد! چه نیکوست که ما شیعیان هم که دعا و نیایش را از

۲- همان، ص ۳۰۳.

۱- بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۰.

۳- البته باید گفت در صحیفه کامله سجادیه یک دعا هست که خالی از این دو ویژگی است و آن دعا، نفرین‌های امام سجاده عليه السلام است.

آن بزرگواران آموخته و از طریق آنان با خدا و مکتب انسان ساز اسلام آشنا گردیده ایم، خواسته های خود را با حمد و ستایش الهی و صلوات و درود بر این عزیزان قرین سازیم!

دعای امام سجاده علیه السلام در ابتدای ماه رمضان

دعا زمزمه بندگی است، مخصوصاً دعایی که از زبان یکی از پاکترین و خالص ترین بندگان صالح خدا، حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، جاری شده باشد! این دعا، عالترین شناختها درباره ماه مبارک رمضان را دربردارد و انسان با دقت و تأمل در این دعا، دید تازه و نوینی درباره ماه رمضان می یابد. امام سجاده علیه السلام همواره ماه رمضان را با این دعا آغاز می فرمودند.^۱

فرازهایی از دعای امام سجاده علیه السلام

«اللهم صل علی محمد و آله.» بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست. «و أَلْهِمْنَا مَعْرِفَةَ فَضْلِهِ وَ إِجْلَالَ حُرْمَتِهِ وَ التَّحَفُّظَ بِمَا حَظَرْتَ فِيهِ» و شناخت برتری آن را (بر ماههای دیگر) و بزرگ داشتن حرمت و حقش را و دوری گزیدن از آنچه را که منع و حرام کرده ای بما اللهم نما! «وَ أَعِثْنَا عَلَى صِيَامِهِ بِكَفِّ الْجَوَارِحِ عَنْ مَعَاصِيكَ وَ اسْتِعْمَالِهَا فِيهِ بِمَا يُرْضِيكَ حَتَّى لَا نُصْغِيَ بِأَسْمَاعِنَا إِلَى لَغْوٍ وَ لَا نُسْرِعَ بِأَبْصَارِنَا إِلَى هَوٍّ» و ما را بر روزه داشتن آن به وسیله بازداشتن اندام از گناهان و به کاربردن آن اندام در آن ماه به آنچه ترا خشنود می گرداند یاری فرما! تا با گوشهامان سخن بیهوده گوش ندهیم و با چشمهامان به سوی اموری که ما را از مقصود باز می دارد نشتابیم.

«وَ حَتَّى لَا نَبْسُطَ أَيْدِينَآ إِلَى مَحْظُورٍ وَ لَا نَخْطُو بِأَقْدَامِنَا إِلَى مَحْجُورٍ» و تا دستهامان را به حرام

۱- از آنجا که امام سجاده علیه السلام شروع سال خود را، شروع ماه رمضان قرار داده بودند و این دعا را در آستانه شروع ماه رمضان می خواندند می توان نتیجه گرفت که امام سال خود را با این دعا آغاز می فرمودند و این نکته بر اهمیت این دعا اشاره دارد.

دراز نماییم و با پاهامان به سوی آنچه منع و حرام گشته نرویم.

«و حَتَّى لَا تَعْبَى بُطُونُنَا إِلَّا مَا أَحَلَّكَ» و شکمهامان جز حلال نپذیرد.

«و لَا تَنْطِقَ أَلْسِنَتُنَا إِلَّا بِمَا مَثَّلْتَ» و زبان ما جز به آنچه تو فرموده‌ای باز نشود (نطق نکند).

«و لَا تَتَكَلَّفَ إِلَّا مَا يُدْنِي مِنْ ثَوَابِكَ» و تلاش ما جز برای آنچه به پاداش تو نزدیک است

نباشد.

«و لَا نَتَعَاطَى إِلَّا الَّذِي يَقِي مِنْ عِقَابِكَ» و جز آنچه که ما را از کیفر تو ننگه می‌دارد انجام

ندهیم.

«ثُمَّ خَلَّصَ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رِثَاءِ الْمُرَائِينَ وَ سَمْعَةِ الْمُسْتَمِعِينَ وَ لَا نُشْرِكَ فِيهِ أَحَدًا دُونَكَ وَلَا

نَبْتَغِي فِيهِ مُرَادًا سِوَاكَ» سپس همه آن کردارها را از ریا و خودنمایی خودنمایان واز سمعه و شنواندن شنواندگان خالص و پاکیزه گردان که در آن کسی را با تو شریک نگردانیم و جز تو، در

آن مقصود و خواسته‌ای نطلبیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ» بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست!

«وَقَفْنَا فِيهِ عَلَى مَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ بِحُدُودِهَا الَّتِي حَدَّدْتَ وَ فُرُوضِهَا الَّتِي فَرَضْتَ وَ

وِظَائِفِهَا الَّتِي وَظَّفْتَ وَ أَوْقَاتِهَا الَّتِي وَقَّضْتَ» و ما را در آن بر اوقات نمازهای پنجگانه با حدود و

احکامش که مقرر نموده‌ای و واجباتش که واجب کرده‌ای و شروط و اوقاتش که شرط و تعیین

گردانیده‌ای آگاه فرما.

«و أَنْزَلْنَا فِيهَا مَنَازِلَةَ الْمُحْيِينَ لِمَنَازِلِهَا، الْحَافِظِينَ لِأَرْكَانِهَا، الْمُؤَدِّينَ لَهَا فِي أَوْقَاتِهَا عَلَى مَا سَنَّهُ

عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ ﷺ فِي رُكُوعِهَا وَ سُجُودِهَا وَ جَمِيعِ قَوَاضِلِهَا عَلَى أَتَمِّ الطَّهْوَرِ وَ أَسْبَغِهِ وَ أَبْيَنِ

الْخُشُوعِ وَ أَبْلَغِهِ» و ما را در نماز همچون کسانی قرار ده که مراتب شایسته آن را دریافته و ارکان

و جوانب آن را نگاه می‌دارند، آن را در اوقات خود به همان طریقی که بنده و فرستاده تو -

درودهایت بر او و بر آل او باد - در رکوع و سجود و همه فضیلتها و درجات رفیع‌اش قرار داده و

با کاملترین طهارت و پاکی و رساترین خشوع و فروتنی به جا می‌آورند.

«و وَقَّفْنَا فِيهِ لِأَنْ نَصِلَ أَرْحَامَنَا بِالْبِرِّ وَ الصَّلَةِ وَ أَنْ نَتَعَاهَدَ جِيرَانَنَا بِالْإِفْضَالِ وَ الْعَطِيَّةِ» و ما

را در آن ماه توفیق ده که با نیکی فراوان و بخشش به خویشان خود نیکی کنیم و با احسان و عطا از همسایگان جویا شویم.

یکی از برنامه‌های مؤثر در این ماه، برقراری ارتباط با خویشاوندان است. انسان باید تلاش کند تا با احسان و نیکوکاری، رشته‌های قرابت را مستحکم نماید.

در این باره شهید بزرگ این ماه، امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در آخرین روزهای عمر شریفش (پس از ضربت خوردن) در وصیت به فرزندانش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) می‌فرماید: «شما را و تمام فرزندانم که این وصیت من به آنها می‌رسد به تقوا و نظم در امور و اصلاح ذات البین وصیت می‌کنم»^۱ و در ادامه می‌فرماید: «فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَمُ (علیه السلام) يَقُولُ: «صَلَّاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه سالیان»^۲.

ابن میثم شارح نهج البلاغه، نکته‌ای را در برتری اصلاح ذات البین بر نماز و روزه ذکر کرده است که ذکر آن خالی از لطف نیست:

«از جمله اهم امور نزد خداوند این است که تمام انسانها هدایت شده و مسیر عبودیت را در پیش گیرند، و این امر مهم با جدایی و فتنه‌انگیزی که منجر به اختلافات می‌شود محقق نمی‌شود؛ لذاست که اصلاح ذات البین از جمله اموری است که موجب تحقق خواسته مهم الهی می‌شود و این خصوصیت در نماز و روزه یافت نمی‌شود»^۳.

همچنین روزه‌دار باید در این ماه به یاد همسایگان خود باشد و با حسن همجواری و کمکهای بی دریغ خود، رابطه خود را با آنان نیرومندتر و مستحکم‌تر سازد.

امیر مؤمنان در وصیت خود در این باره سخنی دارند که آن را به سخن رسول خدا مستند فرموده‌اند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يوصي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورُّهُمْ»^۴
خدا را خدا را نسبت به حقوق همسایگانتان در نظر داشته باشید که سفارش شده پیامبر

۲ - نهج البلاغه، شهیدی، ص ۳۲۲

۱ - نهج البلاغه، وصیت ۴۷

۴ - نهج البلاغه، وصیت ۴۷

۳ - شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۵، ص ۱۲۳

شمايند؛ پيوسته در باره آنان سفارش مي‌فرمود. چندان‌که گمان برديم براي آنان ارث معين خواهد نمود.^۱

«وَأَنْ تُخْلَصَ أَمْوَالُنَا مِنَ التَّبَعَاتِ وَأَنْ نُطَهَّرَهَا بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ» و داراييهايمان را از مظالم و آنچه از راه ظلم و ستم به دست آمده خالص و پاک گردانيم و آنها را با بيرون کردن زکات آنها پاک کنيم.

«وَأَنْ تُرَاجَعَ مَنْ هَاجَرَنَا وَأَنْ تُنْصِفَ مَنْ ظَلَمْنَا» و به کسی که از ما دوری گزیده بازگرديم و به کسی که به ما ظلم نموده، از روی انصاف و عدل رفتار کنيم.

«وَأَنْ تُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشِيَ مَنْ عُدِيَ فَيْكَ وَ لَكَ فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا تُؤَالِيهِ وَ الْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ» و با کسی که به ما دشمنی کرده آشتی نماييم، جز کسی که در راه تو و برای تو با او دشمنی شده باشد؛ زیرا او دشمنی است که او را دوست نمی‌گيريم و حزب و گروهی است که با او از روی دل دوستی نمی‌کنيم.

در فرازی بعد از اين فراز امام سجاد علیه السلام صلوات بر محمد و آل محمد را به گونه‌ای متفاوت با فرازهای قبل بيان می‌فرماید که بی شک هر خواننده بصیری را به اهمیت و جایگاه رفیع صلوات بر محمد و آل او آگاه می‌سازد.

امام علیه السلام خداوند را به حق ماه رمضان و حق کسی که خدا را در این ماه از ابتدا تا انتها عبادت نموده: از ملائکه مقرب درگاه گرفته تا انبیای پیشین و بندگان شایسته خداوند، قسم می‌دهد که بر محمد و آل محمد درود فرستد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ وَ بِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَكَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قَرَيْبَتُهُ أَوْ نَبِيٍّ أَرْسَلْتَهُ أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ»
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ إِذَا كَانَ لَكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيَالِي شَهْرِنَا هَذَا رِقَابٌ يُعْتَقُهَا عَقُوكَ أَوْ يَهَبُهَا صَفْحَكَ فَاجْعَلْ رِقَابَنَا مِنْ تِلْكَ الرِّقَابِ»

بار خدایا، بر محمد و آل او درود فرست و هرگاه در هر شب از شبهای این ماه، بندگان با

عفو و بخشش و گذشت تو [از آتش] آزاد می‌شوند، پس ما را از آن بندگان قرار ده!

«اللهم صل على محمد و آله و أحمق ذُنُوبَنَا مَعَ إِحْقَاقِ هَلَالِهِ و اسلخ عَنَّا تَبِعَاتِنَا مَعَ انْسِلَاخِ أَيَّامِهِ حَتَّى يَنْقُضَ عَنَّا و قد صَفَّيْتَنَا فِيهِ مِنَ الْخَطِيئَاتِ و أَخْلَصْتَنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ»

بار خدایا، بر محمد و آل او درود فرست و با کاسته شدن ماه آن، گناهان ما را بکاه و با به پایان رسیدن روزهایش بدیها و گرفتاریهای ما را از ما جدا کن تا اینکه این ماه از ما بگذرد در حالی که ما را از خطاها (گناهان کوچک) پاکیزه گردانیده و از بدیها (گناهان بزرگ) رها نموده‌ای!

«اللَّهُمَّ وَاَجْعَلْنَا فِي سَائِرِ الشُّهُورِ وَالْأَيَّامِ كَذَلِكَ مَا عَمَّرْتَنَا»

بار خدایا، ما را در ماهها و روزهای دیگر تا زمانی که زنده ایم، همان‌گونه که در ماه رمضان بوده‌ایم قرارمان ده!

پایان این دعا با صلواتی خاص بر محمد و آل او پایان می‌پذیرد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ كُلِّ أَوَانٍ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَ أضعافَ ذَلِكَ كُلِّهِ بِالْأضعافِ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ، إِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تُرِيدُ» خدایا، بر محمد و آل او و در هر هنگام و هر زمان [حظه] و در هر حال، به میزانی که بر هر کس [تا آن زمان] درود فرستاده‌ای، و بلکه چندین برابر آن درود فرست.

نکته‌ها

اشارات و لطایف بسیاری در این دعای شریف هست که هر خواننده‌ای با توجه به سعه وجودی و بصیرت خویش از آن بهره‌مند می‌شود، ولی برای نمونه نکاتی چند که می‌توان از این دعا برداشت کرد را بیان می‌کنیم.

۱- حمد و سپاس الهی و ذکر نعمتها، و تشکر از آنها قبل از شروع دعا.

۲- همراه نمودن دعا با صلوات بر محمد و آل او (ابتدای دعا با صلوات و ختم آن با

صلوات).

- ۳- مغتنم شمردن اوقات و زمانهای خاص برای ارتباط با خداوند. (رمضان به عنوان بهترین و برترین زمان که وعده استجابت دعا در آن داده شده است).
- ۴- بر شمردن خواسته‌ها و درخواستها به صورت مفصل.
- ۵- خواستن نیازهای کوچک در کنار حوایج بزرگ.
- ۶- همراه با دعا و درخواست اصلاح و رشد، عزم جدی بر تغییر روش داشتن (از گناهان دوری و بر اعمال نیک مداومت و استقامت کردن).
- ۷- همیشه مواظب و سوسه‌های شیطان بودن، حتی در حالی که حال دعا و مناجات به انسان دست می‌دهد.
- ۸- اهتمام امام علیه السلام نسبت به نماز در این دعا بسیار قابل توجه است.
- ۹- دعا به صورت جمعی جایگاه خاصی نزد خداوند دارد و این شیوه‌ای است که در تمام این دعا مورد نظر امام علیه السلام بوده است. (استفاده از ضمیر متکلم مع‌الغیر)
- ۱۰- مناسبت‌ترین وقت در سال برای خودسازی و تهذیب نفس ماه رمضان است.
- ۱۱- مواظبت و مراقبت بر آنچه که در ماه رمضان نصیب انسان گردیده است.
- ۱۲- خواستن همه چیز از خداوند نشانه انقطاع انسان از غیر خداوند است. ■

سیره معصومین علیهم السلام در ماه مبارک رمضان

□ حجة الاسلام محمد سبحانی نیا

یکی از روشهای مهم تربیتی که مورد تأکید اسلام بوده و اکنون مورد توجه روان‌شناسان واقع شده است، «روش الگویی» است؛ یعنی الگوپذیری از بزرگان در شؤون مختلف زندگی. قرآن مجید، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را بهترین الگو و اسوه معرفی نموده و همگان را به پیروی از آن حضرت فرا خوانده است، آنجا که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَاليَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا». در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی برای شما است؛ برای آنها که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.^۱ از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: من دوست ندارم مسلمانی بمیرد مگر اینکه تمام آداب و سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله را ولو یکبار هم که شده انجام داده باشد.^۲

مسپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی

در کنار بررسی احادیث نبوی و فرمایشات معصومین علیهم السلام، لازم است که سیره عملی آن

بزرگواران نیز در ماه مبارک رمضان مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه در این زمینه، تحقیق

لازم صورت نگرفته است!

در این نوشتار سعی شده است که به طور اجمال، گوشه‌هایی از سیره معصومین علیهم‌السلام و علما در ماه مبارک رمضان که در کتب روایی آمده است، مطرح گردد. امیدواریم روزه‌داران سخت‌کوش ما، بویژه نسل جوان که در پی شناخت الگوها می‌باشند، در تأسی از سالکان الی‌الله موفق باشند!

انتظار ضیافت

اثمه معصومین علیهم‌السلام، مشتاق فرا رسیدن ماه ضیافت الله و خودباخته آن بودند. «خلف ابن ایوب عامری» می‌گوید: هرگاه ماه رمضان فرا می‌رسید، رنگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تغییر می‌کرد، بیشتر به نماز می‌ایستاد و در دعا، ابتهال و تضرع و زاری می‌نمود.^۱

درجه عشق و علاقه امام سجاد علیه‌السلام به این ماه پر برکت، از وداع سوزناک آن حضرت روشن می‌شود. آن حضرت در دعای وداع، به پیشگاه حضرت حق عرض می‌کند: «ثُمَّ قَدْ فَارَقْنَا عِنْدَ تَمَامِ وَقْتِهِ وَ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِ وَ وِفَاءِ عِدَّتِهِ فَتَحْنُ مُودَعُوهُ». این ماه پس از آنکه تمام شد، از ما مفارقت کرد و ما را تنها گذاشت و ما آن را وداع می‌کنیم.

اما وداع آن حضرت، یک وداع معمولی و تشریفاتی نیست، بلکه وداع با دوست عزیزی است که جدا شدن از او بسیار سخت و طاقت‌فرسا است. از این رو بلافاصله می‌گوید: «وَدَاعَ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا». ما کسی را وداع می‌کنیم که فراقش برای ما گران و سخت است.

در فراز دیگری، امام سجاد علیه‌السلام شدت عشق و علاقه خود را در قالب کلمه «حرص» که به معنی میل شدید است، بیان فرموده‌اند؛ این همان حرص معنوی است که اولیای الهی نسبت به امور اخروی داشته‌اند. از این رو عرض می‌کند: «السلامُ عَلَیْكَ مَا كَانَ أَحْرَصَنَا بِالْأَمْسِ عَلَیْكَ وَ أَشَدَّ شَوْقَنَا غَدًا إِلَیْكَ». سلام بر تو ای ماهی که نسبت به آمدن آن حریص بودیم (لحظه شماری می‌کردیم) و در آینده، مشتاق آمدن آن هستیم!

اشتیاق آن حضرت به ماه مبارک رمضان به حدی است که خروج از ماه را مصیبت می‌داند

و جبران آن را از خداوند طلب می‌کند؛ آنجا که عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْبُرْ مَصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا». خدایا بر محمد و آلش درود فرست و مصیبت و اندوه از دست دادن ماه مبارک را جبران کن.^۱

امامان معصوم علیهم السلام، ماه مبارک را بهترین فرصت می‌دانستند و نهایت استفاده را از آن می‌بردند. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای خود می‌گوید: «و أَرْجُو أَفْضَلَ أَرْبَاحِ الْعَالَمِينَ». سودی که در این ماه بردیم، برترین سودهای جهانیان است.^۲

بر این اساس، حضرات معصومین علیهم السلام پیش از حلول ماه رمضان، به کسب آمادگی جسمی و روحی مردم تأکید می‌ورزیدند؛ نمونه آن سخن امام رضا علیه السلام در آخرین جمعه ماه شعبان، خطاب به اباصلت است: ای اباصلت، بیشتر روزهای ماه شعبان گذشت و این آخرین جمعه آن است. تقصیرات خود را در آنچه از آن گذشته جبران نما و به چیزی که به تو سود می‌رساند روی آور. دعا و استغفار و تلاوت قرآن بسیار نما و از گناهان خود نزد خدا توبه کن تا ماه خدا به سوی تو رو آورد، در حالی که برای خداوند عزوجل خالص شده باشی، و هیچ امانتی برگردنت نباشد جز آنکه ادا نموده باشی و در دلت کینه مؤمنی نباشد، مگر آنکه از دل خارج کرده و هیچ گناهی نباشد، جز آنکه از دل زدوده باشی و از خدا بترس... در باقیمانده این ماه زیاد بگو: خدایا، اگر در آنچه که از ماه شعبان گذشته، مرا نیامرزدی پس در مابقی آن بیامرز.^۳

سالکان الی الله، ماه مبارک را یک فرصت استثنایی می‌دانستند و آن را آغاز سال خود قرار می‌دادند. از ابن طاووس نقل شده است که می‌فرماید: عده‌ای اول سالشان، اول فروردین است. مثل یک نوجوان که تلاش می‌کند اول فروردین لباس نو در بر کند. درختها هم اول سالشان فروردین است که لباسهای نو و تازه در بر می‌کنند. یک کشاورز، اول سالش اول پاییز است که درآمد مزرعه را حساب می‌کند. تاجری که کارگاه تولیدی دارد هم اول سالی را برای خود تعیین می‌کند. اما آنها که اهل سیر و سلوکند، اول سالشان ماه مبارک رمضان است و

۲- همان.

۱- صحیفه سجاده، دعای ۴۵.

۳- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۸.

حسابها را از ماه مبارک تا ماه مبارک بعدی بررسی می‌کنند.^۱

کسب آمادگی

برای ورود در هر مهمانی و ضیافتی، انجام مقدماتی لازم است که از جمله آنها، نظافت بدن و آرایش ظاهری است. از آنجا که روزه دار در ماه مبارک رمضان به یک ضیافت معنوی دعوت شده است، طبیعی است که مقدماتش نیز باید متناسب با آن باشد. از این رو، در سیره پیامبر ﷺ و پیشوایان دین، در موقع رؤیت هلال ماه رمضان دعاهایی دیده می‌شود؛ امام باقر (ع) می‌فرماید: رسول خدا ﷺ هرگاه هلال ماه رمضان را رؤیت می‌فرمود رو به قبله می‌ایستاد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْعَافِيَةِ الْمَجَلَّةِ وَالرِّزْقِ الْوَاسِعِ وَدَفْعِ الْأَسْقَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَالْعَوْنِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ! اللَّهُمَّ سَلِّمْ لَنَا بِرَمَضَانَ وَسَلِّمْ لَنَا وَتَسَلِّمْهُ مِنَّا حَتَّى يَنْقُضَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَقَدْ غَفَرْتَ لَنَا!» خدایا، این ماه را با امنیت و سلامت و اسلام و عافیت تمام و روزی وسیع و رفع بیماریها و تلاوت قرآن و توفیق در نماز و روزه بر ما وارد کن! ما را برای ماه رمضان، و این ماه را برای ما سالم گردان تا ماه رمضان تمام گردد، در حالی که ما را آمرزیده‌ای!^۲

این عمل را نباید کوچک و ناچیز پنداشت و به آسانی از کنار آن گذشت؛ چون رؤیت هلال و دعای مذکور، علاوه بر آثار اعتقادی - که در ارتباط با خالق و آفریننده جهان هستی است -، می‌تواند در تلقین، حفظ روحیه و ایجاد انگیزه، نقشی اساسی داشته باشد.

قرائت قرآن

یکی از اعمالی که در ماه مبارک رمضان مورد توجه پیشوایان دین قرار گرفته است، قرائت قرآن است، تا جایی که پیامبر اکرم ﷺ تلاوت یک آیه از قرآن در ماه مبارک را

۲ - بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۸.

۱ - اسرار عبادت، جوادی آملی، ص ۳۰۶.

برابر با ختم قرآن در ماههای دیگر می‌دانند.^۱

«علی بن مغیره» می‌گوید: خدمت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم و عرضیه داشتم: پدرم از جدت در مورد ختم قرآن در هر شب سؤال نمود، آن حضرت جواب داد: در ماه رمضان، به هر اندازه که می‌توانی انجام بده! از آن پس، پدرم در ماه رمضان چهل مرتبه ختم قرآن می‌نمود. من هم بعد از پدرم چنین می‌کنم؛ گاهی زیادت‌ر و گاهی کمتر؛ بستگی به کار و حوصله‌ام دارد. وقتی روز [عید] فطر می‌شود، برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یک ختم، برای فاطمه (علیها السلام) یک ختم و برای هر کدام از ائمه (علیهم السلام) یک ختم و برای شما هم یک ختم قرآن می‌کنم؛ پاداش من چیست؟ حضرت فرمود: پاداش تو این است که در روز قیامت با آنان خواهی بود. گفتیم: الله اکبر! آیا چنین خواهد شد؟ سه بار فرمود: بلی.^۲

«وهب بن حفص» می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: انسان در چه مدت قرآن را ختم می‌کند؟ حضرت فرمود: در شش روز و بالاتر. گفتیم: در ماه رمضان، در چه مدت قرآن را ختم بنمایم؟ حضرت فرمود: در سه روز و بالاتر.^۳

ماه رمضان، بهار قرآن است و قرآن، بهار قلبها است. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ رِبْعٌ وَ رِبْعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ». برای هر چیزی بهاری است و بهار قرآن، ماه رمضان است.^۴ خداوند در این ماه، نعمتی به نام قرآن به انسانها هدیه کرده است و عظمت این ماه، به نزول قرآن کریم است؛ لذا شایسته است که از این فرصت، استفاده شایانی به عمل آید، چنانکه بزرگان ما چنین کردند.

همه می‌دانیم که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره) ملاقاتهای خود را در ماه مبارک رمضان لغو می‌کردند. یکی از اطرافیان امام (ره) در این باره می‌گوید: سر اینکه امام (ره) ملاقاتهای خودشان را در ماه مبارک رمضان تعطیل می‌کردند، این بود که بیشتر به دعا و قرآن

۱ - همان، ص ۳۵۷.

۲ - بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۵.

۳ - همان، ص ۶.

۴ - بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۲۱۳.

و خلاصه به خودشان برسند و می‌فرمودند: خود ماه رمضان، کاری است.^۱

امام علیه السلام وقتی در نجف بودند، در ماه رمضان، هر روز ده جزء قرآن می‌خواندند. یعنی هر سه روز، یک مرتبه قرآن را ختم می‌کردند. بعضیها خوشحال بودند که در این ماه دو دوره قرآن را خوانده‌اند، ولی بعد متوجه شدند که امام، ده - یازده دور قرآن را در طول این ماه شریف خوانده‌اند.^۲

همدردی با فقرا

صدقه و انفاق در ماه مبارک رمضان، از جایگاه خاصی در سیره معصومین علیهم السلام برخوردار است. ابن عباس می‌گوید: بخشنده‌ترین افراد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت، بیشترین جود و کرم را در ماه رمضان داشتند.^۳ در مورد امام سجاد علیه السلام گفته‌اند: هرگاه ماه رمضان می‌رسید، آن حضرت در هر روز، درهمی صدقه می‌داد و می‌فرمود: امیدوارم که شب قدر را دریابم و از آن بهره‌گیرم.^۴ عبدالله بن مسعود روایت می‌کند: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز عشاء فارغ شد. مردی از میان صفوف برخاست و گفت: ای مهاجران و انصار، مردی غریب و قدرت هیچ کاری را ندارم. به من غذایی بدهید! رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای فقیر، ذکر غریب مکن که دلم را اندوهگین ساختی. بعد از آن فرمود: غریبان چهار قسم‌اند: ۱- مسجدی که به آن نروند و نماز نخوانند. ۲- قرآنی که آن را تلاوت نکنند. ۳- عالمی که در میان جماعتی باشد و از او مسایل دینی سؤال نمایند. ۴- اسیران مسلمانی که در میان کفار باشند! سپس فرمود: چه کسی غذای این مرد را تأمین می‌کند تا خدا او را در فردوس اعلا جادهد؟ حضرت علی علیه السلام برخاست و دست سائل را گرفت و به حجره فاطمه زهرا علیها السلام برد و گفت: ای دختر رسول خدا، در کار این میهمان نظری کن. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: در خانه طعام اندکی موجود است، حسن و حسین گرسنه‌اند و شما روزه دارید و آن طعام هم تنها برای یک نفر

۲ - برداشتهایی از سیره امام خمینی، ص ۸.

۴ - بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۸۲.

۱ - پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۷۲.

کفایت می‌کند. حضرت علی علیه السلام فرمود: آن را حاضر کن. حضرت فاطمه علیها السلام طعام را آورد. امام علی علیه السلام آن را نزد میهمان نهاد و با خود گفت: اگر از طعام بخورم، برای میهمان کافی نیست و اگر نخورم، سبب خجالتش می‌شود! پس به سوی چراغ رفت و وانمود کرد که آن را درست می‌کند، اما چراغ را خاموش کرد. وقتی آن مرد غذا می‌خورد، حضرت هم دهانش را می‌جنباند تا او تصور کند که علی علیه السلام غذا می‌خورد تا آنکه از غذا خوردن فارغ شد. آن‌گاه فاطمه علیها السلام چراغ آورد، اما طعام همچنان باقی بود! امام علی علیه السلام فرمود: ای مرد، چرا طعام خود را نخوردی؟ گفت: سیر شدم! پس از آن، علی علیه السلام فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، فضه و حتی همسایگان هم از آن طعام خوردند اما تمام نشد.^۱ هر چند در روایت فوق از ماه رمضان سخنی به میان نیامده اما می‌تواند توجه امام علیه السلام را به فقرا، در حالت روزه بازگو نماید. ابن عباس می‌گوید: ماه رمضان که فرا می‌رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله هر اسیری را آزاد می‌کرد و به هر فقیر و نیازمندی کمک می‌نمود.^۲

باید بدانیم که هر چه احساس همدردی با فقرا و نیازمندان در ما تقویت گردد، در حقیقت به فلسفه روزه نزدیکتر شده‌ایم. امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: «عِلَّةُ الصَّوْمِ لِعِرْفَانِ مَسِّ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ.» علت روزه گرفتن آن است که گرسنگی و تشنگی شناخته شود و احساس گردد.^۳

نیایش و تضرع

یکی از آداب مهم ماه مبارک رمضان، دعا و نیایش و تضرع به ساحت قدس الهی است. تا جایی که برای هر شب و روز این ماه، دعاهایی وارد شده است که مهمترین آنها دعای ابو حمزه ثمالی است.

اهمیت این موضوع، همچنین از ورود دعاهاى مختلف در شرایط و حالات و زمانهای مختلف فهمیده می‌شود؛ مانند دعای رؤیت هلال، دعای پس از نمازهای واجب و مستحب،

۱ - تفسیر منهاج الصادقین، ج ۹، ص ۲۳۷.

۲ - ثواب الاعمال، ص ۹۶.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳.

دعای افطار، دعای سحر، دعای وداع و غیره. سیره معصومین علیهم‌السلام این بود که با دعا به استقبال ماه مبارک می‌رفتند و با دعا آن را وداع می‌گفتند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «رمضان شهر الله تبارک و تعالی استکثروا فيه من التهليل والتكبير والتحميد والتجيد والتسبيح وهو ربيع الفقراء.» ماه رمضان، ماه خداوند تبارک و تعالی است. در این ماه، تکبیر و ثنا و ستایش و تسبیح بسیار بگویند که این ماه، بهار فقر است.^۱ امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «علیکم فی شهر رمضان بکثرة الاستغفار والدعاء فأما الدعاء فیدفع عنکم به البلاء و أما الاستغفار فتمحی به ذنوبکم.» در ماه رمضان بر شما باد به زیاد استغفار کردن و دعا خواندن که دعا، بلا را از شما دفع می‌کند و استغفار، گناهانتان را محو می‌سازد.^۲

شب زنده داری

بهترین فرصت برای دعا و نیایش، وقت ملکوتی سحر است. امامان معصوم علیهم‌السلام و بزرگان در سحرهای ماه مبارک رمضان به راز و نیاز با بی‌نیاز هستی می‌پرداختند که در این باره می‌توان به دعای پر رمز و راز «سحر» از امام باقر علیه‌السلام و دعای عارفانه ابو حمزه ثمالی از امام سجاده علیه‌السلام اشاره کرد.

امام باقر علیه‌السلام در مورد اهمیت دعای سحر می‌فرماید: اگر مردم عظمت این دعا را در نزد خدا بدانند و از اجابت سریع آن آگاه باشند، خود را برای آن به کشتن می‌دهند، گرچه با شمشیر باشد. آن حضرت، اسم اعظم خدا را در این دعا می‌داند و از آن به عنوان «رمز بزرگ» یاد نموده و خواستار کتمان از نامحرمانی چون منافقان، دروغگویان و منکران می‌گردد.^۳ علمای ربانی نیز به پیروی از معصومین علیهم‌السلام، سحرهای ماه رمضان را غنیمت شمرده و آن را با دعا و نماز و یاد خدا سپری می‌کردند. می‌گویند که مرحوم آیت الله «سید محمد باقر درچه‌ای» استاد آیت الله بروجرودی، در قنوت نماز شب خود دعای ابو حمزه ثمالی را ایستاده

۲- همان، ص ۳۷۹.

۱- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۸۱.

۳- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۹۴.

می خواندند.^۱ فرزند امام خمینی (علیه السلام) می گوید: شبی در ماه رمضان، در پشت بام خوابیده بودم. خانه ایشان یک خانه کوچک ۴۵ متری، در همسایگی ما بود. دیدم که صدایی می آید. بلند شدم و متوجه شدم که آقا است که در تاریکی نماز می خواند، دستهایش را به آسمان دراز کرده و گریه می کند. برنامه عبادی ایشان در ماه رمضان این بود که شب تا صبح نماز و دعا می خواندند و بعد از نماز صبح و مقداری استراحت، صبح زود برای کارهایشان آماده بودند.^۲

علامه طباطبائی (علیه السلام) نیز شبهای ماه رمضان را تا صبح بیدار بود. مقداری مطالعه می کرد و بقیه را به دعا و قرائت قرآن و نماز و اذکار مشغول بود.^۳

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نماز نیمه شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آن که خدمت جام جهان نما بکند.^۴

مرحوم شیخ عباس قمی (علیه السلام) در شرح حال «آقا سید صدرالدین عاملی اصفهانی» می نویسد: نقل شده است که شبی از شبهای ماه رمضان، ایشان به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و بعد از زیارت، پشت سر مقدس نشست و شروع کرد به خواندن دعای ابو حمزه. وقتی به جمله «إلهی لا تُؤدِّبْنی بِعُقُوبَتیک» رسید، گریه امانش را برید و پیوسته این جمله را تکرار می کرد و گریه می کرد تا غش کرد و او را از حرم مطهر بیرون آوردند.^۵

بزرگداشت شب قدر

شب قدر، به تعبیر امام صادق (علیه السلام) قلب ماه رمضان است.^۶ این ماه در طول سال از جایگاه خاصی برخوردار است تا جایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ الْأَيَّامِ

۱- رضا مختاری، سیمای فرزنانگان، ص ۲۲۸. ۲- سیمای فرزنانگان، ص ۱۵۹.

۳- همان، ص ۱۶۳.

۴- حافظ. ۵- سیمای فرزنانگان، ص ۱۷۰.

۶- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۱.

الْجُمُعَةِ وَ مِنْ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ مِنْ اللَّيَالِي لَيْلَةُ الْقَدْرِ». خداوند از همه روزها، روز جمعه، از همه ماهها، ماه رمضان و از همه شبها، شب قدر را برگزید.^۱

پیامبر اکرم ﷺ دهه آخر ماه رمضان را اعتکاف می‌کردند و آن را مقدمه درک شب قدر قرار می‌دادند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا ﷺ در آغاز، در دهه اول ماه رمضان و سپس در سال دوم، در دهه دوم و در سال سوم، در دهه سوم ماه مبارک رمضان اعتکاف می‌کردند و این سنت را تا آخر ادامه می‌دادند.^۲ سیره معصومین، تأکید بر احیای شب قدر، تشویق به دعا و راز و نیاز و نکوهش از بهره نبردن از شب قدر بوده است. عایشه می‌گوید: تلاش و کوششی را که رسول خدا ﷺ در دهه آخر ماه رمضان انجام می‌داد در هیچ وقت دیگری انجام نمی‌داد.^۳ امام علی علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا ﷺ شب بیست و سوم ماه رمضان، به صورت افراد آب می‌ریخت تا خوابشان نگیرد. حضرت فاطمه علیها السلام هم اعضای خانواده را وادار می‌کرد که روز بخوابند و شب، غذای کمی بخورند تا بتوانند شب بیست و سوم را بیدار بمانند و می‌فرمودند: محروم، کسی است که از خیر و فضیلت این شب محروم بماند.^۴

آن حضرت در روایت دیگری می‌فرماید: در شب بیست و سوم ماه رمضان، در حالی که باران شدیدی آمده بود و مسجد مدینه را گل و آب فرا گرفته بود، رسول خدا ﷺ ما را به نماز و امی داشت و با وجود اینکه صورت و بینی آن حضرت گل آلود شده بود، دست از عبادت و شب زنده داری نمی‌کشید.^۵ امام صادق علیه السلام به شدت مریض شده بود، اما در شب بیست و سوم ماه رمضان، به غلامانش فرمان داد که او را با این حال به مسجد ببرند تا بیتوته نماید.^۶

درک شب قدر توفیق بزرگی است که نصیب همه کس نمی‌شود. نامعلوم بودن آن بین سه

۲- بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۴.

۴- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

۶- همان، ج ۹۵، ص ۱۶۹.

۱- همان، ص ۷.

۳- الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۶.

۵- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

شب و مسائل دیگر بی تأثیر نیست. از این رو بزرگانی که عاشق درک شب قدر بودند، تلاش‌های مستمر و طاقت‌فرسایی برای درک آن می‌نمودند؛ نمونه‌اش عبادت یکساله «حاج ابراهیم کلباسی» است که از معاصران میرزای قمی و سید شفتی و از شاگردان بحر العلوم و صاحب ریاض بوده است؛ او شب قدر را با عبادت درک کرد، زیرا به مدت یکسال، شب تا صبح عبادت کرد!^۱

عارفان را به حقیقت شب ظلمانی نیست شب مردان خدا روز جهان افروز است

خدا حافظی با ماه خدا

هر چه به آخر ماه مبارک رمضان نزدیکتر می‌شویم، آتش شور و عشق اولیای الهی نسبت به این دریای معنویت، شعله‌ورتر می‌گردد.

از روایات معصومین (علیهم السلام) استفاده می‌شود که شب آخر ماه، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: شب آخر ماه رمضان که فرا می‌رسد، فرشتگان ندا می‌دهند: مژده باد بر شما بندگان خدا! به راستی که خداوند گناهان شما را آمرزید و توبه شما را پذیرفت. پس ببینید که از این به بعد، چگونه خواهید بود؟^۲

«محمد بن عجلان» می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: وقتی ماه رمضان می‌شد، علی بن الحسین (علیه السلام) هیچ غلام و کنیزی را نمی‌زد و چون عمل خلافی انجام می‌دادند، آن را می‌نوشت. وقتی شب آخر ماه رمضان می‌رسید، همه را فرا می‌خواند و جایی جمع می‌فرمود. آنگاه آن نوشته را بیرون می‌آورد و خلافاکاریهای آنها را متذکر می‌شد و از همه اقرار می‌گرفت. سپس بر می‌خواست و می‌فرمود که همه بلند بگویند: ای علی بن الحسین، همان‌طوری که تو اعمال ما را بر شمردی، پروردگارت نیز آنچه را که تو انجام داده‌ای، به حساب آورده و نوشته‌ای دارد که به حق، علیه تو سخن می‌گوید. هیچ عمل کوچک و بزرگی را از آنچه که به جا آورده‌ای فروگذار نکرده و به حساب می‌آورد. تو آنچه را که در نزد او

۱ - سیمای فرزنانگان، ص ۱۶۷.

۲ - بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۱.

است، خواهی یافت. همان‌طوری که ما اعمال خود را در نزد تو یافته‌ایم؛ پس از ما بگذر و عفو نما؛ چنانکه دوست داری که او از تو درگذرد، تو هم از ما درگذر که او را بخشنده و مهربان و آمرزنده خواهی یافت. ای علی بن الحسین، ذلت خود را در برابر پرودگار حاکم عادل به یاد آور که به اندازه خردلی ظلم نخواهد کرد و هر عملی را به جا خواهد آورد! از ما درگذر و عفو نما تا خداوند هم از تو درگذرد!

در این هنگام، گریه‌ها شروع می‌شد و مناجات با خدا به میان می‌آمد. تا آنکه حضرت، آنها را می‌بوسید و می‌فرمود: از شما درگذشتم. آیا شما هم از من درگذشتید؟ آیا از من راضی شدید؟ همه گفتند: ای آقای ما، ما از تو درگذشتیم! تو به ما بدی نکردی! آنگاه حضرت می‌فرمود که همه بگویند: «اللَّهُمَّ اعْفُ عَن عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَمَا عَفَى عَنَّا فَأَعْتَقَهُ مِنَ النَّارِ كَمَا أَعْتَقَ رِقَابَنَا مِنَ الرِّقِّ.» خدایا علی بن الحسین را عفو نما، همان‌طوری که او ما را عفو کرد. او را از آتش آزاد کن، چنانکه او ما را از بردگی آزاد کرد. و خود حضرت می‌فرمود: «اللهم آمین رب العالمین.» و همه را آزاد می‌نمود.^۱ ■

سیمای علی علیه السلام در قرآن *

حجة الاسلام سعید عطاریان

مقدمه

مختصر تاریخ دمشق، از ابن عباس نقل می‌کند: «ما نَزَلَ الْقُرْآنُ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا عَلَى سَيِّدِهَا وَشَرِيفِهَا وَآمِيرُهَا وَما أَحَدٌ مِنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا قَدْ عَاتَبَهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ ما خَلَا عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَمْ يُعَاتِبْهُ بِشَيْءٍ... ما نَزَلَ فِي أَحَدٍ مِنَ كُتُبِ اللَّهِ ما نَزَلَ فِي عَلِيٍّ... نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثُمِائَةِ آيَةٍ.» در قرآن مجید، خطاب «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در هیچ آیه‌ای نازل نشده، مگر اینکه علی سید و شریف و امیر (و مصداق اتم و اکمل) آن است. و احدی از اصحاب رسول خدا نبود، مگر اینکه خداوند در قرآن به او عتاب کرده، جز علی بن ابی طالب که خدا هرگز در چیزی به او عتاب نکرد... در کتاب خدا (قرآن مجید) آنچه درباره علی نازل شده (از فضایل و مدایح) درباره هیچ کس نازل نشده است... سیصد آیه قرآن مجید، درباره علی نازل شده است.^۱

امام علی بن ابی طالب علیه السلام که در این مجموعه به دنبال شناخت او از منظر قرآنیم، خود از قرآن چنین یاد می‌کند:

*- این مقاله درسی قسمت قابل تفکیک بمناسبت ماه مبارک رمضان تهیه گردیده است و به علت طولانی بودن اقدام به درج بخشی از آن در این ره توشه شد و بخشی دیگر به ره توشه‌های آینده موکول شد.

۱- مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۱۱.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا، بَيَّنَّ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَأَصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا»^۱ همانا خداوند متعال کتابی هدایت‌گر فرو فرستاده که مرزهای خیر و شر به روشنی در آن بیان شده است، پس سمت و راه خیر را پیش بگیرید تا هدایت یابید و از سمت شر روی برتابید تا در خط مستقیم و تعادل قرار یابید.^۲

و نیز می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَالْهَادِيُّ الَّذِي لَا يُضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ...»^۳ و بدانید که شما چراغی چونان قرآن فرا راه دارید که تنها ناصحی است که نصیحت خویش را به خیانت نمی‌آلاید و تنها هدایتگری است که هرگز به گمراهی نمی‌کشانند و تنها سخنگویی است که هیچگاه سخن به دروغ نمی‌گوید.^۴

این بیان بلند از امیر توانای بیان، امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در وصف قرآن است. تبیین «ثقل اکبر» توسط «ثقل اصغر» و معرفی «ثقل اصغر» به وسیله «ثقل اکبر» را می‌توان مصداقی از وصیت پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) در جدانشدن این دو امانت بزرگ و جاودان از همدیگر دانست؛ از آنجا که این دو میراث ارزشمند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کلام او در کنار همدیگر قرار گرفتند و آن دو با هم میزان هدایت قلمداد شدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن دو به «ثقلین» تعبیر فرمود، پس می‌توان وصف یکی را در حق دیگری به کار برد. پس هنگامی که درباره قرآن - ثقل اکبر - در قرآن می‌خوانیم: «لَا يَسْتُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۵ بجز پاکیزگان کسی حق نزدیک شدن و شناخت قرآن را ندارد، می‌توان به کارگیری این وصف را در حق اهل بیت (یا ثقل اصغر) شایسته دانست و گفت که جز پاکیزگان کسی حق و توان شناخت آنها را ندارد! حال که راهی برای شناخت آن بزرگواران جز قرآن وجود ندارد، برای شناخت آنان دست به آستان بلند قرآن دراز کرده و برای شناخت اولین آنان امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، از آن کتاب بزرگ آسمانی مدد می‌جوییم.

۲- نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، خطبه ۱۶۷.

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۶۷.

۴- نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، خطبه ۱۷۶.

۳- همان، خطبه ۱۷۶.

۵- واقعه، ۷۹.

در سال امیرالمؤمنین علیه السلام و در ماه نزول قرآن و شهادت آن امام همام، سخن گفتن از علی علیه السلام و شناخت آن حضرت از زبان قرآن، بی شک حال و هوا و شور و صفای دیگری دارد.

اگر چه به دلایل خاصی نام علی علیه السلام به صراحت در قرآن نیامده است،^۱ ولی به اقرار و اعتراف برخی از بزرگان اهل سنت، آیات بسیاری در منزلت، شأن و جایگاه رفیع علی علیه السلام یا اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و جای هیچ تردیدی نیست که این آیات درباره دیگران نازل نشده است. در این آیات به حوادث و رخدادهایی اشاره شده است که کسی جز علی علیه السلام یا اهل بیت علیهم السلام مصداق دیگری ندارند، اگر چه نباید از این نکته غفلت نمود که ممکن است در برخی موارد، آیه معنایی عام داشته باشد و ظاهر آیه، دیگران را نیز شامل شود، ولی به هر صورت، مصداق اکمل و اتم آن اهل بیت علیهم السلام یا شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است.

آیاتی که در این نوشتار از آنها سخن رفته است، یا آیاتی است که در خصوص ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و بطور مستقیم این مسأله را مورد توجه قرار داده اند، یا اینکه مسأله ولایت و امامت را بطور غیر مستقیم مورد بحث قرار داده اند.

پیش از این گفته شد که به نقل ابن عباس، سیصد آیه از قرآن درباره علی علیه السلام و مدح او نازل شده است؛ ما در این مجموعه فقط به حدود سی آیه اشاره کرده ایم و بنا بر این بوده که آیات روشتر راگزینش نموده و به شأن نزول آنها اشاره کنیم.

اتفاقاً بخش عظیمی از شأن نزولها را نیز با توجه به منابع معتبر اهل سنت بیان کرده ایم،

۱- در این باره در شواهد التنزیل حدیثی ذکر شده است که بیانگر دلیل عدم ذکر نام علی و ائمه هدی علیهم السلام در قرآن است: ابو بصیر نقل می کند که از امام باقر علیه السلام درباره آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» سؤال کردم، امام علیه السلام فرمودند: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. گفتم: مردم می گویند که چه مانعی از نام بردن صریح بوده است که خداوند نام علی و اهل بیت علیهم السلام او را در قرآن نیاورده است؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در قرآن به نماز به امر فرمود، ولی تعداد رکعات را ذکر نکرد و همچنین مسلمانان را امر به حج کرد، ولی نفرمود که هفت بار به دور خانه کعبه طواف بجا بیاورید؛ برای اینکه پیامبر این امور را برای مردم تفسیر کند. در این باره هم همین طور است؛ بعد از نزول این آیه درباره علی و حسن و حسین علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَاهْلِ بَيْتِي» شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۸.

زیرا بر این باوریم که:

خوشتر آن باشد که سِرِّ دلبران گفته آید در حدیثِ دیگران

بخش اول:

آیاتی که بطور مستقیم به ولایت علی بن ابی طالب یا ائمه هدی علیهم‌السلام اشاره دارند:

۱- آیه تبلیغ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۱ ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن که اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد؛ آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.^۲

به تصریح همه علمای شیعه در کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ، و نیز بسیاری از علمای اهل سنت،^۳ این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه‌السلام نازل شده است.

شأن نزول

این آیه مربوط به داستان غدیر است؛ علامه امینی رحمته‌الله در «الغدیر»، حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اسناد و مدارک معتبر نقل می‌کند که شأن نزول آن بطور

۱- مائده، ۶۷.

۲-

الا ای پیمبر هر آنچه خدا	به تو کرد نازل، بگو خلق را
اگر خود کلام خدای جلال	به آنها نگویی تمام و کمال
اداء رسالت نکردی تمام	در این کار ننموده‌ای اهتمام
از آزار مردم یگانه اله	ترا در همه حال دارد نگاه
که کفار دون را خداوندگار	نخواهد کند عاقبت رستگار

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

۳- دکتر تیجانی، در کتاب «لاکون مع الصادقین»، بیست منبع از منابع معتبر اهل سنت همچون فخر رازی در تفسیر کبیر و رشید رضا در المنار و سیوطی در الدر المنثور و حاکم در شواهد التنزیل را نام می‌برد که این آیه را درباره خلافت امام علیه‌السلام دانسته‌اند و همو پس از ذکر نام یکایک آنها اضافه می‌نماید که منابعی که این آیه را در این باره می‌دانند، بیش از اینهاست و ما به این مقدار اکتفا کرده‌ایم. لاکون مع الصادقین، ص ۵۲ و ۵۱.

مختصر به این شرح است:

در آخرین سال عمر پیامبر ﷺ، مراسم حجة الوداع با شکوه هرچه تمامتر در حضور پیامبر ﷺ به پایان رسید، نزدیک ظهر و در میان بیابان خشک و سوزان، «غدیر خم» از دور نمایان شد.

آن هنگام درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت. ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر ﷺ به همراهان داده شد. آنانی که پیشاپیش حرکت می‌کردند به عقب فراخوانده شدند و منتظر رسیدن کسانی شدند که از کاروان عقب افتاده بودند.

مردم نماز را با رسول خدا ﷺ اقامه کردند. در آن گرمای سوزان، سایبانی برای پیامبر ﷺ درست کردند و پیامبر ﷺ به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی خود را آماده کنند و چون مردمانی که در نقاط دورتری بودند، چهره مبارک رسول خدا ﷺ را نمی‌دیدند، برای پیامبر ﷺ منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر ﷺ بر فراز آن قرار گرفت.

پیامبر ﷺ پس از حمد و سپاس پروردگار، مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: «من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده و از میان شما می‌روم، من مسؤولم و شما هم مسؤولید! شما درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟ مردم با صدای بلند گفتند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَحَمَدَتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ» ما گواهی می‌دهیم که تو وظیفه رسالت را به انجام رسانیدی و شرط خیرخواهی را به جا آوردی و آخرین تلاش و کوشش خود را در راه هدایت ما به کار بردی! خداوند تو را جزای خیر دهد!

سپس پیامبر ﷺ از آنان اقرار به یگانگی خدا و رسالت خویش و حقانیت رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان گرفت و فرمود: خداوند! گواه باش! و خطاب به آنان فرمود:

«اکنون بنگرید با این دو چیز گرانبایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد: اول ثقل اکبر، کتاب خدا و دومین آنها خاندان من! خداوند لطیف به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در بهشت به من پیوندند. از این دو پیشی نگیرید که

هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد!

ناگهان مردم دیدند که پیامبر ﷺ با نگاه کردن به اطراف گویی در جستجوی کسی است؛ همین که چشمش به علی عليه السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد آن چنانکه سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم ایشان را دیدند. در اینجا پیامبر ﷺ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوَّلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» چه کسی از همه مردم نسبت به مؤمنین از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و پیامبر ﷺ داناترند! پیامبر ﷺ فرمودند: خدا، مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارتم! سپس فرمود: «فَن كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» و سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَأَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» خداوند، دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار! محبوب بدار آن کسی که او را محبوب دارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن دارد. یارانش را یاری کن و آنها را که ترک یاری‌اش کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را هر جا که اوست قرار بده! و در پایان تأکید فرمودند که حاضران به کسانی که حضور نداشتند این مطلب را برسانند. پس از این، مردم (از جمله ابوبکر و عمر) خطاب به امیرالمؤمنین عليه السلام می‌گفتند: آفرین بر تو باد! آفرین بر تو باد ای فرزندان ابوطالب! تو مولا و رهبر ما و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.^۱

۲- آیه ولایت

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲
ولئی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.^۳

۱- با تلخیص و برگرفته از پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۸۷ - ۱۸۴.

۲- مائده، ۵۵.

۳-

در کتاب شریف الغدير، علامه امینی (رحمه الله) نام بخشی از بزرگان اهل سنت را که شأن نزول این آیه را درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) دانسته اند ذکر کرده است.^۱ و همه علمای شیعه، شأن نزول این آیه را درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) می دانند.

شأن نزول

سیوطی در «الدر المنثور» در ذیل این آیه از ابن عباس نقل می کند که علی در رکوع نماز بود که سائلی تقاضای کمک کرد و آن حضرت انگشترش را به او صدقه داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو صدقه داد؟ اشاره به علی (علیه السلام) کرد و گفت: آن مرد که در حال رکوع است! در این هنگام آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» نازل شد.^۲

۳- آیه اولی الامر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را.^۴

شأن نزول

مفسر معروف «حاکم حَسْكَانی حنفی نیشابوری»، ذیل این آیه، پنج حدیث نقل کرده است که در همه آنها عنوان «اولی الامر» بر علی (علیه السلام) تطبیق شده است. در نخستین حدیث، از خود آن حضرت نقل می کند که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شرکای من کسانی هستند که خداوند آنها را قرین خود و من ساخته و درباره آنها آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ» را نازل کرده است، از آن حضرت پرسیدم: «یا نبی الله من هم» ای پیامبر خدا، اولی الامر کیانند؟ قال: «أَنْتَ

در این آیه باشد امام علی (علیه السلام) (به اجماع آرا مراد از ولی)

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

۱- الغدير، علامه امینی، ج ۲، ص ۵۳ و ۵۲- مع الصادقین، تيجانی، ص ۴۷ و ۴۶.

۲- الدر المنثور، ج ۴، ص ۴۹۳.

۳- نساء، ۳.

۴-

اطاعت کنید از خدا و رسول

اطاعت نمایید اولی الامر را

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

پس ای مومنان با رضا و قبول

همین گونه با رغبت و با رضا

أُولَئِكَ» تو نخستین آنها هستی.^۱

در بعضی از روایات اهل سنت، نام ائمه دوازده گانه اهل بیت علیهم‌السلام یک به یک آمده است.^۲

۴- آیه صادقین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.^۴

شان نزول

مفسر معروف، سیوطی در «الدرالمثور» از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر آیه «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» گفت: «مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» با علی بن ابی طالب باشید.^۵
در بیان شأن نزول این آیه احادیث دیگری هست که در کتب هر دو مکتب (اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت) آمده است.^۶

نکته

نکته حایز اهمیت در اینجا این است که دستور خداوند به اینکه مؤمنان همواره باید با صادقان باشند، دستوری مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرطی است، و این معنا جز در مورد معصومین علیهم‌السلام امکان پذیر نیست؛ زیرا غیر معصوم ممکن است خطا کند و در آن حال باید از او جدا شد. کسی که در همه حال می‌توان در کنار او و پیرو او بود، جز انسان معصوم کسی نخواهد بود. بنابراین منظور از صادقین در این آیه، هر فرد راستگویی نیست، بلکه صادقانی

۲- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۸۱ تا ۳۸۷.

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳- توبه، ۱۱۹.

۴-

که دارید ایمان به روز شمار
بگردید با صادقان هم‌نشین

الا مومنان به پروردگار
بترسید از کردگار مهین

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

۵- المیزان ج ۹، ص ۴۰۸ به نقل از «الدرالمثور».

۶- برای آگاهی بیشتر ر.ک به احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ و الغدير، ج ۲، ص ۲۷۷.

است که سخن خلاف - نه عمداً و نه از روی سهو - در گفتار آنها راه ندارد.
 با الهام از این آیه و تفسیر آن به همراهی با علی و فرزندان معصوم او، «دکتر محمد تیجانی» نام یکی از کتابهای خود را «لَا كُونََ مع الصادقين» هدفم این است که با صادقان باشم! گذارده که تأثیر عجیبی در بسیاری از مسلمین گذاشته است.

۵- آیه قربی

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱ بگو: من هیچ پاداشی از شما برای رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت).^۲
 در ذیل این آیه، روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه نقل شده است که در تفسیر و تبیین مفهوم آیه شریفه می‌توان از آنها کمک گرفت.

شان نزول

«حاکم حَسْكَانی» که از دانشمندان معروف قرن پنجم هجری است، در شواهد التنزیل از «سعید بن جبیر» از ابن عباس چنین نقل می‌کند:
 «لَمَّا نَزَلَتْ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قالوا: یا رسولَ الله مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَمَرَنَا اللهُ بِمَوَدَّتِهِمْ! قال ﷺ: علیٌّ و فاطمةٌ و ولدُهما» هنگامی که این آیه نازل شد اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا، اینها کیستند که خداوند ما را به محبت آنها امر کرده است؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندان آن دو می‌باشند.

نکته:

قرآن در سوره شعرا به نقل از پنج نفر از پیامبران الهی (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب) می‌فرماید: «و ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» و از سوی دیگر در مورد

۱- شوری، ۲۳.

۲-

نخواهم نه اجر و نه مزد از شما
 محبت بسوزید اندر وطن

به مردم بگو ای رسول خدا
 مگر آنکه در حق خویشان من

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

شخص پیامبر ﷺ می‌فرماید: من از شما پاداشی تقاضا نمی‌کنم، مگر دوستی خویشاوندانم را! از طرفی، در آیه ۵۷ فرقان باز در مورد پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچ گونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند. و باز در سوره سباء آیه ۴۷ در مورد پیامبر اسلام ﷺ آمده است: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ».

سؤال این است که جمع کردن این آیات چهارگانه چگونه ممکن است؟ آیا بین آیات مربوط به پیامبر اسلام ﷺ و آیه مربوط به پیامبران پنجگانه تعارض و تنافی وجود دارد یا نه؟

در جواب باید گفت: از ضمیمه کردن این آیات به یکدیگر، بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که پیامبر اسلام ﷺ نیز مانند سایر پیامبران الهی، اجر و پاداشی برای شخص خود از مردم نخواست است؛ بلکه مودّت ذوی القربای او راهی به سوی خدا و صد در صد به نفع مردم است؛ چرا که این مودت، دریچه‌ای به سوی مسأله امامت و خلافت و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ است. و در حقیقت ادامه خط رسول خدا ﷺ در امت و هدایت مردم در پرتو آن محسوب می‌گردد.

ع- آیه سَأَلَ سَائِلٌ

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»^۱ تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد. این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند. از سوی خداوند ذی المعارج (خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود و عروج می‌کنند).

علامه امینی رحمته الله در الغدیر سی نفر از بزرگان اهل سنت را نام می‌برد که در کتابهای خود ذیل این آیه شریفه، شأن نزول آن را ذکر کرده و اعتراف کرده‌اند که این آیه پس از منصوب

۱- معارج، آیات ۱ تا ۳.

شدن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان وصی و جانشین نازل شد. اما آنچه که مشترک بین نقل اکثر آنهاست این است که:

شان نزول

«پس از اینکه در جریان غدیر، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مردم برای علی علیه السلام بیعت گرفت، «حرث بن نعمان فهری» به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا محمد!، تو ما را به شهادتین امر کردی، پذیرفتیم و امر کردی پنج مرتبه نماز بخوانیم، باز پذیرفتیم و به زکات امرمان کردی، قبول کردیم! و نیز به روزه امر کردی، انجام دادیم. و به حج فرمان دادی اطاعت کردیم، پس از این همه که تو را اطاعت کردیم، راضی نشدی تا اینکه پسر عموی خویش را به عنوان رهبر ما قرار دادی و او را بر دیگران برتری دادی و گفتی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ». آیا این امر از طرف خودت است یا از طرف خداوند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن خدایی که جز او خدایی نیست، این امر هم مانند امور گذشته به فرمان خداوند بوده است!

حرث پس از شنیدن این سخن برگشت تا سوار شترش شده و دور شود، در بین راه این چنین گفت «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» بار خدا یا! اگر آنچه که محمد می‌گوید حقیقت دارد، پس از آسمان سنگی بفرست، یا ما را به عذاب دردناکی مبتلاگردان.

او هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از آسمان آمد، بر او اصابت کرد و از پایش درآورد.^۲

۱- با توجه به اینکه داستان غدیر در سال آخر عمر پیامبر اتفاق افتاده است و در آن زمان، از مؤمنین کسی پیامبر را این چنین خطاب نمی‌کرد. این کلمه نشان از عدم رسوخ ایمان در قلب چنین فردی دارد: «قُلْ لَمْ يُمْنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» حجرات- ۱۴.

۲- ر- ک الغدير، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ص ۲۴۶ و الميزان، ج ۲۰، ص ۱۱.

بخش دوم: آیات فضایل

۱- آیه تطهیر

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱ خداوند می‌خواهد هرگونه پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.^۲

آیه تطهیر چون ستاره‌ای بر تارک آیات فضایل اهل بیت می‌درخشد. و مطالب بلند و نکته‌های پر از فائده‌ای در آن هست که توجه هر اندیشمند عمیقی را به سوی خود جلب می‌نماید و در اینجا به ذکر گوشه‌ای از آنها اکتفا می‌کنیم.

شان نزول

علامه طباطبایی رحمه الله در المیزان می‌فرماید: بیش از هفتاد روایت دلالت دارند بر اینکه این آیه مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است و غیر اینها را شامل نمی‌شود؛ این روایات از طریق اهل سنت (به طرق مختلف) و امامیه (به طرق گوناگون) نقل شده‌اند و آنچه از طرق اهل سنت در این زمینه نقل شده، بیش از آن است که از طریق شیعه وارد شده است!^۳

«دکتر تیجانی» در کتاب «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، سی منبع از منابع معتبر اهل سنت (از تفسیر و حدیث و تاریخ) را ذکر می‌کند که نزول آیه تطهیر را درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌دانند، و در پایان اضافه می‌کند که علمای اهل سنت که این آیه را درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند زیادند و ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.^۴

آلوسی، عالم سنی متعصبی که هر جا آیه‌ای را در شأن و فضایل علی و اهل بیت علیهم السلام دیده

۱- احزاب، ۳۳.

۲-

بخواهد کند دور رجس و گناه
کند پاک و تطهیر از هر بدی

۴- فسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ، ص ۷۱.

که از اهل بیت نبوت، اله
شما را ز هر عیب سازد ببری

۳- المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۱.

به لطایف الحیلی آن را کم رنگ کرده است، در این باره می‌گوید: «اینکه مراد از اهل بیت در این آیه کسانی بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را زیر کساء قرار داد و درباره آنها فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ» بار خدایا! اینان اهل بیت منند، پس درودها و برکات را همان گونه که برخاندان ابراهیم نازل فرمودی، برخاندان محمد هم نازل فرما که تو خداوند ستوده و بلند مرتبه هستی، خارج از حد شمارش است.^۱

روایاتی که در این باره در کتاب‌های حدیث و تفسیر نقل شده‌اند، به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- روایاتی که برخی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده‌اند و مفاد آن این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را از شمول آیه تطهیر خارج کرده است.^۲

۲- روایاتی که مربوط به حدیث کساء است.^۳

۳- روایاتی که می‌گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا مدتی (شش ماه یا بیشتر) پس از نزول آیه تطهیر، به درخانه علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهما السلام) و فرزندان می‌رفت و می‌فرمود: «الصَّلَاةُ! يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند تنها می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک کند!^۴

۴- روایاتی که از ابو سعید خدری رسیده است که می‌گوید، این آیه درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است: «نَزَلَتْ فِي خَمْسَةٍ: فِي رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ (علیهم السلام)».^۵

در اینجا با ذکر یک جمله از عایشه - به نقل از ثعلبی در تفسیرش - سخن را به پایان

۱- روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴ و ۱۵.

۲- مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۵۵۹ و شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۵۶.

۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳.

۴- شواهد التنزیل، ج ۲، از ص ۱۱ تا ۱۵ و ص ۹۲ که به طرق مختلف نقل می‌کند.

۵- شواهد التنزیل، ج ۲، از ص ۲۴ تا ص ۲۷.

می‌بریم:

ثعلبی می‌گوید: هنگامی که از عایشه درباره جنگ جمل و دخالش در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند، (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره علی (علیه السلام) سؤال کردند، چنین گفت: «تَسْأَلُنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ زَوْجِ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ بِتَوْبٍ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قَالَ: اَللّٰهُمَّ هَؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِي وَ حَامَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اَنَا مِنْ اَهْلِكَ؟ فَقَالَ: تَنَحَّى فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ» آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوبترین مردم نزد پیامبر بود و از کسی می‌پرسی که همسر محبوبترین مردم نزد رسول خدا بود. من با چشم خود دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که پیامبر آنها را در زیر پارچه‌ای جمع کرده بود و فرمود: خداوند! اینها خاندان و حامیان من هستند، رجس و پلیدی را از آنها ببر و از آلودگیها پاکشان فرما! من گفتم: ای رسول خدا آیا من نیز از آنها هستم؟ فرمود: دور باش! تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی‌باشی).^۱

۲- آیه مباهله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۲ هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم»^۳

۱- مجمع البیان، ج ۸ و ۷، ص ۵۵۹.

۲- آل عمران، ۶۱.

۳-

که در باب عیسی بود آن مقال
شدی آگه از حالش ای مصطفی
همه گرد آیم در یک مکان
للهم

پس از این هر آن کس که ورزد جدال
کنون چون به وحی یگانه خدا
بگو پس بیاید تا این زمان

«ابتهال» در لغت به معنای واگذاری فرد یا حیوان به خودش است و در اصطلاح به معنای نفرین کردن؛ مباحله به معنی نفرین کردن دو نفر بر همدیگر است، به این ترتیب که وقتی استدلال‌ات منطقی سودی نبخشید، افرادی که با هم دربارهٔ یک مسأله مهم دینی گفتگو دارند، در یکجا جمع می‌شوند و به درگاه خدا تضرع می‌کنند و از او می‌خواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.^۱

شان نزول

در روایات اسلامی که مفسران و محدثان نقل کرده‌اند آمده است: «هنگامی که آیه مورد بحث نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به مسیحیان نجران پیشنهاد مباحله داد. بزرگان مسیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله یک روز مهلت خواستند تا در این باره به شور بنشینند. اسقف به آنها گفت: نگاه کنید! اگر فردا محمد صلی الله علیه و آله با فرزند و خانواده‌اش برای مباحله آمد، از مباحله با او بپرهیزید و اگر اصحاب و یارانش را همراه آورد، با او مباحله کنید که او پایه و اساسی ندارد!

فردا که شد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد درحالی که دست علی علیه السلام را گرفته و حسن و حسین علیهما السلام پیش روی او حرکت می‌کردند و فاطمه علیها السلام پشت سر او بود، مسیحیان و در پیشاپیش آنها اسقف اعظم آنان نیز بیرون آمدند. هنگامی که او پیامبر صلی الله علیه و آله را با همراهانش مشاهده کرد، پرسید: اینها کیانند؟ گفتند: این یکی پسر عمو و داماد او و این دو، دختر زاده‌های او و این بانو دختر اوست که از همه نزد او گرامیتر است. اسقف نگاهی کرد و گفت: من مردی را می‌بینم که مصمم و با جرأت در مباحله است و می‌ترسم او راستگو باشد و اگر راستگو باشد، بلای عظمی بر ما وارد خواهد شد. سپس گفت: ای ابا القاسم، ما با تو مباحله نخواهیم کرد! بیا با هم صلح کنیم و در بعضی روایات آمده است که اسقف اعظم گفت: من صورتهایی را می‌نگرم که

تَبَاهِلُ نَمَائِمِ اِیْ اَنْجَمِن	بِهَ هَمْرَاهِ اَنْفَاسِ وَ اَطْفَالِ وَ زَن
بِهَ دَرْگَاهِ پَرورَدگَارِ بَشَر	نَمَائِمِ نَفَرِینِ بَرِ یَکَدِگَر
نَمَائِمِ بَا اِیْنِ عَمَلِ مَبْتَلَا	کِه نَارَاسَتِگُو رَا بِهَ خَشَمِ خَدَا
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد	

۱- تلخیص از مطالب پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۴۲.

اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکنند چنین خواهد شد؛ پس مباحله نکنید که هلاک خواهید شد!^۱

در صحیح مسلم چنین آمده است: معاویه از سعد بن ابی وقاص سؤال کرد: چرا تو لعن و سبّ علی بن ابی طالب نمی‌کنی؟ در جواب گفت: به خاطر سه امر: حدیث منزلت در جنگ تبوک، داستان پرچم در جنگ خیبر و داستان مباحله؛ وقتی که آیه «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» نازل شد، پیامبر ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را فراخواند و گفت: بار خدایا، اینها اهل منند (اهل بیت من هستند).^۲

۳- آیه خیر البریه

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»^۳

کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، بهترین مخلوقات خدایند، پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است همیشه در آن می‌مانند. (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد.^۴

درست است که این آیه، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و منحصر به شخص یا اشخاص

۱- مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۴۵۲ با اندکی تلخیص.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

۳- بینه، ۷ و ۸.

۴-

که صالح بگشتند و پرهیزکار
نبودست هرگز عیان و نهان
بهشتی است جاوید روز شمار
بسی چشمه‌های زلال و روان
همه جاودانند آنجا مدام
رضایند ایشان هم از رب راد
کز ایزد بترسید و زشتی بهشت

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

ولی مؤمنان به پروردگار
از ایشان نکوتر در اهل جهان
که پاداش آنها ز پروردگار
که جاری است زیر درختان آن
همیشه بمانند در آن مقام
از آنها خدا هست خشنود و شاد
کسی را رسد مزد، باغ بهشت

معینی نمی‌باشد، ولی در روایات متعدد اسلامی که در منابع حدیث اهل سنت و شیعه آمده است، انگشت بر روی مصداق و اشخاصی گذارده شده که در صف اول از صفوف «خیر البریّة» و در صدر بهترین مخلوقات خدا قرار دارند.

شان نزول

سیوطی از مفسرین معروف اهل سنت در «الدر المنثور» و حاکم حَسکانی عالم بزرگ حنفی در کتاب معروف و معتبر «شواهد التنزیل» احادیثی نقل کرده‌اند که مصداق بارز و اتم «خیر البریّة» را علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته‌اند:

الف) سیوطی از ابن عساکر از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که ما خدمت پیامبر بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و جابر می‌افزاید: «نَزَلَتْ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ علیه السلام قَالُوا جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قسم به کسی که جان من به دست اوست، این مرد و شیعیان او رستگاران روز قیامتند؛ جابر می‌افزاید: در این هنگام آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد. از این رو اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که علی علیه السلام می‌آمد می‌گفتند: خیر البریّة آمد.^۱

ب) حاکم حَسکانی علاوه بر حدیث فوق، حدیث دیگری را به نقل از ابن عباس نقل می‌کند؛ ابن عباس می‌گوید؛ هنگامی که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ وَيَأْتِي عَدُوُّكَ غَضَبَانًا مُقْمَحِينَ» تو و شیعیانت در روز قیامت خیر البریّة هستید؛ هم خدا از شما راضی است و هم شما از خدا راضی هستید، ولی دشمن تو

خشمگین و در زحمت (و عذاب) است.^۲

۱- الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹ و الغدير، ج ۲، ص ۵۸.

۲- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷ و صواعق، ص ۹۶.

نکته

نامگذاری پیروان علی علیه السلام به «شیعه» امری است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده و این نامگذاری اولین بار توسط شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله صورت گرفته است و ریشه در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و شکل‌گیری گروهی به نام «شیعیان علی علیه السلام». بی‌شک پس از این اشاره و کلمه نغز رسول خدا صلی الله علیه و آله روی داده است. لذا تلاش کسانی که سعی در تراشیدن و خلق و جعل بنیانگذارانی برای شیعه هستند، خواب و خیالی بیش نیست و البته، دشمنی با این عنوان و شرپنداشتن آن، دشمنی و عناد و شردانستن پیامبر صلی الله علیه و آله و نامگذاری اوست! با توجه به اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در قرآن توسط خداوند توصیف به «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ شده است، و به قول مولوی:

زانک ما یَنْطِقُ رسولُ بِالْهَوَىٰ کی هوا زاید ز معصوم خدا^۲

بی‌شک نامگذاری پیروان علی علیه السلام به «شیعه» امری است که از جانب خداوند صورت گرفته است و صرفاً خواسته شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

۴- آیه لیلۃ المبیت

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۳ بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.^۴ در شأن نزول این آیه، روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده است؛ از جمله ثعلبی در تفسیرش و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از دو طریق (ابو سعید خدری و ابن عباس) حدیثی را نقل می‌کنند که ماکلام ثعلبی را به خاطر کامل بودن آن نقل می‌کنیم.^۵

۲- مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۰۲.

۱- نجم، ۳ و ۴.

۳- بقره، ۲۰۷.

۴-

که راضی بگردد از آنها خدا

گروهی نمایند جان را فدا

بود دوست با مؤمنان در جهان

بر این بندگان حق بود مهربان

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

۵. نقل حاکم حسکانی از طریق ابو سعید خدری با اندک اختلافی مانند نقل ثعلبی در تفسیر است.

حدیثی را نقل می‌کنند که ماکلام ثعلبی را به خاطر کامل بودن آن نقل می‌کنیم.^۱

شان نزول

ثعلبی می‌گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که تصمیم به هجرت به سوی مدینه گرفت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در مکه برای ادای دیون و امانتهای مردم که نزد او بود گذارد و آن شب که به سوی غار حرکت می‌کرد، درحالی که مشرکین اطراف خانه او را گرفته بودند، دستور داد علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد و به او فرمود: پارچه سبز رنگی که من دارم (و به هنگام خواب روی خود می‌کشم)، به روی خود بینداز و در بستر من بخواب! ان شاء الله هیچ مکروهی به تو نمی‌رسد!

علی (علیه السلام) این کار را انجام داد؛ در این موقع خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من در میان شما پیمان برادری ایجاد کردم و عمر یکی را طولانی تر از دیگری قرار دادم. کدام یک از شما زندگی دیگری را بر خود مقدم می‌شمرد؟ هر یک از آن دو، حیات خویش را برگزیدند. در این هنگام خداوند به آنها وحی فرستاد: چرا شما همانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) نبودید؟ من میان او و محمد برادری برقرار ساختم و او در بستر پیامبر خوابید و جان او را بر جان خویش مقدم شمرد! به زمین فرود آید و او را از دشمنان حفظ کنید. آنها فرود آمدند، جبرئیل بالای سرش و میکائیل پایین پایش بود و جبرئیل صدای زد: آفرین، آفرین! چه کسی همانند تو است ای علی؟! خداوند به تو نزد فرشتگان مباحثات کرد.

در این هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی مدینه در حرکت بود، این آیه در شأن علی (علیه السلام) نازل شد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي...»^۲

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند: «حَدِيثُ الْفِرَاشِ قَدْ ثَبَتَ بِالتَّوَاتُرِ فَلَا يَجِدُهُ إِلَّا يَحْنُونُ أَوْ... وَقَدْ رَوَى الْمُفَسِّرُونَ كُلُّهُمْ، إِنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي» الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ لَيْلَةَ الْمَبِيتِ عَلَى الْفِرَاشِ» داستان خوابیدن علی (علیه السلام) در

۱- نقل حاکم حسانی از طریق ابو سعید خدری با اندک اختلافی مانند نقل ثعلبی در تفسیر است.

۲- الغدير، ج ۲، ص ۴۸.

رختخواب پیامبر ﷺ به تواتر اثبات شده است، لذا کسی جز دیوانه یا... منکر آن نیست و تمام مفسران نقل کرده اند که آیه «مَنْ يَشْرِي...» در شأن علی بن ابی طالب عليه السلام، در شبی که در رختخواب پیامبر ﷺ خوابید، نازل شده است.^۱

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک الصحيحین»، داستان لیلۃ المبیت را به نقل از ابن عباس نقل می کند و تصریح می کند که «هذا حديث صحيح الإسناد ولم يُخرجاه» این حدیث معتبری است، هر چند بخاری و مسلم در کتاب خود آن را نیاورده اند.^۲

۵- سوره هل اتی

مجموع این سوره شامل آیاتی درباره ابرار می باشد، اما با توجه به احادیث و روایات متعدد و شأن نزولها می توان دریافت که منظور از ابرار: علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام است.

در این سوره، برترین و بالاترین نعمتهای بهشتی مورد بحث است، به طوری که از باغهای بهشتی، چشمه های شراب طهور بهشتی، لباسها، زینتها، غذاها، تختها و سریرها، خدمتکاران و بالاخره از نعمتهای بزرگ سخن می گوید؛ تنها نعمتی که در لابلای این همه نعمت به آن اشاره نشده، همان همسران و حوریان بهشتی است! بعضی از آگاهان به رموز قرآن می گویند: «این امر به احترام بانوی بزرگ اسلام فاطمه زهرا عليها السلام بوده است.»^۳

از آنجا که در این سوره برخلاف موارد دیگر نعمتهای بهشتی بسیار بیشتر ذکر شده و در این سوره جمع گردیده اند، می توان این مطلب را برداشت کرد که منظور از ابرار، نیکان و پاکانی هستند که در اوج عظمت و قرب به خدا می باشند.

همچنین باید توجه نمود که در آیات ۷ تا ۱۰ این سوره نشانه هایی از ابرار ذکر شده است که چهره تابناک آنان را روشن تر می نماید؛ از فریقین هم روایات صحیحی نقل شده است که منظور از این آیات، علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام هستند.

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۷۰ و الغدیر، ج ۲، ص ۴۷ و ص ۴۸.

۲- مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۴.

۳- پیام قرآن، ص ۲۷۶.

آیات ۷ تا ۱۰ سوره هل اتی چنین است: «يُوفُونَ بِالْأَنْذَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطِيرًا» آنها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شر و عذابش گسترده است می‌ترسند و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند (و می‌گویند): ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است.^۱

شان نزول

زمخشری در «کشاف» از ابن عباس چنین نقل می‌کند که حسن و حسین (علیه السلام) بیمار شده بودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با جمعی از یاران از آنها عیادت کردند. صحابه رو به علی (علیه السلام) کردند و گفتند: ای ابو الحسن! اگر برای شفای فرزندان نذر می‌کردی خوب بود! علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهما السلام) و خادمه آنها فضا نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند.^۲ چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند و چون غذایی نداشتند، علی (علیه السلام) سه صاع جو وام گرفت و فاطمه (علیهما السلام) یک صاع آن را خمیر کرد و پنج قرص نان به تعداد آنها برای افطار درست کرد؛ در این هنگام فقیر سائلی بر درخانه آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ!» مسکینی از مساکین مسلمانم مرا

-۱-

به نذری که بستند نزد خدا
ز هنگامه سخت روز شمار
همه مردمان را به روز جزا
یتیم و مساکین و شخص اسیر
کنون بر نهادیم خوان غذا
فقط دین خود را بداریم پاس
از آن روز سختی که آید به پیش
همه دیده‌ها هست غمگین و تار

همان بندگانند اهل وفا
بترسند از خشم پروردگار
که سختی و شرش بگیرد فرا
به حب خدا می‌نمایند سیر
بگویند به رضای خدا
نخواهیم پاداش و اجر و سپاس
بترسیم حقا ز یزدان خویش
که از سختی و رنج روز شمار

ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

۳- در روایت برخی از روایت، طبق نقل تفسیر قرطبی آمده است که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نیز نذر کردند.

اطعام کنید تا خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند!

آنها مسکین را بر خود مقدم داشتند و غذای خود را به او دادند و آن شب چیزی جز آب نخوردند. فردا نیز روزه گرفتند و هنگام غروب موقعی که طعام همانند روز سابق برای افطار آماده کرده بودند، یتیمی بر درآمد. او را نیز بر خود مقدم شمردند و غذای خود را به او دادند. در روز سوم نیز اسیری آمد و همان کار را تکرار کردند.

هنگام صبح، علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را دید که از شدت گرسنگی می‌لرزند، فرمود: چقدر برای من ناراحت کننده است آنچه را در شما می‌بینم! و با آنها برخاست و به سراغ فاطمه علیها السلام رفت؛ در حالی که در محراب عبادت بود و شدیداً گرسنه.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، بگیر این سوره را! خداوند به داشتن چنین اهل بیتی به تو تبریک می‌گوید! و سپس سوره هل آتی را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواند.^۱ ■

حسرتها و آرزوها در قرآن

□ سید محمد جواد فاضلیان*

مقدمه

«تشویق و تنبیه» دو عامل مهم در تربیت و اخلاق است. همچنان که کیفرها و مجازاتها در اجرای قانون و رعایت اخلاق مؤثر هستند، «ترس از کیفرها» هم بخودی خود روشی ثمربخش برای کنترل و مهار انسان محسوب می‌گردد.

هر نظام تربیتی، اخلاقی، سیاسی حکومتی و از همه مهمتر، نظام دینی، ناچار باید براساس پسندها و ناپسندهای فطری و طبیعی آدمیان اصولی را بنا کند.

البته این خوشایندها و ناخوشایندها به تناسب سطح انسانها متفاوت است. قرآن نیز بر همین اساس، از دو مقوله انذار و تبشیر بهره گرفته است.

هزار و دویست آیه مربوط به قیامت و معاد، با هدف هشدار یا بشارت به انسان و در نتیجه، رشد اخلاق او و پیشگیری از گناه است. خوف و تقوای از خدا، ترس از عذاب و آتش قیامت و ترس از کیفرها و مصیبت‌های دنیایی و در نظر داشتن روز حساب و حسرت توسط همه پیامبران الهی توصیه شده است. اما «پشیمانی و حسرت» برای انسان آنقدر ملموس است که تلخی و ناگواری آن را می‌توان از بدیهی‌ترین مفاهیم دانست.. ترس از پیش آمدن چنین

* - کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی.

حالتی، بر تمامی رفتارهای آدمی سایه افکنده است. برخورد انسان با کوچکترین ضررها تا بزرگترین آنها همراه با پشیمانی و حسرت است؛ دانش‌آموزی به خاطر از دست دادن یک نمره از یک درس، تاجری به خاطر از دست دادن یک سود، عالمی به خاطر از دست دادن یک موقعیت فراگیری و یادگیری یا از دست دادن یک کتاب و مطلب و استاد و خلاصه، هر انسان حسابگری به خاطر از دست دادن فرصتی و وقتی، تلخی پشیمانی و حسرت را تجربه کرده است.

البته باید توجه داشت که حسرت و پشیمانی در جایی معنا دارد که انسان از اختیار خود بهره‌کافی نبرده باشد. بنابراین، امور خارج از «اختیار» هرگز موجب پشیمانی و حسرت نمی‌شوند. همچنان که تمامی امر و نهی‌ها، عتاب و خطابها، کیفرها و پاداشها بر محور «اختیار» می‌گردند.

و آن پشیمانی که خوردی زان بدی ز اختیار خویش گشتی مُهتدی

جمله قرآن امر و نهی است و وعید امر کردن، سنگ مرمر را که دید؟

در یک تقسیم‌بندی بسیار کلی می‌توان حسرتها را به «مادی و معنوی» تقسیم کرد. حسرتهاى مادی، اگر چه تلخ‌اند، اما امکان جبران آنها همیشه وجود دارد و لذا نباید موفقیت‌های آینده را به خاطر شکستهای گذشته از دست داد.

حسرتهاى معنوی نیز یا دنیوی است یا اخروی. حسرتهاى معنوی دنیایی این است که انسان به خاطر از دست رفتن یک موقعیت برای اطاعت و عبادت، همچون نماز اول وقت، دچار افسوس، یا به خاطر انجام گناهی دچار اندوه شود.

این حسرتها بسیار پسندیده و موجب رشد انسان است همچنان که امام علی علیه السلام فرمود: «نَبِيَّةٌ تَسُوُّوْكَ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ». گناهی که احساس شرمساری و پشیمانی در انسان ایجاد کند، بهتر است از عمل نیکی که انسان را دچار خودبینی و تکبر کند.

می‌توان گفت توفیق «توبه» بر اثر همین پشیمانی از گناه نصیب انسان می‌شود. اما «حسرتهاى اخروی» که فردای قیامت در کمین انسان هستند، خود عذابى دردناک از

عذابهای الهی هستند؛ چرا که چشمهای تیزین انسان که همه پرده‌ها از مقابل آن کنار رفته، حقیقت همه اعمال گذشته خود را در می‌یابند.

بحث حاضر گزینش چند آیه از قرآن و سپس بررسی آن طبق بعضی از تفاسیر است. در همه این آیات، موضوع حسرت به گونه‌ای محور سخن واقع شده است.

حسرت در روز صادر شدن حکم نهایی

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱ آنها را از روز حسرت بترسان؛ روزی که همه چیز پایان می‌یابد و حکم نهایی صادر می‌شود و این در حالی است که آنها (هنوز) در غفلتند و ایمان نمی‌آورند.

«يوم الحسرة» تعبیری است تکان دهنده از روز قیامت که روز حسرت و اندوه و پشیمانی است. حسرت از ماده «حسر» است که به گفته راغب و صاحب مقایس و... به معنی آشکار کردن است. لذا «حَسَرْتُ عَنِ الذَّرَاعِ»، یعنی آستین را بالا زدم و دست خود را ظاهر کردم؛ سپس واژه حسرت، به غم و اندوهی که به واسطه امور از دست رفته حاصل می‌شود، اطلاق شده است؛ گویی جهل و ناآگاهی انسان نسبت به ضررهای عملی که انجام داده کنار می‌رود و حقیقت آشکار می‌گردد.

بعضی دیگر آن را به معنای «عقب زدن» می‌دانند؛ مثلاً هنگامی که دریا عقب‌نشینی می‌کند، سواحلی که زیر آب بود آشکار می‌گردد و یا هنگامی که انسان آستین خود را به عقب می‌زند، دستها ظاهر می‌شود.

در هر صورت، تأسف و اندوه با چنین مفهومی همراه است و روز قیامت، واقعاً روز اندوه و تأسف و پشیمانی است؛ نه فقط برای بدکاران، بلکه حتی برای نیکوکاران! زیرا وقتی پادشاهای عظیم الهی را می‌بینند، تأسف می‌خورند که چرا بیشتر و بهتر کار نیک انجام نداده‌اند.

این مطلبی است که جمعی از مفسران به آن تصریح کرده‌اند، ولی فخر رازی می‌گوید: فقط بدکاران گرفتار حسرت می‌شوند و برای اهل بهشت حسرتی نیست، زیرا که در آنجا هیچ غم و اندوهی نمی‌تواند باشد! ولی باید گفت این‌گونه غم و اندوه نوعی کمال است و مایه ناراحتی و عذاب روحی نیست، بنابراین وجود آن در بهشت نیز بعید نیست.

به هر حال، باید روز قیامت را روز حسرت واقعی و روز حسرت بزرگ نامید؛ همین معنا در آیه ۵۶ سوره زمر به شکل دیگری آمده است: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتُ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ.» این هشدارها و اخطارها به خاطر آن است که مبادا کسی روز قیامت بگوید: و احسرتا! از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کرده‌ام!

حسرت ظاهر بینان دنیا طلب

«فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ، قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.»^۱ (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد؛ آنها که خواهان زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده ما نیز می‌داشتیم! براستی که او بهره عظیمی دارد!

در این آیه و آیات ۷۹ تا ۸۳ داستان قارون بیان شده است. این داستان عبرت آموز نکات زیادی دارد، اما از آنجا که همه آنها با نوشته حاضر ارتباط مستقیم ندارد، فقط به بیان نکته مربوطه اکتفا می‌کنیم.

قارون مظهر سرمایه داری زمان خود بود و همچون بسیاری دیگر از ثروتمندان بر مردم فخر می‌فروخت و نمایش ثروت می‌داد و ثروتش را محصول احسان الهی نمی‌دانست. بلکه دستاورد دانش و مدیریت خود می‌شمرد!

در یکی از روزها که او با ثروت فراوان و نفرات و مرکبهای خود در مقابل مردم نمایان

شده و چشم بسیاری از مردم را به خود خیره کرده بود، گروهی از مردم که توجهشان فقط به دنیای زودگذر و مظاهر پر زرق و برق زندگی بود و گمان می‌کردند که این ثروت همیشه با قارون است، حسرت خوردند و آرزو کردند که ای کاش ما همچون او بودیم. و با این ثروت سرشار، بالاترین لذتها را از زندگی می‌بردیم!

در کنار این مردم، گروه دیگری نیز حضور داشتند که به بیان قرآن از دانش الهی بهره‌مند بودند؛ آنها به خاطر همین حسرت و آرزوی بیجا، زبان به ملامت و سرزنش آنها گشودند و گفتند: وای بر شما! ثواب و پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند بهتر است، و این پاداش الهی تنها در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که صابر و شکیبا باشند!

شكرانه ثروت قارونی نداشتن!

قارون به علت طغیان یا تهمت عمل نامشروع به پیامبر معصوم الهی، در آستانه عذاب قرار گرفت.^۱ خدا فرمان فرو رفتن او در زمین را در اختیار موسی علیه السلام قرار داد و به فرموده قرآن «ما او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم!» «فَحَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ.»

آنگاه تماشاچیان که روز گذشته آرزو داشتند که به جای او باشند، وقتی صحنه فرو رفتن او و دارایی‌اش را در زمین دیدند، به خود آمدند و گفتند: وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش که بخواهد گسترش می‌دهد و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گیرد و کلید آن تنها در دست اوست. سپس، در این فکر فرو رفتند که اگر دعای آنها دیروز به اجابت می‌رسید، و خدا موقعیت قارون را به آنها می‌داد، امروز اثری از آنها باقی نبود. لذا نداشتن ثروت قارون را برای خود نعمت و متی از طرف خدا دانستند و گفتند: اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود، ما نیز اکنون به سرنوشت قارون گرفتار شده بودیم «لَوْ لَا أَنْ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ

بنا.»

درباره انسان و خواسته‌های جاهلانه و عجولانه او، این آیه نیز بسیار گویاست: «وَيَدْعُ

۱ - تفصیل این مطالب را می‌توانید در تفسیر نمونه، جلد ۱۶، بخوانید.

الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءُهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» و انسان [همانگونه که] خیر را فرامی‌خواند [پیشامد] بد را نیز می‌خواند و انسان همواره شتابزده است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است: راه نجات و هلاک خودت را بشناس تا از خدا چیزی نخواهی که هلاک تو در آن باشد و تو گمان کنی که نجات تو در آن است.^۱

داستان

مولوی این مضمون را در داستانی این گونه آورده است:

دزدی از مارگیری ماری ربود و آن را از روی نادانی غنیمتی گرانها شمرد. آن مار زهرآگین دزد را نیش زد و هلاک کرد. مارگیر وقتی که جسد دزد را دید، وی را شناخت و گفت: آن مار دزدیده شده من بود که او را به دیار نیستی فرستاد و من از این بلای عظیم رستم. در حالی که وقتی او مار را از من دزدید، رنجه شدم و دست به دعا برداشتم که خدایا مار را به من برگردان! اینک سپاس خدای را که این دعایم را نشنود و اجابت نفرمود! من گمان می‌کردم که به اجابت نرسیدن دعایم زیانبار است، ولی اینک می‌بینم که یکسره سود و نفع بوده است.

شکر حق را کان دعا مردود شد من زیان پنداشتم، و آن سود شد!

بس دعاها کان زیان است و هلاک وز گَرم می‌نشَنود یزدان پاک^۲

علی علیه السلام فرمود: «فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ وَفِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ وَدُنْيَاكَ لَوْ أَوْتَيْتَهُ.»^۳ چه بسا خواهان چیزی باشی که اگر بدان بررسی دین و دنیایت را نابود کند!

حسرت غنیمت طلبان منافق

«وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ يُبْتَغَىٰ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُّصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا.» در میان شما افرادی (منافق) هستند که هم خودشان سُستند و هم دیگران را سست می‌نمایند؛ اگر

۱ - تفسیر صافی ذیل آیه یازده اسراء. ۲ - دفتر دوم مثنوی، ابیات ۱۳۵ تا ۱۴۰.

۳ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۷ و با اندک اختلاف در نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۳۱.

مصیبتی به شما برسد می‌گویند: خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم تا شاهد (آن مصیبتها) باشیم!

«وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً.» و اگر غنیمتی به شما برسد، مثل اینکه هرگز میان شما و آنها مودت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش ما هم با آنها بودیم و به رستگاری و پیروزی بزرگی نایل می‌شدیم! قبل و پس از این دو آیه، چندین آیه مربوط به جهاد آمده است که در آنها فرمان عمومی جهاد و آماده باش در برابر دشمن صادر شده است.

اما خداوند در این آیات به ویژگی جمعی از منافقان (یا مسلمانان با ایمانهای ضعیف) اشاره کرده و می‌فرماید: افراد دو چهره‌ای در میان شما هستند که می‌کوشند از شرکت در صفوف مجاهدان راه خدا خودداری کنند، ولی هنگامی که مجاهدان از میدان جنگ باز می‌گردند، یا اخبار سختیهای میدان جنگ به آنها می‌رسد، اگر شکست یا شهادتی نصیب آنها شده باشد، اینها با خوشحالی می‌گویند خداوند چه نعمت بزرگی به ما داد که همراه آنها نبودیم تا شاهد چنان صحنه‌های دلخراشی باشیم! ولی اگر بشنوند که مؤمنان واقعی پیروز شده‌اند و به غنایمی دست یافته‌اند، همانند افراد بیگانه‌ای که گویا هیچ ارتباطی میان آنها و مؤمنان برقرار نبوده، از روی تأسف و حسرت می‌گویند: «ای کاش ما هم با مجاهدان بودیم تا سهم بزرگی عاید ما می‌شد!»

گرچه در این آیات، سخنی از غنیمت به میان نیامده، ولی روشن است کسی که کشته شدن در راه خدا را یک نوع بلا می‌شمرد و به شهادت نرسیدن در راه خدا را نعمتی الهی می‌پندارد، پیروزی و فوز عظیم و رستگاری بزرگ از نظر او چیزی جز پیروزی مادی و غنایم جنگی نیست!

این افراد دو چهره که در هر اجتماعی بوده و هستند در برابر پیروزی و شکست مؤمنان واقعی، فوراً چهره خود را عوض می‌کنند، هرگز در غمها با آنها شریک نیستند و در مشکلات

و گرفتاریها کمک و همکاری نمی‌کنند حتی از دور هم دستی بر آتش ندارند؛ اما انتظار دارند که در پیروزیها شریک و سهم باشند و همانند مؤمنان و مجاهدان از امتیازاتی برخوردار شوند.

حسرت تملق‌آمیز حجاج بن یوسف

حجاج بن یوسف ثقفی - حاکم خون آشام عراق - همان قدر که با زیردستان خشن و تندخو بود، با بالادستان خود مانند خلیفه، در نهایت تملق رفتار می‌کرد. روایت کرده‌اند که او به عبدالملک بن مروان خلیفه اموی نوشت: به من خبر رسیده که امیرالمؤمنین در مجلسی عطسه نموده و حاضران به او «يَرْحَمَكَ اللَّهُ» گفته‌اند «فِيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً» ای کاش در میان آنها می‌بودم و به این توفیق بزرگ می‌رسیدم.^۱

دوست حسرت آفرین

«وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً ۝ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً ۝ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً.»^۲ و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یاد حق گمراه ساخت. بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است!

برای این آیات شأن نزولی ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

در عصر پیامبر ﷺ در میان مشرکان، دو نفر به نامهای «عُقبه» و «أُبَيُّ بْنُ خَلْفٍ» باهم دوست بودند. هر زمان عقبه از سفر می‌آمد، غذایی ترتیب می‌داد و اشراف قومش را دعوت می‌کرد و در عین حال، دوست داشت به محضر پیامبر ﷺ برسد، هر چند اسلام را نپذیرفته

۱ - نقل از ابی‌العباس میرد، کتاب الکامل، ج ۴، ص ۳۹۴.

۲ - فرقان، ۳۹ - ۲۷.

بود. روزی از سفر آمد و طبق معمول غذایی ترتیب داد و دوستان خود را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام ﷺ نیز دعوت نمود. هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر ﷺ فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی! عقبه شهادتین را بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش «أَبُو» رسید، گفت: ای عقبه از آیین منحرف شدی! او گفت: نه به خدا سوگند من منحرف نشدم! لکن مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد، جز اینکه شهادتین بگویم: من شرم داشتم که او از سفره من برخیزد، بی آنکه غذا خورده باشد، لذا شهادت دادم!

أَبُو گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم، مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت به او توهین کنی!

عقبه این کار را کرد و مرتد شد. سرانجام نیز او و رفیقش در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسیدند. آنگاه آیات فوق نازل گردید و سرنوشت مردی که در این جهان گرفتار دوست گمراهش شد و گمراه گردید را شرح داد.

البته باید توجه کرد که این آیات اگر چه در مورد مخصوصی نازل شده اند، ولی این هرگز مفهوم آیات را محدود نمی کند، بلکه کلیت آن شامل تمام موارد مشابه می گردد.

دوست بد، عامل گمراهی

روز قیامت، صحنه های عجیبی دارد؛ یکی از آنها مسأله حسرت ظالمان از گذشته خویش است. آیه نخست می فرماید: به خاطر آور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم!

«بَعْضٌ» از ماده «عَض» (بر وزن سد) به معنای گاز گرفتن یا دندان است این تعبیر در مورد

کسانی به کار می رود که در حسرت و تأسف شدید واقع شده اند. این کار شاید به خاطر این باشد که این اشخاص که گذشته خویش را می نگرند، خود را مقصر می دانند و از خویشان انتقام می گیرند.

در فارسی نیز به این کار دست به دندان گزیدن گفته می‌شود؛ چنانکه سعدی گفته است:

حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن که بر دندان گزری دست تغابن

سپس اضافه می‌کند این ظالم که در تأسیف بسیاری فرو رفته است می‌گوید: ای وای بر من، کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم!

روشن است که منظور آیه از «فلان»، همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده است: شیطان یا دوستِ بد یا خویشاوند گمراه یا فردی همچون «اُبَی» برای «عقبه» که در شأن نزول آیه آورده‌ایم.

در واقع این آیه و آیه قبل دو حالت مثبت و منفی را در مقابل هم قرار می‌دهند؛ در یک جا می‌گوید: ای کاش راهی به پیامبر ﷺ پیدا کرده بودم و در جای دیگر می‌گوید: ای کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم، زیرا تمام بدبختی در ترک رابطه با پیامبر و ادامه دوستی با این شخص بود. باز ادامه می‌دهد و می‌گوید: بیداری و آگاهی به سراغ من آمده بود و سعادت در خانه مرا کوبیده بود، ولی این دوست بی‌ایمان مرا گمراه ساخت «لقد أضلّنی عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جِئْتَنِي»!

اگر از ایمان و سعادت جاویدان فاصله زیادی داشتم، این اندازه جای تأسف نبود، ولی تا نزدیک مرز پیش رفتن، یک گام بیشتر نمانده بود که برای همیشه خوشبخت شوم، اما این کوردل لجوج مرا از لب چشمه، تشنه بازگرداند و در گرداب بدبختی فرو برد.

«ذکر» در این آیه معنای وسیعی دارد و تمام آیات الهی و هر چیزی که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد را شامل می‌شود. در پایان این آیه نیز می‌گوید: شیطان همیشه انسان را به خواری و ذلت می‌کشاند.

نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شک، عوامل مهمی در شکل‌گیری شخصیت انسان دخالت دارند که همنشین و دوست از مهمترین آنها است؛ زیرا انسان خواه ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از دوستانش می‌گیرد. درباره این تأثیرپذیری حدیثی از حضرت

سلیمان علیه السلام نقل شده است که ترجمه آن چنین است: درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر کنید، چرا که انسان به وسیله یاران و رفیقانش شناخته می شود!^۱

حضرت علی علیه السلام فرمود: «وَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانْظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ.» هرگاه ارزیابی شخصیت و رفتار کسی برای شما مشکل شد و پایبندی او را به دین نمی دانستید، به دوستانش نظر کنید. «فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ.» اگر دوستان او متعهد به دین بودند، او نیز پیرو آیین خداست «وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ.» و اگر نسبت به دین بی مبالا و بی قید بودند، او نیز بهره ای از آیین حق ندارد.^۲

این آیات و روایات نشان می دهند که انسان ممکن است تا مرز سعادت پیش برود، اما یک وسوسه شیطانی از ناحیه یک دوست بد، او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی شوم برای او فراهم سازد که از حسرت، هر دو دست را به دندان بگزد و فریاد وای بر من از او بلند شود! چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی شاید داد دست!^۳

در این موضوع، روایات بسیاری وارد شده که نشان می دهد اسلام تا چه اندازه در انتخاب دوست دقیق است. امام جواد علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوكِ يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَيَقْبُحُ أَثَرُهُ.»^۴ از همنشینی بدان پرهیز که آنان همچون شمشیر برهنه اند: ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است. حکیم سنایی می گوید:

منشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی، ترا پلید کند
آفتاب ارچه روشن است، او را پاره ای ابر ناپدید کند

حسرت بر استهزاء کنندگان

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.» افسوس بر این بندگان که

۱ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷، ماده صدق.

۲ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷.

۳ - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶.

۴ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۸.

هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد، مگر اینکه او را استهزاء کردند.^۱
 «أَوَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ.» آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنان را (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم که هرگز به سوی ایشان باز نمی‌گردند؟^۲
 پیامبران الهی همیشه مورد اذیت و آزار مردم زمان خود بودند: قتل، نافرمانی، خواسته‌های بی حد و حصر، توقعات نابه‌جا، تهمت، بهانه‌جویی، تکذیب و انکار وحی و نبوت و تعالیم انبیاء، استهزا و تمسخر کارهایی بود که دربارهٔ پیامبران انجام می‌دادند.
 به بسیاری از این نمونه‌ها در قرآن کریم اشاره شده است، بویژه صفت مستهزئون و عمل استهزا و تمسخر در میان مخالفان انبیاء، بسیار دیده می‌شود.

اساساً، افراد سبک مغز و سفیه، موضوعات جدی را به مسخره می‌گیرند؛ همچنان که مخالفان پیامبران، تمامی معجزات، فضایل و دعوت‌های مهم و انذارها و هشدارها را با «ریشخند» انکار می‌کردند. قرآن از این عمل آنها بیش از چهل بار یاد کرده است.^۳

داستان حضرت نوح علیه السلام و تمسخر قوم او

حضرت نوح علیه السلام به فرمان الهی به ساختن کشتی مأموریت یافت. هنگامی که مردم او را در حال ساختن کشتی می‌دیدند، مسخره‌اش می‌کردند: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ كُلُّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ.»^۴ نوح به ساختن کشتی پرداخت، هرگاه کسی از قومش بر او می‌گذشت. وی را مسخره می‌کرد! نوح در پاسخ آنان می‌گفت: اگر امروز شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم روزی شما را به سخره می‌گیریم؛ همانطور که شما امروز ما را به استهزا می‌گیرید.

در مثنوی نیز به این داستان قرآنی اشاره شده است.

نوح اندر بادیه کشتی بساخت صد مثل گوازی پی تسخر بتاخت

۱ - یس، ۳۱، ۲ - یس، ۳۱.

۳ - به ماده سخر و هزو در المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم رجوع شود.

۴ - هود، ۳۸.

نوح در بیابان [نه در کنار دریا و در مجاورت آب] کشتی می ساخت، از میان قوم او صدها نفر از مثل گویان و طعنه زنان، برای مسخره کردن به جانب او شتافتند.

در بیابانی که چاه آب نیست می‌کند کشتی، چه نادان ابلهی است!
قوم لجوج نوح می‌گفتند: این (نوح) چه آدم احمقی است که در بیابانی که چاه آب ندارد کشتی می‌سازد!

آن یکی می‌گفت: ای کشتی بتاز! وان یکی می‌گفت: پَرش هم بساز!
یکی به مسخره می‌گفت: آهای کشتی تندتر حرکت کن! و آن دیگری می‌گفت: برای کشتی‌ات، بال و پری هم قرار بده تا پرواز کند!
به هر حال جدی‌ترین موضوعات نزد افراد کم‌خرد و بی‌عقل، به شوخی و هزل تبدیل می‌شوند؛ اما عاقلان به هزل هم از سر عبرت و جدیت می‌نگرند.

هر جدی هزل است پیش هازلان هزل‌ها جدّ است پیش عاقلان!^۱

آرزوی دوری از اعمال گذشته

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۲ روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند که میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش برحذر می‌دارد و (در عین حال) خدا نسبت به همه بندگان مهربان است.

تجسم و حضور اعمال در قیامت

این آیه به روشنی بیان می‌کند که انسان در روز قیامت «خود عمل» را به صورت تجسم یافته می‌یابد؛ زیرا کلمه «تَجِدُ» هم خانواده وجدان (یافتن) - ضدّ فقدان و نابودی - است؛ منظور حاضر شدن پاداش و کیفر نیست، بلکه حاضر شدنِ خود عمل است. در این آیه پنج

۱ - مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵۹.

۲ - آل عمران، ۳۰.

نکته قابل توجه وجود دارد:

- ۱- اعمال امروز ما در قیامت در برابر ما تجسم می‌یابند.
- ۲- گنهکاران در قیامت از اعمال خود شرمندeh اند.
- ۳- ترسانیدن خداوند نشانه رأفت و مهربانی او به بندگان است تا گرفتار گناه نشوند.
- ۴- بسیاری از اعمالی که در دنیا مورد علاقه انسان است، در قیامت مورد تنفر او قرار می‌گیرند: «لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا».
- ۵- سرچشمه هشدارهای الهی محبت و رأفت است: «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ». خدا همه بندگان را دوست دارد.

آیه ۴۸ سوره کهف نیز در بردارنده بعضی از این نکات است:

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» و کتاب [= کتابی که نامه اعمال همه انسانهاست] در آنجا گذارده می‌شود، پس گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟ (این در حالی است که همه اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند.

یکی از نکات بسیار مهم و شاخص در این آیه شریفه، تجسم اعمال است. دو آیه از سوره زلزال نیز موضوع تجسم اعمال را بیان می‌کند: «فَن يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».

طبیعی و بدیهی است که وقتی مجرمان اعمال سوء خود را در پرونده و کارنامه خود ملاحظه می‌کنند، آرزو می‌کنند که ای کاش چنان فاصله عظیمی بین ما و اعمالمان واقع می‌شد که هرگز آن را نمی‌دیدیم.

تجسم اعمال از نظر علم روز

در علم فیزیک، اصل مسلمی به نام «قانون بقای ماده و انرژی» وجود دارد. طبق این اصل

هیچ یک از ماده و انرژی از بین نمی‌روند، بلکه در شرایطی معین، از صورتی به صورت دیگر تبدیل می‌شوند؛ بنابراین هیچ مانعی ندارد که نیروها و انرژیهای آزاد و پخش شده، بار دیگر متراکم شوند و حالت جسمی و جرمی به خود بگیرند.

مولوی تجسم اعمال را با تعبیرهای گوناگونی بیان کرده است. و می‌گوید: دنیا به منزله رؤیای شخص خوابیده است: کسی که خوابیده خیال می‌کند که صحنه‌های خوابش واقعی و پایدار است، تا اینکه ناگهان بامداد مرگ و اجل طلوع می‌کند. در آن وقت، او از تیرگی پندار و فریب دنیا و اهل دنیا نجات می‌یابد؛ در آن حال است که جایگاه و منزل دایمی خود را می‌بیند و به غمهایی که در دنیا خورده می‌خندد؛ یعنی می‌فهمد که در دنیا برای اموری بیهوده غصه می‌خورده و نگرانیهای بی‌اساسی داشته است.

تجسم اعمال در مثنوی معنوی

هر چه تو در خواب بینی نیک و بد روز محشر یک به یک پیدا شود
آنچه کردی اندرین خواب جهان گسرددت هنگام بیداری عیان
... گریه و درد و غم و زاری خود شادمانی دان به بیداری خود
در این دنیای خواب‌گونه، اگر دچار گریه و درد و غم و ناله و ناراحتی شوی، بدان که در بیداری قیامت به شادی تعبیر می‌شود. [مُعَبَّران گفته‌اند که گریستن و ناراحتی در خواب نشانه شادمانی در بیداری است؛ و خنده در خواب علامت این است که در بیداری دچار غم و رنج می‌شود.]

مولانا دنیا را به مرتبه خواب تنزل می‌دهد و می‌گوید: هر چه در این دنیا واقع شود، عکس‌العمل آن در قیامت ظاهر می‌گردد.

ای دریده پوستین یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب گران
گشته‌گران یک به یک خواهی تو	می‌درانند از غضب اعضای تو

هر یک از صفات و ملکات نفسانی، به صورت گرگی در می‌آیند و با خشم اعضای تو را پاره پاره می‌کنند.

خون نخسبد بعدِ مرگت در قصاص تو مگو که مُردم و یابم خلاص
 خونی که بر زمین ریخته شود، از بین نمی‌رود و حتی پس از مرگت نیز قصاص خواهی
 داشت! پس تو نگو که وقتی بمیرم یا با قصاص دنیوی جانم گرفته شود، دیگر از عذاب رها
 خواهم شد.

این قصاصِ نقد، حیل‌سازی است پیش زخمِ آن قصاص، این بازی است
 این بیت به یک سؤال مقدّر پاسخ می‌دهد؛ گویا کسی می‌پرسد: اگر در آخرت هم قصاص
 در کار است، پس قصاص دنیوی برای چیست؟
 مولانا پاسخ می‌دهد که قصاصِ نقد، یعنی قصاصی که نقداً در دنیا جاری می‌شود، تدبیری
 است برای نظم بخشیدن به نظام جامعه و این قصاص در مقابلِ قصاصِ آخرت بازیچه‌ای بیش
 نیست.

زین لعب خواندست دنیا را خدا کین جزا لعبست پیش آن جزا
 از آن رو خداوند دنیا را بازیچه خوانده است که این جزا، یعنی جزای دنیوی، در برابر
 جزای اخروی بازیچه‌ای بیش نیست همچنانکه در سوره عنکبوت، آیه ۶۴ می‌خوانیم: «ما
 هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ».

این جزا تسکین جنگ و فتنه‌ای است آن چو إحصا است و این چون
 خستنه^۱ است
 جزای دنیوی برای خاموش کردن جنگ و فتنه است؛ یعنی کیفرهایی که در دنیا مقرر شده،
 برای جلوگیری از هرج و مرج است و با مجازاتهای اخروی قابل مقایسه نیست.

در آرزو و حسرت خاک بودن

«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»^۲
 و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می‌دهیم؛ این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از

۲ - نبأ، ۴۰.

۱ - مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۶۲-۷.

قبل با دستهای خود فرستاده می‌بیند و کافر می‌گوید: ای کاش خاک بودم!

معنای «ینظر»: جمعی از مفسران گفته‌اند که ینظر در اینجا به معنای ینتظر است و منظور این است که انسان در آن روز در انتظار جزای اعمال خویش است.

بعضی دیگر گفته‌اند: به معنای «نگریستن» به نامه اعمال و ملاحظه نیکبها و بدبها است. گروه دیگری احتمال داده‌اند که منظور مشاهده پاداش و کیفر اعمال است. به نظر می‌رسد اگر به مسأله حضور و تجسم اعمال توجه بیشتری شود، واقعیت مفهوم آیه روشن بوده و نیاز به هیچ‌گونه تأویلی ندارد.

تجسم اعمال در آیات دیگری نیز به روشنی بیان شده است. مثلاً در ذیل آیه ۱۶۲ سوره آل عمران، مطالبی درباره تجسم اعمال ذکر شده است. تعبیر به «قَدَمْتُ يَدَاهُ» (دو دست او آن را از پیش فرستاده)، بدین خاطر است که انسان بیشتر کارها را با دست انجام می‌دهد؛ ولی مسلماً منحصر به اعمال دست نیست، بلکه آنچه را با زبان و چشم و گوش نیز انجام داده است نیز، به طور عینی، حاضر و مجسم ملاحظه می‌کند.

در هر صورت، کافران پس از آنکه تمام اعمال خود را در برابر خویش حاضر می‌بینند، آن چنان در اندوه و حسرت فرو می‌روند که می‌گویند: ای کاش خاک بودیم! ای کاش از همان آغاز از خاک فراتر نمی‌رفتیم و سر از انسانیت بیرون نمی‌آوردیم! ای کاش بعد از مردن و خاک شدن، زندگی تازه‌ای در روز قیامت نمی‌یافتیم!

قرآن در مواردی قلب کافران را از جهت سختی و قساوت به سنگ تشبیه کرده است. پیداست که ویژگی سنگ، سختی، انعطاف ناپذیری، عدم قابلیت کشت و زرع و... است. اما خاک صفاتی مختلف و بلکه متضاد با سنگ دارد؛ انعطاف پذیری، ثمر بخش بودن، پرورشگاه برای گیاهان بودن، منبع غذایی انسان و حیوان بودن، داشتن معادن و منابع حیاتی، پذیرش و میزبان آب و باران بودن و... بخشی از اوصاف خاک است. انسانی که در پی رشد و بالندگی است، باید «خاک صفت» باشد، نه «سنگ صفت» تا در بهاران رستاخیز از وجود خاکی او گل بروید.

در بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گُل بروید رنگ رنگ
 سالها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش
 مولوی تفسیر نیکویی از این آیه ارائه داده است:

همین که کافر می‌بیند که در بخشش و سخاوت (بسیاری از صفات پسندیده) از خاک هم کمتر است و از وجود او گُل و میوه‌ای نرویده و جز تباهی و آلاش همه پاکیها چیزی را دنبال نکرده، می‌گوید: من سیر قهقرایی کرده‌ام. وای بر من! ای کاش خاک بودم.
 گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب حسرتا یا لیتنی کنت تُراب^۱

آرزو و حسرت بازگشت به دنیا

«... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۚ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) زمانی که مرگ به سراغ آنها می‌آید مکرراً می‌گویند: پروردگارا مرا بازگردان! شاید در آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم، عمل صالحی انجام دهم! (به او می‌گویند) هرگز (چنین بازگشتی ممکن نیست! البته این سخنی است که او به زبان می‌گوید و اگر بازگردد، برنامه‌اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

یکی از لحظات دردناک انسان، هنگامی است که پرده‌ها از مقابل چشمان او کنار می‌رود و از خواب غفلت بیدار می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا». مردم در خواب به سرمی‌برند، هنگامی که بمیرند بیدار می‌شوند! آیات چندی این موقعیت را ترسیم می‌کنند.

- ۱

پس چو کافر دید کو در داد وجود کمتر و بی‌مایه‌تر از خاک بود
 از وجود او گُل و میوه تُرست جز فساد جمله پاکی‌ها تُجست
 گفت: واپس رفته‌ام من در ذهاب حسرتا یا لیتنی کنت تُراب

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۰۵.

۲- مؤمنون، ۱۰۰-۹۹.

دو نکته در معنای آیه

اول: کافران در آستانه مرگ تقاضا می‌کنند که آنها را برگردانند تا «آنچه را ترک گفته‌اند» با عمل صالح جبران کنند.

بعضی گفته‌اند منظور از «فیما ترک» همان ترک میت و میراث اوست؛ یعنی پشیمانی میت به جهت کوتاهیهای او در تکالیف و دیون مالی اوست. حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که این سخن را تأیید می‌کند، آنجا که فرمود: «کسی که قیراطی از زکات را ندهد، نه مؤمن است و نه مسلمان و سخن خداوند «رب ارجعون...» نیز همین را می‌گوید.»

بعضی دیگر معنای وسیعتری برای آن قایلند و «فیما ترک» را اشاره به تمامی اعمال صالحی می‌دانند که ترک کرده‌اند؛ یعنی: خداوند مرا بازگردان تا اعمال شایسته‌ای را که ترک کرده‌ام جبران کنم.^۱

دوم: واژه برزخ به معنای چیزی است که میان دو شیء حایل می‌شود. سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد برزخ گفته شده است؛ به همین جهت به عالمی که میان دنیا و آخرت قرار گرفته برزخ گفته می‌شود. البته باید دانست که عالم برزخ، هم برای مؤمنان وجود دارد و هم برای کافران هم چون فرعون.

درباره عالم برزخ، روایات زیادی از شیعه و سنی نقل شده است که در موضوع معاد قابل طرح است. آنچه از محتوای این آیات استفاده می‌شود، پشیمانی از اعمال گذشته خویش است؛ انسان در این موقع ادعا می‌کند که اگر مهلت تازه‌ای به او داده شود، گذشته را جبران می‌کند! اما این درخواست همچون آرزوی فرعون در آخرین لحظات حیات اوست.

ایمانهای فرعون

فرعون که ستم، کفر، برتری طلبی، لجاجت، فساد و سرکشی را به اوج خود رسانده بود و خود را «ربّ اعلای» مردم می‌نامید، هنگام غرق شدن ادعا کرد که به خدای بنی اسرائیل ایمان

۱ - «مَنْ مَنَعَ قِيرَاطًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا مُسْلِمٍ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى رَبِّ اَرْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» کافی و ثواب الاعمال و من لا يحضره الفقيه (طبق نقل نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۵۲).

آورده است! اما ایمان دم مرگ سودی نمی‌بخشد و «نوش داروی بعد از مرگ سهراب» به کار نمی‌آید.

آب از پس مرگ تشنه جستن هم کار آید، ولی به شستن!

قرآن این قضیه را چنین بیان کرده: «وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدَا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ○ آلآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ○ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً ○ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»^۱ قوم بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، فرعون با سپاهش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کرد تا وقتی که در آستانه غرق شدن قرار گرفت گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند نیست و من از تسلیم شدگان هستم! خطاب رسید اکنون (ایمان آوردی؟) در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباهکاران بودی؟ پس امروز تو را با زیره زرین خودت به بلندی می‌افکنیم تا برای آیندگان آیت عبرتی باشی و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند!

ایمان آوردن بعد از دست دادن همه فرصتها، همچون توبه کسانی است که هنگام مرگ توبه می‌کنند. قرآن کریم به صراحت چنین توبه‌ای را توبه نمی‌داند: زیرا در سوره نساء می‌فرماید: «پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند و زود توبه می‌کنند. خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است. اما برای کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: الان توبه کردم! توبه‌ای نیست و همچنین برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم»^۲.

۱ - یونس ۹۲ - ۹۱.

۲ - «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَلِيمًا حَكِيمًا وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

ضرب المثل بسیار زیبا اما غم‌انگیز «نوشداروی بعد از مرگ سهراب»^۱ که در ادبیات ما بسیار به کار رفته است، اشاره به عمل بعد از فرصت است! داستان رویارویی سهراب با پدرش رستم، در حالی که یکدیگر را نمی‌شناختند شنیدنی و تأسف بار است، زیرا سرانجام به کشته شدن سهراب می‌انجامد و نوشداروی مورد درخواست رستم نیز دیر بر بالین او می‌رسد. فردوسی این داستان را به گونه‌ای بسیار جالب در شاهنامه ترسیم کرده است.

پروین اعتصامی در غزلی زیبا این ضرب‌المثل را به کار گرفته است:

آمد طیب بر سر بیمارِ خویش، لیک فرصت گذشته بود و مداوا ثمر نداشت
دانی که نوشداروی سهراب کی رسید؟ آنگه که او ز کالبدی بیشتر نداشت^۲
مرحوم شهریار نیز در غزلی که خطاب به محبوب دوران جوانی خویش سروده می‌گوید:
آمدی جانم به قربانت، ولی حالا چرا؟ بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟
«نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب» آمدی! سنگدل این زودتر می‌خواستی، حالا چرا؟^۳

حسرت و افسوس اهل علم

نیشابوری در ذیل آیه ۵۶ از سوره ۳۹ آورده که ابو الفتح که از فقهای عالقدر بود و مال و اسباب و عزت بی‌نهایت داشت، چون به بغداد وارد شد، تولیت مدرسه نظامیه را به او دادند. مدتی به سمت تولیت در آنجا کار کرد و بعد از استعفا از کار آنجا در شهر همدان به دیار باقی شتافت.

هنگام احتضار، جماعتی بر بالینش بودند، رو به آنان کرد و گفت: از نزد من دور شوید و مرا تنها بگذارید تا ساعتی به خود بپردازم! وقتی آنها مجلس را خلوت کردند، او به سر و روی خود می‌زد و می‌گفت: «یا حسرتی علی ما قَرَطْتُ فی جَنبِ الله». ^۴ بسیار افسوس بر آنچه در حق خدا کوتاهی کردم. و های‌های می‌گریست. و می‌گفت: ای ابو الفتح، عمر را ضایع کردی و

۱- نوشدارو: داروی شفابخش.

۲- دیوان پروین اعتصامی.

۳- کلیات دیوان شهریار.

۴- زمزم، ۵۶.

هَمَّت در طلب دنیاگماشتی! مال و مقام طلب نمودی و در دربار پادشاهان به سر بردی! آخرین سخن این مرد، این دو بیت عربی بود که وقتی خواندن آنها را تمام کرد عمرش نیز تمام شد!

«عَجِبْتُ لِأَهْلِ الْعِلْمِ كَيْفَ تَغَافَلُوا» در شگفتم از اهل علم که چگونه خود را به غفلت می‌زنند.

«يَجْرُونَ تَوْبَ الْحَرِصِ عِنْدَ الْمُهَالِكِ» از راه حرص و طمع به سوی منافع هلاکت‌آور دامن می‌کشند.

«يَدُورُونَ حَوْلَ الظَّالِمِينَ كَأَنَّهُمْ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَقْتَ الْمَنَاسِكِ»
چنان برگرد ستمکاران می‌گردند که گویی هنگام مناسک حج است و گرد خانه خدا طواف می‌کنند!^۱

آرزو و حسرت خلیفه اموی

مرگ عبدالملک بن مروان نزدیک شده بود و آفتاب عمرش برای همیشه از دیده‌ها ناپدید می‌شد. مقارن این ایام، نظرش بر «رختشویی» افتاد که برای به دست آوردنِ مزدی ناچیز برای امرار معاش مشغول رخت شستن بود. البته این شغل در نظر او از نازلترین شغلها بود، ولی عبدالملک بن مروان اموی آن خلیفه و پادشاه مقتدر و ستمگر که عمرش پس از آن همه آلودگیها در حال افول بود، با دیدن رختشو و شغل او گفت: قسم به خدا آرزو می‌کنم که ای کاش من هم مثل این شخص رختشو بودم که از مزد و دسترنج خود لقمه نانی به دست می‌آوردم و متصدی هیچ یک از کارهای مردم نمی‌شدم!

این خبر را به اطلاع «ابوهازم» دانشمند و ارسته‌ای که دانسته «فقر افتخارانگیز» را بر «ثروت ننگ آفرین» ترجیح داده بود، رساندند. گفت: سپاس خداوندی را که آنان را در وضعی قرار داد که وقتی مرگ به سراغشان آمد، آرزوی چیزی را می‌کنند که ما سالها با آن زندگی

۱ - راهنمای بهشت، ج ۱، ص ۵۶ - ۵۷، با بازنویسی.

کرده ایم!^۱

حسرت زیبا و شوق انگیز شهیدان

«و جاء من أقصا المدينة رجلٌ يسعى قال يا قوم اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ... إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ
 ○ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ○ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^۲

در هشت آیه از سوره مبارکه یس، به داستان و حکایتی تاریخی اشاره شده است. قهرمان داستان شخصی به نام «حبیب نجار» است. اگر چه در قرآن از او نامی برده نشده است، اما در اغلب تفاسیر آمده است که صدیقین (که خداوند در قرآن ایشان را ستوده) سه نفرند: حبیب نجار (مؤمن آل یاسین) که داستانش در سوره یس آمده که گفت: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» حزقیل (مؤمن آل فرعون) که گفت: «أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟» آیا مردی را که می‌گوید پروردگار من خدای یکتا است می‌کشید؟ سوم علی بن ابی طالب علیه السلام که وی از آن دو برتر است. در تفسیر مجمع البیان، از تفسیر ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: سبقت یافتگان همه امتها سه نفرند که حتی یک چشم بر هم زدن به خدا کفر نورزیدند. ۱- علی بن ابی طالب ۲- صاحب داستان سوره یاسین ۳- مؤمن آل فرعون؛ صدیقین همینها هستند و علی از همه آنها افضل است.

حبیب نجار، مجاهدی تنها

در سوره یاسین، هشت آیه مربوط به این شخصیت است؛ ماجرا در قرآن این گونه آغاز شده است که: مردی از نقطه‌ای دور دست، شتابان خود را به شهر کافران رسانید و به آنها گفت: ای قوم من، از فرستادگان خدا پیروی کنید!

مفسران در توضیح این آیه گفته‌اند: دو رسول از رسولان الهی در آن شهر مردم را به خداپرستی دعوت می‌کردند. به او خبر رسید که مردم شهر بر این پیامبران الهی شوریده‌اند و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند. او سکوت را جایز ندانست و با سرعت و شتاب خود را به

مرکز شهر رسانید و با تمام توان از حق دفاع کرد و به آنها گفت: از کسانی پیروی کنید که پاداش و مزدی از شما نمی‌خواهند و خودشان افرادی هدایت شده هستند و خود نیز اعلام کرد که من به پروردگار شما ایمان آورده و دعوت این پیامبران را پذیرفته‌ام؛ شما نیز سخن مرا بشنوید!

اما کافران، مشرکان و خلاصه مخالفان دعوت انبیا، وقتی منطق خود را ضعیف می‌یابند و توان رویارویی منطقی و علمی و انسانی در خود نمی‌بینند، به قتل مردان حق اقدام می‌کنند. طبق بعضی از روایات او را سنگباران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگها ساختند که بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همان حال زمزمه می‌کرد: خداوندا، این قوم مرا هدایت کن! آنها نادان هستند!

طبق روایتی دیگر: او را چنان در زیر پا لگدمال کردند که روحش به آسمان پرواز کرد، پس از شهادت به او خطاب شد که وارد بهشت شود. عبارت «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ» نشان می‌دهد که شهادت این مرد همان و داخل شدن او به بهشت همان! فاصله شهادت و بهشت رفتن او آن چنان کوتاه است که قرآن به جای ذکر شهادت او، داخل شدن او به بهشت را بیان کرده است!

آرزوی پس از شهادت

قرآن سخن این مرد را پس از شهادتش نقل کرده است، اولین سخن او برخاسته از حسرتی زیبا و شوق‌انگیز است؛ آرزویش این است که: «قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جای داد.

آرزوهای علی (علیه السلام)

علی (علیه السلام) در دوران خلافت خود آن چنان مورد مظلومیت و بی‌مهری مردم قرار گرفت که مرگ خود را از خدا آرزو و طلب می‌کرد.

هنگامی که سپاه معاویه به سرکردگی «بُسر بن أرطاة» به یمن حمله کردند و اصحاب و سپاه

حضرت علیه السلام در دفاع کوتاهی نمودند، حضرت پس از بیان سخنانی در سرزنش ایشان، خواسته‌ها و آرزوهای خویش را در قالب دعا بیان فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مِلْتُهُمْ وَ مَلَوْنِي وَ سَمِيتُهُمْ وَ سَمِيتُونِي فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرّاً مِنِّي.»^۱ خدا اینان از من خسته‌اند و من از آنان خسته! آنان از من به ستوه آمده‌اند و من از آنان دلشکسته‌ام! پس بهتر از آنان را مونس من دار و بدتر از مرا بر آنان بگمار!

«اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمِثُّ السَّلْحُ فِي الْمَاءِ.» خدایا دل‌های آنان را بگداز چنان‌که نمک در آب گدازد.

و نیز در خطبه‌ای دیگر که مردم را مورد عتاب‌های تندی قرار داده می‌فرماید: «لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَ اللَّهُ - جَرَّتْ نَدَمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا (ذمّا) قَاتَلَكُمْ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا.»^۲ کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم، که به خدا پایان این آشنایی ندامت بود و دست‌آورد آن اندوه و حسرت! خدا شما را بکشد! که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام مالا مال خشم! شما مردم دون، پیایی جرعه اندوه به کامم می‌ریزید!

در جایی دیگر خطاب به اهل کوفه فرمود: «أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمُ الْغَائِيَةُ عَنْهُمْ عُقُوبُهُمْ... لَوَدِدْتُ وَ اللَّهُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّرْهِمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِائَةٍ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ!»^۳ ای مردم که به تن حاضرید و به خرد ناپیدا!... به خدا دوست داشتم معاویه شما را چون دینار و درهم با من معامله کند: ده تن از شما را بگیرد و یک تن از مردم خود به من بدهد!

و باز در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ.»^۴ دوست داشتم خدا میان من و شما جدایی اندازد و مرا بدان که از شما به من سزاوارتر است ملحق سازد.

۲ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۷.

۴ - همان، خطبه ۱۱۶.

۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۵.

۳ - همان، خطبه ۹۷.

«... أَمَا وَاللَّهِ لَيُسَلِّطَنَّ عَلَيْكُمُ غُلَامٌ ثَقِيفٌ الذِّيَالُ الْمِثَالُ، يَأْكُلُ خُضْرَتَكُمْ وَيُذْهَبُ شَحْمَتَكُمْ!»^۱

آگاه باشید! به خدا سوگند پسرکی از طایفه ثقیف بر شما چیره شود؛ مردی سبک‌سر، گردنکش و ستمگر، که مالتان را ببرد و پیه شما را آب کند. ■*

۱ - اشاره به پیدایش حجاج بن یوسف.

* - بسیاری از مباحث قرآنی این نوشتار براساس تفسیر نمونه بوده است.

سفر معنوی

(با الهام از آیات و روایات)

□ حجة الاسلام حجت الله بیات

مقدمه

یکی از شیوه‌های مؤثر و جذابی که قرآن کریم و پیشوایان معصوم علیهم السلام برای تفهیم مسایل معنوی به کار گرفته‌اند، شیوه «تمثیل و تشبیه» است که از آن به «تشبیه معقول به محسوس» تعبیر می‌کنیم. چنانچه می‌دانیم برای شکل‌گیری یک مسافرت، ارکان و عوامل مختلفی دست به دست هم می‌دهند، اموری چون: مبدأ، مقصد، ره‌توشه، راهنما، نشانه‌های راه و...؛ اما باید دید کدام یک از آنها محوری اصلی در «سفر» محسوب می‌گردند؟

مبدأ و مقصد

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...»^۱

وقتی انسان خود را شناخت و پی برد که موجودی ملکوتی است و مقصدی مهم در زندگی دارد، همواره تلاش خواهد کرد تا به آنچه در راه رسیدن به هدف به او کمک می‌نماید دست یابد. او بر اساس فطرت پاک خود در می‌یابد که جهان هستی خدایی دارد و همه موجودات

عالم ثناگوی اویند.

«إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱

ما زیالاییم و بالا می‌رویم ما زدریاییم و دریا می‌رویم

انسان مسافر وقتی دانست که نهایت راهی که می‌رود به سوی خداست^۲ و پی برد که خالق هستی همه کمالات را دارد، تلاش می‌کند صفات او را کسب کند و در زندگی به معنای واقعی «خلیفه خدا در زمین» باشد.^۳

انسان در سایه سار معرفت خدا که برترین شناختها است^۴ پی می‌برد که حضرت حق از همه نزدیکتر و دوست داشتنی‌تر است^۵، و لذا تنها او را سزاوار پرستش و استعانت می‌بیند. تنها تویی که هستی و غیر از تو هیچ نیست ای هر چه هست و نیست به تنهایی ات گوا کشتی شکسته دست زجان شوید، از تونه آنجا که عاجز آمده تدبیر ناخدا آنجا که هیچ کسش نیست دستگیر مسکین دلشکسته تو را می‌کند صدا ای جذبه محبت تو محور وجود بی‌جود جذبه‌های تو اجزا زهم جدا

راه ارتباط

«و نَفْسٍ و ما سَوَّيْهَا فَأَهْمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا»^۶

ما برای آنکه بتوانیم در عصر ارتباطات با دیگران رابطه داشته باشیم و از جهان اطراف خود آگاه شویم، باید از «گیرنده»های مخصوص استفاده کنیم؛ ولی تنها داشتن یک ابزار «گیرنده» کافی نیست، بلکه باید آن را در اختیار خود داشته باشیم و با انرژی خاصی تغذیه‌اش کنیم.

سالم بودن دستگاه و تنظیم موج آن روی ایستگاه خاص فرستنده، از شرایط دیگر استفاده

۲ - علق، ۸ - مائده، ۱۰۵.

۱ - بقره، ۱۵۶.

۳ - بقره، ۳۰.

۴ - «معرفه الله سبحانه اعلی المعارف»، علی‌علیه، غررالحکم.

۶ - شمس، ۷ و ۸.

۵ - بقره، ۱۸۶.

از یک «گیرنده» است. وقتی همه این مسایل فراهم شد، ما می‌توانیم پیامی را دریافت کنیم و از دنیای اطرافمان آگاه شویم.

انسانی که به سوی خدا در حرکت است، باید وسیله‌ای برای ارتباط با او در اختیار داشته باشد تا بتواند پیامهای حضرت حق را دریافت کند. این ابزار همان روح و نفس انسان است که خداوند در وجود همه به ودیعت نهاده است^۱ و همان فطرت الهی است که همه انسانها بر اساس آن آفریده شده‌اند^۲ و می‌توانند پیامهای الهی را از طریق آن دریافت کنند^۳؛ اما نباید فراموش کنیم که همه کس این پیامها را نمی‌شنود.

آوای خدا همیشه در گوش دل است کد دل که دهد گوش به آوای خدا
تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

برای شنیدن پیام سروش آسمانی شرایطی لازم است:

اول آنکه روح و نفس انسانی در وجودمان باشد.^۴

دوم آنکه روح را به نور ایمان روشن کنیم.^۵

سوم آنکه آن را سالم و پاک نگهداریم.^۶

چهارم آنکه براساس آنچه فرستنده پیام دستور داده، آن را تنظیم کنیم.^۷

افرادی که این شرایط را برای گیرنده روحشان فراهم کنند و تلاش نمایند که روز به روز بر پاکی و صفای آینه جانشان بیفزایند، لحظه به لحظه پیامهای آسمانی را دریافت می‌کنند و فرشتگان الهی آنان را گام به گام در راه رسیدن به مقصودشان یاری می‌نمایند.^۸ در این صورت است که گویا از درون، کسی با آنان نجوا می‌کند.

۱ - حجر، ۲۹.

۲ - روم، ۳۰.

۳ - شمس، ۷-۱۰.

۴ - قی، ۳۷.

۵ - تغابن، ۸.

۶ - شعراء، ۸۹.

۷ - حشر، ۷.

۸ - فصلت، ۳۰.

راهنما

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ۝ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»^۱

مسافری که راه را نمی‌شناسد، ولی می‌داند که با خطرات و موانع بسیاری در راه سفر روبرو خواهد شد، نمی‌تواند بدون استمداد از یک راهنمای مجرب گام بردارد، زیرا مطمئن است در حرکت او مشکلی پیش خواهد آمد؛ اگر چه تنها احتمال خطر و ناامنی راه، برای مسافر هوشیار کافی است تا احتیاط کند و بی‌همری خضر قدم در راه نهد.

مهمترین آگاهیهایی که انسان مسافر لازم است کسب کند، خودشناسی و خداشناسی است. او در هر دوی این راهها به راهنما نیاز دارد؛ راهنمایی که با مبدأ هستی در ارتباط بوده و در رساندن پیام کاملاً قابل اعتماد باشد. آیه شریفه ۱۶۰ سوره صافات می‌فرماید: هرگونه توصیفی از خدا همراه با شائبه شرک است و تنها یک گروهند که شناختشان نسبت به خدا خالی از هر عیبی است؛ چنانکه رسول الله ﷺ و امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «بِنا اهتدوا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ»^۲ و «لَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ»^۳.

انسان برای دستیابی به گنج معرفت، نیازمند انسانهایی است که خداوند آنان را برگزیده و امین خزانه علوم خویش کرده است؛^۴ انسانهای پاک و معصومی که مصداق واقعی صراط مستقیم هستند^۵ و اطاعت از آنان شرط نجات و سعادت است.^۶

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۷

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت
در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

۲ - بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۹.

۱ - صافات، ۱۵۹ و ۱۶۰.

۳ - بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۴.

۴ - «وَرَضِيكُمْ... حَقْلَةً لِسِرِّهِ وَخَزَنَةً لِعِلْمِهِ»، زیارت جامعه کبیره.

۵ - یس، ۱ و ۲ و نیز زیارت جامعه کبیره: انتم صراط الاقوام.

۶ - «مَنْ اتَاكُمْ نَجَى وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكٌ»، زیارت جامعه کبیره.

۷ - احزاب، ۳۳.

از هر طرف که رفته جز وحشتم نیفزود زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت
ای آفتاب خویان می‌جوشد اندرونم یکساعتم بگنجان در سایه عنایت^۱

کتاب هدایت

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»^۲

برای آنکه مسافر به سلامت به مقصد برسد و در بین راه متوقف نشود، باید از درون و بیرون هدایت شود، لذا به همراه داشتن یک کتاب راهنما در زمان سفر برای او مهم به نظر می‌رسد. او باید در برخورد با موانع از آن مدد بگیرد و به راه خود ادامه دهد.

قرآن کریم چون مشعلی فروزان فراروی همه انسانها است تا همگان در پرتو آن آگاهیهای لازم را کسب کنند. در آینه صاف این کتاب آسمانی می‌توان کاملاً سیمای واقعی انسان را - که مسافر الی الله است - دید، اما نباید فراموش کرد که این راه مشعلدارانی لازم دارد که باید در هدایت و عصمت مشترک باشند. چنانچه رسول معظم اسلام ﷺ فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَسَكَّمْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا...»^۳
آری، در پرتو نور هدایت قرآن و عترت می‌توان راه کمال و سعادت را پیمود و به منزل مقصود رسید. پس آگاهی نسبت به آنها و شناخت جایگاه ولایتشان در نظام هستی بر هر انسانی لازم است.

و هم ایشان می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا وَ قَائِدًا»^۴
باید دانست که عمل به دستورات حیاتبخش قرآن است که می‌تواند زندگی سعادتمندانه ما را تضمین کند. از این رو علی علیه السلام می‌فرماید:

«اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُم بِالْعَمَلِ بِهْ غَيْرُكُمْ»^۵

۱ - دیوان حافظ.

۲ - بنی اسرائیل، ۹.

۳ - بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۱.

۴ - میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۸.

۵ - نهج البلاغه شهیدی، ص ۳۲۱، نامه ۴۷.

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا
عجب نبود اگر قرآن نصیبی نیست کافر را که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا.^۱

محل سفر

«يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»^۲

مسافر همیشه کارهای خود را بر اساس باوری که نسبت به سفرش دارد تنظیم می‌کند. اگر او جایی را به عنوان وطن برگزیند، به گونه‌ای رفتار می‌کند و اگر محلی را تنها منزلگاهی موقت بداند، به گونه‌ای دیگر؛ لذا در جایی که قصد اقامت داریم ندارد سرمایه‌گذاری چندانی نمی‌کند.

انسان در پرتو هدایت قرآن و عترت خواهد فهمید که پیلۀ خاکی دنیا جای ماندن نیست، همه موجودات آن فانی‌اند و تنها وجه الله در این عالم هستی باقی خواهد بود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۝ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۳

او پی می‌برد که دنیا مزرعه‌ای بیش نیست؛ بازاری است که تعدادی در آن خسران می‌کنند و تعداد کمتری در آن سود می‌برند. در سایه این شناخت هیچ‌گاه دل به متاع دنیا نمی‌بندد و آن را محل اقامت داریم خود نمی‌داند.

غلام همت آنم که زیر چرخ کسب و زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرق گشتند و نگشتند به آب آلوده^۴
انسان، این مسافر ملکوت که می‌خواهد جاودانه باشد، هرگز در سایه متاع اندک دنیا به آرامش نخواهد رسید: «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ»^۵
علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَّمَرِّكُمْ

۱ - دیوان سنایی.

۲ - غافر، ۳۹.

۳ - الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

۴ - دیوان حافظ.

۵ - طه، ۱۲۰.

لَقَرَّكُمْ»^۱.

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
 طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
 بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 که در این دامگه حادثه چون افتادم
 نیست بر لوح دلم جز اَلِفِ قامت یار
 آدم آورد بسدین دیرِ خراب آبادم
 چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم^۲

سرعت و سبقت

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ...»^۳

مسافری که مقصدی مهم در پیش رو دارد، یک لحظه از آن غافل نمی‌شود و تلاش می‌کند که در کوتاهترین فرصت ممکن راه را طی کند و با رستگاری به هدف برسد. انسان موجودی است کمال طلب و برتری جو که نمی‌تواند در یک نقطه متوقف شود، زیرا توقف برای او به مثابه سقوط است.

پاکیزه‌تر از آب روان چیزی نیست
 هر جا که مکان گرفت گنبدیده شود
 او می‌خواهد در همه ابعاد زندگی از دیگران پیشی بگیرد و در همه جهات، برترین مردم باشد؛ اما مهم آن است که او برتری و کمال را در چه ببیند؟
 اگر این حس در پرتو قرآن و عترت شکل گرفته باشد، کمال را در بعد انسانی دانسته و برتری را با ملاکهای الهی پی خواهد گرفت.

علی علیه السلام می‌فرماید: «اسْتَبِقُوا إِلَى اللَّهِ بِالْأَعْمَالِ الزَّكِيَّةِ»^۴.

وقتی ملاک حرکت انسان در زندگی، ملاکی ملکوتی باشد، برای عمل به کارهای خیر سرعت می‌گیرد؛ و نتیجه، گوی سبقت را در میدان انسانیت از دیگران می‌رباید: «لَوْلَاكَ

۱ - میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۳۸.

۲ - دیوان حافظ.

۳ - مائده، ۴۸.

۴ - بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۵.

يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»^۱.

در سایه سرعت و سبقت در خیرات است که انسان راه آسمان را می پیماید و منازل بین راه را گام به گام پشت سر می گذارد. او این کار را از توبه آغاز کرده و در نهایت، به درجه بالای توحید و قرب الهی نایل می گردد: «الرَّجُوعُ إِلَى التَّوْبَةِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَغْفَرْتَ مِنْهُ وَهِيَ أَوَّلُ دَرَجَةِ الْعَابِدِينَ»^۲

آرزوی جان ما، جز طلب یار نیست

گرچه در افکار ماست، هر که در این کار نیست

آنکه ز غیرت چو ما، دیده ز غیرت ندوخت

دیده بینا نیافت، طالب دیدار نیست

هستی مطلق اگر، هست تو را آرزو

نیست شوا از هر چه که، در ره دلدار نیست

قافله سالار عشق، کوس سفر می زند

بخت گران خواب من، وای که بیدار نیست

نشانه های راه

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ...»^۳.

برای آنکه مسافران به سلامت به مقصد برسند، جاده را نشانه گذاری می کنند و این مسافر است که باید با علامتها آشنا باشد، زبان آنها را بداند و به کمک آنها مسیر را طی کند. او باید بیدار و بینا باشد تا به دره های سهمناک غفلت و کوره راههای جهالت دچار نشود.

خداوند متعال انسان را به مقام قرب فرا خوانده و راهی روشن فرا رویش گشوده و همه موجودات عالم را به عنوان نشانه های راه قرار داده است^۴ تا سالک به کمک آنها راه را از چاه

۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷.

۴ - جایبه، ۱۳.

۱ - مؤمنون، ۶۱.

۳ - فصلت، ۵۳.

تشخیص دهد و در رسیدن به مقصد در مانده نشود.

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

مسافر باید نشانه‌ها را بشناسد و همواره بیدار و بینا باشد تا بتواند آیات الهی را ببیند، در غیر این صورت او ناینبایی است که چشم دارد، اما قدرت دید از او گرفته شده و در حقیقت کور است.

«..... وَ حَشْرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا.....»^۱
علی علیه السلام می‌فرماید: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَتَى تَوْفُكُونَ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ»^۲

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را^۳

ره‌توشه

«فَإِنَّ خَيْرَ الْزَّادِ التَّقْوَى»^۴

هیچ مسافری بدون آنکه لوازم و توشه سفر را فراهم کند به راه نمی‌افتد؛ زیرا بر این باور است که در بین راه نیاز به تغذیه دارد. پس باید وسایل مورد نیاز خود را متناسب با مسافرتی که در پیش دارد فراهم کند.

در راهی که خطرات و موانع فراوانی وجود دارد، لازم است انسان بهترین توشه‌ها را با خود بردارد تا بتواند از آنها استفاده کند و در کوره راهها سرگردان نماند.

۱- طه، ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- نهج البلاغه شهیدی، ص ۷۰، خطبه ۸۷.

۳- دیوان فروغی بسطامی.

۴- نهج البلاغه شهیدی، ص ۳۸۴، کلمات قصار ۱۳۰.

انسان مسافر نیز برای سفر آنفسی خود نیازمند توشه است. قرآن کریم تقوا را بهترین توشه برای او می‌داند. زیرا تقوا کارایی‌های مختلفی دارد:

مایه نزول برکت است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱

- باعث همراهی خدا با انسان است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»^۲
- بهترین پناه و لباس است: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^۳
- پوشنده گناهان است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ»^۴
- قدرت تمییز می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَّكُمْ فُرْقَانًا»^۵
- انسان را تحت تعلیم خدا قرار می‌دهد: «إِتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»^۶
- شرط قبولی اعمال است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۷
- کارها را آسان می‌کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِّنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»^۸
- رمز پیروزی است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُخَشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۹
- امداد غیبی است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۱۰}

خطرات راه

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^{۱۱}

در هر راهی خطراتی وجود دارد که مسافر باید با تدبیر خویش آنها را برطرف کند تا گرفتار نشود. در مسیری که ما به مسافرت می‌رویم، کم و بیش صحنه‌هایی را می‌بینیم که حاکی

۲ - بقره، ۱۹۴.

۴ - طلاق، ۵.

۶ - بقره، ۲۸۲.

۸ - طلاق، ۴.

۱۰ - طلاق، ۲.

۱ - اعراف، ۹۶.

۳ - اعراف، ۲۶.

۵ - انفال، ۲۹.

۷ - مائده، ۲۷.

۹ - نور، ۵۲.

۱۱ - نحل، ۹.

از بی توجهی و ناآگاهی مسافران است.

راه دین و صراط مستقیم، اگر چه مطمئن و نزدیک است، اما خطراتی دارد که غفلت و ناآگاهی از آنها حاصلی جز سقوط و هلاکت ندارد. خطراتی که انسان در این راه ممکن است با آنها روبرو شود عبارتند از:

انحراف و گمراهی: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»^۱

سردرگمی و حیرت: «فِي طُغْيَانِهِم يَعْمَهُونَ»^۲

درگیری و تصادف: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا...»^۳

عقب گرد: «أَمْ إِنَّمَا مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»^۴

لغزش: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ...»^۵

سقوط: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ»^۶

ای ذات تو از صفات ما پاک	کنه تو برون ز حد ادراک
آدم به تو شد مکرم ارنه	پیداست مقام ذره خاک
راهی است پر از خطر ره عشق	آنجا همه رهزنان بی‌باک
بی بدرقه عنایت تو	نتوان شد از این ره خطرناک

شرایط وصال

«الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۷

برای آنکه مسافر به مقصد برسد، شرایطی وجود دارد: او باید همواره در مسیر تلاش کند. امید و اطمینان به وصول به هدف داشته باشد. در مقابل مشکلات صبر و در برابر خطرات هوشیار باشد و با تدبیر، موانع را از سر راه بردارد.

۱ - اعراف، ۳۵.

۳ - انفال، ۴۶.

۵ - بقره، ۳۶.

۷ - عنکبوت، ۶۹.

۲ - بقره، ۱۵.

۴ - آل عمران، ۱۴۴.

۶ - حج، ۳۱.

مسافر الی‌الله نیز باید شرایط یک مسافر رستگار را در خود جمع کند تا در این راه پیروز شود. علی‌علیه می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَالْاجْتِهَادِ وَالتَّاهُبِ وَالِاسْتِعْدَادِ وَالتَّزَوُّدِ فِي مَنْزِلِ الزَّادِ»^۱

شرط اول در این راه تلاش است: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲

شرط دوم عمل شایسته است: «فَنَ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ...»^۳

شرط سوم صبر و استقامت است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا...»^۴. علی‌علیه:

«فَاحْتَمِلُوا وَغَتَاءَ الطَّرِيقِ وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ وَخُسُونَةَ السَّفَرِ»^۵

شرط چهارم تفکر است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۶

انسان می‌تواند در سایه تعالیم آسمانی قرآن و عترت و همت بلند، سیر بندگی و سعادت را طی کند و همواره آمادگی خود را حفظ کند.

امام حسن مجتبی‌علیه در آخرین وصیتهای خود می‌فرماید: «إِسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ»^۷

مردم دیده ما جز به رُخْت ناظر نیست	دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست
اشکم احرام طواف حَرَمَت می‌بندد	گر چه از خون دل ریش دمی طاهر نیست
بسته دام و قفس باد چو مرغ وحشی	طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست
عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد	هر که را در طلبت همت او قاصر نیست. ^۸



۱ - نهج البلاغه، خ ۲۳۰.

۲ - نجم، ۳۹.

۳ - کهف، ۱۱۰.

۴ - فصلت، ۳۰.

۵ - نهج البلاغه شهیدی، ص ۳۰۰، نامه ۳۱.

۶ - روم، ۲۱.

۷ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

۸ - دیوان حافظ.

شیوه تبلیغی امیر مؤمنان علی علیه السلام

□ حجة الاسلام و المسلمین محمدجواد طبسی

آغاز

یکی از اهداف مهم مردان خدا، رساندن پیام روح بخش قرآن و تعالیم عالیّه الهی به تشنگان معارف و حقیقت است. این مردان الهی، در راه رساندن این پیام انسان ساز هیچ گونه ترس و واهمه‌ای به خود راه نداده و جز از خداوند، از هیچ کس دلهره‌ای نداشته‌اند.

قرآن مجید به تمجید از این انسانهای مجاهد و فداکار پرداخته و در سوره احزاب چنین می‌فرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱ علی علیه السلام یکی از همان مبلغان شایسته و خدا ترس بود که در رساندن پیام الهی هیچ‌گاه ترس و وحشتی به خود راه نداد. علی شهید راه تبلیغ رسالات الله بود؛ دوران زندگی شصت و سه ساله علی علیه السلام سراسر عشق به تبلیغ دین اسلام بود؛ علی علیه السلام روزی در شکل حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خوابیدن در بستر آن حضرت، و روز دیگر در جبهه‌های حق علیه باطل و دفاع از آرمانهای او، و گاهی در سکوتی طولانی امّا پر معنا، به تبلیغ اسلام و قرآن می‌پرداد.

با این بیان می‌توان گفت که جنگ علی، سکوت علی، نماز علی، گریه‌های علی، خدمات شبانه علی، همه و همه، تبلیغ اسلام بوده است. بدین جهت، در این نوشتار کوتاه، نخست به

عشق و علاقه تبلیغی علی در قالب دو سفر آن حضرت پرداخته و سپس به شیوه‌های تبلیغی آن حضرت اشاره خواهیم داشت؛ به امید اینکه مبلغین عزیز، با پیروی از سنت و روش تبلیغی امیرمؤمنان علیه السلام شیوه‌های بهتری را در این راستا اتخاذ نمایند!

مبلغ جوان پیامبر

الف - تبلیغ سوره براءت

یکی از دلایل عشق فراوان علی علیه السلام به تبلیغ این بود که در سال نهم هجرت، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخستین آیات سوره براءت را در چند نوبت در مکه قرائت کرد. شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخست، آیات سوره براءت را به ابوبکر سپرد تا با خواندن آن در موسم حج به عهد و پیمان مشرکان پایان دهد. ابوبکر هنوز در آغاز راه بود که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: خداوند علی علیه السلام، سلامت رسانده و می‌گوید: هیچ کس پیامت را نمی‌رساند، مگر تو یا مردی که از تو باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را فرا خواند و به وی فرمود: ناقه عضبای مرا سوار شو و خود را به ابوبکر برسان، پیام براءت را از او بگیر، به مکه برو و عهد مشرکین را به سوی خودشان بازگردان و نقض کن؛ ابوبکر را هم مخیر کن بین اینکه در رکابت باشد یا به مدینه بازگردد! به دنبال صدور فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرمؤمنان علیه السلام بر شتر آن حضرت سوار شده خود را به ابوبکر رساند. ابوبکر با دیدن علی علیه السلام سخت برآشفته و پس از استقبال از او اظهار داشت: ای ابوالحسن، به چه منظور به دنبال من آمده‌ای؟ آیا به منظور همراهی من است یا به جهت کار دیگری؟!

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر دستور داد تا خود را به تو برسانم و پیام براءت را از تو بگیرم و خود رهسپار مکه شوم. تو نیز مخیر هستی بین اینکه در رکابم باشی یا سوی پیامبر به مدینه بازگردی!

ابوبکر گفت: به سوی او باز می‌گردم.

ابوبکر از همانجا به مدینه بازگشت، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نامزد کاری کردی که گردنهای بسیار به سوی آن دراز شده بود؛ اما هنگامی که به سوی آن مأموریت رفتم مرا بازگرداندی. وای بر من! آیا درباره‌ام آیه‌ای از قرآن نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، لیکن جبرئیل از سوی پروردگار بر من نازل گشته و فرمود: هیچ کس پیامت را نمی‌رساند جز تو یا کسی از تو! و علی از من است واحدی پیام مرا نمی‌رساند جز علی.^۱

مرحوم محدث قمی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: آن حضرت آیات را گرفت و در روز عرفه در صحرای عرفات و همچنین در شب عید فطر در مشعر الحرام و در روز عید در نزد جمره‌ها و در تمام ایام تشریق در منی، ده آیه اول براءة را با صدای بلند بر مشرکین قرائت کرد؛ و در حالی که شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده بود ندا می‌داد: هیچ عریانی دور خانه کعبه طواف نکند و هیچ مشرکی حج خانه کعبه را به جا نیاورد! هر کس که امان و پیمان او مدتی داشته، امان او باقی است تا وقتی که مدت آن تمام شود، و هر کس که مدتی نداشته، مدت آن چهار ماه خواهد بود!^۲

ب- تبلیغ در کشور یمن

از جمله مواردی که اهل سیره بر آن اتفاق نظر دارند این است که پیامبر صلی الله علیه و آله نخست «خالد بن ولید» را به همراه گروهی از مسلمانان از جمله «براء بن عازب» به سوی اهل یمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کنند.

خالد بن ولید پس از شش ماه نتوانست آنها را به اسلام متمایل کند. این امر بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد، از این رو امیر مؤمنان علیه السلام را فراخواند و به وی دستور داد تا به یمن برود و خالد و همراهانش را بازگرداند و خود به این مهم پردازد؛ ضمناً توصیه فرمود که اگر یکی از همراهان خالد خواست با تو بماند، رهایش کن.

براء گوید: من با کسانی بودم که باقی ماندند. و ادامه می‌دهد: این خبر وقتی به اولین گروه مردم یمن رسید، آنان به احترام علی علیه السلام جمع شدند. حضرت برخاسته نماز صبح را به جماعت خواند و پس از حمد و ثنای الهی، نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان قرائت کرد. اولین گروه مردم یمن که اسلام آوردند طایفه «همدان» بودند که در یک روز تمامی آنها مسلمان گشتند.

علی علیه السلام طی نامه‌ای، خبر مسرت بخش اسلام آوردن طایفه همدان را به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت چون نامه علی علیه السلام به دست پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، بسیار خوشحال و مسرور گشت و به شکرانه این خبر خوشحال کننده سر به سجده گذارد، سپس سر از سجده برداشت و فرمود: سلام به همدان! این بود که پس از اسلام آوردن طایفه همدان مردم یمن به اسلام روی آوردند.^۱

گونه‌های تبلیغی

امیرمؤمنان علیه السلام با آن دانش وسیع، بینش عالی و دلسوزی پدرانهای که برای امت اسلامی داشت، در طول شصت و سه سال عمر گرانبهای خویش، لحظه‌ای از حفظ و حراست و تبلیغ اسلام و قرآن دست برنداشت.

علی علیه السلام با تجربیاتی که در طول این چند دهه به دست آورده بود، شیوه‌های گوناگونی برای جذب و هدایت مردم به کار می‌برد که در این بخش نگاهی به برخی از این شیوه‌ها خواهیم داشت:

۱- آموزش عملی

بسیاری از مریبان و مبلغان هستند که در نحوه آموزشهای خود فقط به شیوه گفتاری اکتفا می‌نمایند. اگر چه این شیوه در جای خود خوب است، اما علی علیه السلام این شیوه را به تنهایی کافی نمی‌دانست و به شیوه عملی در آموزش مسایل اخلاقی و اسلامی می‌پرداخت.

بدون تردید، این شیوه تبلیغی، در اثرگذاری بسیار موفق بوده و خواهان بیشتری دارد.

نمونه‌های زیر، نشانگر به کارگیری این شیوه از طرف مولا علی علیه السلام است:

الف) آموزش وضو به محمد حنفیه

محدث نوری از کتاب «فقه الرضا» روایت می‌کند: «روزی امیر مؤمنان علیه السلام به فرزند خود محمد بن حنفیه فرمود: فرزندم مقداری آب بیاور تا وضو بگیرم! محمد ظرف آبی خدمت پدر آورد. حضرت نخست دست را در آب فرو برد و فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً»... [و سپس حضرت تا پایان وضو، دعا‌های مربوط به هر قسمت را به محمد بن حنفیه یاد داد.^۱] در آخر به محمد رو کرده فرمود: فرزندم هر بنده مؤمنی اگر همانند من وضو بگیرد و آنچه که در حال وضو خواندم بخواند، خداوند در برابر هر قطره آب وضویش فرشته‌ای می‌آفریند که تا روز قیامت برایش تسبیح بگوید.^۲

ب - شستن دست میهمان

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود: روزی یک پدر و پسر که از یاران و دوستان امیر مؤمنان علیه السلام بودند بر حضرتش وارد شدند. حضرت بنا به رعایت آداب و سنن اسلامی از جای برخاست و آنها را احترام نمود و در صدر مجلس نشاند و در مقابل آن دو قرار گرفت. سپس دستور فرمود تا برایشان غذا بیاورند. پس از صرف غذا، قنبر - پیشکار آن حضرت - ظرف آب و حوله‌ای آورد تا دستهای میهمانان را بشوید. ناگهان امیر مؤمنان علیه السلام از جای برخاست و ظرف آب را از دست قنبر گرفت تا خود آب بر دست میهمان بریزد؛ آن مرد سخت خجلت زده شد و به هیچ وجه حاضر نمی‌شد که امیر مؤمنان علیه السلام دست او را بشوید. از این رو مدام می‌گفت: ای امیر مؤمنان، خدا مرا چنین ببیند که تو بر دست من آب بریزی؟ هرگز چنین نخواهم کرد!

حضرت فرمود: بنشین تا آب بر دستت بریزم، زیرا خداوند تو را در حالی می‌بیند که

۱ - این دعاها در رساله‌های عملیه آمده است.

۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۰۸ - ثواب الأعمال، ص ۱۶.

برادرت که هرگز بر تو امتیازی نداشته و برتر نبوده است، تو را خدمت می‌کند و هدف او از این خدمت، داشتن ده برابر خدمتگزار از خداوند در بهشت می‌باشد.. آن مرد با اصرار و پافشاری علی علیه السلام به جای خود بازگشت و نشست. علی علیه السلام فرمود: به حق عظیمی که بر تو دارم و تو آن را نیز خوب می‌دانی، و به آن تواضعی که برای خدا (در حق من) می‌کنی که مرا بر آن داشته تا تو را خدمت نمایم، سوگندت می‌دهم که با کمال آرامش دست خود را بشویی، همچنان که اگر قنبر بود این کار را می‌کردی!

پس از شستن دست میهمان، حضرت ظرف آب را به دست محمد بن حنفیه داد تا دست فرزندش را بشوید و فرمود: فرزندم! اگر این پسر خود به تنهایی به نزد من آمده بود، هر آینه خودم بر دستش آب می‌ریختم، لیکن خداوند ابا دارد از اینکه پدر و پسر را برابر کند، وقتی در جایی باهم جمع شوند. بدین جهت، پدر بر دست پدر و پسر بر دست فرزند آب بریزد. محمد بن حنفیه به فرمان پدر عمل کرد و دست فرزند را شست.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «هرکس از علی علیه السلام در این کار پیروی کند، همانا شیعه‌ای حقیقی می‌باشد.»^۱

ج - بدرقه همسفر

روزی علی علیه السلام با یک مسیحی همسفر شد. مقداری از راه را که با هم رفتند، از مقصد یکدیگر پرسیدند؛ امام فرمود: به شهر کوفه می‌روم و مسیحی نام شهر دیگری را برد. راه مشترک را با دوستی طی کردند، هنگامی که بر سر دو راهی رسیدند. مرد مسیحی با شگفتی دید که امام به دنبال او می‌آید! پرسید: مگر به کوفه نمی‌روی؟! امام پاسخ داد: چرا، عازم کوفه هستم!

مسیحی گفت: پس چرا دنبال من می‌آیی؟ راه کوفه آن طرف است! امام فرمود: می‌دانم، امّا پیامبر ما فرمود: اگر با شخصی همسفر شدید، به هنگام جدایی رفیق خود را مقداری بدرقه کنید!

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۷

مرد مسیحی با مشاهده این اخلاق کریمانه و شنیدن دستورالعمل اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به همسفر، در فکر فرو رفت و گفت: من هم به دین شما و پیغمبر شما ایمان می آورم! آنگاه از هم جدا شدند.

بعدها وقتی آن مرد مسیحی وارد کوفه شد همسفر خود را شناخت، دانست که آن بزرگمرد حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است؛ از این رو جذب محفل امام شد و از یاران امام گردید.^۱

۲- پاسخ به سؤالات

یکی از شیوه‌های علی علیه السلام در رابطه با حرکت تبلیغی، پاسخ به سؤالاتی بود که در دوران زندگی ایشان پیش می‌آمد. حضرت گاهی بر روی منبر و گاه در حین ملاقات با اشخاص و حتی پس از ضربت خوردن، یعنی درست در وقتی که ساعاتی بیش از عمر شریفش باقی نمانده بود باز، از مردم درخواست می‌کرد تا از وی سؤال کنند.

بنا به نقل شیخ مفید رحمه الله در ارشاد، حضرت پس از خلافت بر فراز منبر رفت و در حالی که عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به سر بسته و پیراهن وی را به تن کرده بود، با مردم چنین سخن گفت: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَنِي لِيَ الْوِسَادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوَارِثِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ...»^۲

همچنین از «عبدالعزیز جلودی» در کتاب خطب آمده که حضرت فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنِّي لَا أَسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ دُونَ الْعَرْشِ إِلَّا أَجَبْتُ فِيهِ...»^۳

و از محمد بن حنفیه روایت شده که چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد، اثر زهر به قدمهای مبارک پدرم رسید، و در آن شب حضرت نشسته نماز می‌خواند، وصیت می‌کرد و ما را تسلی می‌داد تا آنکه صبح طلوع کرد، آنگاه به مردم اجازه داد که به خدمتش برسند.

۲- ارشاد مفید، ص ۱۵

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۶

مردم می‌آمدند و سلام می‌کردند، حضرت ضمن اینکه جواب می‌داد می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.» سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید.

مردم خروش برآوردند و سخت نالیدند. «حجر بن عدی» برخاست و شعری چند در مصیبت امیر مؤمنان (علیه السلام) سرود. چون ساکت شد، حضرت فرمود: ای حجر، چه می‌گویی، اگر در آینده تو را بخوانند و از تو بخواهند که از من براثت و بیزاری بجویی؟! عرض کرد: به خدا قسم، اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و با آتش عذاب نمایند، از تو بیزاری نخواهم جست! حضرت در جوابش فرمود: تو به هر خیری موفق باشی! خداوند ترا از آل پیامبر جزای خیر دهد!^۱

پاسخ به پرسشهای معماگونه

پس از رحلت پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله)، عده زیادی از یهود و نصارا، جهت روشن شدن واقعیت و یافتن پاسخی برای سؤالات مشکل خود به مدینه آمده و به حضور خلیفه رسیدند. سؤالات آنها گاهی به صورت معما بود، به گونه‌ای که خلیفه قادر به جوابگویی نبود و گاه برخی از آن سؤالات کفرآمیز بود، از این رو عصبانیت خلیفه را در پی داشت. به هر صورت اگر علی (علیه السلام) پا به صحنه نمی‌گذاشت، نه تنها جان سؤال کننده در خطر بود، بلکه ضربه سختی نیز از عملکرد ناصحیح خلفا به اسلام وارد می‌شد.

«ابن شهر آشوب» می‌نویسد: روزی دو برادر یهودی بر حضرت وارد شدند و از او پرسیدند: آن یکی چیست که دومی ندارد و آن دومی چیست که سومی ندارد - و همین طور تا صد شمردند - که آنها در تورات و انجیل موجود است و در قرآن نیز آن را می‌خوانند؟ حضرت ضمن اینکه لبخندی بر لبان داشت، پرسش آن دو برادر را پاسخ گفت.....^۲

۳- تبلیغ معارف به زبان ساده

آموزش دادن مسایل پیچیده علمی به انسانهای غیر عالم، کاری بس سخت و دشوار است. بدین جهت، برای تغذیه فکری این قشر از مردم باید همیشه از روشهای بسیار ساده و قابل فهم

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۸۴

۱- منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۷۸

استفاده نمود تا تزلزلی در عقیده آنها رخ ندهد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) ضمن استفاده از این روش، مسأله رؤیت خدا را به فردی که از آن حضرت چنین سؤالی کرده بود پاسخ گفت.

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد آورده است که مردی به حضور امیر مؤمنان (علیه السلام) آمد و عرضه داشت: ای امیر مؤمنان، مرا از خداوند متعال خبر ده! آیا از وقتی که او را پرستش کرده‌ای او را دیده‌ای؟

حضرت فرمود: من هیچ‌گاه خدایی را که نمی‌بینم نخواهم پرستید! آن مرد پرسید: پس چگونه او را یافتی زمانی که او را دیدی؟

حضرت فرمود: وای بر تو هیچ‌گاه چشمها خدای را ندیده‌اند، بلکه این قلبها و دلها هستند که بحقایق ایمان او را دیده‌اند. خدا هرگز با دیگران مقایسه نمی‌شود و حواس پنجگانه او را درک نمی‌کند. آن مرد که جواب خود را به بهترین بیان و روشن‌ترین دلیل گرفته بود، در حالی که از خدمت آن حضرت بیرون می‌رفت، این جمله را بر زبان می‌راند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱

۴- اطعام و میهمانی

پس از سه سال دعوت پنهانی، با نازل شدن آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۲ بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دعوت علنی آن حضرت رسماً آغاز گردید. بدین جهت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اجرای فرمان پروردگار قوم و قبیله خود را به نشستی دعوت فرمود و از علی (علیه السلام) خواست تا برای آنها نان و گوشتی مهیا سازد تا پس از صرف غذا آنها را به اسلام دعوت کند.

آنان، اگر چه در وهله اول زیر بار نرفتند و با کار شکنی برخی از حضار جلسه بهم ریخت، امّا با تکرار این میهمانی از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حمایت ابوطالب، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن خود را بازگو کرد. در نتیجه، قلب برخی از آنها نرم گشت و در آینده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اسلام متمایل

شدند و اسلام آوردند.

در کوفه، امیر مؤمنان علیه السلام با استفاده از همین شیوه، در ماه رمضان، عده‌ای از مردم را با غذای گرم و تهیه شده از گوشت استقبال می‌کرد و آنها را اطعام می‌نمود؛ اما خود از آن غذاها استفاده نمی‌کرد. آن هنگام که همگان سیر می‌گشتند و از غذا دست می‌کشیدند، حضرت از جای برمی‌خاست، خطبه می‌خواند و آنها را موعظه می‌کرد...^۱

۵- حضور در جمع دوستان

یکی از رازهای موفقیت مردان بزرگ الهی در تبلیغ رسالت پروردگار خویش، جای گرفتن در قلب مردم است که فقط با حسن اخلاق، گشاده رویی، صبر و بردباری و حضور در جمع دوستان و صمیمی بودن با آنها تحقق می‌یابد.

اینک نظر شما را به چند نکته از حضرت علی علیه السلام در اعمال این شیوه جلب می‌کنیم:

گفتاری از صعصعه درباره علی علیه السلام

«صعصعة بن صوحان عبدی» که یکی از یاران باوفای علی علیه السلام بوده در وصف او و حضورش در جلسات و صمیمیت اش با دوستان چنین گفته است:

وی در میان ما بود، اما مثل یکی از ما بود؛ به هر سو که او را می‌خواندیم می‌آمد و هرچه می‌گفتیم می‌شنید و هر جا که می‌گفتیم می‌نشست!^۲

خوش طبعی و شوخی با یاران

نقل شده که روزی معاویه به «قیس بن سعد» گفت: خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود! قیس گفت: بلی چنین بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با یاران خود خوش طبعی می‌کرد و همواره خندان بود.^۳

عیادت از دوستان بیمار

امام حسن عسکری علیه السلام از پدر خود از جدش - علی بن موسی الرضا علیه السلام - نقل کرده است:

۲- منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۵۱

۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۹۶

۳- همان

به امیر مؤمنان علیه السلام خبر رسید که صعصعه بیمار گشته؛ حضرت با برخی از یاران خود به دیدار وی رفت؛ صعصعه از این عبادت بسیار خوشحال شد.

حضرت با آنکه صعصعه را بسیار گرامی می داشت، اما برای اینکه مبادا دچار غرور گردد و بر دیگران فخر و مباهات کند، وی را مخاطب قرار داد و فرمود: مبادا بر سایر دوستان و برادرانت، به خاطر عیادتی که از تو کردیم فخر بفروشی!^۱

اجابت دعوت مؤمن

امام رضا علیه السلام از پدران خود نقل کرده که مردی از حضرت علی علیه السلام دعوتی به عمل آورد. امام در پاسخ وی فرمود: به شرطی دعوت تو را می پذیرم که سه چیز را برایم ضمانت کنی! او پرسید: آنها کدامند؟ حضرت فرمود: چیزی را به خاطر من از بیرون خانه نیاور و چیزی را در درون خانه از من دریغ ننما و به خانواده خود اجحاف نکن!

گفت: قبول کردم. حضرت نیز دعوت او را اجابت فرمود.^۲

در مناقب آمده که این فرد مالک اشتر بوده است.^۳

۶- تبلیغ در میدان نبرد

از آنجایی که جنگ و دفاع برای حفظ ارزشها و تربیت انسانها است، امیر مؤمنان علیه السلام، همزمان با جنگ، از ارزشهای اسلامی نیز حراست می کرد.

آن حضرت گاهی در جبهه به موعظه و نصیحت می پرداخت و گاه به خواندن نماز اول وقت اهتمام می ورزید و گاه مسأله ای را پیش کشیده و درباره اش سخن می گفت و گوشزد می کرد که این جنگ و نزاعها معلول از بین رفتن همین ارزشها و فضیلتها است.

پرهیز از دشنام دادن به دشمن

از «عبدالله بن شریک» نقل شده است که در یکی از روزهای جنگ صفین، «حجر بن عدی» و «عمرو بن حنظل» خارج شدند. درحالی که از اهل شام بیزاری جسته و آنها را لعنت

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۱

۱- حیات الامام العسکری، ص ۱۵۹

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۴۶

می‌کردند.

با شنیدن این جملات امیر مؤمنان علیه السلام، به دنبال آن دو فرستاد و فرمود که از این گفتار دست بردارید! حجر و عمرو به محضر امام علیه السلام آمدند و عرضه داشتند: ای امیر مؤمنان، مگر حق با ما نیست؟ فرمود: آری. عرض کردند: مگر آنها بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا! گفتند: پس چرا ما را از دشنام دادن به آنها منع می‌کنی؟ فرمود: در شأن شما نیست که اهل لعن و دشنام باشید، اگر به جای این کار به بیان اوصاف زشت آنها می‌پرداختید بهتر بود! و اگر به جای لعن و بیزاری جستن از آنان می‌گفتید: خدایا خون ما و آنها را از ریخته شدن نگهدار و بین ما و آنها را اصلاح کن و آنان را از گمراهی شان آگاه ساز... برای من خوشتر و برای شما بهتر بود! آن دو با شنیدن این سخنان اظهار داشتند: ای امیر مؤمنان، ما را آگاه ساختی! پند و اندرز تو را می‌پذیریم و خود را به آدابیت می‌آراییم.^۱

نبرد برای اقامه و برپا داشتن نماز

ابن عباس گوید: در یکی از روزهای جنگ صفین، امام علی علیه السلام را دیدم که پیوسته به آسمان نگاه می‌کند! پرسیدم: یا امیرالمؤمنین، می‌بینم که به آسمان زیاد نگاه می‌کنی؟ فرمود: دقت می‌کنم که ببینم آیا وقت نماز ظهر رسیده است یا نه؟ گفتم: ما در حال جنگ هستیم؟! امام علیه السلام فرمود: ما با شامیان بر سر اقامه نماز می‌جنگیم، چرا خود در اول وقت نماز نخوانیم؟!^۲

در یکی از روزهای نبرد صفین و در گرما گرم جنگ امام علیه السلام به خورشید نگریست و فرمود: وقت نماز است! فوراً دست از جنگ کشید و در گوشه‌ای به نماز ایستاد و علیرغم اینکه تیرهای زیادی به سوی او پرتاب می‌شد و از چپ و راست او می‌گذشت، امام علیه السلام - گویا در خانه خود به نماز ایستاده - مشغول راز و نیاز با پروردگار خود شد!^۳

۲- خصال صدوق، ج ۱، ص ۳۱۱

۱- صفین، نصر بن مزاحم، ص ۱۰۳

۳- انوار نعمانیه، ص ۳۴۲

نماز و تهجد در لیلۃ الہریر

همچنین نقل شده که در «لیلۃ الہریر» در جنگ صفین، بین الصفین، زیراندازی برای آن حضرت گسترده بودند که بر آن نماز می‌گذازد، اما با آنکه تیر از راست و چپ آن حضرت می‌گذشت، ایشان همچنان به نماز خود مشغول بود.^۱

رنگ و رخسار علی علیه السلام تبلیغ نماز بود

در «انوار نعمانیہ» آمده است: هرگاه وقت نمازهای یومیہ می‌رسید، امیر مؤمنان علیه السلام مضطرب و ناراحت می‌شد، به گونه‌ای که رنگ و رخسارش سرخ می‌گردید؛ از او می‌پرسیدند: شما را چه می‌شود که این قدر نگرانید؟ حضرت در پاسخ می‌فرمود: وقت آن امانتی رسیده است که خداوند آن را بر آسمان و زمین عرضه کرد و آنها آن را نپذیرفتند.^۲

تاکتیکی دیگر در تبلیغ محاسن اخلاقی

آن روز که حضرت در جنگ خندق «عمرو بن عبدود عامری» را از پا درآورد، به وسیله حرکت خدا پسندانه‌ای که انجام داد چنان درسی به مسلمانان داد که هیچ تاریخی آن را از یاد نبرده است.

نوشته‌اند که در جنگ احزاب، هنگامی که «عمرو بن عبدود» به میدان آمد و نعره زنان هم‌اورد طلبید، کسی حاضر به مقابله با او نشد، چرا که همه او را می‌شناختند و دلاوری‌هایش را پیش از این دیده بودند. سرانجام علی علیه السلام به میدان رفت و به جنگ با او پرداخت.

ابتدا عمرو ضربتی بر سر مبارک وی زد اما آن حضرت ضربه او را ناکام گذاشت. در این هنگام، امام علیه السلام بلافاصله پای عمرو را قطع نمود و بر روی سینه او نشست تا سرش را جدا نماید.^۳

عمرو جسارت کرد و آب دهان به صورت امام انداخت. امام از روی سینه عمرو برخاست و مقداری قدم زد، آنگاه بازگشت تا سر او را جدا سازد! عمرو پرسید: چرا چنین کردی؟

۲- انوار نعمانیہ، ص ۲۳۸

۱- منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۵۱

۳- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷۳

حضرت فرمود: چون آب دهان به روی من انداختی، عصبانی شدم، اگر تو را در همان حال می‌کشتم، برای خدا نبود! از این رو صبر کردم تا در حالت عادی فقط برای رضای خدا سرت را از بدن جدا کنم!^۱

۷- بهره‌گیری از زیبایی شعر

امیرمؤمنان علیه السلام با قریحه شعری خوبی که داشتند، از اشعار زیادی در لابلای گفته‌ها و خطبه‌های خود استفاده می‌نمود. حضرت نه فقط از اشعار خود، بلکه گاهی از اشعار دیگران نیز استفاده می‌کرد که امروز، این مجموعه شعر به نام «دیوان امام علی علیه السلام» در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

ما در اینجا به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم:

در خطبه معروف شقشقیه، حضرت بعد از جمله «حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى ابْنِ الْحَطَّابِ بَعْدَهُ» به قول اعشی استناد جسته و می‌فرمایند:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمُ حَيَّانٍ أَخِي جَابِرِ
حیان - برادر جابر - در شهر یمامه می‌زیست. او صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار بود و بزرگ قوم خویش محسوب می‌شد. کسری همه ساله صله گرانمایی برای او می‌فرستاد. هرگز متحمل رنج سفر نمی‌گردید. اعشی که شاعری از بنی قیس بود ندیم همین جناب حیان بود. مقصود امام علیه السلام از تمثیل به شعر اعشی اظهار تفاوت میان دو روز است؛ روزی بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حقش را غصب کردند و او بناچار در خانه نشست و به ظلم و ستم مبتلا گردید، و روز دیگر در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که مردم مانند پروانه به دورش می‌گردیدند. یا اینکه حضرت می‌خواسته تفاوت حال خود که به محنت و غم مبتلا گشته بود را با حال کسانی که به مقاصد شوم خودشان رسیده و خوشحال بودند بیان کند.^۲

و زمانی که حضرت با یاران خود جهت خاموش کردن فتنه به بصره می‌رفتند، در بین راه ضمن ایراد خطبه فرمودند: «وَاللَّهِ لَا بُقْرَنَ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ خَاصِرَتِهِ.» به خدا سوگند

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۲۱ به بعد. ۲ - شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۳۹

که شکم باطل را پاره خواهم کرد که حق از پهلویش بیرون آید. سپس این دو بیت شعر را بر زبان آورد:

ذَنْبُ لَعْمَرَى شُرْبُكَ الْمَحْضُ خَالِصاً وَأَكْلُكَ بِالزَّيْدِ الْمَقْشُورَةِ التَّمْرَا
وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعُلَاءَ وَلَمْ تَكُنْ عَلِيّاً وَحَطْنَا حَوْلَكَ الْجَرْدَ وَالسَّمْرَا^۱

در شب آخری هم که حضرت می خواست به مسجد برود، وقتی بهنگام خروج از خانه «ام کلثوم» شال کمرشان به چوبه در خانه گرفت و باز شد، حضرت در همان حال که شال کمر خود را می بست این دو بیت را بر زبان جاری ساخت:

أَشَدُّ حَازِمَكَ لِمَوْتٍ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَا
وَلَا تَجَزَّعَ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ^۲

هنر در سخن

خطبه ها و سخنان گهربار علی علیه السلام، همه اش اعجاب انگیز است، زیرا وی امیر فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان است؛ اما وقتی این خصوصیت باعث حیرت و تعجب ما می شود که می بینیم حضرت بدون هیچ مقدمه ای، در حضور جمعی که از فضیلت «الف» سخن می گفتند، لب به سخن می گشاید و خطبه بسیار غراء و دلنشینی بدون استفاده از حرف «الف» ایراد می فرماید.

چنانچه نقل شده: گروهی به خدمت آن حضرت رسیدند و از فضیلت «الف» و آنچه که در آن هست سخن به میان آوردند و اضافه کردند که هیچ کلامی به اندازه الف در آن حرف یافت نمی شود؛ افزون بر اینکه سخن گفتن بدون «الف» بسیار مشکل است!

حضرت لب به سخن گشوده و بدون هیچ مقدمه یا آمادگی قبلی، خطبه بسیار زیبا و جذابی ایراد فرمودند که در آن از حرف «الف» هیچ استفاده ای نشده بود؛ آغاز خطبه چنین است:

«حَمَدُ مَنْ عَظُمَتْ مِثَّتُهُ وَ سَبَقَتْ نِعْمَتُهُ...»^۳

۲- همان، ص ۸

۱- ارشاد مفید، ص ۱۱۹

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۹۷

این بود خلاصه‌ای از شیوه‌های تبلیغی حضرت امام علی علیه السلام! به امید اینکه مبلغین عزیز با خلاقیتی که در سخن و انتخاب مطالب دارند، موارد دیگری از قبیل صبر و بردباری و تحمل علی علیه السلام در راستای تبلیغ و... را از کتب تاریخ و روایت استخراج نموده و بر شیوه تبلیغ خود رونق بیشتری بخشند!

توصیه‌های حضرت علی علیه السلام به کارگزاران

□ حجة الاسلام محمدحسین مختاری مازندرانی

رعایت اصل توان، لیاقت و شایستگی در سیستم اداری کشور

به نظر امیرالمؤمنین علیه السلام همه مسؤولان جامعه اعم از رهبری و تمام مدیران و کارگزاران نظام سیاسی و اجرایی، باید سلسله مراتبی متناسب با استعداد و ظرفیت و شایستگی و تخصص داشته باشند. چنانچه کمترین خطایی در این خصوص انجام گیرد و به کارگماردن اشخاص از روی ضابطه و مبنایی مشخص و منطقی نباشد، جامعه از رشد و تعالی و توسعه پایدار باز خواهد ماند و بالتبع، نظام اداره جامعه با نابسامانی‌های جدی مواجه شده و یکنوع ضعف و بی عدالتی بر بخشهای گوناگون مدیریت جامعه مستولی می‌شود. از سویی افراد لایق و کارآمد که ذاتاً در خدمت به مردم سر از پا نمی‌شناسند، کنج عزلت را اختیار نموده، ناگزیر کرسی خدمت به عناصر نالایق و سودجو سپرده می‌شود. مسلماً چنین نظامی به جای رشد و توسعه همه جانبه، به سمت انحطاط و پوسیدگی تدریجی پیش خواهد رفت. از این رو پیشوای مؤمنان می‌فرماید:

«فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرِّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ» کار مردم جز به شایستگی زمامداران سامان

نمی‌یابد.^۱

طبیعی است که عجز و ناتوانی کارکنان، هم به پیکره مدیریت جامعه آسیب می‌رساند و هم مانع جدی رشد و تعالی جامعه می‌گردد. لذا حضرت در بیانی دیگر می‌فرماید:

«أَفَةُ الْأَعْمَالِ عَجْزُ الْعَمَالِ»^۱ آفت کارها، ناتوانی کارگزاران است.

از اینرو علی‌علیه پس از پذیرش خلافت، تقریباً تمام استانداران و فرمانداران و نمایندگان عالی رتبه سابق را عزل نمود، هر چند که این امر موجب دشمن تراشی و تضعیف حکومت علی‌علیه می‌گردید، ولی آن حضرت هیچگاه به خاطر نارضایتی بعضی از گردنکشان و بیدادگران، از اجرای اصل شایسته سالاری خودداری نمی‌ورزید و برای محوریت این اصل در دستگاه حکومتی خود تمهیدات گسترده‌ای را فراهم نمود؛ بخش اعظمی از نامه‌ها و دستورالعمل‌های حکومتی ایشان به کارگزاران و نمایندگان سیاسی، ناظر به این مطلب است و همه آنان را به رعایت این اصل ملزم می‌نماید.

از دیدگاه امیرمؤمنان علی‌علیه این اصل از عدالت نشأت می‌گیرد و چون هدف حکومت اسلامی اقامه عدل است، باید در هر زمینه‌ای مورد لحاظ قرار گیرد.

حضرت به مالک اشتر، استاندار خود در مصر چنین می‌نویسد:

«سپس درکار عاملان خود بیندیش و پس از آزمودن به کارشان بگمار و به میل خود و بدون مشورت، آنان را به کار مخصوصی مگمار که به هوای خود رفتن و به رأی دیگران ننگریستن، ستمگری و خیانت است. آنان را از میان کسانی برگزین که تجربه و حیا دارند؛ از خاندانهای پارسایی که در مسلمانی، قدمت و دلبستگی بیشتری دارند اخلاق‌شان گرامی‌تر، آبروشان محفوظ‌تر، طمعشان کمتر و عاقبت نگری‌شان بیشتر است»^۲.

در جای دیگری نیز می‌فرماید:

«و برای داوری میان مردم، از رعیت خود کسی را برگزین که نزد تو برترین است. آنکه کارها بر او دشوار نگردد و ستیز با دشمنان او را به لجاجت نکشاند و در خطا پایدار نبود و

۱ - بقا و زوال دولت، عبد الکريم بن محمد، ص ۷۰، به نقل از توسعه سیاسی از دیدگاه علی‌علیه، علی اکبر علیخانی.

۲ - نهج‌البلاغه، سید جعفر شهیدی، نامه ۵۳.

چون حق را شناخت، در بازگشت بدان در نماند و نفس او به طمع ننگرد و برای رسیدن به حق، به اندک شناختی بسنده نکند و در شبهه‌ها درنگش از همه بیشتر باشد و حجت را بیش از همه بکار ببرد.^۱

محمد بن ابی‌بکر از اصحاب لایق و باوفای حضرت علی (ع) بود؛ استاندار مصر بود و حضرت نیز از وی راضی بود. اما با توجه به موقعیت ویژه و استراتژیک مصر، مالک اشتر برای آن منطقه مناسب‌تر به نظر می‌رسید. از اینرو امام (ع) محمد را عزل و مالک را به جای وی نصب فرمود. آنگاه به امام (ع) خبر می‌رسد که محمد از این واقعه آزرده خاطر گردید. لذا حضرت، خطاب به وی چنین می‌نویسد:

«اما بعد، با خبر شدم که از فرستادن اشتر برای تصدی کاری که به عهده داری، دلتنگ شده‌ای. آنچه کردم، به خاطر آن نیست که تو را کنکار شمردم و یا انتظار کوشش بیشتری را داشتم. اگر آنچه را که در فرمان توست از دستت گرفتم، در عوض حکومت جایی را به تو دادم که سرو سامان دادن آن برای آسانتر است و حکمرانی آن بر تو خوشایندتر.»^۲

از این مسأله استفاده می‌شود که حضرت، به اصل لیاقت و کفایت سیاسی و نیز تدبیر، تجربه و کارآمدی اشخاص با توجه به مقتضیات زمان و مکان، سخت معتقد است و لذا هیچ چیزی نمی‌تواند ایشان را در اجرای این اصل باز دارد.

نظارت و پیگیری

از دیدگاه حضرت علی (ع) میزان کار کارگزاران و کارمندان حکومت باید به طور دقیق و بدون اعمال سلیقه‌های شخصی و گروهی بلکه برابر قانون، مورد ارزیابی قرار گیرد و چنانچه از سوی هر یک از کارکنان، خلاقیت و ابتکاری مشاهده شد که برای نظام و پیشرفت جامعه سودمند بود و یا به گونه زایدالوصفی در خدمت به اجتماع کوشید و در قبال آحاد ملت احساس مسؤولیت نمود به نحوی که در پرتو این وظیفه‌شناسی، کاری متناسب با توسعه فراگیر

جامعه انجام گرفت، اینگونه افراد شناسایی شوند و مورد تکریم و تشویق قرار گیرند و بالعکس، چنانچه تخلف و تخطی توسط هر کسی در هر یک از سطوح مدیریت جامعه مشاهده شد، بدون هیچ ملاحظه‌ای، تنبیه و مجازات اعمال گردد.

تنها در این صورت است که افراد لایق و کوشا در مجموعه نظام سیاسی و اجرایی کشور با دلگرمی و پشتکار به کار خویش ادامه داده و استعدادهای خود را شکوفا می‌سازند و در نتیجه، زمینه توسعه پایدار در کشور فراهم خواهد شد.

حضرت، اهمیت این موضوع را در فرازهای مختلف نامه‌ها و بخشنامه‌های حکومتی خود یادآور شدند، چنانکه به مالک اشتر در خصوص نظارت بر عملکرد کارگزاران دولت می‌نویسند:

«پس مواظب کارهای آنان باش. و مراقبی راستگو و وفایشه برایشان بگمار که مراقبت نهایی تو در کارهایشان، آنها را به رعایت امانت و مهربانی با رعیت وادار می‌کند.»^۱

امام علیه السلام به شدت در جهت اجرای اصل نظارت می‌کوشد، نه تنها به استانداران و نمایندگان خود در مناطق گوناگون این مطلب را گوشزد می‌کند و تخلف از آن را هشدار می‌دهد، بلکه بعضاً خود نیز افرادی را به عنوان پیگیری امور مربوط به اداره کشور و چگونگی عملکرد والیان به مناطق مختلف گسیل می‌دارد. برای نمونه، «کعب بن مالک» را به عنوان مأمور تحقیق و تفحص برای این منظور برمی‌گزیند و به وی سفارش می‌کند که با دقت و رعایت امانت، از مراکز دولتی بازرسی نماید و از یکایک کارکنان، طبق موازین شرعی، پرسشهایی را مطرح سازد تا از نحوه عملکرد و میزان فعالیت آنها آشنا شود و مراتب را دقیقاً به حضرت گزارش دهد.

طبیعی است که تنها از طریق نظارت است که می‌توان با فساد اداری مبارزه کرد و به دیگر سخن، اساساً تحقق اصلاحات در سیستم اداری کشور منوط به نظارت و پیگیری جدی از دستگاههای دولتی، بدون لحاظ سلیقه‌های شخصی و گروهی است. و این امری است که

۱ - نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، نامه ۵۳.

امیر مؤمنان (ع) کراراً بدان تأکید می‌نماید. اکنون ذیل اصل نظارت با توجه به توصیه‌های حضرت امیر (ع) در خصوص مقابله با فساد اداری، تبعیض و ارتشا، هر چند کوتاه و فشرده، مطالبی را در سه بخش مطرح می‌سازیم:

الف) برخورد با متخلفان

پیشگیری از تخلفات اداری لازمه بقا و دوام هر حکومتی است. مسلماً توسعه فراگیر در هر جامعه‌ای مشروط به اعمال قاطعیت در مجازات متخلفین از سوی رهبران و دست‌اندرکاران عالی رتبه حکومتها است. حضرت امیر (ع) قانون‌گریزی و تمرّد از دستورات حکومت را از آفات عمده نظام‌های سیاسی می‌داند و معتقد است که بدون مقابله با این پدیده غیر انسانی، سلامت جامعه و نظام تضمین نخواهد شد. از اینرو کمترین اغماض را در برابر متخلفان و قانون‌گریزان روا نمی‌دانستند و قاطعانه با آن برخورد می‌نمودند. لذا در اغلب نامه‌هایی که حضرت به والیان خود ارسال می‌فرمودند، این مسأله به وضوح مشاهده می‌شود. حتی مسؤولانی که در مقابله با این پدیده، کوتاهی می‌ورزیدند یا از خود سهل‌انگاری نشان می‌دادند را به شدت مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دادند. برای نمونه، هنگامی که حضرت متوجه خیانت «زیاد ابن ابیه» جانشین حاکم بصره (عبدالله بن عباس) می‌شود، نامه‌ای تهدیدآمیز خطاب به وی می‌نویسد:

«وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِن فِئِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَعِيلَ الْأَمْرِ.»^۱ همانا من به خدا سوگند می‌خورم، سوگندی به راستی که اگر به من خبر دهند که تو در حق مسلمانان خیانت کرده‌ای - چه کم چه زیاد - ، چنان بر تو سخت گیرم که فقیر و درمانده از مخارج زندگی و خوار و پریشان‌حال گردی.

عبدالله بن عباس، پسر عموی حضرت علی (ع) و از اصحاب پیامبر (ص) و فردی صاحب نفوذ و از نزدیکان حضرت به شمار می‌رود و از سوی امام (ع) به عنوان حاکم یکی از مناطق

منصوب می‌شود. به حضرت خبر می‌رسد که وی مرتکب خلافتی شد. حضرت خطاب به وی نامه‌ای تند و تهدیدآمیز می‌نویسد:^۱

«من تو را در امانت شریک خود داشتم و از هر کسی به خویش نزدیکتر پنداشتم و هیچیک از خاندانم برای یاری و مددکاری ام چون تو مورد اعتماد و امانتدار من نمی‌نمود اما وقتی دیدی که روزگار، پسر عمومیت را بیازرد و دشمن بر او دست برد و امانت مسلمانان و این امت بی تدبیر و بی پناه تباہ گردید، با پسر عمومیت نرد مخالفت باختی و با آنان که از او پراکنده شدند، به راه جدایی تاختی و با کسانی که دست از یاری اش برداشتند، دمسازگشتی و با خیانتکاران هم آواز شدی بنابراین نه با پسر عمومیت همراهی نمودی و نه امانت را ادا کردی... ای کسی که نزد ما [در شمار خردمندان بودی]! چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا نمودی، در حالی که می‌دانی که حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی و کنیزکان می‌خری و زنان می‌گیری... پس از خدا بیم دار و مالهای این مردم را باز سپار که اگر نکنی و خدا مرا یاری دهد تا بر تو دست یابم، کیفری دهمت که نزد خدا جوابگو و عذر خواه من گردد و با شمشیری بزنمت که کس را بدان نزد مگر آنکه به آتش در آمد. به خدا سوگند، اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو کردی، با ایشان هم صلح و آشتی نمی‌کردم و از من انعطافی نمی‌دیدند تا اینکه حق را از آنان بستانم و باطلی را که با ستمشان پدید آمده، نابود گردانم.»^۲

با نگاهی اجمالی به نامه فوق، به روشنی می‌توان به چگونگی برخورد حضرت با متخلفان و سهل انگاران رسید. جالب این است که هر گاه امام علیه السلام متوجه ناکارآمدی و خیانت کارگزاران می‌شد، بی درنگ آنها را از کار برکنار می‌نمود. برای نمونه «سوده» یکی از زنانی است که برای شکایت از حاکم شهرشان خدمت علی علیه السلام رسیده بود. نقل می‌کند که نزد امام علی علیه السلام آمدم تا از مأموری که آن حضرت برای گرفتن زکات فرستاده بود، شکایت کنم. امام علیه السلام با دیدن من از نمازش منصرف شد و فرمود: آیا درخواستی داری؟ گفتم بلی آنگاه

۱ - به منظور پرهیز از اطاله کلام، تنها به ذکر ترجمه آن بسنده می‌گردد.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۴۱.

ظلم مأورش را گزارش دادم. امام علیه السلام گریست و فرمود: «خدایا! تو بر من و آن‌ها شاهی که من آن‌ها را امر نکردم که بر خلق تو ستم نمایند.» سپس قطعه پوستی بیرون آورد و بر آن نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. همانا دلیل روشنی از جانب پروردگارتان آمد. پس پیمان‌ه و ترازو را تمام کنید و از اموال مردم کم نکنید و در زمین، پس از اصلاح آن فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. (اعراف / ۸۵) وقتی نامه مرا خواندی، هرکاری که از ما در دست داری، حفظ کن تا کسی به سراغت آید و آن را از تو بگیرد. والسلام.^۱

سپس آن نوشته را بدون اینکه مهر بزند یا به چیزی ببندد، به من داد. من نامه را آورده و به مأور دادم و او از مقام خود عزل شده از میان ما رفت.^۲

ب) مقابله با تبعیض

اساسی‌ترین مسأله‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام همواره بدان اهتمام می‌ورزید و به هیچ بهایی حاضر نبود که آن را نادیده بگیرد و پیوسته والیان خود را به رعایت آن توصیه می‌فرمود، اصل تساوی و برابری در مقابل قانون بود. حضرت به قدری نسبت به تحقق این اصل اصرار داشت که بخش اعظم توصیه‌های ایشان در قالب خطبه، نامه و بخشنامه‌های حکومتی به کارگزاران، ناظر به این امر است. ما در این نوشتار، به خاطر رعایت اختصار، تنها چند مورد آن را یادآور می‌شویم:

در نامه‌ای خطاب به یکی از والیان خود چنین می‌نویسد:

«فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً.»^۳ پس باید کار مردم در آنچه حقشان است نزد تو

۱ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قَدْ جَاءَ تَكْمِيلُ بَيْنَةِ مَنْ رِيكُم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَقْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (اعراف / ۸۵)

فاذا قرأت کتابی هذا فاحفظ بما فی یدک من عملنا حتی یقدم علیک من یقبضه منك والسلام.

۲ - نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودی، ج ۱۴، ص ۱۴۴، به نقل از توسعه سیاسی از دیدگاه علی علیه السلام، علی اکبر علیخانی.

۳ - نهج البلاغه، نامه ۵۹.

یکسان باشد.

از دیدگاه حضرت، همه در برابر قانون و استفاده از سرمایه‌های ملی برابرند. هیچکس حتی مسؤولان عالی رتبه حق ندارند که برای خود امتیازات ویژه‌ای قایل باشند. امام علیه السلام در زمان خلافتش تمام اموال و ثروتهای کلانی که از سوی خلفای پیشین به اشخاص بخشش و عطا شده بود، به طور کلی مصادره نمود. این، یکی از مهمترین روش‌های انقلابی و عدالتخواهانه آن حضرت بود که به مذاق خیلی‌ها خوشایند نبود. زیرا با منافع و ثروتهای باد آورده آنها کاملاً در تضاد بود. آری، بخشش‌های بی‌حد و حصری که از سوی عثمان در زمان خلافتش به خویشاوندان و نزدیکانش صورت گرفته بود و بنا به نقل اکثر قریب به اتفاق مورخان، صدها هزار درهم از بیت‌المال و نیز مقادیر زیادی جواهر و زیورآلات، زمینها و باغهای آنجانی و هزاران غلام و کنیز و مرکب‌های گرانبه‌ای را به نور چشمانش خصوصاً دامادش «حارث بن حکم» و نیز «عبدالله بن خالد»، «مروان»، «عبدالله بن سعد ابی سرح» و صدها نفر دیگر از این قماش افراد اهدا کرده بود، همه اینها به دست توانمند منادی عدل و داد، پیشوای آزادگان، علی علیه السلام از حلقوم یکایک این افراد بیرون کشیده شد. او در اجرای عمل اسلامی و انسانی، به هیچکس ملاحظه‌ای نمی‌کرد و این است معنا و مفهوم عدالت و مبارزه با تبعیض و افزون‌طلبی. حتی در برابر برادرش عقیل که نزد آن حضرت آمده بود تا سهم بیشتری را از بیت‌المال به او تخصیص دهد، با قاطعیت تمام، درخواست وی را رد نمود. شنیدن این داستان برای طالبان و تشنگان حقیقت عبرت‌آموز است و همچون درس و سرمشقی راهنما می‌باشد. امام علیه السلام این رویداد را چنین تشریح می‌فرماید:

«به خدا سوگند، روزی عقیل را چنان در فقر و بیچارگی دیدم که یک من گندم از بیت‌المال شما را از من طلب نمود. کودکانش را دیدم با حالی پریشان و موهای ژولیده که رنگ صورتشان بر اثر فقر، پریده بود. مانند آنکه رخسارشان با نیل سیاه شده بود. عقیل بر درخواست خویش اصرار می‌ورزید و خواسته خود را تکرار می‌نمود و من سخنش را گوش می‌دادم. او گمان می‌کرد که من دین خود را به او می‌فروشم و اختیار خویش را بدو سپرده و از

روش (عدالتخواهانه) خود دست می‌کشم، اما من آهنی را در آتش سرخ کرده و سپس آهن گداخته را نزدیک او بردم تا پندگیرد. ناگهان ناله و فریادی از عقیل برخاست، مثل ناله بیمار و نزدیک بود که با آن آهن گداخته بسوزد. آنگاه به او گفتم: ای عقیل! مادران در سوگ تو بگریند، آیا از آهن پاره‌ای که انسان آن را برای امورات خود گرم می‌کند، نگرانی و ناله می‌کنی و مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند برای خشم و غضب خود افروخته است؟ آیا تو از آتش دنیا می‌نالی و می‌خواهی که من از آتش جهنم ننالم؟!^۱

بنابراین، سیره علی علیه السلام و حکومت او چنان است که خود حضرت و نزدیکان ایشان، مثل مردم عادی در برابر قانون مساوی و برابرند و نمایندگان سیاسی خود را نیز به رعایت این امر سفارش می‌نمایند؛ چنانکه به مالک اشتر می‌نویسد: «وإِيَّاكَ وَالْأَسْثَنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَةٌ»^۲ از مقدم داشتن خود در اموری که مردم در آن مساویند پرهیز.

«نجاشی» یکی از شعرای معروف زمان و از طرفداران امام علی علیه السلام بود. وی همواره به نفع آن حضرت و ضد دشمنانش شعر می‌گفت. در جنگ صفین هم حضور داشته و گاهی نامه‌های معاویه و لشکر شام را با شعر پاسخ می‌داد.

تا آنکه روزی نجاشی در ماه مبارک رمضان مرتکب شرابخواری و روزه خواری شد. حضرت علی علیه السلام طبق قانون، حد بر او جاری کرد و این کار حضرت، موجب پیوستن نجاشی به معاویه گردید؛^۳ ولی این کار او هیچ‌گاه نمی‌توانست علی علیه السلام را از اجرای قانون منصرف سازد.

ج) مبارزه با فساد مالی (رشوه، هدیه)

وجود فساد و تقلب اقتصادی و رشد فزاینده آن در سیستم اداری کشور، باعث انحطاط جامعه و مانع رشد و توسعه است و عدم مقابله با آن، نظام را از درون با خطری جدی مواجه می‌سازد. حضرت امیر علیه السلام کراراً از آن به عنوان وسیله تباهی حکومت یاد کرده و اساساً

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳ - الغارات، ج ۲، ص ۵۳۳، به نقل از توسعه سیاسی از دیدگاه علی علیه السلام، علی اکبر علیخانی.

کارگزاران و دست‌اندرکاران نظام سیاسی را عامل بروز این پدیده شوم می‌دانند؛ به این معنا که مسؤولان ذی‌ربط، حقوق مردم را ایفا نکرده و مردم، ناگزیر حق خود را با اعطای رشوه می‌گیرند. امام علیه‌السلام خطاب به سرداران لشکرها می‌فرمایند:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ.»^۱ اما بعد، آنان که پیش از شما بودند، تباہ شدند، چون حق مردم را ندادند تا آنکه مردم آن را به رشوه خریدند و آنها را به راه باطل بردند و آنان نیز پیرو باطل گردیدند.

بدیهی است که چنانچه این روش در میان مردم رایج شود، به مرور زمان مردم عادت می‌کنند که همه خواسته‌های خود را با رشوه به دست آورند؛ هر چند حق آنها نباشد. از اینرو دست‌اندرکاران نظام، موظفند که به طور زیربنایی و با تنظیم برنامه‌هایی، تمهیداتی را فراهم آورند تا زمینه پیدایش آن در همه سطوح جامعه از میان برود.

اصولاً فلسفه وجودی رشوه این است که با آن حق فرد یا افرادی ضایع گردد. لذا نباید پست و مقام به ویژه مسؤولیت‌های کلیدی به دست افرادی سپرده شود که با رشوه حکمی را صادر نمایند و از این رهگذر حقوق بسیاری از مردم پایمال شود.

ناگفته پیداست که اعطای هدیه برای هر مقام مسؤول و متصدی پست و مقام، در حقیقت صورت همان رشوه را خواهد داشت. زیرا اگر این فرد، مثل مردم عادی زندگی می‌کرد و پست و منصبی نداشت، اینهمه هدایا به سوی او سرازیر نمی‌شد و اساساً کسی به او توجه نداشت؟ بدیهی است که اینگونه بذل و بخشش‌ها، محافظت منافع شخصی یا گروهی را در پی دارد و دریافت‌کننده آن به ناچار باید در مواقع ضروری نظر آنها را تأمین نماید، هر چند حقوق مسلم دیگران ضایع گردد.

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شخصی بنام «اشعث بن قیس» هدیه‌ای برای حضرت آورد و امام علیه‌السلام سخت ناراحت و خشمگین شد. خود حضرت، ماجرا را چنین شرح می‌دهند: «شگفت‌آورتر از سرگذشت عقیل آن است که شبی کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سرپوشیده

آورد که درونش حلوائی آغشته به روغن و قند بود. چنان به نظر ناخوش آمد که گویی آب دهان مار بدان آمیخته، یا زهر مار بر آن ریخته‌اند. گفتم: صله است یا زکات یا صدقه است که گرفتن صدقه بر ما نارواست؟ گفت: نه این است و نه آن، بلکه هدیه است. گفتم: مادرت بر تو بگریه! آمده‌ای مرا از راه دین خدا بگردانی یا دیوانه‌ای یا دیوگرفته که بیهوده سخن می‌رانی؟ به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانها است به من بدهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بربایم، چنین نخواهم کرد. دنیای شما نزد من خوارتر از برگی در دهان ملخ است که آن را می‌جود و طعمه خود می‌نماید. علی را چه کار با نعمتی که نیاید و لذتی که به سر آید؟^۱

به این ترتیب، بسا هدیه که در حکم همان رشوه است و نتیجه یکسانی دارد. لذا حضرت، کارگزاران نظام را از دریافت رشوه و هدیه - هر دو - بر حذر می‌دارد و کسانی که از این فرمان تخلف نمایند را علاوه بر عزل، به اشد مجازات می‌رساند.

جسارت و قاطعیت در رعایت تساوی حقوق

پیشوای پرهیزکاران، سیاست خود را در عرصه‌های گوناگون بر پایه قسط و عدالت، تساوی و برابری استوار ساخت. مساوات در برابر قانون در مسایل حقوقی که وجود آن در حکومت‌های دینی امری لازم و اجتناب‌ناپذیر است نیز در سخنان حضرت فراوان به چشم می‌خورد و در خطبه‌های مختلف و در اغلب نامه‌ها به والیان و استانداران، مسأله مساوات در برابر قانون، نسبت به تمام طبقات و اقشار جامعه سفارش شده است. حتی راجع به حقوق اقلیت‌های مذهبی هم مسایلی را در میان می‌گذارند.

فرد ضعیف و فرودستی که اغلب در جامعه مورد اعتنا نیست، نزد امیر مؤمنان علیه السلام آنقدر بارزش و کریم است که حق وی را از دنیاپرستان و سودمداران ظلم و ستم باز پس می‌گیرد و در مقابل، اشخاص ثروتمند و زالو صفت که به حسب ظاهر قوی و نیرومند بوده از فزونی مال

و دارایی‌های خویش می‌نازند، نزد آن حضرت به قدری ضعیف و ناتوانند که حقوق دیگران را از آنها باز می‌ستانند.

لذا حضرت با قاطعیت تمام می‌فرماید:

الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقُّ لَهٗ وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ. ^۱ ذلیل، تا وقتی که حقش را بازستانم، در نزد من گرامی است، و نیرومند، تا وقتی که حق دیگری را از او بازستانم، در نزد من ناتوان است.

در فرازهای مختلف کتاب قِیم نهج‌البلاغه این توصیه به طور مؤکد مشاهده می‌شود که حاکم باید در امور حقوقی قاطع باشد و نسبت به همه به طور یکسان برخورد نماید؛ نه اینکه خواهان امتیاز طبقاتی و برتری گروهی باشد و طایفه‌ای را بر طایفه دیگر ترجیح دهد. حضرت در بخشی از نامه خود خطاب به «اسود بن قطیبه» سردار سپاه حلوان می‌نویسد:

«باید کار مردم در حق نزد تو یکسان باشد، زیرا بدون تردید ظلم و ستم جایگزین عدل نمی‌شود، از کاری که مانند آن را برای خودت نمی‌پسندی، دوری کن و خویشان را در راه انجام کارهای واجب به امید پاداش الهی و ترس از کیفرش فدا کن.» ^۲

آری، حضرت به استناداران و کارگزاران حکومت، اتخاذ همان روش و رفتاری را فرمان می‌دهد که خود بدان پایبند است؛ یعنی پافشاری و قاطعیت در مقام دین خدا، به گونه‌ای که در ایجاد قسط و عدالت، مراعات اولاد و نزدیکان روا نباشد. چنانکه رفتار خود او با عقیل و ابن عباس و فرزندان او در تاریخ ضبط است. برای نمونه در وقت عطا و بخشش، بین «ام هانی» خواهر خود و کنیز عجمیه او فرق نگذاشت و هر کدام را بیست درهم داد و نیز بین عقیل و سیاهیان فرق نگذاشت. عقیل به عنوان اعتراض لب به سخن بگشود و گفت مرا با یکی از این سیاهان مدینه یکسان قرار می‌دهی؟ حضرت فرمود: تو چه برتری بی بر آنها داری؟ جز آنکه در اسلام بر او سبقت جسته یا در تقوا بر او برتری داشته باشی؟

همچنین روایت شده است که عبدالله پسر جعفر طیار به علی علیه السلام عرض نمود: ای

۲ - نهج‌البلاغه، نامه ۵۹.

۱ - نهج‌البلاغه، خطبه ۳۷.

امیر مؤمنان، چه می‌شد اگر دستور می‌فرمودید که برای گذران زندگی به من چیزی داده می‌شد؟ به خدا سوگند، هیچ مالی برای گذراندن زندگی ندارم مگر آنکه مرکب سواری خود را بفروشم. حضرت در پاسخ فرمود: نه، به خدا سوگند هیچ چیزی برای تو ندارم جز آنکه از عمومیت بخواهی که دزدی کند و به تو بدهد!^۱

بنابراین امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمایندگان خود را که ولایت بعضی از مناطق را به آنها سپرده است، به رعایت عدالت و انصاف توصیه می‌کند و تأکید دارد بر اینکه مبادا مصالح دین خدا، تحت الشعاع روابط و علاقه‌های شخصی قرار گیرد، بلکه آن‌چه باید پیوسته مورد نظر والی و حاکم باشد، مراعات تعادل و توازن همه جانبه در اجتماع است. چه آنکه اگر معیار، سلیقه‌های شخصی و یا اولویت‌های مبتنی بر قوم و خویشی و نیز ارادت‌های فردی باشد، همواره تخریب افکار عمومی و ترویج فساد اجتماعی و در نهایت تضعیف حکومت اسلامی به واسطه ظلم ناشی از آن را در پی خواهد داشت. از اینرو حضرت با تأکید فراوان به والی خود در مصر می‌فرماید:

«با خداوند به انصاف رفتار کن و نسبت به مردم نیز چه از جانب خود و چه از جانب خویشاوندان نزديكت و چه از سوی هر رعیتی که به او علاقه خاصی داری، انصاف را رعایت کن. اگر چنین نکنی، ستم خواهی کرد و هر کس به بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگاناش با او دشمن است و خدا با هر که دشمن باشد دلیل و برهانش را خنثی می‌سازد و چنین شخصی پیوسته در جنگ با خدا خواهد بود، تا اینکه از آن دست کشد و توبه نماید. هیچ چیزی در تغییر نعمت‌های خدا و تعجیل قهر و خشم او مؤثرتر از پایبندی بر ستم نیست. زیرا خداوند دعای مظلومان را می‌شنود و همواره در کمین ستمکاران است.»^۲

آنطور که از سخنان و توصیه‌های پیشوای مؤمنان به کارگزاران حکومتی بر می‌آید، ایشان از حکومت و زعامت به عنوان پست و مقام دنیوی تلقی نمی‌کنند بلکه اگر کسی در صدد رسیدن به حکومت، به منظور اشباع حس جاه‌طلبی و شهرت‌طلبی و رسیدن به مقاصد مادی و

دنیاپی باشد، از نظرایشان، عنصری فرومایه و نامطلوب است و چنین حکومتی مسلماً مشروعیت نخواهد داشت. از دیدگاه وسیع و هدایت‌گرایانه ایشان، چنانچه حکومت وسیله‌ای باشد در جهت اجرای عدالت و احقاق حقوق عامه مردم و خدمت به آحاد جامعه، یقیناً یک پدیده مقدس و باارزش خواهد بود و برای حفاظت و نگهداری از چنین نظام سیاسی که در واقع دفاع از عدالت و حقیقت است، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند و اگر همه بر ضد آنها به خاطر دفاع و پابندی به چنین حکومتی قیام و شورش کنند، آنها از مبارزه و شمشیر زدن در برابر آنها ابایی ندارند و آن را راهی مطمئن و منطقی و در بعضی مواقع برای حفظ مصالح نظام اسلامی، ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

به این ترتیب، از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ارزش و قداست حکومت به اجرای عدالت و رعایت تساوی حقوق میان آحاد جامعه و مبارزه با ظلم و تبعیض وابسته است.

عطوفت و مهربانی نسبت به مردم

از جمله سفارشهای اکید مولای متقیان به کارگزاران حکومت، برخورد عطوفت آمیز آنان با عموم مردم است و اینکه در روابط و معاشرت‌ها و حتی در نحوه سخن گفتن، کسی یا گروهی را بر دیگری ترجیح ندهند و با همه به طور یکسان رفتاری انسانی و عاطفی داشته باشند، لذا در فرمان خود به مالک اشتر به طور صریح می‌فرماید:

«مهربانی و ملاطفت و دوستی با رعیت را در دل خود جای ده. همانند حیوان درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا مردم دودسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا در خلقت و آفرینش هم‌نوع تو محسوب می‌گردند.»^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید، حضرت استاندار مصر را توصیه می‌فرمایند که آحاد جامعه را به یک چشم بنگرد. مبدا تفاوت و تبعیض در اخلاق و رفتار نسبت به آنان مشاهده گردد. با همه باید رفتاری عاطفی و محبت آمیز داشت. البته ناگفته پیداست، مجرمان و

کسانی که بد خواه حاکمیت نظام اسلامی هستند و اندیشه براندازی حکومت را در سر می‌پروراندند، از این امر مستثنی می‌باشند.

حضرت در نامه‌ای دیگر خطاب به یکی از متصدیان جمع‌آوری مالیات می‌نویسند:

«با پرهیزکاری و ترس از خدای یگانه حرکت کن. هیچ مسلمانی را نترسان. اخلاق و رفتارت به گونه‌ای نباشد که از تو کراهت داشته باشند. بیشتر از حقی که به مال او تعلق گرفته است از او بگیر.... با وقار و آرامش به سوی آنان برو تا در میان ایشان قرارگیری و آنگاه بر آنها سلام کن و در پاسخ سلام کوتاهی مکن.»^۱

همچنین به یکی از مأموران جمع‌آوری زکات درباره نحوه رفتار وی با عامه مردم می‌فرماید:

«به او دستور می‌دهم که نسبت به مردم رفتاری بد و خشن نداشته باشد به آنها تهمت نزند و به خاطر ریاست و فرمانروایی که بر ایشان دارد، به آنها بی‌اعتنایی نکند. زیرا اینان برادران دینی او بوده و برای جمع‌آوری حقوق واجب، یاوران وی به شمار می‌روند.»^۲

و نیز در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر، والی مصر در خصوص چگونگی برخورد وی با مردم و اتخاذ روشی عادلانه در مسائل جاری حکومت می‌نویسد:

«بال تواضع و فروتنی در برابر مردم گسترانیده و به آنان احترام کن و نسبت به ایشان گشاده‌رو باش و در نگرستن به آنها چه بصورت لحظه‌ای و چه با دقت و نسبتاً طولانی، برابری و مساوات را رعایت کن تا نیرومندان، توقع و طمع زیادی پیدا نکنند و ناتوانان، از اجرای عدالت تو ناامید نگردند.»^۳

امیر مؤمنان (ع) همواره والیان خود را به داشتن روحیات عاطفی و روابط گرم و صمیمی با مردم و پرهیز از خشونت و در حد امکان، دوری از غضب، سفارش می‌نمودند و آنچه ذکر شد، تنها نمونه‌ای اندک از آن توصیه‌ها است.

۱ - نهج البلاغه، نامه ۲۵.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۳ - نهج البلاغه، نامه ۲۷.

علت این همه سفارش و تأکید این است که باید به این نکته اندیشید که اصولاً رسالت رهبران دینی و حاکمان اسلامی در این دنیا چیست؟ مگر نه آن است که آمده‌اند تا رشته‌های مودّت و ارتباط را به هم بپیوندند؟ مگر نه این است که مؤمن‌پروری کنند نه کافر‌تراشی؟ بایستی بر تعداد دوستان افزوده شود نه دشمنان و معاندان؟

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که از دیدگاه حضرت مولی‌الموحدین علی‌علیه‌السلام، هر چند که ملائمت و مدارا و نرم‌خویی از لوازم خدشه‌ناپذیر حکومت اسلامی است ولیکن در برخی از مواقع، غضب و درشتی امری لازم و اجتناب‌ناپذیر است و اساساً دوام و بقای هر حکومتی بعضاً به اتخاذ چنین شیوه‌ای مرتبط است. از اینرو امام علی‌علیه‌السلام به یکی از کارگزاران خود می‌نویسد:

«سختی و درشتی را با اندکی نرمی بیامیز. مهربانی کن هنگامی که مدارا و مهربانی شایسته‌تر است و به سختی و درشتی بپرداز آنگاه که از تو جز سختگیری پیش نمی‌رود.»^۱

تأثیر ناپذیری کارگزاران نظام در برابر پست و مقام

متأسفانه برخی از افراد کم ظرفیت به محض دست‌یابی به پست و مقام چنان تغییر و دگرگونی در آنها ایجاد می‌گردد که در شرایط عادی نه تنها چنین حالتی در آنها وجود نداشته بلکه دیگران را به خاطر وجود چنین صفاتی پیوسته مورد توبیخ و ملامت قرار می‌داده‌اند. راستی چرا برخی از اشخاص اینگونه‌اند؟! آیا اعطای پست و مقام یا فزونی مال و ثروت، چیزی به شخصیت حقیقی انسان نیز می‌افزاید یا ماهیت وجودی او را ذاتاً تغییر می‌دهد؟ به هر ترتیب، بهتر است که گوش جان بسپاریم به سخن گرانمایه امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام که طی بخشنامه‌ای به سران سپاه نوشته‌اند:

«فزونی نعمت مال و مقام نباید باعث تغییر رفتار والی گردد که به زیردستان نظر و توجهی نداشته باشد. او باید عطا و بخشش‌هایی که خداوند به او ارزانی داشته را وسیله‌ای برای آشنایی و نزدیک شدن به بندگان خدا و مهربانی با برادران دینی خود قرار دهد.»^۲

۲ - نهج‌البلاغه، نامه ۵۰.

۱ - نهج‌البلاغه، نامه ۴۶.

از دیدگاه علی علیه السلام تغییر رفتار از هر زمامدار و کارگزاری ناپسند و مذموم است، بویژه کسی که در حکومت اسلامی تحت نظر رهبر و پیشوای مسلمانان مشغول خدمت است و با اذن او به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌پردازد. مسلماً چنین مقام و مسؤولی از هر حیث بایستی نمونه و الگو باشد و برای امت اسلامی اطمینان حاصل گردد که او و همکارانش شیفته کار و خدمت اند نه تشنه قدرت و ریاست. یقیناً در آن موقع است که مشمول عنایات خداوند نیز قرار خواهد گرفت و دیگر نیازی به تکریم و کرنش و چاپلوسی عده‌ای از اشخاص ندارد و همواره با اقتدای به امیرالمؤمنین علیه السلام از چرب زبانی و تملق که برای جبّاران مستداول است سخت بیزار خواهد بود:

«فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَّارَةَ»^۱ «آنگونه که با مستکبران و گردنکشان سخن می‌گویید، با من سخن نگوئید.

آری، علی علیه السلام به تملق و سجده کردن گروهی از اشخاص که همواره در پی مطامع دنیوی و جلب نظر حاکم، به خاطر دست درازی و تطاول به اموال عمومی و بیت‌المال مسلمین و یا به منظور رسیدن به پست و مقام دولتی بوده، نیازی نداشته تا بدین منوال، چند روزی بیشتر بر حکومت خویش تداوم بخشد. همان‌طور که برای زمامداران زورگو و قلدر، کاری معمول است.

آن حضرت چون به کسی اجازه نمی‌دهد که در برابرش با تملق برخورد کند، لذا هرگز به کسی باج نمی‌دهد و هیچگاه به خواسته‌های نامشروع این سنخ از افراد طمّاع، پلید و سودجو، گوش نمی‌دهد و به خاطر همین است که می‌گویند، علی مردی دشمنساز و ناراضی‌ساز بود. این یکی دیگر از افتخارات بزرگ اوست. هر آدم هدفدار و مبارز و مخصوصاً انقلابی که در پی عملی ساختن هدف‌های مقدس خویش است و مصداق قول خدا است که: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۱ دشمنساز و ناراضی درست‌کن است. لذا دشمنانش - مخصوصاً در زمان خودش - اگر از دوستانش بیشتر نبوده‌اند، کمتر هم نبوده و نیستند. اگر

شخصیت علی، امروز تحریف نشود و همچنانکه بوده ارائه داده شود، بسیاری از مدّعیان دوستیش در ردیف دشمنانش قرار خواهند گرفت.^۱ به هر ترتیب، امیرمؤمنان (علیه السلام) با همه، به ویژه گروهی که از راه خودنمایی و تملّق می‌خواستند که خود را به او نزدیک سازند تا به اهداف ضد انسانی خویش دست یابند، حجت خویش را تمام کرده و می‌فرمایند:

«وَلَا التَّمَّاسُ إِعْظَامٌ لِنَفْسِي»^۲ من انتظار ندارم که شما از من تجلیل کنید.

توجه به زیردستان و رسیدگی به امور فقرا و درماندگان

از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدگی به امور اقشار کم درآمد و فقیر از وظایف اساسی والیان و متصدیان امر است. زیرا در میان تمام طبقات ملت، این قشر به عدالت و انصاف از همه نیازمندترند.

معمولاً سیستم حکومتی نظامهایی که بر پایه زور و قلدری، استبداد و خودمحوری استوار است، بیشتر به اقشار مرفه و متنفذ جامعه توجه داشته و همه توان خویش را جهت اشباع خواسته‌های بی حدّ و حصر آنان مصروف می‌دارند و در این رهگذر تنها گروهی که هرگز به آنها توجهی نمی‌شود، طبقه محروم و ضعیف جامعه است و والیان و کارگزاران چنین حکومت‌هایی همواره در صدد تضییع و یا نادیده انگاشتن حقوق این دسته از جامعه بوده و آنها را اصولاً به حساب نمی‌آورند. لذا کلمات پیشوای آزاد مردان در خصوص رسیدگی به امور قشر تهیدست جامعه و احقاق حق آنها جالب و زیبا است و در عین حال حاوی توصیه‌های عمیق توأم با استدلال‌های منطقی و استنتاج‌های صحیح و فراموش ناشدنی است که تا قیام قیامت همواره اینگونه فرمانهای آن حضرت، چونان دیگر سخنان گهربار و آموزنده ایشان بر تارک تاریخ بشریت می‌درخشد. برای نمونه به این فراز از سخن بی مانند مولای متقیان توجه فرمایید:

«از خدا بترس، از خدا بترس، به خاطر زیردستان کم درآمدی که هیچ چاره‌ای برای تأمین زندگی ندارند. - چه بیچارگان و درماندگان و چه دردمندان و زمین گیرشدگان - زیرا این طبقه هم

۱ - جاذبه و دافعه علی (علیه السلام)، استاد شهید مطهری. ۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

قناعت کارند و هم نیازمند. برای رضای خدا آنچه را که خدا از حق خود درباره ایشان به تو فرمان داده بجای آور و سهمی از بیت المال را که در اختیار هست، برای مصرف ایشان منظور دار و بخشی از درآمد غلاتی که از سرزمین‌های اسلامی جمع آوری می‌شود، برای فرودستان و بیچارگان هر منطقه‌ای مقرر دار. زیرا آن فقیر و ناتوانی که در دورترین نقطه زندگی می‌کند، همان حقی را دارد که نزدیکترین آنها دارد و تو مسئولیت رعایت حقوق هر یک از ایشان را بر عهده گرفته‌ای.»^۱

پیشوای آزادگان در عبارت یاد شده، والی مصر را برای رسیدگی به امور فقرا و بینوایان، این قشر ضعیف و ستم‌دیده که همواره قربانی هوا و هوس سلاطین و زمامداران بیدادگر قرار گرفته و در هیچ زمانی از ارزش و احترام برخوردار نبوده‌اند، ترغیب می‌کنند و هشدار می‌دهند. آنگاه این مطلب را یادآور می‌شوند که مبادا از کمک و مساعدت به این طبقه زیردست غافل باشد. و یا توجه نسبت به قشر مرفه مانع از رسیدگی به گروه ناتوان و ضعیف گردد. زیرا اینان غالباً دستشان به جایی نمی‌رسد و یا به جهت حفظ عزت نفس و حُجب و حیایی که دارند، مایل به ابراز نیازمندی‌های خویش در برابر دستگاه حکومت نیستند. بنابراین مبادا این گروه به باد فراموشی سپرده شوند و دست اندرکاران، نسبت به دستگیری آنان غافل بمانند.

علی علیه السلام حالات و روحيات محرومان و پابرهنگان و نیازمندی‌های ایشان را به خوبی می‌داند. همچنین موقعیت افرادی را که در نقطه مقابل قرار دارند و نوعاً دارای روحیه پول پرستی و رفاه‌طلبی بوده و همواره دنبال زران‌دوزی و جاه‌طلبی می‌باشند و زندگی را با شهوترانی و هوس بازی سپری می‌کنند به خوبی می‌شناسد. لذا به استاندار خود در مصر دستور می‌دهد که مبادا حضور اقشار پردرآمد و مرفه که بعضاً در اطراف تو جمع می‌گردند، نظرت را به سوی خود جلب کند و در نتیجه از مبادرت به امور فقرا و تهیدستان باز بمانی. در حالی که تنها همین گروه ضعیف هستند که باعث حفظ و حراست حکومت و در عین حال،

منشأ تقویت بنیه سیاسی و نظامی تشکیلات حکومتی می‌باشند. چه آنکه این گروه، ویژگی مهمی را دارا هستند و آن عبارت است از اینکه آنان با وجود نیازمندی، به حق خویش قانعند و توقعی بیش از آن از حاکم ندارند و بر افزون‌طلبی و زیاده‌خواهی، ذاتاً تمایلی ندارند و لذا تنها این دسته هستند که در همه عرصه‌ها پشتوانه محکمی برای نظام بوده و در جهت دفاع از آن، همیشه آماده و پیشتانزند.

مولای متقیان در ادامه فرمان بیدارکننده خود به مالک اشتر، در این خصوص به چند امر مهم توصیه فرمودند که ذیلاً از نظر تان می‌گذرد:

«شادی فراوان و فرو رفتن در نعمت، تو را از رسیدگی به وضع آنان باز ندارد. زیرا تو به خاطر کارهای مهم، از تضييع امور جزئی و غیر ضروری، معذور نیستی. پس توجه و اهتمام خویش را از آنان قطع نکن و هیچ‌گاه از ایشان رویگردان نباش. کارهای کسانی را رسیدگی کن که دسترسی به تو ندارند و مردم آنان را حقیر و خوار می‌نگرند و برای رسیدگی به امور ایشان کسی را تعیین کن که متواضع و خداترس باشد تا کارهای آنها را به تو برساند و سپس در حق ایشان چنان رفتار کن که در روز قیامت معذور باشی. زیرا این گروه، نسبت به سایر مردم به عدل و داد نیازمندترند. پس در ادای حق هر یک از ایشان، در نزد خدا عذر و حجتی داشته باش. به امور مربوط به یتیمان رسیدگی کن و پیران درمانده را که نه چاره‌ای برای حل مشکل خود دارند و نه دست نیاز پیش کسی دراز می‌کنند، فراموش مکن. این وظیفه برای زمامداران سنگین و گران است بلکه حق، به طور کلی ثقیل است. به هر ترتیب خداوند آن را برای کسانی که طالب آخرتند و در جهت وصول به آن تحمل صبر و شکیبایی می‌نمایند و به وعده‌های خدا اطمینان دارند، آسان می‌گرداند.»^۱

ترویج فرهنگ مشارکت عمومی

مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها از طریق مشورت و غیر از آن، سرلوحه برنامه‌های

امیر مؤمنان (ع) در اداره کشور بود و اساساً از دیدگاه ایشان، مشورت از پایه‌های مهم حکومت و اتخاذ شیوه‌ای درست و منطقی در اداره جامعه است. از اینرو، بخش عمده نامه‌های حضرت به والیان و کارگزاران، در مورد مشورت با مردم، بویژه اندیشمندان و فرهیختگان است. برای نمونه به منظور پیشگیری از ظلم و اجحاف و ایجاد نظم و انتظام در جامعه، خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

«و با دانشمندان و حکیمان، در مورد آنچه که کار شهرهایت را استوار دارد و برقراری نظمی که مردم، پیش از تو بر آن بوده‌اند، گفتگوی بسیاری کن.»^۱

اساساً نخبگان سیاسی، بدون مشورت و خیراندیشی حق ندارند که تصمیمی را اتخاذ نمایند. زیرا این امر ممکن است که نفع جامعه را پایمال گرداند و در نتیجه به آنها ستم شود. از اینرو امام (ع) خطاب به مالک می‌نویسد:

«سپس در کار مأموران خود بیندیش و پس از آزمودن به کارشان بگمار و به میل خود و بی مشورت دیگران، به کار مخصوصی مگمار که به هوای خود رفتن و به رأی دیگران ننگریستن، ستمگری و خیانت است.»^۲

همان طوری که ملاحظه می‌فرمایید، در حکومت علی (ع) مسأله‌ای که بیش از همه چیز حایز اهمیت است و در بقا و دوام نظام سیاسی، سازنده و مؤثر است، نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور و نیز مشورت با خبرگان و نخبگان سیاسی جامعه است. امروزه از جمله معضلات اساسی کشورهای در حال توسعه، عدم وجود مشارکت مردم در امور مهم کشور است و این مشکل از آنجا ناشی می‌گردد که اغلب مردم به دلایل گوناگون بین خود و هیأت حاکمه، احساس بیگانگی می‌نمایند و همین امر سبب می‌شود که با دولت در تصمیم‌گیری‌های مهم و سرنوشت ساز، مشارکت ننمایند.

دولت باید تشکیلات درست و منظم و کارآمدی داشته باشد و از این رهگذر، با بهره‌گیری از نظرات و پیشنهادات مردم و اعمال آن در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها، مشارکت

مردم را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جلب نماید. آنگاه مردم خود را در برنامه‌های دولت و موفقیت‌ها و ضعف‌های آن شریک دانسته و در برابر بروز مشکلات احتمالی، با تمام توان از خویش تحمل و بردباری نشان می‌دهند؛ به تعبیری دیگر، خود را از دولت دانسته و در حلّ معضلات کشور با دولت تشریک مساعی نموده و پایه پای دولت در سازندگی کشور به طور زیربنایی مساعدت و همکاری می‌نمایند. مسلماً وجود چنین روحیه‌ای در هر جامعه‌ای نشان دهنده موفقیت آن جامعه در تحقق توسعه پایدار است.

قابل ذکر است که ایجاد فضای باز سیاسی در جامعه در چارچوب قانون، می‌تواند منجر به جلب مشارکت مردم در کلیه امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شود. اما ایجاد فضای باز سیاسی در سطح جامعه، شرط لازم برای جلب مشارکت مردمی در امور است، ولی شرط کافی برای تحقق آن نیست. البته اجرای این اصل، لزوماً به نوع مدیریت و چگونگی برخورد مسئولین بستگی دارد. زیرا چه بسا ممکن است که برخورد نامناسب مقامات، باعث رنجش خاطر و انزجار عمومی گردد. آنگاه آنان رانسبت به مسئولین دلسرد و مأیوس می‌کند و طبعاً در آن هنگام از مشارکت آحاد جامعه خبری نخواهد بود. ■

چند داستان قرآنی، همراه با نکته‌های آن

□ حجة الاسلام محمدحسین مختاری مازندرانی

درآمد

قرآن کریم، تفکر در داستانهای گذشتگان را سبب آشنایی جوامع بشری با علل ظهور و سقوط تمدنها و آئینه عبرتی برای آیندگان می‌داند.

چنانکه می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ»^۱ در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.

و یا می‌فرماید: «فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).

به این ترتیب، داستانهای قرآن دارای آثار تربیتی فراوانی است که الگوهای سازنده و حیات آفرینی را به انسانها ارائه می‌نماید. مسلماً قرآن با نقل داستانها، در پی اهداف عالی و حکمتهای آموزنده است و از این رهگذر، جامعه را به علل و اسباب رشد و تعالی جوامع و نقاط فلاح و رستگاری و یا شقاوت و بدبختی آنها آشنا می‌سازد.

از جمله امتیازات داستانهای قرآنی، عبرت آموزی آن است. احاد جامعه در هر عصری، باید از وقایع و حوادث گذشته درس بگیرند و در تمام مقاطع زندگی خویش در ابعاد مختلف

۱ - یوسف، ۱۱۱.

۲ - اعراف، ۱۷۶.

این داستانها به دیده عبرت بنگرند.

این نوشتار در پی آن است که تنها به بیان چند داستان قرآنی، همراه با نکته‌های آموزنده آن بپردازد. امید است که این داستانها برای همه ما مایه عبرت باشد.

۱- جریان خلقت آدم^۱ و سجده فرشتگان

خداوند متعال، برای اینکه شناخته شود، اراده فرمود که انسان، یعنی کُلّ سرسبد جهان هستی را بیافریند؛ آفریده‌ای که از هر حیث از عجایب خلقت و جانشین و نماینده خدا بر روی زمین است و کره زمین را هم برای سکونت وی، در شش روز آفرید.^۲ فرشتگان که پیوسته به عبادت و اطاعت دستورهای خداوند مشغول بودند، از این موضوع با خبر شدند. زیرا خداوند متعال به آنها فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۳ من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد.

این واقعه برای آنها بسیار شگفت‌انگیز بود و چون از حکمت این اراده الهی مطلع نبودند، سؤالهایی برای آنان مطرح شد که آیا بر روی زمین، مخلوقی قرار می‌دهی که تباهی و خونریزی کند و حال آنکه ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم؟ چه نیازی به آفرینش بشر است؟

پاسخ خدای متعال نیز این است: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید.^۴ یعنی خلقت بشر، فلسفه و حکمتی دارد که شما نمی‌توانید بدان پی ببرید.

به هر ترتیب، اراده خداوند تحقق یافت و کالبد آدم از گِل مخصوصی خلق شد. آنگاه روح الهی در آن دمیده شد و همه فرشتگان در برابر جانشین خداوند و اشرف مخلوقات، سر تعظیم فرود آوردند و سجده کردند. تنها یک نفر که در صف فرشتگان هم قرار داشت، سجده

۱ - آدم، در اصل کلمه‌ای عبری است به معنای خاکی یا سرخ رنگ (دایرة المعارف فارسی) آدم به القاب و اسامی گوناگون خوانده شد. از قبیل: «ابوالبشر»، «بوالبشر»، «خلیفة الله»، «صفی الله»، «ابوالوری»، «ابومحمد»، «معلّم الاسماء» (لغت‌نامه).

۲ - فصلت، ۹-۱۲.

۳ - بقره، ۳۰.

۴ - بقره، ۳۰.

نکرد: ابلیس، که طبیعتش از فرشتگان نبود بلکه از جنّ بود.^۱
 آری، ابلیس که از دیرباز به عبادت و پرستش خداوند اشتغال داشت، لحظه‌ای از فرمان الهی سرباز زد و به عقوبت الهی دچار گردید. از رحمت خداوند دور شد و از جایگاه رفیع خود پایین آمد و برای همیشه مورد لعن و نفرین ذات اقدس احدیت قرار گرفت.^۲

نکته‌ها و پیامهای داستان

الف) علت عدم سجده شیطان

سجده نکردن ابلیس، معلول دو امر مهم و اساسی است:

۱- تکبر و خودمحوری: خودخواهی و انانیت، بیماری خطرناک و هلاک کننده‌ای است که ریشه آن به لحاظ تاریخی، به داستان ابلیس باز می‌گردد. هنگامی که خطاب رسید که ای ابلیس، چرا دستور را اطاعت نکردی و در برابر آدم، همانند فرشتگان به سجده نیفتادی،^۳ پاسخ ابلیس جز نشان تکبر و خودخواهی، چیزی دیگر نبود که گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل.^۴

۲- عناد و لجاجت: افراد عنود و لجوج، هیچگاه در برابر حق تسلیم نمی‌گردند بلکه همواره در برابر آن به مبارزه بر می‌خیزند. زیرا منطق آنها منطق منفعت پرستی و دنیا جویی است نه منطق آزادگی و حق طلبی؛ بدیهی است که تنها عامل بروز این امر، لجاجت و پافشاری در راه باطل است. چنانچه شیطان در همان حال به گناه خویش اعتراف می‌نمود، مسلماً مورد عفو و بخشش خداوند قرار می‌گرفت. چرا که خدا تّواب است و گستره رحمتش نامحدود. ولیکن شیطان راه عناد و لجاج را در پیش گرفت و برای همیشه از رحمت خدا محروم گردید.

ابتلای به عجب، عناد و تکبر، فرجام تلخی را برای شخص، در پی دارد؛ هرچند که سالهای متمادی به پرستش خدا مشغول باشد.

۲- حجرات، ۲۰.

۴- ص، ۷۶.

۱- کهف، ۵۰.

۳- اعراف، ۱۲.

ب) پیروی از شیطان، باعث سقوط انسان

روشن است که اطاعت و فرمانبری از شیطان و بندگی در برابر نفس اماره و زندگی در زندان محصور هوا و هوس و پذیرش اسارت خواهشهای نفسانی، چیزی جز ضلالت و گمراهی و انحطاط و سقوط، در پی نخواهد داشت. بدین خاطر است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «یا أَسْرَى الرَّغْبَةِ اقْصِرُوا»^۱ ای اسیران طمع و خواهشها، باز ایستید و خواسته‌ها را کوتاه کنید.

شیطان، سوگند یاد کرده است که مؤمنان و سالکان کوی دوست را از صراط مستقیم منحرف کند و مسلماً برای رسیدن به مقصود، از همه فرصتها بهره می‌جوید. بسیار شگفت‌انگیز است که بشر با پیروی و اطاعت از گرایش‌های نفسانی، عظمت، مقام و منزلتی که خدا برای او قائل شده را زیر پا بنهد، چه زیبا سروده است حکیم نظامی در عظمت و بزرگی انسان:

تو آن نوری که چرخ تپشت شمع است نمودار دو عالم در تو جمع است
بدان خود را که از راه معانی خدا را دانی از خود را بدانی
بدیهی است که پیروی از هواهای نفسانی، راه و رسم زندگی افرادی است که از معنویات و کمالات بهره‌ای نبرده‌اند و همواره از قافله عقب بوده‌اند و هیچگاه به این اندیشه نبودند که خویشان را از ضعفها، نقصها و ناهنجاری‌های اخلاقی‌های رهایی بخشند. ولی مردان کامل، هرگز از هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی فرمان نمی‌برند. چنانکه مولوی می‌گوید:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو به دریاها نگردهد کم و کاست

۲- داستان اصحاب سبت

«و اسْتَلْهُمُ عَنِ الْقَرِيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ...»^۲

بنابر تعلیمات موسی بن عمران علیه السلام، بنی اسرائیل موظف بودند که در ایام هفته، یک روز

را به عبادت خدا پردازند و در آن روز از مشاغل مربوط به دنیا پرهیز نمایند و کسب و بازار را تعطیل کنند. به درخواست بنی اسرائیل، روز شنبه به این منظور اختصاص یافت و در همین روز بود که موسی بن عمران در اجتماع آنان حاضر می‌شد و به وعظ و هدایت آنها می‌پرداخت. این روز، به تدریج به عنوان روز مقدسی نزد بنی اسرائیل به شمار آمد و همه برای آن، ارزش و احترامی قایل بودند. این وضع ادامه داشت تا اینکه روزگار پیامبری داود فرا رسید. در آن زمان، گروهی از بنی اسرائیل که در قریه «ایله» در ساحل دریا سکونت داشتند، سنت دیرینه نیاکانشان که حاصل آموزه‌های حضرت موسی علیه السلام بود، زیر پا گذاردند و تقدس و احترام روز شنبه را از بین بردند و با نیرنگ و نقشه مرموزی، در آن روز به صید ماهی پرداختند. بدین معنا که چون در روز شنبه، صید ماهی ممنوع بود و از طرفی هم در این روز، برخلاف روزهای دیگر، ماهی‌ها به سطح دریا می‌آمدند، طرحی ریختند که نه‌ریایی از دریا جدا کنند، به گونه‌ای که ماهی‌ها در آن به گردش می‌پرداختند و شبانگاه، جلوی آن را می‌بستند و ماهی‌ها در آن حبس می‌شدند و روز یکشنبه، همه را یکجا صید می‌کردند.

عقلای قوم، آنها را نصیحت کردند تا از این کار دست بردارند و به مخالفت با امر خدا پردازند. ولی هیچ نتیجه‌ای نداد و اساساً گوش شنوایی برای شنیدن این نصایح و مواعظ وجود نداشت. البته مؤمنان و معتقدان بنی اسرائیل، هیچگاه به حسب وظیفه، از هدایت و امر به معروف و نهی از منکر دست برنداشتند. هر چند که طرف مقابل، توجهی به این نصایح نداشتند و این کار را ناشی از طرح خردمندانه و داهیانه خویش می‌پنداشتند و آن را موفقیت بزرگی برای خود تلقی می‌کردند.

این قوم سرکش و طغیانگر، از آنجا که به مخالفت خویش با امر خداوند تداوم بخشیدند، خداوند نیز عذاب خود را متوجه آنان نمود و آنها را به صورت حیواناتی مسخ کرد و بعد از سه شبانه روز، عذابی نازل فرمود و آنان را هلاک کرد و فقط کسانی که نهی از منکر می‌کردند، از عذاب خدا مصون ماندند.

نکته‌ها و پیامهای داستان

الف) امتحان الهی: قرآن کریم، گاهی به مسأله آزمایش الهی و لزوم آن در مقاطع مختلف زندگی به صورت کلی پرداخته و فلسفه و حکمت وقوع آن را بیان داشته است، و گاهی به بیان مصداق و یادآوری موارد معینی در زندگی گذشتگان، اعم از پیامبران و امت‌های ایشان و نیز به ذکر میزان موفقیت و سرافرازی و یا احیاناً عدم موفقیت برخی از جوامع، در برابر آزمایش الهی پرداخته است که به نمونه‌ای از آن در این داستان اشاره گردید.

ب) ادامه امر به معروف و نهی از منکر، ولو در صورت احتمال عدم تأثیر: آنچه منشأ بسیاری از کمالات است، داشتن روح احساس مسئولیت در برابر دیگران است. بدیهی است که بارور ساختن این نوع احساس، جامعه توحیدی را به هم پیوند می‌زند و آنان را به قدرت واحدی مبدل می‌سازد.

مسئلاً این اصل، نزد مؤمنان مسئولیت‌پذیر، پدیده‌ای تصویری و تخیلی نیست که تنها در قالب لفظ و شعار بگنجد. بلکه یک اصل عمومی و فراگیر است که در جهت اجرای آن از همه امکانات مادی و معنوی بهره می‌جویند و به همه سطوح جامعه، سلامت و عزت توأم با صفا و اخوت را به ارمغان می‌آورند.

روشن است که بدون اجرای امر به معروف و نهی از منکر در سطح وسیع و بدون دخالت و نظارت عمومی در اصلاح و بازسازی محیط زندگی، گام مثبت و مؤثری را در جهت بهبود جامعه نمی‌توان برداشت و جامعه خوب و ایده آلی را پی ریزی نمود. بلکه تمام روشها در سازندگی جامعه و مراحل مهم بازسازی، به همگانی شدن این اصل اساسی و حیات آفرین بستگی دارد. لذا از نظر قرآن کریم، کسانی که در امر به نیکی‌ها و نهی از زشتی‌ها و طبعاً در خدمت به جامعه انسانی بسیج می‌گردند و بدین ترتیب، به اصلاح جامعه می‌پردازند، به عنوان بهترین افراد امت به شمار می‌روند.

ج) نهی از منکر، باعث مصونیت از عذاب الهی: نهی‌کنندگان از منکر که به انگیزه عشق به مکتب و نظام ارزشی برتر و والاتر، قدم به میدان وعظ و اندرز می‌گذارند و در جهت زدودن بدیها و

انحرافات از سطح جامعه می‌کوشند؛ در دنیا و آخرت از عذاب خداوند مصون می‌باشند. لذا قرآن کریم در جریان داستان مزبور، درباره کسانی که نهی از منکر می‌کردند و در قبال جامعه، احساس مسئولیت می‌نمودند و به وظیفه دینی و انسانی خویش عمل می‌کردند، می‌فرماید: «أَخْيَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ»^۱ (لحظه عذاب فرا رسید و) نهی‌کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم.

د) توجیه اوامر الهی توسط بعضی، به منظور شانه خالی کردن از پذیرش مسئولیت شرعی: داستان «اصحاب السبت»، شاهی گویا بر این مطلب است. البته این معنا در هر عصری دارای مصادیق گوناگونی است. هر کسی در هر موقعیت شغلی و اجتماعی که هست، ممکن است که به نوعی، دستورهای شرعی آشکار را وارونه جلوه داده و در جهت وصول به مقاصد شیطانی خویش، تفسیرهای نادرستی را ارائه دهد و در نتیجه، از انجام حکم الهی و ایجاد حس مسئولیت‌پذیری در اجتماع، به طرق مختلف خودداری ورزد. بنابراین، توجیه مسایل دینی و سرپوش‌گذاردن بر روی حقیقت حکم خداوند، چیز تازه‌ای نیست. بلکه به نقل قرآن، در روزگار پیامبران آسمانی، توسط گروه‌ها و طوایف مختلفی صورت می‌پذیرفته است. و خداوند به آنها وعده عذاب داده است.

هم‌تخلف از دستورهای خداوند، سبب نزول عذاب الهی: کسانی که از اوامر الهی به طور آشکار و پنهان سرپیچی می‌کنند و زیر بار کلام حق نمی‌روند، عذاب دردناک خداوند را متوجه خویش می‌سازند. سرانجام زندگی اصحاب سبت و دهها وقایع و رویداد مشابه آن، نمونه‌های روشنی از خشم و غضب الهی است. این یک اصل عمومی و فراگیر است و برای همه جوامع، در تمامی قرون و اعصار صادق است و هیچگاه کسی از این سنت لایتغیر الهی مستثنی نخواهد بود.

۳- حضرت هود علیه السلام و سرگذشت قوم عاد

هود، اولین پیامبر پس از نوح است که خداوند در قرآن کریم، کراراً از او به عنوان فردی تلاشگر و کوشا در راستای دعوت حق و مبارزه علیه بت پرستی یاد می‌کند.

قوم هود، به نام «عاد» معروف هستند. آنها قومی از عرب بودند از انسانهای ماقبل تاریخ که در جزیره العرب زندگی می‌کردند. آثارشان محو و نابود گردیده است و تاریخ، از زندگی آنان جز داستانهای غیرقابل اعتماد، چیز دیگری ثبت نکرده است. در تورات موجود نیز ذکری از ایشان نیست. آنچه قرآن درباره ایشان یاد می‌کند این است که قومی بودند به نام «عاد» که گاهی هم آنها را «عاد نخستین» نامیده است. زیرا قوم دومی هم به نام عاد وجود داشته‌اند که پس از قوم نوح، در «احقاف» واقع در جزیره العرب سکونت داشته‌اند.^۱

به هر ترتیب، قوم هود به لحاظ جسمانی و نیروی بدنی، کم نظیر بوده‌اند. افرادی متمدن و مترقی، دارای شهرهای توسعه یافته و ساختمانهای مجلل و زیبا و زمینهای حاصلخیز و قابل کشت و باغات و نخلستانهای قابل توجه بودند.

خداوند درباره رشد و تمدن عظیم آنان می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * آلَتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ.»^۲ آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ و با شهر با عظمت «ارم» که همانندش در شهرها آفریده نشده بود.

خداوند، هود را برای هدایت آنها فرستاد تا آنان را از بت پرستی و فساد، رهایی بخشد و به ایشان گفت: خدا را پرستید که معبودی جز او برای شما نیست. شما فقط تهمت می‌زنید (و بتها را شریک او می‌خوانید). ای قوم من، من از شما برای این (رسالت) پاداشی نمی‌طلبم. پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟! و ای قوم من، از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او بازگردید تا باران را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر

نیرویتان یفزاید و گنهکارانه، (از حق) روی برتائید.^۱

آنان در پاسخ به هود گفتند: تو می‌خواهی که ما را از عبادت بت‌ها بازداری، در حالی که آبا و اجدادمان بدان وابسته بودند. تو هیچ دلیلی بر اثبات ادّعای خودت برای ما نیاورده‌ای و ما هرگز با سخنان تو، خدایانمان را ترک نمی‌گوییم و به تو ایمان نمی‌آوریم.^۲ ما معتقدیم که بعضی از خدایان ما به تو غضب کرده‌اند و تو را گرفتار یک نوع بیماری روانی ساخته‌اند که این سخنان را بر زبان می‌رانی و ادعای پیامبری می‌کنی.

هود گفت: ای مردم، چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ من از جانب خدا، پیامبری امین هستم. شما سابقه زندگی مرا می‌دانید که هیچگاه راه خطا و خلاف نرفته‌ام و هرگز دروغ نگفته‌ام. از خدا بترسید و سخن مرا بپذیرید. من از شما مزدی نمی‌خواهم و مزد من فقط با خداست. از کارهای ناروا و بی‌منطق دست بردارید. این ساختمانهای بی‌فایده‌ای که بر فراز تپه‌ها می‌سازید و می‌خواهید که برای مردم، قدرت نمایی و تفاخر کنید، چیست؟ این قصرهای مجلّلی که به امید جاودان ماندن می‌سازید، چه معنایی دارد؟ این بی‌رحمی‌ها و ستمگری‌هایی که در زندگی شما حاکم است، چه فایده‌ای دارد؟ ای مردم، از خشم و غضب خدا بپرهیزید. خداوندی که شما را از اینهمه نعمت که خودتان شاهد و ناظر آن هستید، برخوردار فرموده است. هم سرمایه‌های مادی فراوان و هم نیروی انسانی کارآمد، به صورت فرزندان سالم و توانا به شما بخشیده است. باغهای سبز و خرم و نهرهای جاری به شما عطا کرده است. من از آن می‌ترسم که خداوند، شما را به عذابی دردناک گرفتار سازد و طومار زندگی شما را درهم بپیچد و بساط شما را از روی زمین برچیند.

قوم هود گفتند: ای هود، اگر خدا می‌خواست که پیامبری را به سوی ما بفرستد، فرشته‌ای می‌فرستاد تا پیام او را به ما برساند. ما هرگز دعوت تو را قبول نخواهیم کرد. تو هم آن عذابی را که همواره ما را از آن می‌ترسانی، بیاور که ما را از عذاب خدای تو ترسی نیست.^۳

۱- هود ۵۱-۵۲.

۲- همان، ۵۳.

۳- قصه‌های قرآن، ص ۵۸، سید محمد صفحی.

سرانجام، کفر و لجاجت قوم باعث گردید که مشمول غضب الهی گردند و به خشکسالی سختی مواجه شوند. به گونه‌ای که پیوسته منتظر باران بودند. روزی برای نخستین بار، ابری را مشاهده نمودند و خوشحال شده و به یکدیگر می‌گفتند که این ابر، باران را بدنبال دارد. ولیکن حضرت هود فرمود: خیر، اینچنین نیست. این ابر، عذابی که خودتان طالب آن بوده‌اید را پشت سر دارد.

باد سرد و شدیدی وزیدن گرفت و طوفانی بر پا شد. شن‌ها و ریگ‌ها را بر سر و صورت قوم پاشید. مردم به درون خانه‌های محکمی که ساخته بودند، پناه بردند ولی باد، شدیدتر از آن بود که می‌پنداشتند. درخت‌ها را از ریشه در می‌آورد، افراد را از جا می‌کند و به هوا می‌برد و بر زمین می‌کوبید، ساختمان‌ها را ویران و همه چیز را درهم می‌کوبید. غوغایی بر پا شد و همه چیز را درهم ریخت. هیچکس نمی‌دانست که باید چه بکند و به کجا برود. هفت شبانه روز پیایی، باد می‌وزید و طومار زندگی آن قوم گمراه را درهم می‌پیچید. در آن احوال، هود و مؤمنان در شکاف کوهی به سر می‌بردند. در آنجا از طوفان و گردباد، خبری نبود نسیمی آرام می‌وزید و آنان، سرنوشت قوم را تماشا می‌کردند. بعد از آن مدت، طوفان آرام شد و اوضاع، به حالت عادی بازگشت و از آن مردم، جز قطعات استخوان و خانه‌های خالی شان چیزی به جا نماند.^۱

نکته‌ها و پیامهای داستان

انحرافهای قوم هود، به طور فشرده، عبارت از موارد زیر است:

الف) شرک و بندگی غیر خدا: قوم هود بسان دیگر امت‌ها، از پذیرش دعوت حق سرباز می‌زدند و همواره به دنبال بندگی غیر خدا بوده‌اند. از این رو، حضرت هود از جانب خداوند مأموریت می‌یابد تا به آن قوم بت پرست تفهیم نماید که همه عبادتها و کرنشها، باید متوجه پیشگاه کبریایی شود و هیچگاه به سوی غیر ذات اقدس سر تعظیم فرود نیاورند. زیرا تنها اوست که ملک و سلطنتش دائمی بوده و مشیت و اراده‌اش نافذ است و سر رشته امور را پیوسته به عهده داشته و به هر نحوی که بخواهد، می‌گرداند. بنابراین، باید تنها از خدای متعال

درخواست نمود و از او یاری جست و دست نیاز به جانب او بلند کرد. زیرا موجودیت انسان در مقابل مشیت خداوند، بسی ناچیز است.

ب) انکار آیات الهی و نافرمانی از اوامر پیامبران: با ظهور پیامبران آسمانی و دعوت امتها به یکتاپرستی، اغلب آنان، آیات خداوند را انکار نموده و به دعوت پیامبران الهی اعتنایی نکردند. قوم هود نیز جزو این دسته از امتها می‌باشند که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»^۱ این قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند و پیامبران را معصیت نمودند و از فرمان هرستمگر حق ستیزی پیروی کردند.

ج) اتهامات ناروا به حضرت هود علیه السلام: بنابر نص قرآن کریم، پیامبران الهی نوعاً با اتهامات بی‌اساس و برخورد گستاخانه امتهایشان مواجه بودند؛ در نهایت، مردم فرستادگان خداوند را تکذیب می‌کردند و دعوتشان را نمی‌پذیرفتند.

حضرت هود نیز با چنین امتی نابخرد و لجوج، روبرو بوده است: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۲ اشراف کافر قوم او گفتند: ما تو را در سفاقت (نادانی و سبک مغزی) می‌بینیم و مسلماً تو را از دروغگویان می‌دانیم.

۴- داستان حضرت صالح علیه السلام و قوم ثمود

قوم ثمود از اعراب اصیلی بودند که بین مدینه و شام سکونت داشتند. آنان دارای عمری طولانی بودند. این قوم، پس از قوم عاد می‌زیستند و صاحب تمدن بزرگی بودند. به عمران و آبادانی می‌پرداختند و به ساختن قصر و خانه‌های زیبا و محکم اقدام می‌ورزیدند. کشاورزی، شغل عمده آنان به حساب می‌آمد.

این قوم از سرنوشت شوم عاد، عبرت نگرفته و پیوسته به فساد و طغیان می‌پرداختند و به

پرستش تنها اقدام کردند؛ به گونه‌ای که از حدّ افراط نیز تجاوز کردند. خداوند برای هدایت آنان، صالح پیغمبر را فرستاد و او از خاندانی شریف و مشهور به عقل و کاردانی بود. حضرت صالح بسان دیگر پیامبران، با رأفت و مهربانی با قومش به گفتگو می‌پرداخت و ایشان را به اعتقاد به وحدانیت خداوند فرا می‌خواند و از عبادت اصنام، بر حذر می‌داشت و از آنان درخواست می‌نمود که در میان خود به عدل و احسان رفتار کنند، به تقوّ و برتری جویی نپردازند، اسراف نکنند، طغیان نمایند و همه آنها را از عذاب الهی بیم داد. وی با حکمت و موعظه حسنه، مردم را به دین خدا دعوت می‌کرد و در برابر فشارها و آزارها برای خدا تحمّل می‌نمود. اما جز گروه اندکی از مردم ناتوان، کسی به او ایمان نیاورد.^۱ آری، طغیانگران و گردنکشان، به او ایمان نیاوردند و در راه باطل پافشاری کردند و عناد و لجاجت خود را تا جایی رساندند که از صالح، تقاضای معجزه کردند و مدّعی شدند که اگر معجزه مورد نظر را مشاهده کنند، گفتار او را تصدیق خواهند کرد. در آن منطقه، صخره عظیمی بود که قوم ثمود آن را مقدس می‌پنداشتند و می‌پرستیدند و روز اول هر سال، اطراف آن صخره گرد می‌آمدند و قربانی می‌کردند. لذا پیشنهاد کردند که از این صخره مقدس، ماده شتری بیرون آور که بچه‌ای هم همراهش باشد. صالح علیه السلام نیز به اذن خداوند، درخواست آنان را عملی ساخت و به آنان گفت: ای قوم خدای یگانه را که جز او خدایی نیست پرستید که برای شما، حجتی از سوی پروردگارتان آمد. این شتر خدا و معجزه‌ای برای شما است. او را آزاد بگذارید تا در زمین خدا چرا کند و به آن آسیب نرسانید که به عذاب دردناکی دچار خواهید شد.^۲ آنگاه گفت: این ناقه تمامی آب قنات را در یکروز می‌خورد و روز بعد، آب سهم شما است و در مقابل، تمامی شیر مورد نیاز شما را تأمین خواهد کرد.

این وضع ادامه داشت تا اینکه سرانجام، قوم صالح نه تنها دست از شرک و بت پرستی برنداشتند، بلکه به کفر و الحاد خود تداوم بخشیده و فردی شقی را برای کشتن ناقه گسیل داشتند که ناقه را به قتل رساند. آنگاه به صالح گفتند: اگر راست می‌گویی، آنچه به ما وعده

۱ - المیزان، ذیل آیات (۶۱ - ۶۸) سوره هود.

۲ - اعراف، ۷۳.

می‌دهی برای ما بیاور. صالح علیه السلام گفت: (تنها) سه روز در خانه‌های تان از زندگی بهره‌مند شوید. این وعده‌ای است که نمی‌تواند دروغ باشد.^۱

سپس برای نابودی صالح، طرحها و نقشه‌هایی را پی‌ریزی کردند و میان خود متعهد گردیدند که شبانه به خانه صالح هجوم می‌بریم و او را به قتل می‌رسانیم و چون قاتل مشخص نیست، به وابستگان و نزدیکانش می‌گوییم که ما اطلاعی از نحوه قتل نداریم و به این ترتیب، ماجرا خاتمه می‌یابد. آنها به مکر و نیرنگ پرداختند ولی غافل از اینکه مکر الهی، غیر قابل جبران است. ناگهان صاعقه‌ای سهمگین بر آنان فرود آمد و زمین لرزه و صیحه‌ای بر آنان نازل گردید که در خانه‌هایشان بی‌جان شدند.^۲ آنگاه صالح از آنان روگرداند و گفت: ای قوم من پیغام پروردگار خویش را رساندم و به شما خیرخواهی کردم ولی شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید.^۳

نکته‌ها و پیامهای داستان

الف) زیاده روی در مصرف نعمتها و عیاشی: قوم ثمود که از نعمتهای فراوان دنیا برخوردار بودند، دارای شهرهای آباد با ساختمانهای مجلل و زیبا بوده و عمدتاً به شغل کشاورزی اشتغال داشتند، آنچنان غرق در مادیات و اساساً به دنیا‌بارگی دچار بودند که هدفی جز خوشگذرانی و بی بند و باری نداشتند.

ب) شک و تردید نسبت به دعوت الهی: تردید و یا بدگمانی در برابر حقایق جهان هستی و ایجاد وسوسه و دغدغه خاطر در جامعه، از خصایص روحی دشمنان دین است که همواره در برابر دعوت حق منادیان توحید، خصمانه برخورد می‌کنند و هیچگاه حاضر نیستند که وجدان خود را به کرسی قضاوت بنشانند و حق را از باطل متمایز سازند و خویشان را از حصار تحیر و اضطراب رهایی بخشند.

قرآن کریم از زبان قوم صالح، علت امتناع آنها از دعوت پیامبرشان را چنین بیان می‌دارد:

۲ - اعراف، ۷۸.

۱ - هود، ۶۵.

۳ - همان، ۷۹.

«إِنَّا لَنَى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ»^۱ ما در مورد آنچه به سوی آن دعوتمان می‌کنی، در شک و تردید هستیم.

ج) بندگی غیر خدا: یکی از گرفتاری‌هایی که جوامع بشری بدان مبتلا هستند، کناره‌گیری از توحید و گرایش به شرک و بت‌پرستی، به انحای مختلف است. از این رو، انبیای الهی برای رهایی بشر از این نوع اسارت، مجاهدتهای فراوانی نموده‌اند و جملگی شعارشان این بود: «أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۲ خدای یکتا را پرستیدو از طاغوت اجتناب کنید. و «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۳ برای خدا شریکهای قرار ندهید در حالی که می‌دانید. در حقیقت، محور دعوت همه پیامبران، توحید در عبادت بود و مردم را از شرک و دوگانه‌پرستی برحذر می‌داشتند، اما مردم، لجوجانه انکار می‌کردند چنانکه قوم صالح به حضرت صالح می‌گفتند:

«قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا»^۴ تو پیش از این، مایه امید ما بودی. آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟

۵- داستان حضرت شعیب علیه السلام و سرانجام قومش

در جنوب سرزمین شام، کنار خلیج عقبه، شهری آباد و پر نعمت به نام «مدین» بود. ساکنان این شهر، اغلب مرفه و دارای مکت و مال بودند و همین امر سبب فساد و انحرافات عقیدتی و اخلاقی آنها گردید و به طور کلی، به پرستش بتها مشغول بودند. از جمله ناهنجاریهای اخلاقی و اجتماعی آنها، خیانت در مال مردم و کم‌فروشی بود. شعیب علیه السلام که مردی نیک‌سیرت و سخنوری زبردست بود، به هدایت و راهنمایی آنان پرداخت و با عطف و مهربانی، آنها را از این انحرافات برحذر داشت و گفت:

ای قوم من، خدا را پرستش کنید که جز او، معبود دیگری برای شما نیست. پیمان و وزن را

۱ - هود، ۶۲.

۲ - نحل، ۳۶.

۳ - بقره، ۲۲.

۴ - هود، ۶۲.

کم نکنید (و دست به کم‌فروشی نزنید). من (هم اکنون) شما را در نعمت می‌بینم؛ (ولی) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم. ای قوم من، پیمان‌ه و وزن را با عدالت، تمام دهید و بر اشیا (و اجناس) مردم، عیب نگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین به فساد نپردازید. آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم. گفتند: ای شعیب، آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند، ترک کنیم یا آنچه را که می‌خواهیم، با اموالمان انجام ندهیم؟ تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی. گفت: ای قوم! به من بگوئید که اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی به من داده باشد، (آیا می‌توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز نمی‌خواهم چیزی را که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم. من تا آنجا که توانایی دارم، جز اصلاح نمی‌خواهم و توفیق من، جز به دست خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم.^۱

شعیب علیه السلام، خیلی تلاش کرد تا آنان را هدایت نماید ولی اثری نداشت. لذا دفع شَرّ این قوم را از خداوند درخواست نمود و خداوند نیز دعایش را مستجاب فرمود و صیحهٔ آسمانی و زلزله را بر آنها مسلط کرد و چنان آنها را نابود ساخت که گویی هرگز از ساکنان آن دیار نبودند! خدای متعال، شعیب علیه السلام و کسانی را که به او ایمان آورده بودند با رحمت خود نجات داد.

نکته‌ها و پیامهای داستان

الف) خوی رفاه‌طلبی و زیاده‌روی در مصرف اموال: اگر بشر به بیماری «دنیا‌بارگی» و «رفاه زدگی» دچار شود، به جای روی آوردن به معنویات، به پرستش مظاهر مادی فریبده دنیا می‌پردازد و به نوعی بدان دلبستگی پیدا می‌کند و مسلماً از شناخت حقایق جهان هستی باز می‌ماند. زیرا آنها زندگی را با خوشگذرانی و اسراف تعریف می‌کنند و همین خوی دنیا‌طلبی و مادی‌گرایی، مانع از پذیرش دعوت مردان الهی می‌گردد.

ب) کم فروشی و خیانت در مال مردم: از جمله انحرافات قوم شعیب، انحراف اقتصادی و تقلب در معاملات بود و این پدیده شوم و خطرناک، در واقع یکی از علل سقوط آنها به شمار می‌رود.

چنانکه قرآن کریم با اشاره به این مطلب می‌فرماید:

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»^۱ حق پیمانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید) و دیگران را به خسارت نیفکنید و با ترازوی صحیح، وزن کنید و حق مردم را کم نگذارید و تلاش برای فساد در زمین نکنید.

ج) عبادت غیر خدا: قوم شعیب به شرک و بت پرستی سخت آلوده بودند و لذا در برابر شعیب عليه السلام به مبارزه برخاستند و در راه باطل خود سر سختی نشان می‌دادند. روشن است که دعوت شعیب عليه السلام بر پایه توحید در عبادت بود و آنان را از پرستش غیر خدا بر حذر می‌داشت. لازم به ذکر است که در میان اقسام توحید، تأکید بیشتر قرآن، بر روی توحید در عبادت است و هرگز اقسام دیگر توحید، بسان این قسم مورد بحث قرار نگرفته است و جهان دیروز و امروز، بیشتر به چنین شرکی آلوده است. از این جهت به گمان قوی می‌توان گفت که مقصود از «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» همان شرک در عبادت و دوگانه پرستی است که دامن عرب جاهلی و کلیه بت پرستان آن روز و امروز را گرفته است، نه شرک در ذات و یا شرک در افعال.^۲

توبه از گناهان

□ حجة الاسلام والمسلمین احمد صادقی اردستانی

اگر پدر و مادر، طفل خویش را که محصول زندگی آنان است، در معرض انحراف و تباهی و اتلاف ببینند، در مقام چاره و اصلاح او بر می آیند. اصولاً هر صانعی نسبت به مصنوع خویش حساسیت دارد و هنر و کمال خود را در آن متجلی می بیند و برای حفظ آن کوشش لازم را مبذول می دارد.

از تمثیلهای معروف است که «کسی کوزه ای از کوزه گری خرید و آن را در حضور او شکست! این عمل چند بار تکرار شد و خشم کوزه گر را برانگیخت! خریدار گفت: چرا نگران می شوی؟ من وجه کوزه های شکسته را به تو پرداخت می کنم! کوزه گر گفت: درست است، ولی شکستن مصنوع من در حضور من که برای آن زحمت فراوان کشیده و کمال و سلامت آن را می خواهم، سخت ناراحت کننده است!»

خداوند متعال، از پدر و مادر به انسان مهربانتر است و از هر صانع نسیبی نسبت به مصنوع خویش حساستر می باشد؛ زیرا علاوه بر اینکه انسان را بر فطرت توحید و پاکی آفریده، او را «مِثْل» خود قرار داده، تا با نمایش آثار قدرت و حکمت خویش در این مخلوق، کرامت خویش و تکامل انسان را به سامان رساند.

خداوند راه رسیدن به این تکامل را در آیه: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ بیان فرموده است. دربارهٔ راز خلقت و فلسفهٔ عبادت هم امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، بِمَنِّهِ وَرَحْمَتِهِ لَمْ يَفَرِّضْ عَلَيْكُمُ الْفَرَائِضَ لَمْ يَفْرِضْ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ، بَلْ رَحْمَةً مِنْهُ...»^۲

من نکردم خلق، تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم.^۳

راه چاره

عوامل و موانع بازدارنده درونی و برونی مختلفی در راه تکامل وجود دارد؛ چه اینکه پیمودن آن، گرده‌ها و سختیها در پیش دارد، اما راه گناه و لغزش - که مهمترین عامل آن «نفس امّاره»^۴ است - برای عموم افراد، راه آسان و سهلی به نظر می‌رسد! چنانکه در برون انسان و در محیط زندگی او هم، موانع فراوانی وجود دارند که او را از تکامل باز داشته و به انحراف و انحطاط می‌کشاند!

بنابراین، نفس امّاره (به عنوان یک نیروی بازدارنده درونی) و عوامل فراوان برونی، انسان را به کجی و آلودگی و درماندگی و جدا شدن از فضل و کمال سوق می‌دهند. عموم افراد بشر غالباً به این موانع مبتلا می‌شوند، ولی تنها بعضی از آنان راه چاره می‌یابند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِنَّ كُلَّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ، وَ خَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ.»^۵

با توجه به این عوامل، خداوند مهربان، از راه لطف، راه چاره و بازگشتی را در برابر انسان گشوده تا او ناامید نشود، هویت خویش را نادیده نگیرد و با انتخاب راه بازگشت هویت انسانی خویش را باز یافته، با خدا و فضیلت آشتی کند و راه خیر و صلاح و تکامل خود را استمرار بخشد.

۱ - ذاریات، ۵۶.

۲ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۵.

۳ - مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۴۹.

۴ - «... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» یوسف، ۵۳.

۵ - الدرالمختور، ج ۱، ص ۲۶۱.

این لطف خداوند، سپاس و شکر فراوانی را می‌طلبد. امام زین العابدین علیه السلام به پیشگاه خداوند با سپاس فراوان چنین می‌گوید: «إلهی أنت الذی فتحت لی عبادک باباً إلى عفوک، سَمِیْتُهِ التَّوْبَةَ، فَقُلْتُ: تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ...»^۱ خدای من! تو آن خدایی هستی که، برای بندگان دری به عفو خویش گشوده و نام آن را توبه گذاشته‌ای و فرموده‌ای که به سوی خدا بازگشت کنید.

لطف تو مگر پیش نهاد پای و گرنه بخشیدن جرم چو منی، کار مُحال است! آری، از باب همین لطف و مهر است که خداوند هم به بنده عصیانگر دستور توبه و بازگشت و پاک شدن از گناه می‌دهد و هم از توبه بنده گناهکار خرسند می‌گردد.

امام باقر علیه السلام فرموده: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ قَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ لَيْلَةً ظِلْمًا فَوْجَدَهَا...»^۲ خرسندی خداوند متعال، در توبه گناهکار از خرسندی مردی که در شب تاریک (دریابان) مرکب و توشه و زاد خویش را گم کرده و ناگاه آن را پیدا می‌نماید، بیشتر است.

مراحل توبه

قرآن کریم، از لغت «توبه» و مشتقات فعلی آن، ۱۰۷ مرتبه سخن به میان آورده و هفت بار با فرمان «توبوا»، همگان را به بازگشت از گناه و آشتی و اطاعت خود دعوت کرده است؛ اما موضوع مهمی که درباره «توبه» باید مورد توجه قرار گیرد و احادیث فراوانی بر آن تأکید دارد، این است که اصولاً توبه با طی همه مراحل آن، صورت واقعی به خود می‌گیرد و نتیجه مطلوب و سرنوشت ساز را خواهد داشت.

امام علی علیه السلام فرمود: «التَّوْبَةُ عَلَى أَرْبَعَةِ دَعَائِمٍ: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ، وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، وَ عَزْمٌ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ...»^۳ توبه بر چهار پایه استوار است: پشیمانی با قلب، طلب آمرزش با زبان، عمل به وسیله اعضا و جوارح، و اراده و تصمیم جدی بر اینکه به گناه و آلودگی گذشته بازگشت ننماید.

۱- مفاتیح الجنان، مناجات‌التائبین، ص ۱۱۸ - ۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۵

۳- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۱

بنابراین، توبه صرفاً یک لفظ نیست، نخست باید قلب از گناه پشیمان و متنفر شود، بعد با زبان، شعار ترک گناه را برای دیگران و تلقین به نفس را برای خویش استمرار بخشد، سپس اعضای بدن و عناصر فعال وجودی، به جای گناه و تباهی به حوزه اعمال صالح و نیک وارد شود تا فرد، دیگر آن عنصر قبلی نباشد و بالاخره، دیگر هیچ گاه تصمیم بازگشت به زشتی و تباهی و آلودگیهای قبلی، نداشته باشد.

بدین جهت است که وقتی کسی در حضور امیرمؤمنان (علیه السلام) به خاطر درخواست آموزش از خداوند، کلمات «استغفار» را بر زبان جاری می‌کرد، آن حضرت با جمله: «مادرت بر مرگت اشک بریزد»، او را مورد نکوهش قرار داد، طلب آموزش را مقام والایی شمرد و برای آن شش مرحله بدین شرح بیان فرمود:

- ۱- پشیمانی جدی از همه اعمال بد گذشته
- ۲- تصمیم جدی برای خودداری از همه گناهان
- ۳- بازگرداندن همه حقوق و بدهیهای مادی و معنوی به مردم و بری‌الدِّمه شدن
- ۴- جبران و تدارک هر عمل و عبادت واجب و از دست رفته.
- ۵- آب کردن تمام گوشت‌هایی که از راه حرام، در بدن روییده
- ۶- تحمّل رنج و چشیدن لذت عبادت و بندگی خدا، به همان حدی که گناه، لذت بخش بوده است.^۱

اگر لذت ترک لذت، بدانی	دگر لذت نفس، لذت نخوانی
سفرهای علوی کند، مرغ جانت	گراز چنبر آز، بازش رهانی
گراز باغ آنست، گیاهی برآید	گیاهت نماید، گل بوستانی
چنان می‌روی ساکن و خواب در سر	که می‌ترسم، از کاروان بازمانی
وصیت همین است، جان برادر	که اوقات ضایع مکن، تا توانی. ^۲

۱- نهج البلاغه فیض، ص ۱۲۸۲، ح ۴۰۹- ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۵۶- بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۶.

۲- کلیات سعدی، ص ۵۱۹.

شرایط توبه

توبه را از یک لحاظ، به دو قسم تقسیم کرده‌اند: یک دسته از گناهان، کوچک و کم شعاع هستند و صرفاً با استغفار و پشیمانی قلبی، جبران می‌شوند اما دسته دیگری از گناهان، هم بزرگ و ویران‌کننده هستند و هم اثر وضعی در پی دارند. این دسته، اضافه بر پشیمانی قلبی و استغفار با زبان، اقدام عملی و جبران مافات و ترمیم خرابیهای به وجود آمده را نیز می‌طلبد. در یک تقسیم‌بندی دیگر، گناهانی را که ممکن است انسان مرتکب شود، به سه دسته می‌توان تقسیم نمود که قهراً توبه از آنها به حسب موارد سه گونه خواهد بود که اندکی به شرح آن می‌پردازیم:

الف: ستم به خویشان

خداوند ستم به خویشان را در قرآن کریم با تعبیر: «فَإِنَّهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ»^۱ مطرح کرده است. منظور از این دسته لغزشها و خطاها، گناهان و اشتباهات و لغزشهایی هستند که در مرحله نخست و به طور کلی، زیانها و ضررها و ضربه‌های آن، متوجه خود انسان می‌گردد؛ انسان از این ناحیه به جان و مال و حیثیت خویش صدمه زده و موجب عدم پیشرفت و موفقیت یا فقر و عقب افتادگی و گرفتاری خویش می‌گردد.

در این گونه موارد، گرچه گناهکار در حق خود ظلم روا داشته، ولی چون اصولاً پای شخص دیگر و حق دیگری در میان نیست، با استغفار و جبران خطاها و ضررها، آسانتر می‌توان از آنها توبه کرد و راه خیر و صلاح و سعادت دنیوی و اخروی را در پیش گرفت.

ب: حق الله

فطرت پاک و سالمی که خداوند در نهاد انسان قرار داده، اعضاء و جوارح و نعمتهای مادی و معنوی که برای او فراهم آورده، پانزده میلیارد سلولی که در مغز او به ودیعت گذاشته و بالاخره، «ارسال رسل و انزال کتب» همه برای این است که انسان دچار غفلت نگردد و به

انحراف و انحطاط فرو نلغزد؛ به «اخلاق الله»^۱ اگراید و راه تکامل را پیماید.

اما متأسفانه، انسان بر اثر تأثیرپذیری از عوامل درونی و بیرونی، این همه نعمت و هدایت را نادیده می‌گیرد، در برابر خدا و دستورات پروردگار عالم، عصیان و سرکشی می‌کند و در حق خدا و احکام دین الهی ستم روا می‌دارد.

برای توبه از این دسته گناهان، اگر شرک و کفر صورت گرفته، باید «توحید» و یکتاپرستی را جایگزین نمود و اگر در احکام و فروع دین خداوند، کوتاهی، نقصان و تعطیلی واقع شده، باید به تکمیل و جبران آنچه از دست رفته، اقدام نمود.

البته جبران بعضی از گناهان مشکل است، اما چون خداوند کریم و رحیم است و اصولاً خود بندگان را به توبه فراخوانده، گاهی توبه و استغفار از گناهان به راحتی عملی می‌گردد. از باب نمونه، درباره کسی که بی جهت روزه خواری - که حق الله است - کرده، در رساله عملیه می‌خوانیم: «کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید یک بنده آزاد کند یا به دستوری که در مسأله بعد گفته می‌شود، دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام، یک «مد» که تقریباً ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد؛ و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، هر چند «مد» که می‌تواند به فقرا طعام بدهد، و اگر نتواند طعام بدهد، باید استغفار کند، اگر چه مثلاً یک مرتبه بگوید: استغفر الله...»^۲

بنابراین، توبه در مورد «حق الله» آسان است، حتی گاهی اوقات که گناه جنبه «حق الناس» به خود می‌گیرد مثلاً در «عمل منافی عفت» و «تجاوزات جنسی» افشای آن مجاز نیست و به خاطر پیشگیری از عوارض سوء آن، می‌توان میان خود و خدا توبه جدی داشت. (مثل داستان «ماعز بن مالک» و زنی از بنی غامد. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۱ - ۵۳۰)

امام صادق علیه السلام فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ: يَا دَاوُدُ! إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَحْيَا مِنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ غَفَرْتُ لَهُ، وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَقَّقَةَ، وَ

۱ - عن الصادق عليه السلام: «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ»، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

۲ - توضیح المسائل، امام خمینی رحمته الله.

أَبْدَلَتْهُ الْحَسَنَةَ، وَلَا أَبَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۱ خداوند متعال به داوود پیامبر وحی فرستاد: ای داوود! اگر بندهٔ مومن من مرتکب گناه شود، سپس توبه و بازگشت نماید و از آن گناه منصرف شود، و هنگام یادآوری آن گناه، از من حیا و شرمساری داشته باشد، او را می‌آمرزم، فرشتگان مراقب را از ثبت گناه او به فراموشی وا می‌دارم و گناه او را به ثواب تبدیل می‌گردانم! و من از گناه او چشم‌پوشی می‌کنم، زیرا ارحم الراحمین هستم.

سعدی هم آورده: «هرگاه یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست‌انابت به امید اجابت به درگاه حق جلّ و علا بردارد، ایزد تعالی در وی نظر نکند، بازش بخواند: باز اعراض کند، بازش به تضرع و زاری بخواند، حق سبحانه و تعالی فرماید: «یا ملائکتی! قد استحييتُ من عبدی، و لیس له غیری، فقد غفرتُ له» دعوتش را اجابت کردم و حاجتش را برآوردم، که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه، بنده کردست و او شرمسار^۲

ج: حق الناس

نوع دیگر از گناهان که ممکن است به وجود آیند، و توبه از آنها شرایط سنگین‌تری دارد، تجاوز به حقوق دیگران است که، امام علی (علیه السلام) آن را «مظالم العباد»^۳ و امام زین العابدین (علیه السلام) آن را «تضييع حقوق الإخوان» نامیده است.^۴

در حدیث می‌خوانیم: پیامبر ﷺ به خانهٔ کعبه نگاه کرد، آن را مورد تعظیم قرار داد و عظمت آن را بیان کرد و سپس ادامه داد: حق و احترام یک مؤمن از تو بالاتر است؛ لَأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَ مِنْ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةً، مَالَهُ، وَ دَمَهُ، وَ أَنْ يَظُنَّ بِهِ ظَنًّا سَوَاءً.^۵

بر این اساس، مردم و مؤمنان دارای سه نوع حق، احترام و مصونیت می‌باشند؛ به موازات همین سه حق ممکن است سه نوع ظلم و ستم به آنان روا گردد و بر همین پایه، سه نوع توبه هم

۱ - ثواب الاعمال، ص ۱۵۸ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۸.

۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳ - گلستان سعدی، دیباجه، ص ۵.

۴ - بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱.

۵ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۵.

واجب می‌گردد که اندکی به توضیح آنها می‌پردازیم:

۱- تجاوز به مال

همان‌طور که در روایت نبوی ﷺ خواندیم، مال و دارایی مؤمن و گاهی اموال دیگران محترم است و مصونیت دارد و اتلاف و تجاوز و تصرف در آن مجاز نیست. بنابراین، اگر کسی از راه ربا، رشوه، فریبکاری، سرقت و بالاخره هرگونه تصرف نامشروع، مالی را از کسی خورده باشد، توبه از آن مشروط به تحصیل رضایت صاحب مال یا باز پس دادن آن مال است.

پیرمردی که در دستگاه بنی‌امیه در عصر حجاج بن یوسف ثقفی، مسئولیت داشت و اموالی نیز اندوخته بود. از امام باقر (ع) سؤال کرد: «هل لی من توبه؟» امام (ع) مکشی کرد و فرمود: «لا، حتی تؤدّی إلى کلّ ذی حقّ حقّه»^۱

۲- لطمه به جان

اگر کسی به جان مسلمانی، لطمه‌ای از قبیل ضرب و جرح وارد آورد یا خدای ناکرده مرتکب قتل یا خونریزی - که در روایت فوق، با تعبیر «دمیه» مطرح گردیده بود - گردد، توبه او مشروط به پذیرش دیه و قصاص یا جبران به نحو دیگری است. آری موضوع ضربه به جان و بدن افراد، تا آن حد مورد اهمیت و مؤاخذه است که حتی خداوند هم از آن صرف‌نظر نمی‌کند! امام علی (ع) فرمود: خداوند می‌فرماید: «لا یجوزنی ظلم ظالم و لو کفّ بکفّ و لو مسحّه یکفّ...»^۲ به عزّت و جلال خودم سوگند، از ظلم هیچ ظالمی نخواهم گذشت، اگر چه به اندازه دست به دست زدنی باشد، یا با فشار دادن دستی از روی ستم، محقق شده باشد.

اضافه بر لطمه جسمی و بدنی که ظلم و ستم در حقّ دیگران است، اگر کسی با ترساندن و اندوهگین ساختن، آزرده و خلاصه ضربه بر اعصاب و روان کسی موجبات ناراحتی او را فراهم آورد، در صورتی توبه او پذیرفته می‌گردد که همه ضربه‌ها و خسارتهای وارده را

۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۳ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۹.

جبران نماید. و اگر چنین نکند، در دنیا و آخرت کیفر کردار ناروای خویش را خواهد دید.

این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آید، نداها را صدا^۱

۳- ضربه به آبرو

عرض و آبروی افراد هم، دارای حرمت و مصونیت فوق العاده‌ای است و اگر به وسیله غیبت، تهمت، افشاگری و هرگونه رفتار دیگری، مورد آسیب و ضربه قرار گیرد، ظلم بزرگی در حق او شده و گناهکار متجاوز، به شرطی می‌تواند توبه کند که هر زبانی را وارد آورده و هر حیثیتی را به باد داده، به صورت اول برگرداند:

آیا این کار امکان دارد؟ آیا اگر حیثیت مؤمنی بدین وسایل شکسته شد و در نظر مردم بی اعتبار و بی آبرو گردید، می‌توان آن را باز گرداند؟ متجاوزان چگونه می‌توانند از این کارها توبه کنند؟ و آب رفته را به جوی بازگردانند؟!

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرَةٌ»^۲ هر کس حیثیت مؤمنی را بشکند، بر او واجب است که آن را جبران نماید. امام علی علیه السلام فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ، فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ»^۳

توبه نصوح

کاملترین «توبه» ای که قرآن کریم بیان داشته توبه نصوح است: «توبوا إلى الله تَوْبَةً نَصُوحًا»^۴؛ اما «توبه نصوح» چگونه است؟ احادیث و اقوالی را که در این باره وارد شده، مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱- امام کاظم علیه السلام فرمود: «أَنْ يَتُوبَ الْعَبْدُ، ثُمَّ لَا يَرْجِعَ فِيهِ...»^۵

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: «هُوَ أَنْ يَتُوبَ الرَّجُلُ مِنْ ذَنْبٍ، وَيَتَوَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَيْهِ أَبَدًا»^۶

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵.

۲ - خصال صدوق، ص ۴۴۸ - اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۱.

۳ - تحریم، ۸.

۴ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۳.

۵ - کافی، ج ۲، ص ۴۳۲ - معانی الاخبار، ص ۱۶۹.

۶ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰.

۳- علامه طبرسی می‌نویسد: «توبه نصوح، توبه‌ای است که فقط به خاطر رضای خدا صورت گیرد.»^۱

۴- طبق روایت ابن عباس، معاذ بن جبل معنای توبه نصوح را از پیامبر ﷺ سؤال کرد؛ آن حضرت فرمود: «أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ، ثُمَّ لَا يَرْجِعَ فِي ذَنْبٍ، كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ.»^۲ [توبه نصوح] این است که شخص گنهکار، پس از توبه به گناه باز نگردد همانطور که شیر به پستان برنمی‌گردد.

۵- نصوح، از «نَصَحَ» به معنای نصیحت و خیرخواهی است و منظور از «توبه نصوح» توبه‌ای است که توبه کننده در راه خیر و صلاح خویش قدم گذارد، به گونه‌ای که عمل او موجب عبرت و پندپذیری دیگران هم گردد.^۳

۶- نصوح، از نَصَاحَةُ الثَّوْبِ، یعنی خیاطی لباس گرفته شده؛ همان‌طور که خیاط با عمل خود پارگی لباس را ترمیم می‌کند، بریدگی آن را به هم وصل می‌گرداند و سستی آن را محکم و استوار می‌سازد، کسی هم که توبه می‌کند، گسیختگی ایمان خود را ترمیم می‌کند، بریدگی و جدایی خود از خدا و اولیای او را که به وسیله گناه به وجود آمده، مرتبط و متصل می‌نماید و سستی دین خود را با اطاعت و عبادت، به قوام می‌رساند.^۴

۷- سعید بن جبیر، گفته: توبه نصوح، آن است که انسان، گناه را پیوسته مدّ نظر داشته و دیگر آن را مرتکب نشود^۵ و با استغفار به زبان، پشیمانی با قلب و خودداری اعضا و جوارح بدن از گناه، تحقق یابد.^۶

۹- کلبی گفته: توبه نصوح توبه قبول شده است و قبولی آن تحقق نمی‌یابد، مگر اینکه در آن، ترس از عدم قبولی، امید به قبولی و اطاعت پیوسته وجود داشته باشد.^۷

۱۰- امام حسن عسکری (ع) در پاسخ به نامه «احمد بن هلال» در تفسیر «توبه نصوح» نوشته

۱ - مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۸. ۲ - همان.

۳ - مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۸ - منهج‌الصادقین، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

۴ - همان. ۵ - همان.

۶ - مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۲۰. ۷ - همان.

است: «أَنْ يَكُونَ الْبَاطِنُ كَالظَّاهِرِ وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ»^۱ توبه نصوح، توبه‌ای است که ظاهر و باطن انسان گناهکار، از گناه پاک گردد، بلکه باطن بهتر و پاکتر از ظاهر شود.

آری، چنین توبه‌ای، با خصوصیات و شرایطی که بیان شد، توبه واقعی مطابق با موازین شرعی است؛ درباره همین توبه است که پیامبر ﷺ فرمود: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ، كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ...»^۲

با توجه به مزایای توبه و بازگشت از گناه به سوی خدا، و با توجه به اینکه امام صادق علیه السلام درباره نخستین زیان گناه فرموده: «إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ، خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ...»^۳ گناه موجب سیاهی و قساوت قلب می‌گردد، طبق آیات قرآن و احادیث فراوان، فقهای عظام، فتوا به وجوب توبه داده و حتی وجوب توبه را از لحاظ نقل و عقل «وجوب فوری» دانسته‌اند.^۴

توبه اضلال

پس از کفر و شرک نسبت به خداوند متعال، «اضلال و گمراه کردن افراد از مسیر حق و دین» از بزرگترین گناهان است. بزرگی و خطر گمراه کردن دیگران تا آن جاست که وقتی امام صادق علیه السلام آیه: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ...»^۵ را تفسیر می‌کند، می‌فرماید: «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ، فَقَدْ قَتَلَهَا»^۶ هر کس، کسی را از راه هدایت بیرون ببرد، و به گمراهی بکشانند، مثل این است که او را به قتل رسانده است!

روی این حساب، اگر کسی با گفتار و رفتار خویش یا هر شیوه دیگری، شخص یا افرادی را از راه خدا و دین، به گمراهی و تباهی فکر و عقیده مبتلا گرداند، در صورتی توبه او به درگاه خداوند و نسبت به گمراه شدگان پذیرفته می‌شود که، آنان را از گمراهی و تباهی بیرون آورد و به هدایت برساند.

۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲.

۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

۳ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۷.

۴ - شرح تجرید، المسألة الحادية عشر، ص ۳۳۱.

۵ - مانند، ۳۴.

۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، چاپ آل البيت، ص ۱۸۷ - ۵۴.

صاحب وسائل الشیعه تحت عنوان «اشترائطُ توبهٍ مَنْ أَضَلَّ النَّاسَ...» روایتی را از امام صادق علیه السلام بدین مضمون آورده است: در زمان گذشته، مردی دینی تأسیس کرد و مردم را بدان فرا خواند. افراد زیادی را گمراه کرد؛ اما وقتی به گناه و لغزش بزرگ خود پی برد و به انابه و توبه روی آورد، خداوند به پیامبر آن زمان وحی فرستاد تا به آن مرد اعلام کند: «وَعَزَّيْ لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ، مَا اسْتَجَبْتُ لَكَ، حَتَّى تَرُدَّ مَنْ مَاتَ عَلَى مَا دَعَوْتُهُ إِلَيْهِ، فَيَرْجِعَ عَنْهُ.»^۱ به عزت خودم سوگند، اگر آن قدر مرا بخوانی که اعضای بدنت از هم گسیخته گردد. دعا و توبه تو را نمی‌پذیرم تا آنهایی که گمراه کرده‌ای و مرده‌اند را به راه حق و هدایت برگردانی. ■

تحکیم نهاد خانواده در اسلام

□ حجة الاسلام و المسلمین سید احمد خاتمی

مقدمه

نهاد خانواده از نهادهای اصیل جامعه است که صلاح و فساد آن تأثیر مستقیم در صلاح و فساد جامعه دارد. بر این اساس، اسلام هم بر تشکیل این نهاد و هم بر تحکیم آن، تأکید فوق العاده‌ای داشته و تلاش نموده است که این نهاد تأثیر گذار، با نگاه مکتبی جان گرفته و با همین نگاه تداوم یابد.

خانواده در فرهنگ اسلام

در فرهنگ اسلام، تشکیل خانواده تنها برای اشباع غرایز و تکثیر اولاد نیست، بلکه پاسخی است به ندای فطرت؛ زیرا خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که در سایه ازدواج و تشکیل خانواده آرامش و سکون می‌یابد:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۱ و از نشانه‌های خداوند آن است که برای شما از جنس خودتان

۱ - روم، ۲۱ - ترجمه منظومه این آیه چنین است:

[و از آیات دیگر که بایست گفت

یکی اینکه خلقت نمودست حفت

همسرانی آفرید تا با آنها آرامش یابید و بین شما دوستی و مهربانی برقرار ساخت؛ در این امر نشانه‌هایی برای اندیشمندان است.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا...»^۱

[شما را خداوند روز نخست زخاک و زنطفه بکردی درست

که در خلقت آدمی کردگار شما را همی جفت داده قرار]^۲

انسان به گونه‌ای خلق شده است که گویی کمال دنیا و آخرتش در سایه ازدواج شکل می‌گیرد؛ شاید بر همین مبنا بود که حضرت آدم علیه السلام در بهشت دنیا با همسر خود سکونت گزید:

«اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...»^۳

[به آدم بگفتیم ای «خوش سرشت» تو با جفت خود باش اندر بهشت]^۴

همچنین، در بهشت آخرت نیز، یکی از نعمتهای ارزشمند الهی «ازواج مطهره» است:

«وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ...»^۵ برای بهشتیان در آنجا همسرانی پاک و پاکیزه است.

آری، همسر مناسب، صاحب کمال و با فضیلت نه تنها مایه لذت جسم است، بلکه محوری از محورهای لذت روحانی نیز محسوب می‌گردد.^۶

که با هم بگیرید انس و کنار
کسانی که هستند اهل خرد
شود بین‌تان دوستی برقرار
بر این گفته نهند انگشت رد.

۱ - فاطر، ۱۱. نیز بنگرید به رعد، ۳۷.

۳ - بقره، ۳۵. ترجمه منظوم قرآن، امید مجد.

۵ - بقره، ۲۵. نیز بنگرید به آیاتی که در آنها سخن از حور العین است مانند سوره دخان، ۵۴.

[۶ - در قابوسنامه آمده است: «زن پاک‌دین باید و کدبانو و شوی دوست و شرمناک و پارسا و کوتاه زبان و کوتاه دست و چیزنگاه‌دارنده، تا نیک بود که گفته‌اند: زن نیک، عافیت زندگانی بود.» رک: امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۹۹۰ به بعد.

همچنین در این باره به این دو بیت نیز اشاره می‌کنیم:

زن نیک در خانه مار است و گنج
زن بد چو دیو است و مار شکنج (اسدی)

زن خوب و فرمانبر و پارسا
کند مرد درویش را پادشا (سعدی)

امام خمینی رحمه الله نیز فرمودند: «از دامن زن، مرد به معراج می‌رود.»

دعوت به تشکیل خانواده

اسلام در باب تشکیل خانواده، بر جنبه معنوی این نهاد الهی تأکید کرده و ازدواج را یکی از سگوه‌های کمال معنوی برشمرده است:

«عن الصادق علیه السلام: رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيْهَا أَعَزَبُ.»^۱ امام صادق علیه السلام فرمود: دو رکعت نماز که شخص متأهل می‌خواند، از هفتاد رکعت نمازی که مرد بی‌زن می‌خواند برتر است.

در روایتی، از آن حضرت نقل شده است که «زنی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: می‌خواهم هرگز ازدواج نکنم! امام علیه السلام فرمود: چرا؟! گفت: می‌خواهم به کمال برسم!! حضرت فرمود: از این کار منصرف شو، چرا که اگر این کار فضیلتی داشت، فاطمه علیها السلام - که هیچ کس نمی‌تواند در کمال از حضرتش سبقت بگیرد - به این امر سزاوارتر بود.^۲

در روایت دیگری آمده است: حضرت به مردی که ازدواج نکرده بود ولی امکانات مادی لازم را برای تشکیل خانواده داشت فرمود:

«تَزَوِّجْ وَإِلَّا فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْذَبِينَ»^۳ ازدواج کن وگرنه از گنهکاران خواهی بود!

و در نقل دیگر فرمود: «تَزَوِّجْ وَإِلَّا فَأَنْتَ مِنْ إِخْوَانِ الشَّيَاطِينِ»^۴ ازدواج کن وگرنه از برادران شیطان خواهی بود.

بدین ترتیب، روایاتی که ازدواج را از ستهای پیامبر معرفی کرده^۵ و بنای خانواده را بنای محبوب الهی می‌شناسند،^۶ همچنین روایاتی که ازدواج را زمینه ساز ملاقات پاک و پاکیزه با خداوند معرفی می‌کنند، همگی در پی طراحی این جنبه معنوی هستند.

مسئولیت نظام، جامعه و والدین در امر خانواده

در رابطه با تشکیل خانواده، هم نظام اسلامی مسئولیت دارد، هم عموم افراد جامعه و هم والدین.

۲ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۹.

۴ - همان.

۱ - فروع کافی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۳ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۱.

۵ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳.

۶ - فروع کافی، ج ۵، ص ۳۲۸ - مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۱۶.

الف) مسئولیت نظام اسلامی

بی تردید، یکی از اساسی ترین گامهای رشد جامعه، تلاش در جهت تسهیل تشکیل خانواده است. از این رو، نظام اسلامی هم که در خدمت رشد و صلاح جامعه می باشد، وظیفه ای مهم در این زمینه بر عهده دارد؛ بر همین اساس، در «اصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» می خوانیم:

«از آنجا که خانواده واحد بنیادین جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه ریزیهای مربوط [به آن]، باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی، بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد.»

در روایتی آمده است که «امام صادق علیه السلام فرمود: مردی را به خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آوردند که استمناء کرده بود. حضرت او را تعزیر کرد و سپس امر فرمود تا با هزینه بیت المال او را داماد کنند.»^۱

از این روایت استفاده می شود که در صورت ضرورت، می توان از بیت المال در جهت تشکیل خانواده در جامعه اسلامی بهره گرفت.

این وظیفه دولت اسلامی را می توان از آیه زیر نیز استفاده کرد:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.»^۲ مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین بردگان و کنیزان صالح خود را، اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می سازد.

کسانی که تنها و تک مانده اند	ندارند زوجی و درمانده اند
ببندند با هم، خود عقد و نکاح	که این کار باشد شما را صلاح
نترسند از فقر چون کردگار	ز فضلش کند بی نیاز آن دویار
که لطف خدا هست بی انتها	بود آگه از بندگانش خدا] ^۳

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۷۴.

۲- نور، ۳۲.

۳- ترجمه منظوم قرآن، امید مجد.

«ایامی» جمع اِیم، در اصل به معنای زنی است که شوهر ندارد؛ سپس این کلمه برای مردی که همسر ندارد نیز به کار برده شده است. به این ترتیب، تمام مردان و زنان مجرد در این آیه داخلند خواه بکر باشند، خواه بیوه.^۱

اینگونه خطابات قرآنی که متوجه جامعه است، در حقیقت خطاب به حکومت است؛ زیرا حکومت تجلی بخش آرمانهای جامعه است.

ب) مسئولیت جامعه اسلامی

بی تردید یکی از مصادیق «برّ و تقوا» امر ازدواج است و خطاب «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۲ همدیگر را در امر برّ و تقوا کمک کنید، شامل این مسأله نیز می‌گردد و جامعه اسلامی در این زمینه مسئولیت پیدا می‌کند.

تلاش در جهت تشکیل خانواده برای مؤمنان از مصادیق «شفاعت حسنة» است: «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا...»^۳

شخصی که واسطه‌گری نیکو انجام دهد، قدری از اجر آن برای او خواهد بود؛ در روایتی از امیر مؤمنان علی (ع) آمده است:

«أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»^۴ بهترین وساطتها آن است که بین دو نفر در امر نکاح وساطت کنی تا خداوند میان آنها جمع کند (خانواده تشکیل دهند).

امام صادق (ع) فرمود:

«مَنْ زَوَّجَ أَعَزَّ بِكَ كَانَ مِنْ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۵ کسی که مرد بی‌زن یا زن بی‌شوهر را به ازدواج درآورد، از کسانی است که در قیامت خداوند به او نظر لطف خواهد داشت.

۱ - تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۵۷.

۲ - مائده، ۲.

۳ - فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۱.

۴ - نساء، ۸۵.

۵ - همان.

ج) مسؤولیت والدین

و اما وظیفه والدین؛ از وظائف پدر، تزویج فرزندان است. در روایتی از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می‌خوانیم:

«مَنْ أَدْرَكَ وَلَهُ وَلَدٌ وَعِنْدَهُ مَا يُزَوِّجُهُ فَلَمْ يُزَوِّجْهُ، فَأُحْدِثَ، فَلَا يُمْ عَلَيْهِ»^۱

کسی که فرزندی داشته و توان تزویج او را داشته باشد، ولی به این امر اقدام نکند، اگر گناهی از ناحیه فرزند صورت گیرد، او شریک گناهش خواهد بود.

بخصوص در رابطه با شوهر دادن دختران در زمان مناسب تأکید خاصی شده است؛ در روایتی آمده است:

«دختران با کره همانند میوه‌های رسیده بر درخت هستند، اگر وقتی میوه رسیده چیده نشود، خورشید او را فاسد کرده به این طرف و آن طرف خواهد انداخت! دختران با کره هم زمانی که به فصل ازدواج رسیدند این چنین هستند و دواپی جز شوهر کردن ندارند. و اگر شوهر داده نشوند، در معرض فساد خواهند بود چرا که آنها هم بشرنند.»^(۲ و ۳)

[خربزه چون در رسد شد آبناک گرنشکافی تبه‌گشت و هلاک]^۴

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰.

۲- فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۷، مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۲۹.

[۳- در اشعار و امثال گذشتگان این نکته را زیاد می‌بینیم؛ در امثال عامیانه این جمله بسیار معروف است که «زن که رسید به بیست، به حالش باید گریست.» در ویس و رامین نیز آمده:

«خداای ما سرشت ما چنین کرد که زن را نیست کامی خوشتر از مرد»

فردوسی می‌گوید: «زن پاک را بهتر از شوی نیست» و اسدی می‌افزاید:

«زن ارچند با چیز و با آبروی نگیرد دلش خرمی جز به شوی»

وبالاخره این بیت را نیز در انتها می‌آوریم:

«زن را بود شوی کردن هنر بر شوی زن به که نزد پدر»

امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۹۰ به بعد.

۴- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۹۵- مولانا در این ابیات داستان آموزنده‌ای را بیان می‌کند که خواندنی است و علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند. این داستان با این ابیات شروع می‌شود:

خواجه‌ای بود و مَر او را دختری زهره خدی مه رخی سیمین بری
گشت بالغ داد دختر را به شوی شو نبود اندر کفایت کفو اوی
لله

معیارهای اسلامی برای تشکیل خانواده

هر مکتبی، علاوه بر اینکه برای خود جهان بینی ویژه‌ای دارد، دارای نظام ارزشی ویژه‌ای نیز می‌باشد. مکتب الهی اسلام نیز نظام ارزشی ویژه‌ای برای خود دارد. در این مکتب، معیارهایی برای ارزش وجود دارد، که در تمام زمینه‌ها از جمله در امر ازدواج، مایه ارزشی شدن جامعه و نهاد خانواده می‌شود.

برخی از این معیارها عبارتند از:

۱- ایمان

مهم‌ترین و اساسی‌ترین ارزشها در اسلام «ایمان» است:

«أَفَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»^۱

آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟! اینها برابر نیستند.

[مگر مؤمنانند چون فاسقان به چشم خداوندگار جهان؟]

نباشند هرگز همانند هم «یکی کان شادی یکی بحر غم»^۲

ایمان، اساسی‌ترین ارزش برای همه گزینشها، از جمله در امر خانواده است:

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُوْمِنَ وَلَآئِمَةُ مُؤْمِنَةٍ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا

الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُوْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ...»^۳

و با زنان مشرک و بت پرست تا ایمان نیآورده‌اند ازدواج نکنید زیرا کنیز با ایمان از زن بت

پرست بهتر است، گرچه (زیبایی یا ثروت و یا... او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به

ازدواج مردان بت پرست مادامی که ایمان نیآورده‌اند درنیارید زیرا یک برده با ایمان از مرد

بت پرست بهتر است. اگر (چه ثروت و موقعیت) او شما را به شگفتی آورد.

[مگیرید از مشرکان هیچ زن مگر آنکه گردند مؤمن به من]

گرنیشکافی تبه‌گشت و هلاک
او به ناکفویتش از بیم فساد (الخ).

خبریزه چون در رسد شد آبناک
چون ضرورت بود دختر را بداد

۲ - ترجمه منظوم قرآن، امید مجد.

۱ - سجده، ۱۸.

۳ - بقره، ۲۲۱.

همانا کنیزی که مؤمن شود از آن به که آزاد و مشرک بُود
اگر چه زحسنى که دارد نهفت بیایید در حیرت و در شگفت
مبادا که بر مشرکان زن دهید مگر آنکه مؤمن شود آن عبید...^۱

«ایمان» مهم‌ترین ملاک کفو بودن در امر ازدواج است. پیامبر ﷺ فرمود: «المؤمنون بعضهم أكفاء بعض»^۲ مؤمنان برخی کفو بعض دیگرند.

تزویدج «جویر» که مردی فوق العاده فقیر و از مهاجران و اصحاب صغه بود، با «ذلفاء» دختر «زیاد بن لبید انصاری» که از بزرگان انصار بود توسط پیامبر اکرم ﷺ، گام برجسته‌ای بود که پیامبر اکرم ﷺ در جهت محوریت امر ایمان در ازدواج برداشت.^۳

۲- اخلاق و تقوا:

یکی دیگر از معیارهای ارزش «اخلاق و تقوا» است:
«إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَكُمُ»^۴ اگر ایمی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.
«تقوا» یعنی قائل شدن حریم برای ذات مقدس ربوبی؛ اگر کسی این ویژگی را یافت تخلق به اخلاق اسلامی یافته است.

در امر ازدواج، بر این خصیصه نیز تأکید شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«إِذَا جَاءَكُم مِّن تَرْضَوْنَ خَلْقَهُ وَدِينَهُ فَرُوجُهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ».^۵
زمانی که شخصی که اخلاق و دینش را می‌پسندید [به خواستگاری] آمد زن به او بدهید! وگرنه فتنه و فساد بزرگی در زمین ایجاد خواهد شد.

در روایتی آمده است که شخصی خدمت امام مجتبی علیه السلام آمد و در مورد ازدواج دخترش با ایشان مشورت کرد. حضرت فرمود:

۱ - ترجمه منظوم قرآن، امید مجد.

۲ - فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۷.

۳ - فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴ - روضة المتقین، ج ۸، ص ۱۱۷، داستان راستان، ص ۷۸.

۴ - حجرات، ۱۳.

۵ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۲.

«رَوَّجَهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِيٍّ، فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَإِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلِمَهَا»^۱ دخترت را به مرد با تقوا بده، چرا که اگر او دخترت را دوست بدارد او را گرامی خواهد داشت و اگر خشم گیرد، بر او ستم نخواهد کرد.

[مرد آن کس بُود از روی تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید] (سعدی)
امام باقر علیه السلام فرمود:

«مَنْ خَطَبَ إِلَيْكُمْ وَ رَضِيتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ، كَأَنَّكَ مَنْ كَانَ فَزَوَّجُوهُ»^۲ اگر کسی به خواستگاری دخترتان آمد که دین و امانتش را پسندیدید، دخترتان را به او - هر کس که می خواهد باشد - تزویج کنید.

در روایتی آمده است که «شخصی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خواستگاری برای دخترم آمده که بد اخلاق است؟! حضرت فرمود:

«لَا تُزَوِّجُهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ»^۳ اگر بد اخلاق است دخترت را به ازدواج او در نیاور.
روایاتی که تأکید بر این دارد که «دخترتان را به آدم فاسق ندهید»^۴، «به شارب الخمر ندهید»^۵ اشاره به این ارزش الهی دارد که در ازدواج، معیار دینداری و تقوا را لحاظ کنید!

۳- اصالت خانوادگی

[در جوی شهرگوهر معنی طلب مکن غواص وار گوشه دریا کنار گیر (سنایی)]
«اصالت خانوادگی» از معیارهای مورد تأکید در روایات است.

اصالت خانوادگی، یعنی آنکه دختر یا پسر در خانواده ای اصیل (از جهت ایمان و تقوا) رشد کرده باشند.

بنابراین، در خانواده ای که پدر و مادر، پسرها یا دخترها فاسد و هرزه اند، اصالت و نجابت وجود ندارد.

۲ - مکارم الاخلاق، ص ۲۰۴.

۴ - همان.

۱ - مکارم الاخلاق، ص ۲۰۴.

۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۴.

۵ - همان، ص ۵۳.

سرزمین خانه اگر پاک باشد، زمینه ساز پرورش نسلی پاکیزه است: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»^۱ و اگر ناپاک و آلوده باشد، فساد پرور: «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا...»^۲

[زمینی که پاک است و نیکوش خاک گیاهش به اذن خدا هست پاک

ولی زان زمینی که ناپاک هست نروید گیاهی مگر خار و پست]^۳

در روایات آمده است که با دختری که از اصالت و نجابت برخوردار نبوده و در

خانواده‌ای فاسد رشد یافته ازدواج نکنید! نبی گرامی اسلام ﷺ فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمَنِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا خَضِرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السُّوءِ»^۴ بهره‌زید از آن سبزی که در لجنزار می‌روید! پرسیدند: یا رسول الله، آن چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در مکان نامناسبی رشد کرده است (از اصالت خانوادگی برخوردار نیست).

«خضرَاء الدمن» سبزه‌ای است که از بول شتر می‌روید و خوردن آن سبب هلاکت

حيوانات می‌گردد.

از این روایات استفاده می‌شود که زیبایی همسر نباید معیارهای دیگر را در ازدواج

تحت الشعاع خود قرار دهد.^۵

آری، میوه خاندان غیر اصیل، سرانجام تلخ خواهد شد و زندگی را به تلخی خواهد کشید:

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش برنشانی به باغ بهشت

ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

۱ - اعراف، ۵۸.

۲ - همان.

۳ - ترجمه منظوم قرآن، امید مجد.

۴ - بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۳ - میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۸۳.

[۵] - مکتبی می‌گوید:

نیست عیب ارنه خو پرو باشد

زن که مستور و نیکخو باشد

یعنی عفت و خلق خوش برتر از زیبایی است.

اوحدی نیز می‌گوید:

زن شوخ آفت زمانه بود.

«زن مستور شمع خانه بود»

سرانجام گوهر به بار نآورد همان میوه تلخ بار آورد.
 اصالت خانوادگی زمینه ساز صلاح است و فساد و هرزگی خانواده، زمینه فساد و هرزگی.^۱
 اینکه تعبیر به «زمینه» می‌کنیم از آن جهت است که اینها علت تامه نیستند و چه بسا اتفاق افتاده که از خانواده‌ای، انسانهایی پاک برخاسته‌اند، مثل «حنظله غسیل الملائکه»؛ پدر حنظله «ابو عامر راهب» از سران توطئه علیه پیامبر ﷺ بود، ولی خود او از یاران مخلص حضرت به شمار می‌آمد.

اتفاقاً شب زفاف حنظله مصادف با شب جنگ احد شد. او آن شب از پیامبر مهلت خواست و فردا به سرعت به میدان جنگ شتافت و به شهادت رسید و فرشتگان او را غسل دادند و از این رو، حنظله «غسیل الملائکه» لقب گرفت.

اینها در حقیقت مصداق «مُخْرِجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ»^۲ می‌باشند.
 از آن طرف، اصالت و پاکی خانوادگی نیز زمینه ساز صلاح است نه علت تامه آن؛ زیرا چه بسا خانواده‌های پاکی که تمام تلاش خود را در جهت تربیت فرزند خود به کار برده‌اند، اما عوامل بیرونی سبب فساد آنها شده است که به عنوان نمونه، می‌توان فرزند حضرت نوح، جعفر کذاب و... را نام برد.

[پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
 سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد]

(سعدی)

نتیجه اینکه «اصالت خانوادگی» هم در مورد همسر مهم است و هم در مورد شوهر؛ لیکن نسبت به همسر «زوجه» تأکید بیشتری شده است.

[۱] - در امثال عامیانه از قدیم درباره ازدواج گفته‌اند: «مادر (برادر) را ببین دختر (خواهر) را بگیر». این مثل درست اشاره به همین نکته دارد. زیرا خانواده‌ای که فساد در آن رشد کرده، این فساد دامنگیر بقیه نیز خواهد شد. ملک الشعراء بهار در بیتی زیبا می‌گوید:

گفتم که زود زانسه گردد آن زن که داشت شوهر زانی.

۴- مسأله رشد

«رشد» نیز یکی از معیارهای ازدواج است. رشد در مقابل «سفاهت» است. یعنی آنکه پسر و دختر به حدی از فکر رسیده باشند که بدانند تشکیل خانواده یعنی چه؟ عاقبت این بله گفتن چیست؟ و بفهمند که با ازدواج چه مسئولیتها و وظائفی متوجه آنان می‌گردد.

در آیه ششم سوره نساء می‌خوانیم:

«وَابْتَالُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ، فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ...»
یتیمان را آنگاه که به حد بلوغ رسیدند بیازمایید، و اگر احساس رشد در آنها کردید، مال و ثروتشان را در اختیارشان قرار دهید.

این آیه نشان می‌دهد که بالغ شدن تنها باعث نمی‌شود که یتیم از تحت قیمومیت خارج شود و در نتیجه مالی که از دارایی اوست در اختیار خودش قرار گیرد؛ بلکه علاوه بر «بلوغ»، «رشد» نیز شرط است و در امر ازدواج باید این امر مورد توجه قرار بگیرد.^۱

بر این اساس پدر و مادر وظیفه دارند که زمینه این رشد را برای فرزندان خود فراهم آورند؛ پدر باید با سپردن برخی از مسئولیتهای خانه به پسر و خواستن کار از او، زمینه مدیریت آینده فرزندش را در محیط خانه فراهم کند. مادر نیز باید با سپردن برخی از مسئولیتهای خانه به دختر خویش عملاً زمینه رشد را در دختر به وجود آورد.

علاوه بر این، پدر و مادر باید با رفتار عملی و صحیح خویش در محیط خانه، الگوی

[۱ - باید در این نکته دقت کرد، زیرا ممکن است کسی بالغ شده باشد ولی به رشد کافی نرسیده باشد، مانند دیوانگان، بسیاری از کندذهنها و... در ادبیات فارسی این نکته بارها مورد توجه قرار گرفته است. معروفترین این استعمالات در منظومه‌های «لیلی و مجنون» دیده می‌شود. مثلاً در منظومه «مجنون و لیلی» امیر خسرو دهلوی، پدر لیلی خطاب به پدر مجنون که به خواستگاری دخترش آمده می‌گوید:

خود گیر که ما به دست پیشی	جستیم رضای تو به خویشی
آشفته که حال خود نداند	تیمار عروس کی تواند؟
بر وی چو کفایتش بسی نیست	نیروی تعهد کسی نیست

در آخر نیز به پدر مجنون سفارش می‌کند که برای دیوانه زن گرفتن جز غم و غصه چیزی به همراه ندارد:

به گر نهنی به پرده‌ای روی	کش غم تو خوری و او بود شوی.
---------------------------	-----------------------------

مجنون و لیلی، امیر خسرو دهلوی، بیت ۹۲۰ به بعد.]

مناسب جهت زندگی آینده فرزندان خویش باشند.

تحکیم خانواده

از نکاتی که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده، تلاش در جهت تثبیت و تحکیم بنای الهی خانواده است تا آن جا که طلاق «ابغض الحلال» نامیده شده است.

[تا توانی یا منه اندر فراق أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ]

در قرآن کریم آمده که به مجرد آن که نشانه هایی از جدایی بین زوجین پدیدار شد، جامعه اسلامی موظف است با تشکیل دادگاه خانواده، به حل مشکل پرداخته و از فروپاشی آن جلوگیری کند:

«وَأِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا»^۱ و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند به توافق آنها کمک می کند، زیرا خداوند دانا و آگاه است.

اما سؤال این است که راهکار اسلام برای تحکیم بنای خانواده چیست؟

اسلام برای این امر برنامه هایی دارد:

۱- حاکمیت دین در محیط خانه

بسیاری از درگیری ها و نزاع ها در محیط خانه، بر اثر حاکمیت هوا و هوس و انگیزه های شخصی به وجود می آید. اگر «دین» و برنامه های آن محور زندگی زوجین شد و آنها عملاً تسلیم دین شدند، طومار بسیاری از درگیری ها بسته می شود.

بر این اساس قرآن کریم [از ابتدای سوره تحریم، با دلجویی از پیامبر اکرم ﷺ - که مورد آزار بعضی از همسران خویش بود - و هشدار به همسران ایشان] به مؤمنان سفارش می کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۲ مؤمنان! خود و

خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن مردمان و سنگها هستند برهانید.

واضح است که تنها راه رهایی از آتش، حاکمیت دین بر محیط زندگی است.

از جلوه‌های برجسته دین «نماز» است. نماز را «عمود» و «عماد» دین نامیده‌اند؛ زیرا نماز ستون اساسی خیمه دین است که با فرو ریختن آن بنای رفیع دین ریزش خواهد کرد، خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا...»^۱ خانواده‌ات را امر به نماز کن و در این امر شکیبا باش! و به عنوان الگوی تلاش در جهت گسترش معنویت در خانه، حضرت اسماعیل صادق‌الوعد را ذکر می‌کند:

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ...»^۲ و خانواده‌اش را به نماز و زکات امر می‌کرد.

مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله در چند مورد از میزان، نماز را سبیل همه معنویات و عبادات و زکات را سبیل همه روابط خوب اجتماعی دانسته است.

روش پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز، حاکمیت دین و معنویت در محیط خانه بود. یکی از همسران پیامبر ﷺ گوید:

□ «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُنَا وَنُحَدِّثُهُ فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَكَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُنَا وَلَا نَعْرِفُهُ»^۳ این روش پیامبر ﷺ بود که او با ما سخن گفته و ما نیز با او گفتگو می‌کردیم، اما وقتی زمان نماز فرا می‌رسید، آن‌گونه به سراغ نماز می‌رفت که گویا نه ما او را می‌شناسیم و نه او ما را می‌شناسد. و در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام رسیده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يُوَثِّرُ عَلَى الصَّلَاةِ عِشَاءً وَلَا غَيْرَهُ»^۴ روش پیامبر ﷺ این بود که هیچ چیزی چه شام و غیر آن را بر نماز ترجیح نمی‌داد.

۲ - مریم، ۵۵.

۴. همان، ص ۲۶۸.

۱ - طه، ۱۳۲.

۳. سنن‌النبی، ص ۲۵۱.

۲- عمل به وظایف قانونی و اخلاقی^۱

با عمل به وظایف قانونی و اخلاقی از ناحیه زوجین، کانون خانواده صمیمیت و گرمی ویژه‌ای خواهد یافت.

در اسلام دو چیز است که به زندگی مسلمانان سامان می‌دهد: یکی قانون و دیگری اخلاق. اما باید به همان اندازه‌ای که بر وظایف قانونی تأکید می‌شود، بر وظایف اخلاقی نیز تأکید شود؛ زیرا قانون تنها شکننده است و چه بسا زندگی را در معرض آسیب قرار دهد؛ لذا در روایات مربوط به خانواده، «وظایف قانونی» در کنار «وظایف اخلاقی» ذکر شده‌اند. به عنوان نمونه در کانون خانواده، پختن غذا، تمیز کردن خانه و رسیدگی به بچه‌ها، وظیفه قانونی زن نیست، ولی آیا ما می‌توانیم تنها بر این نکته تکیه کرده و ده‌ها روایتی که در زمینه ارج و ارزش شوهر داری آمده است را نادیده بگیریم؟ لذا باید در عرصه خانواده، هم وظایف قانونی را در نظر گرفت و هم وظایف اخلاقی را. حال به بحث درباره وظایف قانونی و اخلاقی هر یک از زوجین می‌پردازیم:

الف) وظیفه قانونی و اخلاقی شوهر

وظیفه قانونی مرد تأمین نفقه و لوازم مورد نیاز همسر در حد متعارف و مطابق با شئون همسر است، البته به شرط آن که همسر دائمی باشد و از شوهر تمکین کند (به اصطلاح «ناشزه» نباشد).

«... وَ عَلَى الْمَوْلودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...»^۲ یعنی پدر همان‌گونه که مخارج بچه‌ها را تأمین می‌کند، باید مخارج مادر بچه‌ها را نیز تأمین کند.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ به زنی به نام «حولاء» فرمود:

«يَا حَوْلَاءُ! لِلْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا أَنْ يُشْبِعَ بَطْنَهَا وَ يَكْسُوَ ظَهْرَهَا وَ يُعَلِّمَهَا الصَّلَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ

[۱] در اینجا به مختصری از این حقوق پرداخته شده. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به جلد ۱۰۴ بحار الانوار، ج ۱۴، وسایل الشیعه و کتاب مکارم الاخلاق، الفصل الخامس: فی حق الزوج علی المرأة و حق المرأة علی الزوج، ص ۲۱۳ به بعد.

[۲] بقره، ۲۳۳.

الزكاة...»^۱ ای حواء، حق زن این است که شوهر او را سیر کند، پوشاکش را تأمین کند و احکام نماز و روزه و زکات را به او بیاموزد.

دیگر وظیفه قانونی شوهر، حق همخوابگی است؛ مرد موظف است به نیازهای عاطفی و طبیعی زن پاسخ دهد و اگر همسران متعدد دارد، در این زمینه عدالت را رعایت کند. سفارش اسلام این است که در زندگی خانوادگی باید زوجین نیازهای جنسی یکدیگر را برطرف کنند تا زمینه برای اختلاف و فساد پیش نیاید؛ لذا سفارش شده که به همان اندازه‌ای که زن در برابر نامحرم حیا دارد، باید در برابر شوهر حیا را کنار گذاشته و برای او به آراسته‌ترین وضع ظاهر شود. همچنین به مرد سفارش شده که نزد همسرش آراسته باشد. این از جهت قانونی، اما از جهت اخلاقی دستور کلی اسلام در برخورد با همسر این است که شوهر باید زندگی عاقلانه‌ای با همسر داشته باشد:

□ «و عَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...»^۲ با همسرانتان زندگی شایسته داشته باشید!

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود:

«أَلَا! خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِنِسَائِي.»^۳ آگاه باشید! بهترین شما کسی است که

بهترین رفتار را با همسر خود داشته باشد و من بهترین رفتار را با همسرانم دارم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

□ «مَنْ حَسَنَ بِرِّهٖ بِأَهْلِهِ زَادَ اللَّهُ فِي عُمُرِهِ.»^۴ کسی که با خانواده‌اش خوش رفتار باشد،

خداوند بر عمرش می‌افزاید.

تکریم شخصیت همسر از مصادیق زندگی عاقلانه است؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا الْكَرِيمُ وَلَا أَهَانَهُنَّ إِلَّا لَئِيمٌ»^۵ مردان با شخصیت و بزرگوار، همسران

۲. نساء، ۱۹.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۳.

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۲.

۵. نهج الفصاحه، ص ۳۱۸.

خویش را گرامی می‌دارند و مردان پست به خانواده و همسر اهانت می‌کنند.

سازگاری و مدارا با همسر، ستون فقرات صفای زندگی است؛

امام علی علیه السلام فرمود:

□ «قَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ أَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا فَيَصْفُو عَيْشُكَ.»^۱ در هر حال با همسرت

مدارا کن و با او خوب همنشینی داشته باش، در نتیجه زندگیت با صفا می‌شود.

غیرت

از مصادیق دیگر زندگی عاقلانه «غیرت بجا» و «پرهیز از غیرت بیجا» است.

غیرت بجا آن است که مرد در برابر حجاب و عفاف همسر و اعضای خاناهش حساس بوده و اجازه ندهد آنان مورد سوء استفاده چشمها و برخوردهای آلوده نامحرمان قرار گیرند. در حدیثی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ.»^۲ خداوند با غیرت است و هر آدم غیرتمندی را دوست دارد.

همچنین در روایتی آمده است:

«إِذَا لَمْ يَغَيِّرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنكُوسُ الْقَلْبِ.»^۳ مرد بی غیرت قلبش واژگونه است؛ یعنی از صراط

مستقیم انسانیت فاصله گرفته است.

از طرفی، به همان اندازه که غیرت بجا شایسته است، غیرت بیجا ناشایست و نامطلوب است؛ امام علی علیه السلام در نامه‌ای فرمود: «إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوَاضِعِ الْغَيْرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ مِنْهُمْ إِلَى السُّقْمِ.»^۴ از غیرت بیجا پرهیز، زیرا این سبب می‌شود که زنهای پاکدامن هم به آلودگی کشیده شده و راه گناه را بیاموزند.

توسعه زندگی

یکی دیگر از مصادیق رفتار عاقلانه در زندگی آن است که اگر مرد توانست، توسعه

مناسب به زندگی خود بدهد.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۸.

۱. روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۷۶.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۸.

ب) وظایف قانونی و اخلاقی همسر

عمده‌ترین وظیفه قانونی زن، تمکین از شوهر در امور جنسی است؛ در روایات آمده است که «باید زن خود را بر شوهر عرضه کند در هر موقعیتی، وقتی شوهر نیازش را ابراز کرد، از شوهر خود تمکین نماید» او حق ندارد حتی به بهانه نماز مستحبی این وظیفه قانونی را به تأخیر اندازد؛ نبی گرامی اسلام ﷺ هم خطاب به زنان فرمود:

«لَا تَطُولَنَّ صَلَاتُكَ لِيَمْنَعَنَّ أَزْوَاجُكُنَّ»^۱ نمازتان را طول ندهید تا شوهر را از کامروایی مشروعش منع کنید.

تیز فرمود:

«أَيُّ امْرَأَةٍ صَامَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا فَأَزَادَهَا عَلَى شَيْءٍ فَاْمْتَنَعَتْ عَلَيْهِ، كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا ثَلَاثًا مِنَ الْكِبَائِرِ....»^۲ هرگاه زنی بدون اجازه شوهرش روزه بگیرد، و مرد به او نیازی داشته باشد، و او امتناع ورزد، خداوند سه گناه کبیره برای او می‌نویسد.

همچنین از وظایف قانونی زن، پذیرش مدیریت شوهر و اطاعت از اوست، زیرا مدیریت محیط خانه به عهده مرد است:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ....»^۳ مردان، سرپرست و نگهبان بر زنان (و مدیر خانه) هستند. پر واضح است مدیریت به معنای «استبداد، خودرایی و خودمهوری» نیست، بلکه به معنای «تدبیر صحیح در مجموعه تحت مدیریت» است.

زنی خدمت پیامبر ﷺ آمد و پرسید:

«مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ؟ فَقَالَ لَهَا: أَنْ تُطِيعَهُ وَلَا تُعْصِيَهُ.»^۴ حق مرد بر زن چیست؟ فرمود: آنکه از او اطاعت کرده او را نافرمانی نکند.

این نکته گفتنی است که همه اطاعت‌های از غیر خداوند در اسلام، مشروط به آن است که معصیت خداوند در آن نباشد؛ بنابراین اگر شوهر فرمان به معصیت داد (مثلاً به همسر گفت: در

۱. روضة المتقین، ج ۸، ص ۳۶۳.

۲. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۸۲.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۸.

۴. نساء، ۳۴.

ماه رمضان روزه واجب خود را نگیر!) نباید از او اطاعت کرد؛ در روایتی از نبی گرامی اسلام ﷺ رسیده است.

«لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ الْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱ دین ندارد آن کس که آن جاکه معصیت خالق مطرح است از مخلوقی پیروی کند.

پس در مسیر معصیت خداوند از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد.

یکی دیگر از فروع اطاعت از شوهر آن است که زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون نرود؛ از رسول اکرم ﷺ پرسیده شد: «مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ؟»^۲ حق شوهر بر زن چیست؟ حضرت فرمود: «أَنْ لَا تُخْرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الْغَضَبِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا...»^۳ اینکه بدون اجازه شوهر از خانه بیرون نرود و اگر بدون اجازه رفت، ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب الهی او را لعنت می‌کنند تا وقتی به خانه برگردد.

حکایت

مردی از اصحاب پیامبر ﷺ به مسافرت رفت و به همسرش گفت: از خانه بیرون نرو. تصادفاً همین که مرد به مسافرت رفت، پدر زن وی مریض شد. آن زن رفت به رسول خدا ﷺ عرض کرد: پدرم مریض شده، شوهرم گفته است که از خانه بیرون نروم. شما اجازه بدهید که به دیدن پدر بروم. حضرت فرمود: چون شوهرت اجازه نداده است، من اجازه نمی‌دهم.

حال پدر بدتر شد. باز هم پیامبر ﷺ اجازه نداد.

پدر از دنیا رفت. باز هم رسول الله ﷺ اجازه بیرون رفتن از خانه را به او نداد تا سرانجام شوهر برگشت. پیامبر ﷺ به این خانم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِأَيِّكِ بِطَاعَتِكَ لِزَوْجِكَ»^۴ همانا خداوند به خاطر اطاعتی که از شوهرت کردی، هم تو و هم پدرت را بخشید.

۲. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۱۷۵۳.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۳.

۴. روضة المتقین، ج ۸، ص ۳۷۳.

۳. مکارم الاخلاق، ص ۲۱۴.

همچنین، زن حق ندارد در اموال شوهر، بدون اجازه‌اش، تصرف کند؛ نبی گرامی اسلام ﷺ فرمود: «وَلَا تَصَدَّقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۱ در خانه شوهر صدقه ندهد مگر به اجازه او.

حتی زن اگر بخواهد در خانه همسر از مال خودش هم نذر کند، باید با اجازه شوهرش باشد؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِهَا أَمْرٌ فِي عِتْقٍ وَلَا صَدَقَةٍ وَلَا تَدْبِيرٍ وَلَا هِبَةٍ وَلَا نَذْرٍ فِي مَالِهَا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا إِلَّا فِي حَجٍّ أَوْ زَكَاةٍ أَوْ بِرٍّ إِلَى وَالِدَيْهَا أَوْ صِلَةٍ قَرَابَتِهَا»^۲ زن حق ندارد برده آزاد کند، صدقه بدهد، یا تدبیر کند (بگویند این برده بعد از من آزاد است) یا بخششی در مال خود نماید، مگر با اجازه شوهرش؛ مگر در حج یا زکات یا نیکی به پدر و مادر یا صله رحم (آن هم از مال خودش) که بدون اجازه شوهر در این موارد می‌تواند تصرف کند. اینها وظائف قانونی زن بود. اما وظائف اخلاقی زن؛ مهم‌ترین وظیفه اخلاقی زنان که در روایات بر آن تأکید شده، «حسن التبعل»^۳، یعنی خوب شوهرداری کردن است.

در اسلام، جهاد در راه خدا یکی از ارزشهاست، و ما در روایات می‌بینیم که «جهاد زن» خوب شوهرداری کردن معرفی شده است:

«جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»^۴ خوب شوهرداری کردن عبارت کوتاهی است که دلالت بر تمامی رفتارها و گفتارهای شایسته‌ای می‌کند که زن در رابطه با شوهر می‌تواند داشته باشد. برخی از مصادیق خوب شوهرداری کردن که در روایات آمده عبارتند از:

سامان دادن به امور خانه

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که:

«أَيُّمَا امْرَأَةً رَفَعَتْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ تُرِيدُ بِهِ صَلَاحًا، نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا وَ مَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا لَمْ يُعَذِّبْ»^۵ هر زنی که در خانه همسرش چیزی را جابه‌جا کند تا امور خانه را سامان دهد، خداوند به او نظر لطف خواهد داشت و آن کس که مورد لطف و عنایت ذات مقدس

۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۴.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۸.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۵.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۷.

۵- همانجا.

ربوبی باشد، عذاب نخواهد شد.

سازگاری با شوهر

در روایتی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«أَيُّ امْرَأَةٍ لَمْ تَرْفُقْ بِرَوْحِهَا وَحَمَلَتْهُ عَلَى مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا حَسَنَةٌ وَ تَلَقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَيْهَا غَضَبَانٌ»^۱ هر زنی که با شوهر خود سازگار نباشد و شوهر را به چیزی وادار نماید که توانش را ندارد، از او هیچ کار خیری پذیرفته نیست. و در حالی خدا را ملاقات می‌کند که خدا از او خشمناک است.

آزار ندادن شوهر

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَلْعُونَةٌ امْرَأَةٌ تُؤَاذِي زَوْجَهَا وَ تَذُمُّهُ وَ سَعِيدَةٌ امْرَأَةٌ تُكْرِمُ زَوْجَهَا وَ لَا تُؤَاذِيهِ وَ تُطِيعُهُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ»^۲ از رحمت خدا به دور است (بدبخت است) زنی که شوهرش را می‌آزارد و او را نکوهش می‌کند، و سعادت‌مند است (خوشبخت است) زنی که شوهرش را گرامی داشته او را اذیت نمی‌کند و در همه حال مطیع اوست.

آراستگی برای شوهر

امام صادق علیه السلام فرمود: زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: حق شوهر بر زن چیست؟ حضرت فرمود: یکی آنکه زن بدون اجازه شوهر روزه مستحبی نمی‌تواند بگیرد و حق ندارد بدون اجازه او از خانه خارج شود و بر او واجب است که به بهترین عطرها خود را برای شوهر خوشبو کند و زیباترین لباسها را برای او بپوشد و به زیباترین وجه خود را زینت کند و صبح و شب خود را بر شوهرش عرضه نماید.^۳

تحصیل رضایت شوهر

امام باقر علیه السلام فرمود: «لَا شَفِيعَ لِلْمَرْأَةِ أَنْحَجُ عِنْدَ رَبِّهَا مِنْ رِضَا زَوْجِهَا»^۴ هیچ شفيعی در روز

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

۱. مکرم الاخلاق، ص ۲۱۴.

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۶.

۳. روضة المتقین، ج ۸، ص ۳۶۲.

قیامت برای زن موفق‌تر از رضایت شوهر نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَيُّ امْرَأَةٍ بَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ فِي حَقٍّ، لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاةٌ حَتَّى يَرْضَى عَنْهَا.»^۱ اگر زنی شب را به صبح برساند و شوهرش از او نسبت به حقش ناراضی باشد، نماز او قبول نمی‌شود تا اینکه شوهر از او راضی گردد.

مجموعه این امور می‌تواند عناصر اصلی خوب شوهرداری کردن را تشکیل دهد که یکی از ارزشهای والای اسلامی است.

۳- رعایت آداب متقابل

سومین امری که در تحکیم بنای خانواده تأثیر فراوان دارد، رعایت آداب متقابل است. برخی از این آداب عبارتند از:

الف - گذشت متقابل

زندگی بدون گذشت و تحمل، جهنم سوزانی است؛ بویژه در زندگی خانوادگی، می‌توان با گذشت محیط خانه را مملو از صمیمیت و محبت کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً لَا يَبْلُغُهَا إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ أَوْ ذُو رَحِمٍ وَصُولٍ أَوْ ذُو عِيَالٍ صَبُورٍ.»^۲ در بهشت مرتبه‌ای است که جز امام عادل و کسی که اهل صله رحم بوده و مردی که تشکیل خانواده داده و صبور است، کسی به آن نمی‌رسد.

اما نسبت به همسر در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به زنی به نام «حولاء» رسیده است: «يَا حَوْلَاءُ! مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَحْمِلُ مِنْ زَوْجِهَا كَلِمَةً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهَا بِكُلِّ كَلِمَةٍ مَا كَتَبَ مِنَ الْأَجْرِ لِلصَّائِمِ وَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»^۳ ای حولاء، هیچ زنی نیست که از شوهرش کلمه بدی را تحمل کند، مگر آنکه خداوند به تعداد همه آن کلمات بد، برای او اجر انسان روزه‌دار و مجاهد در راه خدا را می‌نویسد.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۷۰.

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۵.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۰۴، ص ۲۴۵.

ب- احترام متقابل

در آیین شخصیت پرور اسلام، همه مؤمنان محترمند و باید حرمت آنها را نگهداشت. این امر بویژه در به وجود آوردن صفا در محیط خانه نقش مهمی دارد. امام علی علیه السلام فرمود: «أَجْمِلُوا فِي الْخِطَابِ لِتَسْمَعُوا جَمِيلَ الْجَوَابِ»^۱ زیبا صحبت کنید تا جواب زیبا بشنوید.

و در سخنی دیگر فرمود:

«إِيَّاكَ وَ مُسْتَهْجَنَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُوْغِرُ الْقَلْبَ»^۲ از کلام زشت بپرهیزد، زیرا سبب ایجاد کینه در قلب می‌گردد.

ج- همکاری متقابل

تقسیم‌بندی نبوی صلی الله علیه و آله برای کارهای زندگی آن است که امور بیرون خانه به عهده شوهر، و امور درون منزل به عهده همسر باشد؛ ولی این به معنای آن نیست که در درون خانه همکاری متقابل وجود نداشته باشد.

همکاری متقابل در محیط خانه علاوه بر ایجاد صفا و صمیمیت، سبب می‌شود که فشار زیاد بر همسر وارد نشود.

همکاری متقابل علی و فاطمه علیهما السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ عَلِيُّ عليه السلام يَحْتَطِبُ وَيَسْتَقِي وَيَكْنِسُ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام تَطْحَنُ وَ تَعْجِنُ وَ تَخْبِزُ»^۳ امام علی علیه السلام برای خانه هیزم می‌آورد، آب از چاه می‌کشید و خانه را جارو می‌کرد و حضرت زهرا علیها السلام گندم را آرد می‌کرد، خمیر می‌نمود و نان می‌پخت.

د- محبت متقابل

جانمایه زندگی خانوادگی محبت است: «... وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...»^۴ و بین شما

محبت و مهربانی قرار داد.

۲. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۲۶۷۵.

۴. روم، ۲۱.

۱. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۲۵۶۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۶۴.

این محبت باید ابراز شود، هم از ناحیه مرد و هم از ناحیه زن.
 امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَبْدُ كُلُّهُ اَزْدَادَ لِلنِّسَاءِ حُبًّا، اَزْدَادَ فِي الْإِيمَانِ فَضْلًا»^۱ هر چه ایمان
 مرد بیشتر باشد، محبتش به همسرش بیشتر خواهد بود.
 پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: «أَحْسَنُ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَ أَلَطُّهُمْ بِأَهْلِهِ وَ أَنَا أَلَطُّكُمْ
 بِأَهْلِي»^۲ ایمان آن کس بهتر است که اخلاقش بهتر و مهر و محبتش به خانواده‌اش بیشتر باشد و
 من مهربان‌ترین شما نسبت به خانواده‌ام هستم.

هـ- آراستگی متقابل

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است: «اغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ شُعُورِكُمْ وَ
 اسْتَاكُوا وَ تَزَيَّنُوا وَ تَنْظِفُوا فَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَكُونُوا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ فَزَنَّتْ نِسَاؤُهُمْ»^۳ لباسهای
 پاکیزه نزد همسرانتان بپوشید، موهای زائد را بزدائید، مسواک بزنید، آراسته و نظیف باشید که
 برخی از بنی اسرائیل چنین نکردند و در نتیجه زناشان آلوده شدند و فساد کردند.

و - عیب‌پوشی متقابل

کاستی و نقص لازمه بشر غیر معصوم است. زن و شوهر نباید عیوب یکدیگر را برملا کنند:
 «هُنَّ لِبَاسُ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسُ هُنَّ...»^۴ آنان همانند لباس برای شما و شما همانند لباس برای آنهائید.
 در این آیه، وجوه شباهت فراوانی می‌توان یافت. شاهد در محل بحث این است که لباس،
 عیب انسان را می‌پوشاند؛ زن و شوهر نیز باید عیب پوش یکدیگر باشند.
 آنچه در این مقال بر شمردیم، اساسی‌ترین اموری است که سبب تحکیم بنای الهی خانواده
 می‌گردند. ■

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷.

۴. بقره، ۱۸۷.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱.

۳. نهج الفصاحه، ص ۷۲.

خدیجه علیها السلام بانوی بزرگ اسلام، مظهر مقاومت و تجلی ایمان

□ سرکار خانم زهرا فخر روحانی

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُّوحٍ وَ امْرَأَةً لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ * وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَ مَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رَوْحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَاتِنِينَ.»^۱

مقدمه

زنان همواره سنگ زیر بنا و بنیادین اجتماعات بشری هستند؛ و به همین جهت گرایشها، افکار، تمایلات و خواستههای ایشان، در اجتماع منشأ اثر و تحولات بزرگی بوده است. این گرایشات و خواستهها، گاه از سوی خود آنان به منصه ظهور و بروز رسیده و گاه، به جهت تأثیر انکارناپذیر روحیات بانوان در بروز تحولات اجتماعی به دست فرزندان آنان و مردان اجتماع به تجلی نهشته است.

از این رو، قرآن کریم زن مؤمن را منشأ و خاستگاه جامعه ایمانی و زن کافر را منشأ و

خاستگاه جامعه کفر معرفی کرده است.

در آیات شریفه فوق چون خداوند در صدد بیان ضرب المثلی از انسانهای مؤمن بر آمده، به ذکر نام و شرح حال دو بانو می‌پردازد؛ و چون احوال انسانهای کافر را به مثال می‌کشد، به ذکر نام دو زن از این طایفه اکتفا می‌نماید.

زنان نه تنها نیمی از پیکره اجتماع انسانی را تشکیل می‌دهند، بلکه به مقتضای سمت مادری و مدیریت خانه، منشأ حضور یک نسل در جامعه انسانی خواهند بود و چنین است که زن مؤمن برابر با جامعه مؤمن، و زن کافر به معنی جامعه کفر است.

گاه در میان صفحات تاریخ می‌بینیم که وظیفه حفظ دین و پاسداری آن از گزند دشمنان و بدخواهان، بر دوش بانوانی سنگینی می‌کند که سند افتخار «بیان رسالات الهی» و «تبلیغ دین» را به نام خویشان زده‌اند.

در این رهگذر، یکی از درخشانترین چهره‌های تاریخ اسلام «خدیجه کبری علیها السلام» است که بحق مظهر مقاومت و تجلی ایمان می‌باشد؛ هم او بود که در اولین ساعات بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به او ایمان آورد و تا آخرین لحظات عمر بر این هدف پای فشرده و استقامت ورزید. علامه مجلسی در بحار می‌گوید: «کانت خدیجة وزیرة صدق علی الاسلام و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسکن إلیها»^۱

فضایل خدیجه علیها السلام

۱- معرفت خدیجه علیها السلام نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خدیجه کبری علیها السلام با پیشنهاد ازدواج به رسول اکرم صلی الله علیه و آله (قبل از بعثت پیامبر) افتخار همسری او را یافت؛ راز این پیشنهاد را خود آن حضرت چنین بیان می‌کند: «إِنِّي قَدْ رَغِبْتُ فِيكَ لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ شَرَفِكَ فِي قَوْمِكَ وَأَمَانَتِكَ عِنْدَهُمْ وَ حُسْنِ خُلُقِكَ وَ صِدْقِ حَدِيثِكَ...»^۲ به

۱ - بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و ج ۱۶، ص ۱۱، نقل از فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص ۱۲۶.

۲ - ریاحین الشریعة، ج ۲ - بحارالانوار، ج ۱۶.

سبب خویشاوندی‌ات با من و شرف و بزرگی و امانتداری‌ات در میان قوم خود و به جهت اخلاق نیک و راستگویی‌ات، مایلیم با تو ازدواج کنم.

از این سخن دانسته می‌شود که علاقه و ارادت این بانوی بزرگ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها به سبب علقهٔ زوجیت و محبت‌های شهوانی نبوده است، بلکه او فوق العادگی‌های شخصیتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به درستی دریافته بوده و لذا به پاس این معرفت، جان خویش را در طبق اخلاص نهاده با اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله تشریک مساعی می‌نموده است. او اینار و از خود گذشتگی را به آنجا رسانید که به واسطهٔ علاقه و ارادت فراوان به رسول الله صلی الله علیه و آله در میان بانوان قریش مهجور ماند و در لحظات ولادت فاطمهٔ زهرا علیها السلام هیچکدام از آنان بر بالین خدیجه علیها السلام حاضر نشدند^۱؛ اما این همه فشار برای این بانو، به خاطر معرفتی که در سینه دارد سنگین نیست!

۲- خدیجه علیها السلام اولین زن مسلمان

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَتْقَيْنَ...»^۲

به نقل همهٔ مورخین، خدیجه کبری علیها السلام نخستین بانویی است که به شرافت اسلام مشرف گردید؛ «ابن عبدالبر» از قول «قتاده» می‌گوید: اولین کسی که به خدا و رسولش ایمان آورد خدیجه علیها السلام بود.^۳

«ابن عبدالبر» به سند خود از «پدر ابی رافع» می‌نویسد: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَ صَلَّتْ خَدِيجَةُ آخِرَ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ».^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه (مبعث) نماز گذارد و خدیجه علیها السلام در ساعات آخر همان روز نماز خواند.

۳- خدیجه علیها السلام برترین بانوان اهل بهشت

«عکرمه» از «ابن عباس» نقل می‌کند که گفت: «خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ خُطُوطٍ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَفْضَلُ نِسَاءٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَلَيْدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْيَمُ

۱ - منتهی الآمال، مرحوم محدث قمی. ۲ - احزاب، ۳۲.

۳ - ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۷، نقل از محدثات شیعه تألیف نهلاغروی نائینی.

۴ - استیعاب، ج ۲، ص ۴۱۹، ش ۱۳.

ابْنَةُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةً فِرْعَوْنَ.^۱ رسول خدا ﷺ چهار خط بر روی زمین کشید... سپس فرمود: بهترین زنان بهشت اینانند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.

ابن اثیر به سند خود از انس بن مالک از رسول الله ﷺ روایت کرده که فرمود: «خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: مَرْيَمُ، آسِيَةُ، خَدِيجَةُ وَ فَاطِمَةُ.^۲»؛ مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه برترین زنان عالمند. این حدیث را شیعه و سنی با عبارات مشابه و به طرق مختلف روایت نموده‌اند.

۴- خدیجه برترین همسر پیامبر: «أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ»
«وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۳ همسران پیامبر مادران مؤمنین هستند.
شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ امْرَأَةٍ أَفْضَلُهُنَّ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ»^۴ پیامبر اکرم ﷺ با پانزده زن ازدواج کرد که برترین آنان خدیجه بنت خویلد بود.

۵- خدیجه علیها السلام مادر فرزندان رسول الله ﷺ
خدیجه کبری علیها السلام با آنکه بنا به نص قرآن مادر روحانی همه مؤمنین است. اما بی واسطه و به طور مستقیم سمت مادری بر همه فرزندان پیامبر را نیز دارد. مؤرخین می‌گویند بجز «ابراهیم» که از «ماریه قبطیه» بود، سایر فرزندان پیامبر از خدیجه علیها السلام هستند و این خود بر جایگاه این بانو و فضیلت قدر و جلالت معنوی او می‌افزاید.

فرزندان حضرت عبارتند از: «قاسم، عبدالله، زینب، ام کلثوم، رقیه و فاطمه علیها السلام»؛ پسران در خردسالی از دنیا رفتند، ولی دختران زنده ماندند.^۵
از میان همه عظمت‌های این بانو، همین بس که شرافت مادری فاطمه زهرا علیها السلام را داشت. او مادر بانویی است که امامت و وصایت پس از نبی اکرم ﷺ از نسل او استمرار یافت.

۱- اسدالغابة، ج ۵، ص ۴۳۷ و استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ - به نقل از محدثات شیعه، تألیف نهلا غروی نائینی.

۲- خصال صدوق، باب اربعة.

۳- احزاب، ۵.

۴- خصال صدوق، باب اربعة.

۵- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۵۱ و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۰.

محدث قمی رحمته الله در منتهی الآمال در ضمن حدیثی از زبان خدیجه علیها السلام نقل می‌کند که «از اولین لحظاتی که به فاطمه علیها السلام حمل یافتیم، نور او را در شکم خویش می‌دیدم.» افزون بر این، صدوق از «مفضل بن عمرو» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که «چون خدیجه کبری علیها السلام به فاطمه علیها السلام حامله شد، فاطمه علیها السلام در شکم با او سخن می‌گفت و مونس او بود و او را به صبر توصیه می‌فرمود. خدیجه علیها السلام این حالت را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پنهان می‌کرد. تا آنکه روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد و شنید که خدیجه علیها السلام با آنکه شخصی نزد او نیست سخن می‌گوید. فرمود: ای خدیجه با که سخن می‌گویی؟ خدیجه علیها السلام پاسخ داد: فرزندی که در شکم من است با من سخن می‌گوید. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند دختر است و او صاحب نسل طاهر، با میمنت و با برکتی است. و حق تعالی نسل مرا از او به وجود خواهد آورد و امامان و پیشوایان دین از نسل او به وجود خواهند آمد.»

چون لحظات ولادت فاطمه علیها السلام نزدیک شد، خدیجه علیها السلام کسی را نزد زنان قریش و فرزندان هاشم فرستاد تا نزد او حاضر شوند؛ اما آنان در پاسخ می‌گفتند: تو فرمان ما را نبردی و همسر یتیم ابوطالب شدی که فقیر است و مالی ندارد، به همین سبب ما به خانه تو نمی‌آئیم! وقتی پاسخ را به خدیجه علیها السلام عرض کردند اندوهناک شد، اما ناگاه دید که چهار زن گندمگون و بلند بالا نزد او حاضر شدند. خدیجه علیها السلام از دیدن آنها ترسید، اما یکی از آنان گفت: ای خدیجه علیها السلام نترس که ما فرستادگان پروردگاریم و به جهت کمک و یاری تو آمده‌ایم. اولی گفت: من ساره‌ام همسر حضرت ابراهیم و دومی گفت: من آسیه دختر مزاحم و سومی گفت: من مریم هستم دختر عمران و چهارمی خود را کلثوم خواهر موسی بن عمران معرفی کرد.

این چهار بانوی بهشتی به همراه ده حورالعین خدیجه علیها السلام را در ولادت فاطمه علیها السلام یاری

دادند.^۱

۶- خدیجه و ایمان او به علی بن ابیطالب (ع)

مرحوم مجلسی (ع) در بحارالانوار در زمینه محبت و علاقه حضرت خدیجه (ع) نسبت به علی (ع) مطلبی را نقل کرده که مضمون آن چنین است: «پس از ازدواج پیامبر (ص) با خدیجه (ع)، علی (ع) بدینا آمد. رسول خدا با خدیجه (ع) درباره دوستی و محبت علی (ع) سخن گفت و خدیجه (ع) از آن پس به علی (ع) محبت فراوان داشت و برای آن حضرت به وسیله خدمتکارانش لباس، زیور آلات و ملزومات می‌فرستاد، به گونه‌ای که مردم می‌گفتند: علی محبوبترین افراد نزد او و نور چشم خدیجه (ع) است. الطاف و محبت‌های خدیجه (ع) صبح و شام به خانه ابوطالب روان بود.»^۱

علاوه بر این، خدیجه (ع) ولایت علی (ع) و اولادش را پذیرفته بود، با آنکه در آن زمان به این امر مکلف نشده بود.

مرحوم محلاتی به نقل از مجلسی (ع) می‌گوید: «روزی رسول خدا (ص) خدیجه (ع) را نزد خود خواست و فرمود: این جبرئیل است و می‌گوید برای اسلام شروطی است: اول اقرار به یگانگی خداوند. دوم: اقرار به رسالت پیامبران. سوم: اقرار به معاد و عمل به اصول و مهمات شریعت. چهارم: اطاعت اولی الامر و ائمه طاهرين از فرزندان او و برائت از دشمنان آنها. خدیجه (ع) به همه آنها اقرار نمود و تصدیق کرد.»^۲

۷- انفاق خدیجه (ع)

مورخان ثروت خدیجه (ع) را بدین ترتیب نگاشته‌اند:

- ۱- هزاران شتر (شتران فراوانی) اموال تجارتي او را حمل می‌کردند.
- ۲- قبه‌ای از حریر سبز با طنابهای ابریشمی بر بام خانه‌اش افراشته شده بود و نمایانگر ثروت فراوان او بود.
- ۳- چهار صد غلام و کنیز خدمات ارجاعی او را انجام می‌دادند.^۳

۱ - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۳. ۲ - ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳ - الوقایع و الحوادث، محمد باقر ملبوبی، به نقل از ناسخ التواریخ، ص ۱۳.

ثروت این بانوی معظمه به قدری زیاد بود که ثروتمندان درجه یک قریش چون «ابو جهل» و «عقبه بن ابی معیط» در نزد او ناچیز به شمار می‌رفتند. پس از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه علیها السلام همه این ثروت را بیدرنگ در اختیار رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد.^۱

در مقابل سخن سخیف منافقین که سعی داشتند با محاصره اقتصادی راه نفوذ اسلام را سد نمایند: «يَقُولُونَ لَا تَتَّبِعُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا».^۲ بانوی فداکار و ثروتمندی چون خدیجه علیها السلام، همه هستی خود را در راه اعتلای اسلام خرج کرد و در روزهای سخت اسارت در شعب ابیطالب، علاوه بر همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله و دلگرمیهای عاطفی و روانی او، همه سرمایه‌اش را نیز برای نجات اسلام و حمایت از مسلمانان صرف کرد.

به حق درباره او باید گفت که او مصداق متقین در سورة بقره است؛ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».^۳ تقواپیشگان آناند که به غیب ایمان دارند و نماز بر پای می‌دارند و از آنچه خدای روزیشان نموده اتفاق می‌کنند.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا».^۴ ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی خوب و زیور دنیا را طالبید، بیایید تا مهریه شما را پرداخته و طلاقتان دهم. اما اگر طالب خدا و رسول و مشتاق خانه آخرتید، همانا خدا به نیکوکاران از شما اجر عظیم عنایت می‌فرماید.

«وَمَنْ يَقْنَتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا».^۵ و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسولش باشد، و نیکوکار شود، او را دو بار پاداش می‌دهیم و برایش روزی با کرامتی مهیا می‌سازیم.

۱ - همان.

۲ - سورة منافقون، ۷.

۳ - بقره، ۳.

۴ - احزاب، ۲۹ - ۲۸.

۵ - احزاب، ۳۱.

مقام خدیجه علیها السلام در نزد خداوند

«زُرارة و حمران ابن اعین و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: حَدَّثَ ابُو سَعِيدٍ الْخَدْرِي: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ جَبْرِئِلَ عليه السلام قَالَ لِي لَيْلَةً أُسْرِيَ بِي حِينَ رَجَعْتُ وَقُلْتُ يَا جَبْرِئِلُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟ قَالَ: حَاجَتِي أَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ خَدِيجَةَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي السَّلَامُ وَ حَدَّثَنَا عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهَا قَالَتْ حِينَ لَقِيَها نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: فَقَالَ لَهَا الَّذِي قَالَ جَبْرِئِلُ. فَقَالَتْ عليها السلام: إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيَّ جَبْرِئِلُ السَّلَامُ.»^۱ امام باقر علیه السلام به حمران و زراره و محمد بن مسلم چنین روایت کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: همانا شبی که در معراج بودم، به هنگام بازگشت از سفر روحانی به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل، آیا حاجتی داری؟ جبرئیل پاسخ داد: حاجت من این است که از طرف خدا و من، به خدیجه علیها السلام سلام برسانی. چون رسول خدا ﷺ پیغام جبرئیل را به خدیجه علیها السلام رسانید، آن حضرت پاسخ داد: همانا خدا سلام است و سلام از اوست و سلام به سوی اوست و بر جبرئیل سلام باد!

امام صادق علیه السلام فرمود: آن زمان که خدیجه علیها السلام وفات یافت، فاطمه علیها السلام اطراف پیامبر ﷺ می‌گشت و از او می‌پرسید: یا رسول الله مادرم کجاست؟ ولی رسول خدا پاسخ او را نمی‌داد. فاطمه علیها السلام در سؤالش اصرار می‌کرد و رسول خدا ﷺ نمی‌دانست چه پاسخی باید به فاطمه علیها السلام بدهد. پس جبرئیل نازل شد و گفت: همانا خدایت به تو امر می‌کند که به فاطمه سلام برسانی و به او بگویی: همانا مادرت در خانه‌ای از زمرّد است که دیوارهایش از طلاست و پایه‌هایش از یاقوت قرمز. او در میان آسیه - همسر فرعون - و مریم - دختر عمران - جای دارد. پس فاطمه علیها السلام گفت: همانا خداوند خود سلام است و سلام از اوست و به سوی اوست!^۲

همچنین روایت شده است که وقتی رسول اکرم ﷺ در بستر احتضار بود؛ فاطمه زهرا علیها السلام درباره‌ی جایگاه آن حضرت در قیامت سؤالاتی پرسید. از آن جمله پرسید: «أَيْنَ وَالِدَتِي خَدِيجَةُ؟» در آن روز مادرم خدیجه کبری کجاست؟

۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، باب مناقب فاطمه علیها السلام، ص ۲۷.

۱ - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۵.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فِي قَصْرِ لَهُ أَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ إِلَى الْجَنَّةِ». خدیجه در قصری است که چهار درب به سوی بهشت دارد.^۱

در سفینه البحار، مرحوم محدث قمی می گوید: «در وحی خداوند به حضرت مسیح از خدیجه علیها السلام به «مبارکه» تعبیر شده به این صورت که در رابطه با پیامبر آمده: «نَسْلُهُ مِنْ مَبَارَكَةٍ».^۲

در کنز العمال آمده: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسَيِّمَاهُمْ». خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بر اعراف بودند.^۳ و نیز «ابومسلم خولایی» از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَ...» نقل کرده که حضرت فرمود: «وعلیاً و الحسن و الحسين و حمزة و جعفرأ و فاطمة و خدیجة علیهم السلام».^۴

علاقه رسول الله صلی الله علیه و آله به خدیجه علیها السلام

خدیجه کبری علیها السلام ۲۴ سال با پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرد.^۵ و تا زنده بود پیامبر صلی الله علیه و آله همسر دیگری اختیار ننمود. پس از مرگ خدیجه علیها السلام نیز، ابتدا رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر آن حضرت داخل شد و سپس خدیجه علیها السلام را در آن جای داد.^۶

«عبدالله بن جعفر عن علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُ نِسَاءٍ أُمَّتِي خَدِيجَةُ وَأَفْضَلُ نِسَاءِ الْأُمَمِ الْمَاضِينَ مَرْيَمُ».^۷ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برترین بانوان امتم خدیجه علیها السلام است و برترین بانوان امتهای گذشته مریم علیها السلام بود.

«روى عن انس قال: كان النبی صلی الله علیه و آله إذا أتى بهديّةٍ قال اذهبوا بها إلى بيتِ فلانةٍ فإنّها كانت

۱ - بحار الانوار، ج ۲۲، باب وفاته و غسله صلی الله علیه و آله، ص ۵۱۰.

۲ - «التعبير عن خدیجة بمباركة فی الوحی الی المسیح فی وصف النبی صلی الله علیه و آله: نسله من مباركة».

۳ - همان.

۴ - همان.

۵ - سفینه البحار، ج ۱، باب خاء، ص ۳۷۹.

۶ - سفینه البحار، ج ۱، باب خاء، ص ۳۸۰.

۷ - مسند احمد بن حنبل، نقل از وقایع و الحوادث، محمد باقر ملبوبی.

صَدِيقَةً لِّخَدِيجَةَ أَتَاهَا كَانَتْ تُحِبُّ خَدِيجَةَ.»^۱ از انس بن مالک (غلام پیامبر) روایت شده که هر وقت برای پیامبر ﷺ هدیه‌ای می‌آوردند، حضرت می‌فرمود: آن را به خانهٔ فلان خانم ببرید، او دوست خدیجه علیها السلام بود و خدیجه علیها السلام را دوست می‌داشت.

عایشه گوید: هرگز آن مقدار که بر خدیجه علیها السلام غیرت ورزیده و حسد بردم، بر زنی غیرت نورزیدم؛ آن هنگام که پیامبر او را یاد می‌کرد و من می‌شنیدم و نیز هنگامی که گوسفند ذبح می‌کرد و آن را به دوستان خدیجه علیها السلام هدیه می‌داد.^۲

«عن عائشة: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَكَادُ يَخْرُجُ مِنَ الْبَيْتِ حَتَّى يَذْكُرَ خَدِيجَةَ فَيَحْسِنُ الثَّنَاءَ عَلَيْهَا وَاسْتِغْفَارَ لَهَا فَذَكَرَهَا ذَاتَ يَوْمٍ فَحَمَلَتْنِي الْغَيْرَةُ فَقُلْتُ عَوَّضَكَ اللَّهُ مِنْ كِبَرَةِ السِّنِّ، قَالَتْ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ غَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا....»؛ عایشه گوید: رسول خدا از خانه بیرون نمی‌آمد، مگر اینکه خدیجه علیها السلام را یاد می‌کرد و برایش استغفار می‌نمود. روزی از او یاد کرد و من حسد بردم و گفتم: او پیرزنی بیش نبود. خدا بهتر از او را به شما عوض داده؟! پیامبر ﷺ خشمگین شد و فرمود: نه به خدا قسم که بهتر از او را به من نداده است؛ «خَدِيجَةُ وَأَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ، صَدَّقْتَنِي حِينَ كَذَّبَنِي النَّاسُ وَآزَرْتَنِي عَلَى دِينِ اللَّهِ وَأَعَانَتْنِي بِمَا لَهَا»؛ خدیجه علیها السلام و دیگر کجاست مثل خدیجه علیها السلام؟ او به من ایمان آورد آن هنگام که مردم مرا انکار می‌کردند. او مرا تصدیق کرد آن گاه که مردم مرا تکذیب می‌نمودند. او با مال خود مرا یاری کرد و خداوند از میان همسران فقط از خدیجه علیها السلام به من فرزند داد.

وگویند: هر وقت پیامبر ﷺ نام خدیجه علیها السلام را می‌شنید، گریه می‌کرد و نیز روایت شده: زمانی پیرزنی بر پیامبر ﷺ وارد شد، پیامبر ﷺ بر او تطف و مهربانی نمود؛ پس از خروج او عایشه علت آن را جویا شد، حضرت فرمود: این بانو در زمان خدیجه علیها السلام بر من وارد می‌شد.^۳

۱ - سفينة البحار، ج ۱، باب خاء، ص ۳۸۰.

۲ - همان.

۳ - همان، ج ۱، ص ۳۷۹ و ۳۸۱.

وفات خدیجه کبری علیها السلام

پس از آنکه تازه مسلمانان سه سال سختی و رنج را در شعب ابیطالب تحمل کرده و با فداکاریها و انفاقهای مالی خدیجه علیها السلام از شعب ابیطالب به سلامت رهایی یافتند. متأسفانه تحمل رنجها و سختیها کمر استقامت خدیجه علیها السلام را خم کرد و عمر او را کوتاه نمود؛ لذا از آن پس خدیجه علیها السلام در بستر بیماری افتاد.

ابتدا ابوطالب رضی الله عنه، بزرگ حامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، وفات یافت و سپس، به نقل بعضی از مورخین: سه روز بعد، خدیجه کبری علیها السلام در ۶۵ سالگی وفات کرد و در محلی به نام «حجون» دفن شد.

آنچه در انتهای این مقال گفتنی است آنکه خدیجه کبری علیها السلام در لحظات احتضار «اسماء بنت عمیس» را به نزد خویش طلبید و در مورد دخترش فاطمه زهرا علیها السلام به او سفارشات کرد و سپس فاطمه علیها السلام را به نزد پیامبر فرستاد و از طریق فاطمه علیها السلام به و وساطت او، از رسول الله صلی الله علیه و آله خواهش کرد که یکی از لباسهای خود را کفن او قرار دهد؛ سپس چشم از جهان فرو بست!

این حادثه، چنان بر رسول الله صلی الله علیه و آله ناگوار بود که پس از آن، چند روز از خانه خارج نشد و آن سال را «عام الحزن» نامید.

علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز در رثای آن دو بزرگوار اشعاری سرود:

«أَعْيَنِي جُوداً بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا عَلِيٌّ هَالِكِينَ لَا تَرَى لَهَا مِثْلًا...»

ای چشمان من! آفرین بر شما! بر آن دو رفته‌ای که دیگر مانندشان را نمی‌بینند. بر بزرگ بطحاء و بر بانوی بانوان؛ آن نخستین کسی که نماز گذارد؛ بر آن زن پیراسته و خجسته‌ای که خداوند او را پاک داشت و برتری اش داد، اشک بریزید. مرگ این دو، روز را بر من تاریک ساخته و از این پس، شبها را در اندوه و سوگ آن دو سر می‌کنم. آن دو در برابر ستمکاران به دین، آیین محمد را یاری کردند و پاس پیمان خویش داشتند!^۱

وحدت در گفتار و سیره امام علی علیه السلام

□ حجة الاسلام علی رضا انصاری

پیش گفتار

وحدت اسلامی، یکی از آرمانهای بزرگ تمامی مسلمانان جهان است و از دیرباز، مصلحان مسلمان کوشیده‌اند تا در جهان اسلام، اتحاد و همگرایی و همسویی به وجود آید. امام علی علیه السلام، یکی از علل سکوت بیست و پنج ساله خود را در برابر خلفاء، «حفظ وحدت اسلامی» می‌دانست. آن حضرت همه مسلمانان را به اتحاد فرا می‌خواند تا وحدت اسلامی نهادینه شود.

این نوشتار می‌کوشد تا وحدت در گفتار و سیره امام علی علیه السلام را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد و برای تبیین و تفسیر «سنت» آن حضرت، از قرآن، روایات معصومان دیگر علیهم السلام و از دیدگاههای نظریه پردازان نیز بهره گرفته شده است.

الف - اهمیت و ضرورت وحدت

قرآن در ضمن آنکه همگان را به همگرایی فراخوانده، از اتحاد مسلمانان به عنوان «نعمت» یاد کرده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ

أَعْدَاءُ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...»^۱ همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید! و نعمت خدا را به یاد آورید که دشمن یکدیگر بودید، و او در میان شما الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او برادر شدید.

علی علیه السلام نیز همبستگی را زمینه ریزش فیض الهی دانسته^۲ و همگرایی را یکی از ارمانهای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرده است.^۳ او در جای دیگر از نهج البلاغه خود را حریص ترین انسان نسبت به وحدت اسلامی دانسته و می فرماید: «وَلَيْسَ رَجُلٌ - فَأَعْلَمَ - أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ أَلْفَتْهَا مِنِّي، أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَأْثَبِ»^۴ این نکته را بدان که هیچ کس از من بر اتحاد و همبستگی امت محمد صلی الله علیه و آله حریص تر نیست که بدان ثواب می جویم و فرجام نیک می طلبم.

وحدت، قانون حاکم بر تمام هستی است. قطرات باران، با همگرایی خود دریا را تشکیل می دهند. سلولهای بدن انسان با وحدت، سلامت بدن انسان را تأمین می کنند و...؛ بر این اساس نظام آفرینش نظام توحید و وحدت است.

آفرینش درس وحدت می دهد بر عالمی چون که بنیان جهان شد از بنای اتحاد
رمز وحدت را بجو از قل هو الله احد می دهد این آیه عالم را صلاى اتحاد^۵
اقبال لاهوری می گوید:

برگ و ساز کائنات از وحدت است اندرین عالم حیات از وحدت است^۶
در عالم تشریع، جامعه بشری باید از قانون وحدت پیروی کند تا همسو با نظام هستی شود.
ضرورت وحدت اسلامی بیشتر در برابر سیاست تفرقه انگیز دشمنان اسلام ظهور می کند.
دشمنان با بهره گیری از همه امکانات خود، میان مسلمانان تفرقه ایجاد می کنند. نقل است که

۱- آل عمران، ۱۰۳، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۵.

۲- ر.ک: فرهنگ آفتاب، ج ۱، ص ۸۵، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۵.

۳- ر.ک: نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱، ص ۴۴، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹۳.

۴- فرهنگ آفتاب، ج ۱، ص ۸۸. ۵- شعر در زندگی، احمد احمدی بیرجندی، ص ۲۱۱.

۶- کلیات اقبال لاهوری، ص ۴۱۸.

«در زمان پادشاهان قاجار، حکومت عثمانی بزرگترین حکومت اسلامی در جهان به شمار می‌آمد... در کنار سفارت عثمانی در تهران مسجد کوچکی وجود داشت. امام جماعت مسجد (و یا یکی از نمازگزاران آن مسجد) می‌گفت: روزه خوانی را دیدم که هر روز صبح به مسجد می‌آید و روزه حضرت زهرا (علیها السلام) را می‌خواند و به عثمان خلیفه سوم ناسزا می‌گوید. روزی به او گفتم: چرا تو هر روز همین روزه را می‌خوانی و همان ناسزا را تکرار می‌کنی، مگر روزه دیگر نمی‌دانی؟ او در پاسخ گفت: روزه دیگر می‌دانم، ولی یک نفر بانی دارم، روزی پنج ریال به من می‌دهد و می‌گوید این روزه را با همین کیفیت بخوان! خصوصیات و محل آن بانی را گفتم، من پیگیری کردم و دیدم بانی روزه یک نفر کاسب مغازه دار است. جریان را به او گفتم. وی گفت: شخصی روزی دو تومان به من می‌دهد تا در آن مسجد چنین روزه‌ای خوانده شود؛ من هم پنج ریال آن را به روزه خوان می‌دهم و پانزده ریال آن را خودم برمی‌دارم!

باز هم جریان را پیگیری کردم؛ سرانجام معلوم شد که از طرف سفارت انگلیس، روزی بیست و پنج تومان برای این روزه خوانی (برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی و سپس ایران و حکومت عثمانی) داده می‌شود...»^۱

هدف از بیان نمونه فوق آن است که آگاه باشیم دشمنان برای ایجاد اختلاف از روزه خوانی ما نیز بهره می‌گیرند.

جای تردید نیست که برای از بین بردن سیاستهای تفرقه‌انگیز دشمنان، باید متحد بود. عزت و آزادی مسلمین، در سایه شجره طیبه اتحاد و همبستگی امکان‌پذیر است؛ امام علی علیه السلام فرمود: هیچ ملتی در انجام کاری با هم متحد نشدند، مگر اینکه نیرو گرفتند و قدرت پیدا کردند و هیچ ملتی از این قدرت بهره نگرفت، مگر اینکه خداوند گرفتاری آنان را برطرف کرد و آنها را از بلای ذلت نجات داد.^۲

۱ - عبرت‌های تاریخ، محمدرضا اکبری، ص ۱۳-۱۴، به نقل از داستان دستان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۵.

«غرض از انجمن و اجتماع جمع قواست
 چرا که قطره چو شد متصل به هم دریاست
 ز قطره هیچ نیاید ولی چو دریا گشت
 هر آنچه نفع تصور کنی در آنجاست
 ز فرد فرد محال است کارهای بزرگ
 ولی ز جمع توان خواست، هر چه
 خواهی خواهی خواست
 بدین دلیل یدالله مع الجماعة سرود
 که با جماعت دست قوی یدی طولاست»^۱

ب - مقصود از وحدت اسلامی

در اینجا این سؤال قابل طرح است که مقصود از وحدت چیست؟
 اصولاً واژه «وحدت» یا «اتحاد» در مواردی استفاده می‌شود که نوعی از اختلاف وجود داشته باشد، زیرا بدون اختلاف، اتحاد موجود بوده و دیگر نیاز به دعوت ندارد؛ حال آنکه در اسلام دعوت به همگرایی شده است.^۲ بنابراین معنای وحدت آن نیست که در جامعه اختلاف سلیقه، تضارب اندیشه و جناح بندیهای سیاسی وجود نداشته باشد، زیرا در اسلام انتقادهای سازنده، انتقادپذیری و رقابتهای سیاسی معقول، از اصول پذیرفته شده هستند. همین‌طور، معنای وحدت آن نیست که اقلیتهای مذهبی از عقاید خود دست برداشته و عقیده واحدی را اتخاذ کنند، یا سنیها شیعه و شیعیان سنی شوند، بلکه مقصود از وحدت آن است که همه افراد یک جامعه، با بهره گیری از عوامل وحدت و با اتخاذ سیاستهای اصولی و منطقی، در برابر دشمنان مشترک خود متحد بوده و از اختلافات غیر اصولی و منطقی پرهیز کنند؛ اختلافات خود را با تبادل اندیشه حل نمایند و با صلح و صفا در کنار هم زندگی کنند.

استاد شهید مطهری در این زمینه چنین می‌نویسد: «مقصود از وحدت اسلامی چیست؟ آیا مقصود این است که از میان مذاهب اسلامی یکی انتخاب شود... و یا اینکه وحدت اسلامی هیچ ربطی به وحدت مذهب ندارد و مقصود از اتحاد مسلمین، اتحاد پیروان مذاهب مختلف

۱ - نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، محمدرضا مهدوی کنی، ص ۶۰۶.

۲ - انعام، ۱۵۹.

در عین اختلافات، در برابر بیگانگان است... [و] مشکل شدت مسلمین است در یک صف در برابر دشمنان مشترکشان؟^۱

حضرت علی علیه السلام علیرغم آنکه ولایت را حق خود می‌دانستند و با خلفا اختلاف داشتند و سیاست آنها را نقد می‌کردند؛ ولی هنگامی که دشمنان مشترک مسلمانان، اصل دین و مصالح امت اسلامی را تهدید می‌کردند، آن حضرت با خلفا همگرا شده و با آنها همکاری می‌کردند.^۲

ج - امکان وحدت

سؤال دیگری نیز قابل طرح است که با توجه به وجود اقلیتهای مذهبی، جناحها و افراد متعدد با سلیقه‌های مختلف، آیا اصولاً اتحاد در یک جامعه امکان‌پذیر است؟

در جواب باید گفت که اتحاد پیروان همه ادیان امکان‌پذیر است؛ چنانچه در قرآن همگان به وحدت دعوت شده‌اند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا...»^۳ بگوای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است تا جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم. اگر چنین همبستگی امکان‌پذیر نبود، معنا نداشت که خداوند دعوت به همگرایی همه پیروان ادیان الهی کند؛ زیرا جعل اصل تکلیف، فرع بر امکان آن است. استاد آیت الله جوادی آملی می‌نویسد: «اینکه خداوند ما را گوناگون آفرید و به وحدت امر کرد و از تفرقه بازداشت، نشانگر این حقیقت است که رسیدن به وحدت، میسر و پرهیز از تفرقه ممکن است.»^۴

پیامبر اسلام ﷺ با بهره‌گیری از عوامل وحدت و مبارزه با عوامل اختلاف توانست امتی منسجم ایجاد نماید؛ چنانکه «جان دیون پورت» می‌نویسد: «... محمد، یک نفر [آدم] ساده،

۱ - مشعل اتحاد، ص ۷۰.

۲ - ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۵۶ به بعد.

۳ - ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶، تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت، ص ۱۲۲.

۴ - آل عمران، ۶۴، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۹۳.

۵ - سخنرانیها و مقالات دومین کنفرانس وحدت اسلامی، ص ۳۲.

قبایل پراکنده کوچک و پرهته و گرسنه کشور خودش را مبدل به یک جامعه فشرده و با انضباط نمود...»^۱

امام علی علیه السلام با شناختی دقیق از معارف قرآن و اتحاد حاکم در جامعه مدینه النبی صلی الله علیه و آله، همه مسلمانان را به همبستگی فرا می‌خواند: «وَأَلْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ»^۲ با اکثریت همدستان شوید که دست خدا همراه جماعت است و از تفرقه بپرهیزید که موجب آفت است. آنکه از جمع مسلمانان به یک سو شود، بهره شیطان است؛ چنانکه گوسفند چون از گله در ماند نصیب گرگ بیابان می‌شود.

واقعیت آن است که با بهره‌گیری از عوامل و مؤلفه‌های اتحاد، می‌توان جامعه متحد و نظام‌مند به وجود آورد.

د- عوامل و محورهای وحدت

همان‌طور که بیان شد، برای ایجاد وحدت نیاز به عوامل و حلقه‌های اتصال است که اعضای یک جامعه را مانند دانه‌های تسبیح به هم پیوند دهند.

دانشمندان برای ایجاد همبستگی در یک جامعه، عواملی را مطرح کرده‌اند، مانند جغرافیا، زبان و...، ولی از نظر اسلام، این عناصر عوامل وحدت نیستند، به دلیل اینکه اینها عوامل ظاهری و صوری هستند، شاهدش جنگهای داخلی و قومی در یک جامعه است.

قرآن در این رابطه می‌فرماید: «ای رسول من، اگر تو بخواهی همه ذخایر زمینی را توزیع کنی تا مردم را متحد کنی، نمی‌توانی! و آن خداست که بین قلبها الفت ایجاد می‌کند.»^۳

امام علی علیه السلام به عوامل و عناصری تکیه می‌کند که ریشه در قرآن دارد؛ این عوامل عبارتند

۱- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سمعی، ص ۷۷.

۲- نهج البلاغه، جعفر شهیدی، خطبه ۱۲۷، ص ۱۲۵.

۳- انفال، ۶۳.

از:

۱- اصل توحید

بر اساس جهان بینی اسلامی، جهان هستی بر اساس توحید و وحدت بنا گذارده شده و خداوند، خالق همه موجودات آن می باشد. همه مسلمانان بر اصل توحید اذعان دارند. اصل توحید به دلیل اینکه امری فطری است و ریشه در فطرت انسان دارد^۱، عامل مهم وحدت است؛ از این رو اسلام به این عامل توجه بسیار کرده است. در قرآن از اصل توحید به عنوان عامل وحدت همه ادیان الهی یاد شده است.^۲ در جای دیگر قرآن، توحید به عنوان عامل وحدت امت واحده ذکر شده است: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»^۳. همچنین در قرآن مرزهای جغرافیایی، نژادی... برداشته شده و ایمان به خدا به عنوان مرز عقیدتی بیان شده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۴

امام علی علیه السلام در نکوهش آن عده از دانشمندانی که با وجود داشتن خدای واحد، کتاب واحد و پیامبر واحد اختلاف دارند می فرماید: «إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ، وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ»^۵ و این در حالی است که خدا و پیامبر و کتابشان یکی است.

۲- دین اسلام

اسلام به عنوان مجموعه ای از قوانین الهی که ریشه در فطرت بشر دارد^۶، یکی از محورهای مهم وحدت اسلامی است. در اینجا این پرسش مطرح است که اصولاً دین چگونه می تواند مایه وحدت باشد؟

در اینجا سه احتمال قابل بررسی است: نخست آنکه دین اسلام، همه را به همگرایی فرا خوانده، زیرا بهره گیری از دستورات دین عامل وحدت است. دوم آنکه هرگاه دشمنان مسلمانان، دین اسلام را نشانه گرفتند و مقدسات آن را زیر سؤال بردند، مسلمانان متحد شده

۱- روم، ۳۰.

۲- آل عمران، ۶۴.

۳- انبیاء، ۹۲.

۴- حجرات، ۱۰.

۵- فرهنگ آفتاب، ج ۱، ص ۹۰.

۶- روم، ۳۰.

از آن دفاع و پاسداری کنند. سوم آنکه دین واحد عامل وحدت است. واقعیت آن است که بنابر هر سه احتمال، دین محور وحدت می باشد. اسلام همگان را برادر خوانده است. علی علیه السلام فرمود: «واقعیت جز این نیست که همگی شما بر اساس دین خدا برادرید.»^۱

از سوی دیگر، هرگاه دشمنان اسلام در برابر اسلام ایستادند، مسلمانان در برابر تمام دنیای آنها ایستادند، اگر چه مسلمانان از برخی احکام اسلامی برداشتهای متفاوت کرده و می کنند، لکن اصل دین، اصل مشترک بین همه مسلمانان بوده و عنصر اصلی وحدت جامعه اسلامی محسوب می شود. انقلاب اسلامی ایران نیز نشان داد که اسلام نقش کلیدی در وحدت مردم ایران دارد.

در قرآن، اسلام به عنوان عامل اصلی وحدت بیان شده است: «واعتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» در تفسیر اینکه مقصود از حبل الله چیست، در برخی از تفاسیر مثل مجمع البیان^۲، التبیان^۳ روح البیان^۴... آمده است که مقصود از حبل الله، همانا دین اسلام است. همچنین در قرآن آمده است که شما مسلمانان مانند مشرکان نباشید که در دینشان اختلاف کردند: «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا»^۵ در تفسیر نمونه آمده است: «مذهب همیشه عامل وحدت و یکپارچگی در محیط خود بوده، همانگونه که اسلام به اختلافات قبایل حجاز و حتی اقوام خارج از جزیره العرب پایان داد و آنان را امت واحده ساخت.»^۶

مولوی می گوید:

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت	یک زدیگر جان خون آشام داشت
کینه های کهنه شان از مصطفی	محو شد در نور اسلام و صفا

۲- ر.ک: مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۵۶.

۴- ر.ک: روح البیان، ج ۲، ص ۷۲.

۶- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۸۲.

۱- فرهنگ آفتاب، ج ۱، ص ۹۰.

۳- ر.ک: التبیان، ج ۲، ص ۵۴۵-۵۴۶.

۵- روم، ۳۲-۳۱.

اولاً اخوان شدند آن دشمنان همچو اعداد عنب در بوستان
وز دم المؤمنون اخوه به پند در شکستند و تن واحد شدند
آفرین بر عشق کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مفترق در رهگذر یک سبوشان کرد دست کوزه گر^۱
امام علی علیه السلام نیز یکی از عوامل وحدت امت اسلامی را دین دانسته است: «أما دینُ
يَجْمَعُكُمْ؟»^۲ آیا دینی نیست تا محور اتحادتان شود؟

۳- قرآن

اصل وجود قرآن به عنوان کتاب واحد، مورد قبول همگان بوده و عامل همبستگی آنان
است؛ لذا هرگاه قرآن و معارف بلند آن، از سوی دشمنان تهدید شود، همه مسلمانان با جان و
مال از آن دفاع و پاسداری می‌کنند.
اقبال لاهوری می‌گوید:

از یک آیینی مسلمان زنده است پیکر ملت زقرآن زنده است
ما همه خاک و دل آگاه اوست اعتصامش کن که حبل الله اوست
چون گهر در رشته او سفته شو ورنه مانند غبار آشفته شو^۳

۴- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

یکی از محورهای وحدت امت اسلامی، وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. نقش
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایجاد وحدت از دو جهت قابل بررسی است:
نخست آنکه او فرستاده خداوند است و تا قیامت پیامبر همه مردم می‌باشد.^۴ از این رو او
به عنوان پیامبر واحد مورد قبول همگان است.
دشمنان اسلام از وجود پیامبر به عنوان مهره اتحاد و عامل اصلی همبستگی مسلمانان

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۷۶-۳۷۷.

۲- فرهنگ آفتاب، ج ۱، ص ۹۰.

۳- شعر در زندگی، احمد احمدی بیرجندی، ص ۲۱۲.

۴- احزاب، ۴.

وحشت داشتند، از این رو در جنگ احد برای اینکه مسلمانان را شکست دهند و در صفوف آنان تفرقه ایجاد کنند گفتند: پیامبر اسلام کشته شده است!

در روزگار کنونی نیز، اهانت «سلمان رشدی» مرتد به ساحت مقدس پیامبر اسلام ﷺ نشان داد که مسلمانان نمی‌توانند اهانت به ساحت مقدس پیامبر خویش را تحمل کنند، و در هنگام ولادت آن حضرت، جهان اسلام هفته وحدت را گرامی می‌دارند.

اقبال لاهوری گفته است:

دل به محبوب حجازی ﷺ بسته‌ایم	زین جهت با یکدیگر پیوسته‌ایم
عشق او سرمایه جمعیت است	همچو خون اندر عروق ملت است
عشق در جان و نسب در پیکر است	رشته عشق از نسب محکم‌تر است
عشق ورزی از نسب باید گذشت	هم ز ایران و عرب باید گذشت
امت او مثل او نور حق است	هستی ما از وجودش مشتق است. ^۱

به نمونه زیر توجه شود: در هنگام اختلاف «زبیر بن عوام» با یکی از انصار، در خصوص آبیاری نخلستان، رسول خدا حکمی کرد که مورد قبول مردی از انصار واقع نشد؛ آنگاه این آیه نازل شد: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً».^۲ به پروردگارت قسم که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه ترا در اختلافات خود به داوری طلبند؛ پس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم آن باشند.

در این آیه محور اتحاد و رفع اختلاف، وجود پیامبر ﷺ معرفی شده است.

دوم آنکه پیامبر اسلام ﷺ علاوه بر آنکه رسول خدا است، رهبر جهان اسلام نیز هست و بی تردید، رهبر نقشی بنیادی در وحدت امت خویش دارد.

امام علی (علیه السلام) در هنگام درگیری با اهل شام، از اختلافات بین مسلمانان اظهار نگرانی نموده

۱ - مجله تقریب ۵، از انتشارات مجمع تقریب مذاهب اسلامی، ص ۱۴۵.

۲ - نساء، ۶۵، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۳۵؛ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۶۶.

و از پیامبر واحد و خداوند واحد، به عنوان محورهای همگرایی یاد نموده است: «و كَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَا التَّقِينَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ وَنَبِيَّنَا وَاحِدٌ، وَدَعَوَتُنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ.»^۱ جریان کارمان با درگیری با گروهی از اهل شام آغاز شد، در حالی که به ظاهر پروردگارمان، پیامبرمان و دعوت اسلامیمان یکی بود. همچنین آن حضرت فرمود: اما همین که حضرت (پیامبر ﷺ) درگذشت، مسلمانان به کشمکش پرداختند.^۲

۵- مصالح عمومی

در جامعه اسلامی، جناحهای سیاسی متفاوت، و افرادی با سلیقه‌های مختلف وجود دارند که گاهی تعارض در رعایت حقوق آنها و تضارب میان افکارشان زمینه بروز برخی از اختلافات را به وجود می‌آورد؛ برای ایجاد وحدت در چنین محیطی نیاز به محوری برای وحدت است که آن محور «مصالح عمومی» است.

امام علی (ع) علیرغم آنکه ولایت را حق مسلم خود می‌دانست^۳ و همواره از آن دفاع می‌کرد، اما در برابر خلفای سه گانه قیام نکرد و بیست و پنج سال سکوت نمود.

سکوت امام، این پرسش را بوجود آورد که چه عامل یا عواملی سبب شدند که آن حضرت قیام نکرده با خلفای بیعت نموده و با آنان همکاری کند؟^۴

واقعیت آن است که سکوت امام و همکاری او با خلفا در راستای مصالح عمومی صورت گرفت.

اوضاع سیاسی و اجتماعی صدر اسلام، نشان می‌دهد که بعد از رحلت پیامبر ﷺ اسلام و مسلمانان دچار مشکلات و بحرانهای خطر ساز فراوانی شده بودند. ابن هشام می‌نویسد: «چون پیامبر وفات نمود، بلا و مصیبت بر مسلمانان بزرگ شد؛ یهودیان سر برافراشته و مسیحیان خوشحالی کردند. اهل نفاق از دین برگشته و از اعراب می‌خواستند که مرتد شوند، اهل مکه

۱- ر.ک: نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۵۸. ۲- همان.

۳- ر.ک: نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۷۰، ص ۲۴۴، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۴۸.

۴- ر.ک: ابراهیم نفی کوفی، الغارات، ص ۳۰۲، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴.

خواستند مجدداً بت پرستی کرده و دین پیامبر را منسوخ نمایند.^۱ در جایی که دین در خطر است و دشمنان، مصالح عمومی مسلمانان را به خطر انداخته‌اند و هرگونه اختلافی ضربه بر پیکر امت اسلامی وارد می‌آورد، باید همه افراد جامعه متحد شوند. امام علی علیه السلام یکی از علل سکوت خود را رعایت مصالح عمومی و حفظ وحدت اسلامی بیان کرده است: «وَأُمُّ اللَّهِ لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَيَوْرَ الدِّينُ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ.»^۲ به خدا سوگند، اگر ترس وقوع تفرقه میان مسلمانان و بازگشت کفر و تباهی دین نبود، رفتار ما با آنها طوری دیگر بود.

همچنین آن حضرت در جواب ابوسفیان - بعد از تشکیل سقیفه - که به عنوان حمایت از علی علیه السلام می‌خواست فتنه بپا کند، همگان را به وحدت فراخواند: «أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أُمُوجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَضَعُوا تِيْجَانَ الْمُفَاخَرَةِ.»^۳ امواج کوه پیکر فتنه‌ها را با کشتیهای نجات (علم، ایمان و اتحاد) درهم شکنید، از راه اختلاف و پراکندگی کنار آید و تاج تفاخر و برتری جویی از سر بنهید.

۶- ارزشها

هر جامعه‌ای وارث اصول پذیرفته شده‌ای است که مردم آن جامعه به آنها علاقه‌مند هستند و حفظ آن اصول عامل وحدت است.

امام علی علیه السلام به مالک اشتر دستور می‌دهد که «هیچ سنت شایسته‌ای را مشکن که معیار عمل بزرگان این امت بوده است و همبستگی و کار ملت بر محورش سامان می‌یافته است؛ و هیچ راه و رسم جدیدی ایجاد مکن که به سنتی از این سنتها آسیب رساند.»^۴

۷- حکومت و رهبری

حکومت، نقش بنیادی در برقراری امنیت، نظم و اجرای قوانین دارد؛ از این رو هیچ

۱ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱۶.

۲ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷ - بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۶۱.

۳ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵، ص ۵۲. ۴ - فرهنگ آفتاب، ج ۱، ص ۸۵.

جامعه‌ای خالی از حکومت نبوده و همگان بر ضرورت آن اتفاق دارند. بر همین اساس، هر گاه حکومت مورد قبول آنان تهدید شود، از آن دفاع می‌نمایند و همه مردم با هم متحد می‌شوند.

در جامعه اسلامی، بویژه در فرهنگ شیعی، حکومت جایگاه الهی خاصی داشته و امامت، ادامه رسالت محسوب می‌شود. از این رو، حفظ نظام از اهم واجبات بوده و رهبر، محور و قطب حکومت می‌باشد. امام علی (علیه السلام) از خود به عنوان محور جامعه و از امامت به عنوان نظم دهنده امت اسلامی یاد می‌کند: «واقعیت جز این نیست که من قطب آسیایم، چرخهای کشور باید بر محورم همواره بچرخد و من در جای خویش ثابت بمانم؛ اگر لحظه‌ای من جایگاهم را رها کنم، مدارش سرگردان می‌شود و سنگ زیرین آن به لرزش می‌گراید.»^۱ «و الإمامة نظاماً للإمة، و الطاعة تعظيماً للإمامة»^۲

امام خمینی (رحمه الله) نیز از حکومت به عنوان عامل وحدت تعبیر کرد: «تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است، چنانکه حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه‌ای فرمود: امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است.»^۳

واقعیت آن است که حکومت و رهبری اساسی‌ترین نقش را در وحدت مردم دارند. انقلاب اسلامی ایران نشان داد که عشق و علاقه مردم به امام و رهبر معظم انقلاب و علاقه آنان به مردم، عامل مهم وحدت مردم ایران بوده و هست.

بی‌تردید، حکومت الهی و رهبری آن ریسمانی است که همه مهره‌ها را در نظام اسلامی به هم پیوند می‌دهد؛ امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «... موقعیت زمامدار، همچون ریسمانی است که مهره‌ها را در نظام می‌کشد و آنها را جمع کرده ارتباط می‌بخشد. اگر ریسمان از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده می‌شوند، و هر کدام به جایی خواهند افتاد! پس هرگز نتوان همه را جمع‌آوری

۲- همان، ج ۹، ص ۴۷۴۳.

۱- فرهنگ آفتاب، ج ۱، ص ۹۱.

۳- ولایت فقیه، ص ۴۲، رساله نوین، ج ۴، ص ۱۳۹.

نمود و از نو نظام بخشد.^۱

این نوشتار را با بیان چند بیت شعر پایان می‌دهیم:

بیا تا شمع هم پروانه هم یار هم باشیم در این گلشن بهار هم، گل هم، خار هم باشیم
چو یاران نبی در «صفه» توحید بنشینیم صفای هم، گل هم، باغ هم، گلزار هم باشیم.



۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۴۶، ص ۲۰۳.

صبر و سکوت امام علی علیه السلام

□ حجة الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبیدی

در این نوشتار، برگی از تاریخ سراسر درد و رنج علی علیه السلام را ورق می‌زنیم، تاریخی که دوره «صبر و سکوت» نام گرفت و سالهای طولانی خانه‌نشینی علی علیه السلام را شامل می‌شود؛ این سالیان دراز، در حقیقت محصول همان بذری است که در روزهای اول پاشیده شد!

فصل اول: از گزینش ابوبکر تا گزینش عمر و تشکیل شورا

۱- علی علیه السلام بر سر دو راهی

جریان حوادث به نحوی پیش آمد که علی علیه السلام بر سر دو راهی قرار گرفت: نمی‌دانست اقدام کند و حق خود را بگیرد؛ یعنی با دست تنها بجنگد، یا اینکه در برابر حوادث صبر و شکیبایی در پیش گیرد. خود آن حضرت در این زمینه می‌فرماید: «و طَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ.»^۱ در این اندیشه بودم که دست تنها به پا خیزم [و حق خود را بگیرم] و یا اینکه در آن محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده بودند صبر کنم؛ محیطی که پیران را فرسوده و جوانها را پیر می‌کند و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و می‌دارد.

۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۳.

واضح است که گزینش هر یک از این دو راه عواقبی در بر داشت و قضاوتها و عکس‌العملهایی را منجر می‌گشت. حضرت در این باره می‌فرماید: «فَإِنْ أَقَلَّ يَقُولُوا حَرِّصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكُتَ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ. هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيْنِ وَاللَّتِي وَ اللَّهُ لَا بِنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْطِفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ.» اگر سخنی بگویم [چه رسد به اقدام عملی] می‌گویند حرص و طمع حکومت و خلافت دارد و اگر سکوت کنم، می‌گویند از مرگ ترسیده است؟! هیهات! بعد از همه اینها، به خدا پسر ابوطالب انس و اشتیاقش به مردن بیش از اشتیاق طفل به پستان مادرش است. و در خصوص ملک و حکومت گفت: «...هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَ لُقْمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا.»^۱ این حکومت و خلافت، مانند آبی متعفن است و به لقمه‌ای می‌ماند که گلوگیر شود. این کلام بدان معنا است که قضاوت مردم در هر صورت نادرست است؛ علی‌السلام نه از مرگ هراسی دارد و نه راغب خلافت است، و اگر سخنی می‌گوید و عملی انجام می‌دهد، صرفاً ادای تکلیف است.

به هر صورت، علی‌السلام متفکرانه به هر دو امر می‌اندیشد: پیکار و گرفتن حق خود، یا تحمل مشکلات و ناگواریها. و در نهایت آن ولیّ حق و اسوه صبر و مقاومت، شکیبایی و تحمل مشقات را بر مبارزه و پیکار ترجیح می‌دهد و با گلویی گرفته به صبر تن می‌دهد: «فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْزِي وَ فِي الْحَلْقِ شَجَاً.»

روشن است که این صبر با وظیفه امامت نیز منافاتی ندارد، زیرا اگرچه بیرون آوردن گمراهان از ظلمت جهل و نادانی وظیفه امام است، اما این در زمانی است که امام قدرت و توانایی داشته باشد. لذا به هنگامی که یآوری در بین نیست، جنگ مرجوح و صبر راجح می‌شود. علاوه بر این، شرکت در جنگی نابرابر، افزون بر ریختن خون بسیاری از انسانها، سبب از بین رفتن خود حضرت می‌شد، بدون اینکه کمترین اثری در بر داشته باشد. خود حضرت می‌فرماید: «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبُّنِي فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْزِي...» عاقبت دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی کردم، ولی به کسی می‌ماندم که

خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته بود؛ من با چشم خود می‌دیدم که میراثم را به غارت می‌برند: «أَرَى ثَرَاتِي نَهَبًا».

۲- مهمترین کارهایی که در زمان ابوبکر صورت گرفت

به هر تقدیر، ابوبکر زمام امور را به دست گرفت، دو سال و سه ماه خلافت کرد و در ماه جمادی‌الثانی سال سیزده هجری از دنیا رفت.

در دوران کوتاه خلافت ابوبکر، حوادث چندی روی داد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ظهور مدعیان نبوت مانند: «أَسْوَدُ بْنُ عَنزَةَ عَنَسِي»، «مَسِيلِمَةُ بْنُ حَبِيبٍ»، «طَلِيحَةُ بْنُ خُوَيْلِدٍ» و «سَجَّاحُ دَخْتَرِ حَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ».^۱

۲- برافراشتن پرچم مخالفت در قالب اعلام پادشاهی به وسیله افرادی چون: «نَعْمَانُ بْنُ مَنْدَرٍ»، در بحرین، «لَقِيطُ بْنُ مَالِكٍ» در عمان و «بَشِيرُ بْنُ كَثِيرٍ» و...^۲

۳- ارتداد گروهی از مسلمانان یعنی پیروان پیامبران دروغین و شاهان خود خوانده.

۴- اعلام مخالفت با گزینش ابوبکر با نپرداختن زکات، البته برخی مخالفان معتقد به زکات بودند، ولی می‌گفتند زکات باید به پیامبر (ص) و یا جانشین او از آل او پرداخت شود.^۳ اگر چه در مخالفت با ابوبکر انگیزه‌های زیادی می‌تواند وجود داشته باشد، اما مهمترین انگیزه مخالفت را می‌توان به رسمیت نشناختن خلافت او دانست.

«حَارِثَةُ بْنُ سَرَّاقَةَ» به «زِيَادُ بْنُ وَلِيدٍ» که مأمور جمع‌آوری زکات بود می‌گوید: ما هنگامی که پیامبر (ص) زنده بود اطاعت می‌کردیم. اکنون نیز اگر کسی از اهل بیت او بر سر کار بیاید باز هم از او متابعت خواهیم کرد؛ اما ابوبکر بر ما عهدی ندارد، لذا اطاعت از او نیز بر ما واجب نیست. «حَارِثُ بْنُ مُعَاوِيَةَ» نیز به او گفت: تو ما را به اطاعت کسی می‌خوانی که نه با ما عهدی داشته

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۲۸ - تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲ - همان و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۹.

۳ - سیدهاشم رسولی محلاتی، تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۲۴۰.

نه با شما. زیاد گفت: ما او را برای خود انتخاب کرده‌ایم! حارث جواب داد: شما از روی حسادت از اهل بیت رسول خدا ﷺ عدول کردید، در حالی که آنها صاحب (و سزاوار خلافت) بودند.

دیگری نیز به زیاد می‌گوید: ابوبکر شایستگی خلافت را ندارد!^۱ در عین حال، ابوبکر با همه مخالفان جنگید^۲ و هر صدایی که بلند می‌شد آن را در گلو خفه می‌کرد!

۳- تعیین خلیفه به وسیله ابوبکر (یا نوع دوم از گزینش)

یکی از عجیب‌ترین کارهایی که در زمان ابوبکر و به وسیله خود وی صورت گرفت، تعیین خلیفه پس از خود بود! زیرا بنا به اعتراف خود اهل سنت، پیامبر ﷺ چنین کاری نکرده بود. آنها که مدعی بودند پیامبر ﷺ جانشین خود را تعیین نکرده و آن را بر عهده خود مردم گذارده است پس چگونه کار ابوبکر در معرفی عمر بن الخطاب (به عنوان خلیفه پس از خود) را مشروع دانستند؟

ابن اثیر می‌نویسد: ابوبکر، به هنگام مرگ، «عبدالرحمن بن عوف» را به حضور طلبید و از وی درباره عمر پرسید. او در پاسخ گفت: «او بهتر از آن است که تو می‌گویی، مگر اینکه تا اندازه‌ای تند است. ابوبکر گفت: او در مقایسه با من چنین است، ولی وقتی مسئولیت قبول کند رفتارش تغییر می‌کند.»

سپس عثمان را طلبید و رأیش را درباره عمر جو یا شد. عثمان گفت: باطنش از ظاهرش بهتر است و در میان ما همانند او نیست! ابوبکر به عثمان گفت: این جریان را به کسی بازگو نکن، سپس در فرصتی مناسب دستور داد که عهد نامه‌ای بنویسند (عثمان آن را نوشت) و برای مردم قرائت کنند.

یعقوبی متن نامه را این چنین نقل می‌کند: «وصیت ابوبکر - جانشین رسول خدا - به مؤمنان و مسلمانان: با سپاس از خداوند، من عمر بن خطاب را به عنوان جانشین خود بر شما منصوب

۱ - تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲ - تنها در نبرد با مسیلمه در «جنگ یمامه» بیش از هزار و دویست نفر از مسلمانان کشته شدند.

کردم، گوش سپارید و اطاعت نمایید بدرستی که من هیچ نصیحتی را از شما دریغ نورزیدم.»^۱ هم طبری و هم ابن ابی الحدید می نویسند: وقتی ابوبکر به عثمان دستور داد عهدنامه را بنویسد، بخشی از نامه را ننوخته بود که ابوبکر از حال رفت. عثمان خود نام عمر را نوشت؛ وقتی ابوبکر به هوش آمد گفت: آنچه را که نوشتی بخوان. عثمان خواند. ابوبکر گفت: این را که من نگفتم. عثمان جواب داد: می دانستم همین را می خواهی بگویی! ابوبکر نیز آن را تأیید کرد.^۲ خوب است کسانی که ذره ای از انصاف در وجودشان می باشد این داستان را با جریان قلم و دوات و نامه نانوشته پیامبر ﷺ در واپسین روزهای عمر شریفش مقایسه کنند تا به صداقت برخی از افراد، وقوف کامل حاصل شود.

۴- نمک شناسی ابوبکر

علی علیه السلام در جریان حمایت عمر از ابوبکر فرموده بود: «اَحْلَبْ يَا عُمَرُ حَلْبًا لَكَ شَطْرُهُ وَ اَشْدُّ لَهُ الْيَوْمَ أَمْرُهُ لِيَرِدَّ عَلَيْكَ غَدًا.» ای عمر بدوش که خوب می دوشی! بخشی از آن مال توست! امروز کارش را محکم کن تا فردا آن را به تو برگرداند! آنچه آن امام همام به عمر فرموده بود به هنگام مرگ ابوبکر محقق شد. ابوبکر برخلاف سنت و سیره پیامبر ﷺ (به اصطلاح خودشان) خلیفه پس از خود را تعیین کرد و دین خود را نسبت به عمر ادا نمود.

به راستی چگونه می شود تصور کرد پیامبر خدا ﷺ که در ارتباط با وحی الهی بود و گرفتاریهای مردم برای او سخت و دشوار بود و حریص به مشکلات آنها بود: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»^۳ مردم را رها کند و در اندیشه تعیین جانشین پس از خود نباشد؟! آیا معاذالله پیامبر ﷺ به اندازه ابوبکر قوه تشخیص نداشت یا شاید جناب ابوبکر فهیمتر از پیامبر ﷺ بود؟!

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۸- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱.

۳- توبه، ۱۲۸.

به هر حال، ابوبکر پس از تعیین جانشین خود، در حالی که زیر بازوانش را گرفته بودند به میان مردم رفت و خطاب به آنها گفت: «آیا به آنکه برای شما برگزیده‌ام راضی هستید؟ به خدا سوگند من دیگر قدرت کاری ندارم و شخصی را که برگزیده‌ام، از نزدیکان من نیست. من عمر بن خطاب را جانشین خود قرار دادم؛ سخنش را گوش کنید و از وی اطاعت نمایید!»^۱

مردم جواب مثبت دادند و گفتند: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»^۲

۵- مخالفت با نظر خلیفه

هنگامی که طلحه از قصد ابوبکر مبنی بر تعیین عمر به عنوان جانشین خود آگاه شد، نزد وی رفت و گفت: می‌خواهی عمر را جانشین خود نمایی؟! در حالی که تو می‌دانی او چگونه است! تو هستی و می‌بینی که او چه می‌کند، اگر تنها شود چه‌ها خواهد کرد؟! ای ابوبکر اگر خدا از تو بازخواست کند که چرا چنین کاری کردی چه می‌گویی؟

ابوبکر ناراحت شد و گفت: مرا تهدید به عذاب می‌کنی؟ اگر خدا بپرسد خواهم گفت: «استخلفت علی اهلک خیر اهلک» بهترین فرد را برای جانشینی خود برگزیده‌ام.^۳

ابن ابی‌الحدید نیز می‌نویسد: طلحه گفت آیا عمر بهتر از من است؟ ابوبکر پاسخ داد: آری، «والله هو خیرهم و انت شرهم»^۴

اما آیا واقعاً عمر برای خلافت از همگان بهتر بود؟ آیا شایستگی خاصی برای خلافت داشت یا انتخاب او تنها به دلیل حمایت هایش از ابوبکر در تحکیم پایه‌های خلافت او بود؟

۶- ویژگیهای خلیفه در نظر ابوبکر

«حسن ابراهیم حسن» در تاریخ خود می‌نویسد: ابوبکر، هنگامی که دریافت مرگش نزدیک است، به اصحاب نگریست تا مردی را برای خلافت برگزیند که دارای دو ویژگی باشد:

۱- «أَنْ يَكُونَ شَدِيداً فِي غَيْرِ عَنَفٍ»؛ قاطع اما خشن نباشد.

۲ - کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵.

۱ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۲.

۲- «أَنْ يَكُونَ لِيَنَّافِي غَيْرِ ضَعْفٍ»؛ ملایم باشد نه از روی ضعف.

وی از میان صحابه تنها علی (ع) و عمر را واجد این شرایط یافت، با این تفاوت که عمر وقتی تصمیم بر کاری می گرفت، ممکن بود آن را تغییر دهد چرا که به عاقبت کار می اندیشید؛ ولی علی (ع) میل بیشتری به شدت عمل داشت؛ از این رو ابوبکر، عمر را برگزید.^۱

ویژگیهایی که این مورخ معاصر از اندیشه ابوبکر نقل می کند را تنها در وجود علی (ع) می توان یافت، ضمن اینکه آنچه او به عنوان وجه رجحان عمر بر می شمرد، از نقاط ضعف وی به شمار می رود؛ زیرا شخصی در بروز مشکلات تغییر موضع می دهد که به هنگام تصمیم گرفتن، همه جوانب کار را بررسی نکرده است.

اما علی ابن ابی طالب (ع) به دلیل علم و یقین به احکام و قضایا، از عزم جزم خود عدول نمی کند. بالعکس، نرمش عمر ناشی از عدم اطلاع او به امور است؛ لذا علی (ع) می فرماید:

«يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِذَارُ مِنْهَا»^۲

افزون بر اینها بلاذری در حدیثی نقل می کند که پیامبر (ص) (بنا بر فرض صحت) فرمود:

«إِنْ وَلَيْتُمُوهَا عُمَرَ فَقَوًى أَمِينٌ لَا تَأْخُذُهُ لَوْمَةٌ لَا تَمُّ وَإِنْ وَلَيْتُمُوهَا عَلِيًّا فَهَادٍ مُهْتَدٍ يُقِيمُكُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۳؛ اگر شما عمر را به خلافت برگزینید، او قوی و امین است و از ملامتها ترسی ندارد و اگر علی (ع) را گزینش کنید، او راهبری است که شما را به راه راست هدایت می کند. لذا علت گزینش عمر تنها به علت ویژگیهای منحصر به فرد او نبوده، بلکه مسلماً اسرار دیگری هم در کار بوده است!

۷- گزینش عمر از دیدگاه علی (ع)

امیرالمؤمنین (ع) درباره گزینش عمر می فرماید: «حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ قَادِلِي بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدٍّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشَنُ مَسُّهَا وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِذَارُ مِنْهَا.» وقتی

۱ - حسن ابراهیم حسن، تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۵.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳ - انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۱۰۲.

نفر اول زمانش سپری شد، خلافت را به پسر خطاب سپرد. شگفتا او که در حیاتش از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند و او را از خلافت معذور دارند [أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، وَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ]، ولی خود به هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری کابین بست! چه عجیب هر دو به نوبت از خلافت بهره گرفتند، ابوبکر خلافت را در اختیار کسی قرار داد که جویی از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش‌طلبی بود!

تعايير امام از این گزینش و انتصاب

* «ادلی» این تعبیر بیانگر جنبه رشاء می‌باشد؛ «و لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»؛ یعنی عمر برای ابوبکر کار کرد و ابوبکر برای عمر. * «عقدها» تعبیری است که برای گرفتن عروس به کار می‌برند و حکایت از آن دارد که خلافت را مانند عروس به عقد خود در می‌آورند.

* «تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا» یعنی پستانهای خلافت (منافع و فواید آن) را بین خود تقسیم کردند.

* «حَوْزَةُ خَشْنَاء» اشاره به خشونت عمر دارد.

* «يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتِذَارُ مِنْهَا» به این معناست که عمر در جنبه‌های علمی و قضاوت اشتباهات فراوانی داشته، حکمی صادر می‌کرده و دوباره آن را نقض می‌کرده است. از این رو، بارها عمر گفته بود: «لَوْ لَا عَلَى هَلَكِكْ عُمَرُ، اَللّٰهُمَّ لَا تَبْقِيْ لِمْعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنٌ اَبِي طَالِبٍ».^۲

۸- صبر علی عليه السلام در خلافت عمر

بی شک، علی عليه السلام از اوضاع زمان عمر راضی نبوده است؛ چرا که از آن به خبط، شماس، تلون و اعتراض تعبیر می‌کند که همگی بیانگر اوضاع وخیم آن روزگار است:

* «خبط» سقوط و انحراف از مسیر

* «شماس» سرکشی و چموشی (شتری که سرکشی و چموشی دارد).

* «تلون» رنگ عوض کردن و رنگارنگ شدن

۱ - بقره، ۱۸۸.

۲ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۴ - الغدير، ج ۳، ص ۹۷.

* «اعتراض» مسیر انحرافی رفتن

اینها در حقیقت اوصاف شتر سرکشی است که علی (علیه السلام) خلافت عمر را بدان تشبیه کرده است و رئیس حکومت را به شخصی که بر آن سوار است؛ چرا که خود فرمود: «فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا نَقَحَمٌ»^۱ رئیس خلافت به شترسواری می ماند که اگر مهار را محکم بکشد، پرده های بینی شتر پاره می شود و اگر آزاد گذارد، در پرتگاه سقوط قرار می گیرد؛ مردم در چنین وضعی گرفتار آمدند.

امام در ادامه می فرماید: «فَصَبْرٌ عَلَى طَوْلِ الْمُدَّةِ وَ شِدَّةٌ الْحِنَةِ» من بر این مدت طولانی (بیش از ده سال) و این عذاب جانکاه صبر کردم.

واضح است که صبر در برابر ناملایمات، فضیلت محسوب می شود و الا صبر در برابر ملایمات و امور گوارا معنی ندارد. از این کلام حضرت همچنین معلوم می شود که آنچه در آن زمان واقع می شده برخلاف میل حضرتش بوده است؛ از این رو، حضرت در زمان عمر نیز همانند دوران ابوبکر صبر پیشه نمود.

فصل دوم: تشکیل شورا یا نوع سوم از گزینش خلیفه

انتخاب چهار خلیفه از اهل سنت (ابوبکر، عمر، عثمان و علی (علیه السلام)) یکسان نبود؛ چرا که ابوبکر با بیعتی دو مرحله ای در سقیفه و مسجد النبی گزینش شد و عمر به وصیت خلیفه اول روی کار آمد، ولی انتخاب عثمان نتیجه شورایی بود که عمر آن را تشکیل داد، علی (علیه السلام) نیز منتخبی بود که مردم از وی خواستند رهبری را در دست گیرد و مستقیماً با وی بیعت کردند. آنچه در اینجا مورد بحث است، نحوه انتقال قدرت از عمر به عثمان است.

۱- اصل تشکیل شورا

عمر پس از ده سال و اندی خلافت، بنا به عللی دست به تشکیل شورایی زد که سر نوشت خلافت پس از او را تعیین کند، شورایی که علی (علیه السلام) از تشکیل آن می نالد و از دستاورد آن به

خدا پناه می‌برد و می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ و لِلشَّوْرَى»

۲- ضرورت جانشینی برای خلیفه

ابن قتیبه می‌نویسد: عایشه به وسیله «عبدالله بن عمر» پیامی برای عمر فرستاد که «مبادا امت محمد را بدون شبان رها کنی! لازم است هر چه زودتر برای تعیین جانشین پس از خود اقدام کنی. زیرا او [عایشه] از فتنه و فساد می‌ترسد.»^۱

پسر عمر نیز به پدرش گفت: در میان مردم چنین زمزمه است، که قصد نداری جانشینی برای خود معرفی کنی؟ اگر تو چوپانی داشته باشی که گوسفندان را رها کند، می‌گویی چرا کوتاهی کرده؟ حال می‌خواهی امت را بدون چوپان بگذاری؟ در حالی که «رَعِيَّةُ النَّاسِ أَشَدُّ مِنْ رَعِيَّةِ الْإِيلِ وَالْغَنَمِ» نیاز مردم به رهبر بیش از نیاز گله به چوپان است. اگر چنین کنی جواب خدا را چه خواهی داد؟!^۲

به دنبال این تشویقها و پیشنهادها بود که عمر گفت: اگر ابو عبیده جراح زنده بود، او را معرفی می‌کردم؛ چرا که پیامبر ﷺ درباره وی فرموده بود: «أَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» اما او از دنیا رفته است و اگر سالم مولى حذیفه زنده بود، او را بر می‌گزیدم؛ چرا که پیامبر ﷺ درباره او گفته بود: «شَدِيدُ الْحُبِّ لِلَّهِ»^۳

در اینجا دو نکته اساسی وجود دارد

۱- ضرورتی که عایشه و ابن عمر و دیگران برای معرفی جانشین خلیفه احساس کردند و تشخیص دادند که رعایت امت مهمتر از رعایت یک گله می‌باشد، آیا در زمان پیامبر ﷺ وجود نداشت و آن زمان احساس نمی‌شد؟ یا اینکه «معاذالله» پیامبر ﷺ نتوانست این ضرورت را تشخیص بدهد؟

۲- اگر عمر به دلیل آنچه پیامبر ﷺ درباره ابو عبیده و سالم فرموده بود می‌خواست حکومت را به آنها بسپارد، آیا آنچه از پیامبر ﷺ درباره علی علیه السلام شنیده بود، کافی نبود تا

۲- همان.

۱- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲.

۳- کامل، ج ۳، ص ۶۵- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

مستقیماً آن حضرت را معرفی کند؟! آیا آنچه از خود علی علیه السلام در طول زمامداری خود دیده بود، کافی نبود؟ آیا حدیث منزلت را نشنیده بود؟ آیا نشنیده بود که پیامبر ﷺ فرمود: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟» آیا نمی دانست که علی علیه السلام به منزله جان پیامبر ﷺ است؟^۱ و آیا مطلع نبود که علی علیه السلام امتیازاتی دارد که احدی آن را ندارد؟ پس چرا اقدام به تشکیل شورا نمود؟!

۳- اعضای شورا و سجایای آنها

عمر چون (باصطلاح) فرد مورد نظر خود را برای خلافت نیافت، شش نفر را به عنوان اعضای شورا معرفی کرد که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، طلحة بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص.^۲ عمر پس از معرفی آنها، درباره عثمان گفت: «فَرَجُلٌ فِيهِ لَيْنٌ» او مردی نرم خو است؛ درباره علی علیه السلام گفت: «ففيه دعابة» مردی شوخ مزاج است، ولی مردم را به طریق حق رهبری می کند: «يَحْمِلُهُمْ عَلَى طَرِيقِ الْحَقِّ»؛ درباره سعد بن ابی وقاص گفت: سعد نیز اهلیت دارد؛ اما عبدالرحمن فردی صاحب عقل و اندیشه و رشد است.

علی علیه السلام در خطبه شششقیه به عضویت خود در شورا اشاره کرده و از اینکه او را همطراز و همسنگ آنها قرار داده اند، ابراز ناراحتی می کند. ایشان می فرماید: «مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»؛ کدام زمان بوده که من را با نخستین آنها مقایسه کنند که اکنون (کار من به جایی رسیده که) مرا در ردیف (همسنگ) آنها قرار می دهند.^۳

این اشاره به حقیقتی است که در جای دیگر می فرماید: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا»؛ احدی را با آل محمد ﷺ مقایسه نتوان کرد، و آنان که ریزه خوار خوان نعمت آل محمدند، با آنها برابر نخواهد بود.^۴

[۱ - کلمه «انفسنا» در آیه ۶۱ سوره آل عمران اشاره به این معنا دارد.]

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳ - نهج البلاغه، خطبه شششقیه. ۴ - نهج البلاغه، خطبه ۲.

۴- امتیازات علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

اینکه آل محمد صلی الله علیه و آله «لایقاس» هستند و دیگران را نمی‌توان با آنها در کنار هم قرار داد به این دلیل است که:

«هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ» آنها موضع اسرار خدایند.

«وَلِجَاءِ أَمْرِهِ» و ملجأ فرمان اویند.

«وَعِبْيَةُ عِلْمِهِ» و ظرف علم اویند.

«وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ» و مرجع احکام خدایند.

«وَكُھُوفُ كُتُبِهِ» و پناهگاه کتابهای اویند.

«وَجِبَالُ دِينِهِ» و کوههای استوار دین اویند.

«بِهِمْ أَقَامَ اخْتِنَاءَ ظَهْرِهِ» به وسیله آنها خمیدگی پشت دین راست گشت.

«وَأَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ» و لرزشهای وجود آن (دین) را از میان برد.^۱

«هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ» آنها اساس دینند.

«وَعِمَادُ الْيَقِينِ» و ستونهای یقینند.

«إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي» آنها ملاک نفی افراط و تفریطند.

«وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي» آینده از آن آنهاست.

«وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ» ویژگیهای حقیقی ولایت مال آنهاست.

«وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ» وصیت و وراثت در آنهاست.^۲

اما اینکه شخص علی علیه السلام قابل مقایسه با اعضای شورا نبود تا در ردیف آنها قرار گیرد:

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: علی علیه السلام دارای دو نعمت بر امت است که احدی آن را ندارد:

یکی جهاد است که اگر شمشیر علی علیه السلام نبود، مشرکان همگان را تسلیم خود می‌کردند... و دیگری دانش آن حضرت است که اگر آن را بیان نمی‌کرد، خلق در بسیاری از احکام به غیر

۱ - فريضة به معنای گوشت لرزان است.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰.

حکم خدا حکم می کردند. عمر خود معترف است که «لَوْلَا عَلِيٌّ هَلَكَ عَمْرُؤُا»^۱ افزون بر آنچه گذشت علی علیه السلام امتیازات دیگری دارد که احدی نمی تواند ادعای آن را داشته باشد؛ از جمله، وی مطهر است (مصدق آیه تطهیر)، نفس و جان پیامبر ﷺ است (مصدق آیه مباحله)، فدایی پیامبر است (در لیلۃ المبتی)، ولی است (مصدق آیه ولایت). او «أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا»، «أَعْلَمُهُم بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ»، «أَكْثَرُهُمْ عِبَادَةً»، «أَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا» و «بَابِ مَدِينَةِ النَّبِيِّ» است؛ برادر پیامبر ﷺ، شوهر و کفو فاطمه علیها السلام، مولود کعبه و بالاخره، مدار حق و قرآن است که فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ أَيْنَمَا دَارَ». آیا اینها کافی نبود تا عمر، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه معرفی کند و اشتباه سیزده سال پیش خود را تکرار نکند؟!

۵- ضمانت اجرایی تشکیل شورا و اخذ تصمیم

عمر پس از آنکه اعضای شورا را تعیین کرد، به «صهیب» دستور داد که پس از من تا سه روز برای مردم نماز بخوان! روز چهارم می بایست خلیفه تعیین شده باشد و به ابوطلحه (زید بن سهل) انصاری فرمان داد با پنجاه نفر شمشیر به دست، اعضای شورا را گرد هم جمع کند و آنان را وادار به انتخاب خلیفه کند! آنگاه گفت: پسر من عبدالله نیز به عنوان ناظر (بدون حق رأی) بر کار آنها نظارت می نماید.

تو، شمشیر به دست بالای سر این گروه می ایستی تا خلیفه گزینش شود؛ اگر پنج نفر موافق شدند و یکی را برگزیدند که هیچ، ولی اگر یکی یا دو نفر مخالفت کردند گردنشان را بزن و اگر مساوی شدند، ابن عمر حکم باشد و به هر گروهی که حکم کرد آن گروه خلیفه را انتخاب کند. اگر به حکمیت او گردن نهند، با گروهی باشید که عبدالرحمن بن عوف در آن قرار دارد. بقیه را نیز بکشید!^۲

راستی کجای عالم این چنین برای خود رهبر انتخاب می کنند؟! تازه حامیان آنها، اسم این

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱.

کار را نیز دمکراسی می‌گذارند؟!

عزمینه‌سازی برای پیروزی غیر علی (علیه السلام)

جریان تشکیل شورا به حسب ظاهر، به شیوه‌ای دوراندیشانه و مدبرانه به وجود آمد، اما عمر اعضای آن را طوری ترتیب داد که نتیجه آن پیروزی غیر علی (علیه السلام) باشد؛ زیرا پس از تعیین آن این چنین خط دهی کرد: اگر پنج نفر به فردی راضی شدند و نفر ششم راضی نشد، باید کشته شود! و اگر چهار نفر اتفاق داشتند و دو نفر مخالف بودند، باید گردن آنها زده شود. اگر به تساوی انجامید، با طرفی باشید که عبدالرحمن بن عوف در آن قرار دارد.

طبیعی است که نتیجه این ترکیب و خط‌دهی، گزینش عثمان است؛ چرا که اکثر اعضای شورا نه تنها با علی (علیه السلام) روابط حسنه‌ای نداشتند، بلکه روابطشان با آن حضرت تیره بود. از سوی دیگر، قرار دادن عبدالرحمن بن عوف (شوهر خواهر عثمان) به عنوان فصل الخطاب از عوامل مهم چنین نتیجه‌ای بود.

علی (علیه السلام) خود در این باره می‌فرماید: «فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَغْنِهِ وَ مَالِ الْآخِرِ لِصِهْرِهِ» بعضی از آنها (سعد بن ابی وقاص) به خاطر کینه‌ای که از من داشت (کشته شدن بستگانش در جنگ بدر) از من برتافت و دیگری (عبدالرحمن)، به خاطر خویشاوندی دیگری را مقدم داشت.^۱ طبری نیز می‌نویسد: علی (علیه السلام) به عباس فرمود: [طبق این برنامه] خلافت به دیگران می‌رسد! عباس گفت: از کجا می‌گویی؟ حضرت فرمود: «مرا با عثمان در کنار هم گذاشت و گفت با اکثریت باشید و اگر مساوی شدند، با گروهی باشید که عبدالرحمن در آن است، بنابراین سعد به خاطر وابستگی خانوادگی، با عبدالرحمن مخالفت نمی‌کند و عبدالرحمن به خاطر این که شوهر خواهر عثمان است با او مخالفتی ندارد [در آن زمان]؛ پس یا عبدالرحمن عثمان را انتخاب می‌کند و یا عثمان عبدالرحمن را؛ نفر بعدی هم هر چند با من باشد، فایده‌ای ندارد.^۲

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۴.

بررسی و تحلیل

در اینجا چند نکته قابل بررسی است:

۱- اگر خلافت یک منصب الهی است، باید در شناسایی آن پیرو نص الهی یا نبوی بود؛ و اگر یک مقام اجتماعی است، می‌بایست به افکار عمومی مراجعه کرد؛ ولی آنچه عمر انجام داد، یک شیوه ابداعی و ابتکاری بوده که نه در کتاب خدا یافت می‌شد و نه در سنت پیامبر ﷺ وجود داشت.

۲- چرا شش نفر، مگر هر عاقلی نمی‌داند که در مشورت با عدد زوج چنین مشکلی پیشامد می‌کند، تعمد عمر بر شش نفر (نه پنج و نه هفت) برای چه بود؟ آیا کسی را پیدا نکرد؟ یا کار او یک الهام الهی بود که باید چنین باشد؟!

۳- چرا سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عثمان؛ سه نفر که باهم ارتباط سببی و نسبی داشتند؟ مگر عمار، حذیفه، عباس، سلمان، مقداد و... در میان صحابه حضور نداشتند؟!

۴- چرا برای عبدالرحمن حق فصل الخطابی قرار داده شد، مگر او چه ویژگی خاصی داشت؟ جز اینکه وی شوهر خواهر عثمان بود؟ (البته عبدالرحمن پس از آن با عثمان اختلاف پیدا کرد؛ ولی در سایه خلافت عثمان به ثروت هنگفتی رسید، تا جایی که می‌نویسند: وی به هنگام مرگ ۱۰۰۰ شتر، ۳۰۰۰ گوسفند، ۱۰۰ اسب و زمینهای زیادی داشت که با ۲۰ رأس گاو آب‌کشی می‌شد و چهار زن داشت که به هر کدام هشتاد هزار دینار ارثیه رسید).^۱

۵- اکثر اعضای شورا، روابطشان با علی (ع) تیره بود و تنها زبیر هوا خواه علی (ع) بود و فقط او علی (ع) را برتر از خود می‌دانست؛ ولی همین عضویت در شورا باعث شد که پس از آن، خود را هم‌تراز علی (ع) بدانند!

۶- کشتن اقلیت چرا؟ مگر هر مخالفی را باید کشت؟ آیا این به معنای از بین بردن کانون

مخالفت مردمی نیست، بدین معنا که مرکزی نباشد تا مردم به گردش جمع آیند؟!

۷- عمر که خود یکی از ارکان اساسی روی کار آمدن ابوبکر بود (و همین امر باعث شد که

ابوبکر او را به جانشینی خود انتخاب کند) سبب اصلی در به خلافت رسیدن عثمان نیز بود! او با برنامه ریزی که نمود علی علیه السلام را کنار زد و دیگران را جایگزین او نمود. نقش عمر در طول ۲۵ سال انزوای علی علیه السلام بر کسی پوشیده نیست!

۶- مذاکرات شورا

جلسه شورا تشکیل شد و اعضا به بحث و تبادل نظر پرداختند. پس از گفتگوهای بسیار و سفارشات به تقوا به یکدیگر، عبدالرحمن گفت: کار را به سه نفر واگذار کنید! لذا زیر حق خود را به علی علیه السلام واگذار کرد. طلحه به نفع عثمان کنار رفت (طلحه از یک سو می دانست با وجود علی علیه السلام و عثمان نوبت به وی نمی رسد و از سوی دیگر به دلیل اختلاف با علی علیه السلام به نفع عثمان کنار رفت). سعد ابن ابی وقاص نیز به نفع عبدالرحمن (که هر دو از قبیله زهره بودند) کناره گیری کرد؛ لذا علی علیه السلام، عثمان و ابن عوف باقی ماندند. عبدالرحمن به علی علیه السلام گفت: با تو بیعت می کنم به شرط آنکه بر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و روش دو خلیفه قبلی عمل کنی. علی علیه السلام دو شرط اول را پذیرفت، ولی شرط آخرین را قبول نکرد و فرمود: «بل أَجْتَهُدُ بِرَأْيِي»، و این طبیعی بود؛ زیرا علی علیه السلام نمی توانست به شیوه شیخین عمل کند. پس عبدالرحمن رو به عثمان کرد و همان شرط را با وی در میان گذاشت و عثمان آن را به حسب ظاهر قبول کرد و به این ترتیب، عثمان به عنوان سومین خلیفه مسلمین گزینش گردید.^۱

ابن ابی الحدید می نویسد: وقتی عبدالرحمن می خواست از میان علی علیه السلام و عثمان یکی را انتخاب کند، از مردمی که پشت در خانه اجتماع کرده بودند، نظرخواهی کرد. عمار و مقداد و... می گفتند: علی علیه السلام! و عبدالله بن سعد بن ابی السرح - برادر رضاعی عثمان و کاتب مرتدی که در فتح مکه اسیر و سپس آزاد شد - می گفت: عثمان! در این میان سعد ابن ابی وقاص به عبدالرحمن گفت: تا در مردم فتنه به پا نشده خودت کار را تمام کن!^۲

در حقیقت، باید قبول کرد که خلیفه سوم، برگزیده مستقیم عبدالرحمن و گزینش

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲ - مختصر حیاة الصحابه، ص ۲۳۰ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۶۵.

۲ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶۵.

غیرمستقیم عمر است؛ نه برگزیده خدا و پیامبر ﷺ یا مردم! گزینشی که علی (علیه السلام) از آن به «حبوئه حوالدهر» از بخششهای روزگار تعبیر می‌کند.

۷- موضع علی (علیه السلام) نسبت به گزینش عثمان

بدون تردید علی (علیه السلام) از گزینش عثمان رضایت نداشت؛ چرا که نه تشکیل شورا را مشروع می‌دانست و نه گزینش شخص عثمان را قبول داشت. لذا در همان لحظه اول فرمود: «حبوئه حوالدهر، لیس هذا بأوّل یومٍ تظاهرتم فیهِ علینا فصبّر جمیلٌ واللّهُ المستعانُ علی ما تصفون.»^۱ خوب می‌بخشی! این برای اولین بار نیست که بر ما چنین می‌کنید، پس باید صبر کرد. و در خطبه شفشقیه نیز فرمود: «فیاللّهِ و لِلشوری» پناه بر خدا از شورا! و در وصف خلیفه سوم فرمود: «نافجاً حِضْنِیهِ بِنِ ثَیْلِهِ و مُعْتَلَفِهِ و قَامَ مَعَهُ بَنُوأَبِیهِ یَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةً الْإِیْلِ نِبْتَةَ الرِّبَیْعِ»^۲ او همانند شتر پرخور و شکم برآمده، همی جز جمع‌آوری و خوردن بیت‌المال نداشت. بستگان پدری او به همکاری او برخاستند؛ آنها همچون شتران گرسنه‌ای که بهاران به علفزار بیفتند و با ولع عجیبی گیاهان را بلعند، برای خوردن بیت‌المال دست از آستین بیرون آوردند.

به هر صورت، پس از گزینش عثمان، علی (علیه السلام) در حالی که خشمناک بود می‌خواست از محل شورا بیرون رود که اصحاب شورا بدو گفتند: بیعت کن و الا با تو می‌جنگیم! عبدالرحمن گفت: راهی جز شمشیر نیست: «فإنّهُ السیف لا غیره».

البته این تهدیدها و مبارز طلبیها از جمله سفارشهای عمر بود که گفته بود هر کس مخالفت کرد باید کشته شود. این نیز جالب است که بدانیم از میان همه اعضای شورا، تنها عبدالرحمن بن عوف مسلح آمده بود که خود حکایت از اسراری دارد!

خود علی (علیه السلام) نیز هنگامی که مردم می‌خواستند با عثمان بیعت کنند فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنّی أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَیْرِی وَ وَاللّهِ لَأُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِیْنَ وَ لَمْ یَكُنْ فِیْهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَیَّ خَاصَّةً.»^۳ شما خوب می‌دانید که من شایسته‌ترین افراد نسبت به خلافت هستم؛ به خدا سوگند

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷ - شرح حدیدی، ج ۱، ص ۶۵.

۲ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۷۴.

۳ - الغدير، ج ۵، ص ۳۷۵.

اگر تسلیم می‌شوم، تنها برای این است که امور مسلمانان به سلامت باشد.
 پس نظر حضرت این است که اگر اقدام به گرفتن حقم کنم، خونها ریخته خواهد شد؛
 بنابراین از حقم می‌گذرم.

خاتمه: فعالیت‌های علی علیه السلام در دوران صبر و سکوت

ممکن است سؤالی به ذهن خطور کند و آن اینکه علی علیه السلام در این دوران ۲۵ سال سکوت چه می‌کرد؟ در پاسخ باید گفت: سکوت و صبر علی علیه السلام در دوران خلافت خلفا (ابوبکر ۲۶ ماه و ۲۰ روز، عمر ۱۲۶ ماه و ۵ روز و عثمان ۱۴۵ ماه و نوزده روز) به معنای سکوت مطلق نبود؛ بلکه به معنای کناره گیری از هر نوع مداخله مستقیم بود؛ چرا که آن حضرت اگر چه در مقام خلافت و رهبری سیاسی نبود و این امور در دست دیگران می‌چرخید و نصب و عزلها و اختیار بیت‌المال در دست آنان بود، ولی رهبری علمی و فکری و مرجعیت قضایی با حضرت امیر بود؛ به گونه‌ای که هر گاه دستگاه خلافت با معضله فکری، علمی و قضایی و نظامی روبرو می‌شد، دست به دامان آن حضرت می‌گردید. حضرت نیز گره‌ها را می‌گشود؛ برخی از فعالیت‌های گوناگون امیرالمؤمنین علیه السلام در این دوران عبارت است از:

الف: مشاوره‌های سیاسی و نظامی

خلفا در طول خلافت خود هر از گاهی با امام به مشورت می‌پرداختند و از نظرات و حتی اخبار غیبی آن حضرت بهره می‌گرفتند.

۱- مشورت ابوبکر با علی علیه السلام درباره جنگ با رومیان

پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پس از آنکه فضای سیاسی مدینه به آرامش گرایید، خلیفه در اجرای فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر نبرد با رومیان دچار تردید شد، از این رو، با گروهی از اصحاب به مشورت پرداخت، هر کس چیزی گفت؛ ولی علی علیه السلام فرمود: آن را انجام بده، پیروز خواهی شد! ابوبکر گفت: «بَشْرَتِ بِخَيْرٍ»^۱

۲- مشورت کردن عمر با علی (علیه السلام) در فتح ایران

عمر قصد داشت خود عازم ایران شود و طلحه و عثمان او را بر این کار تشویق می کردند؛ اما علی (علیه السلام) در خطبه ای مخصوص فرمود: «... و مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْحَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْحَرْزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ»^۱ موقعیت زمامدار همچون ریسمانی است که مهره ها را در نظام می کشد و آن را جمع می کند و ارتباط می بخشد. اگر ریسمان از هم بگسلد، مهره ها پراکنده می شوند و هر کدام به جایی می افتد و هرگز نمی شود آن را جمع کرد. آن حضرت ادامه داد: «إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحَّتُمْ» اگر فردا چشم عجمها به تو بیفتد، خواهند گفت: این اساس و ریشه عرب است که اگر آن را قطع کنید راحت خواهید شد.

۳- مشورت عمر درباره فتح بیت المقدس

پس از فتح شام، فرماندهان اسلام به خلیفه نامه نوشتند که حال چه کنیم؟ خلیفه نامه را برای مسلمانان خواند. امام علی (علیه السلام) عمر را تشویق کرد که به فرماندهان سپاه بنویسد که به سوی بیت المقدس پیشروی کنند و پس از فتح آن به پیشروی ادامه دهند تا به سرزمین قیصر داخل شوند، چرا که پیامبر ﷺ از این پیروزی خبر داده است؛ عمر ضمن نوشتن این نامه یادآور شد که پسر عموی پیامبر ﷺ به ما بشارت فتح داده است.^۲

ب: حل مشکلات علمی، فقهی و قضایی

در این دوران، گاهی مسایل و مشکلات علمی و فقهی روی می داد که همگان در حل آن می ماندند و تنها با ورود علی (علیه السلام) به صحنه مسأله حل می گردید، از جمله:

۲- جواب اسقف مسیحی

گروهی از مسیحیان به سرپرستی اسقفی وارد مدینه شدند و در حضور ابوبکر سؤالاتی را مطرح کردند؛ خلیفه آنها را به حضور علی (علیه السلام) فرستاد. آنها سؤال کردند خدا کجاست؟ علی (علیه السلام) طبق سطح فکر آنها آتشی برافروخت و پرسید: روی آتش کجاست؟ دانشمند

مسیحی گفت: همه طرف آن روی آن به شمار می‌رود و آتش پشت و رو ندارد. امام فرمود: اگر آتش که مصنوع خداست طرف خاصی ندارد، خالق آن که هرگز شبیهی ندارد، بالاتر از آن است که پشت و روی داشته باشد؛ مشرق و مغرب از آن خداست به هر طرف که روی کنی، آن طرف وجه و روی خداست!

۳- پاسخ علی‌علیه السلام در معنای لغتی از قرآن

شخصی از ابوبکر از معنای «اب» سؤال کرد که قرآن می‌فرماید: «وفاكِهَةً وَأَبًّا»^۱ او در جواب ماند، خبر به علی‌علیه السلام رسید، فرمود: مقصود علف و گیاه است.^۲ امثال این سؤالات و بازماندن خلیفه از جواب آنها حکایت از مقدار دانش خلیفه می‌کند!

۴- بچه شش ماهه

مردی از همسر خود به عمر شکایت کرد که شش ماه پس از عروسی بچه آورده است. زن نیز مطلب را پذیرفته بود، ولی اظهار می‌داشت که با کسی رابطه نداشته است. خلیفه نظر داد که زن باید سنگسار شود، ولی امام از اجرای آن جلوگیری کرد و فرمود: از نظر قرآن زن می‌تواند ششماهه بچه بیاورد، زیرا دوران بارداری و شیرخوارگی را سی ماه تعیین می‌کند و می‌فرماید: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»^۴ اگر^۴ ۲۴ را از ۳۰ کسر نماییم شش ماه باقی می‌ماند که حداقل مدت حمل است.^۵

۵- جواب فرستاده قیصر روم

قیصر روم برای آزمایش کردن خلیفه، شخصی را پیش ابوبکر فرستاد تا از وی سؤال کند که کیست که نه امید به بهشت دارد و نه از دوزخ می‌ترسد؟ از خدا خوفی ندارد و رکوع و سجده نمی‌کند، خون و میته می‌خورد، شهادت ندیده می‌دهد، فتنه را دوست داشته و نسبت به

۲ - بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۲۳.

۱ - عبس، ۳۱.

۴ - بقره، ۲۳۳.

۳ - احقاف، ۱۵.

۵ - بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۳۳.

حق بغض دارد و آن را دوست نمی‌دارد؟ عمر گفت: کفری بر کفرت افزودی. وقتی علی علیه السلام باخبر شد، فرمود: این مرد از اولیای خداست؛ زیرا «لَا يَرْجُو الْجَنَّةَ وَلَا يَخَافُ النَّارَ وَ لَكِنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ وَلَا يَخَافُ اللَّهَ مِنْ ظُلْمِهِ وَ إِنَّمَا يَخَافُ مِنْ عَدْلِهِ، وَلَا يَرْكَعُ وَلَا يَسْجُدُ فِي صَلَاةِ الْجَنَازَةِ، وَ يَأْكُلُ الْجَرَادَ وَ السَّمَكَ وَ يَأْكُلُ الْكَبِدَ، وَ يُحِبُّ الْمَالَ وَ الْوَلَدَ (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) وَ يَشْهَدُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ هُوَ لَمْ يَرَهُمَا وَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ هُوَ حَقٌّ»^۱ به امید بهشت یا از ترس دوزخ عبادت نمی‌کند و از ظلم خدا نمی‌ترسد، بلکه از عدل او بیم دارد. در نماز میت رکوع و سجود نمی‌کند، ملخ و ماهی و جگر می‌خورد. مال و فرزند را دوست دارد. به وجود بهشت و دوزخ گواهی می‌دهد در حالی که آن دو را ندیده است. از مرگ کراهت دارد، ولی آن را حق می‌داند.

۶- حکم پنج نفر زانی

عمر درباره پنج نفر زنا کار، حکم به رجم صادر کرد؛ اما علی علیه السلام آن را تخطئه کرد: یک نفر را گردن زد، نفر دوم را رجم کرد، بر نفر سوم حد جاری کرد. بر نفر چهارم نیمی از حد را اجرا نمود و نفر پنجم را تعزیر فرمود. عمر پرسید: چگونه چنین کردی؟ فرمود: نفر اول ذمی است. نفر دوم زانی محض بود. نفر سوم زانی محض نبود. نفر چهارم عبد بود. و نفر پنجم مجنون.^۲

۷- حد شرب خمر

در زمان ابوبکر، مردی شرب خمر نمود، ابوبکر از وی پرسید: آیا درست است که شرب خمر کرده‌ای؟ گفت: آری، ولی من تازه مسلمانم و در جایی هستم که همه شرب خمر می‌کنند. ابوبکر رأی عمر را جویا شد. او گفت: معضله‌ای است، باید علی علیه السلام آن را حل کند! از علی علیه السلام خواستند تا قضاوت کند. آن حضرت فرمود: تا آن مرد را در میان مهاجر و انصار برده و بپرسند: آیا کسی آیه تحریم خمر را بر وی خوانده است یا خیر؟ ولی کسی شهادت به آگاهی وی از آیه تحریم نداد؛ لذا علی علیه السلام وی را آزاد فرمود.^۳

۱ - بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۲۴.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۲۸.

۳ - بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۹۸.

۸- دو قلوهای بهم چسبیده

در زمان عثمان از نوزادی سؤال شد که دارای دو سر و دو بدن بودند، ولی از ناحیه پایین یک تن بودند؛ امیرالمومنین علیه السلام فرمود: وقتی خوابیدند، یکی را صدا بزنید، اگر هر دو بیدار شدند، یک نفر هستند، ولی اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب ماند، دو نفر هستند و میراثشان نیز دو سهم است.^۱

ج: علی علیه السلام و جمع‌آوری قرآن

علی علیه السلام در زمان ابوبکر کار مهم دیگری نیز انجام داد و آن این است که (به اتفاق شیعه و سنی) در روزهای اول پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اقدام به جمع‌آوری قرآن نمود؛ اگر چه قرآن حضرت را رفض کرده و نپذیرفتند. ابوذری می‌گوید: «لَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ جَمَعَ عَلَى الْقُرْآنِ وَ جَاءَ بِهِ إِلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَرَضَهُ عَلَيْهِمْ كَمَا قَدْ أَوْصَاهُ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا فَتَحَهُ أَبُو بَكْرٍ خَرَجَ فِي أَوَّلِ صَفْحَةٍ فَتَحَهَا فَضَائِعُ الْقَوْمِ فَوَثَّبَ عُمَرُ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ ارْدُدْهُ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ».^۲ یعقوبی نیز می‌نویسد: «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ جَمَعَهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَتَى بِهِ يَحْمِلُهُ عَلِيٌّ جَمَلٍ فَقَالَ هَذَا الْقُرْآنُ قَدْ جَمَعْتُهُ».^۳

مشهور این است که قرآن و مصحف علی علیه السلام بر اساس ترتیب نزول تدوین شده است و در حال حاضر نزد حضرت حجت (عج) می‌باشد. این قرآن مشتمل بر معارف زیادی است، ولی متن آن بدون کاهش و یا افزایش از قرآن موجود است.

د: دفاع از حق زهرا علیها السلام

یکی از حوادث دردناک ابتدای خلافت ابوبکر، گرفتن فدک از حضرت زهرا علیها السلام بود که علی علیه السلام ضمن حمایت از زهرا علیها السلام، از حق وی دفاع می‌کرد. شهادت حضرت زهرا علیها السلام از ناگوارترین حوادث ماههای اول پس از رحلت بود که حضرت در برابر آن صبر کرد و بنابر وصیت فاطمه زهرا علیها السلام شبانه او را به خاک سپرد!

۱ - بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۵۸.

۲ - بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۲.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۵.

جمع بندی

از آنچه گذشت، به خوبی معلوم می شود که مسأله خلافت از همان آغاز به انحراف کشیده شد و با صحنه سازی، تهدید و ارعاب، در دو مرحله به یک گزینش بی ارزش تبدیل گشت؛ بیعتی که خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بزرگان صحابه چون عباس، زبیر، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و... با آن مخالف بودند؛ بیعتی که به جسارت و اذیت فاطمه و اهل بیت (علیهم السلام) منتهی شد؛ بیعتی که به رفض و کنار زدن علی بن ابی طالب (علیه السلام) انجامید؛ شخصی که به اعتراف مجریان سقیفه و انصار و مهاجران، افضل، اعلم، اعدل، اشجع و ازهد مردم بود و به فرض هم که تنصیب و تصریحی یا حتی اشاره ای به جانشینی وی نشده بود، می بایست براساس معیارهای موجود و معمول، به جانشینی رسول خدا انتخاب می شد. ولی چنین نشد و آن بزرگمرد به جای زمامداری امت نوپای اسلام و سکان داری کشتی رها شده در دریای پر تلاطم زمانه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حق مسلمش محروم و در نهایت خانه نشین گردید. حضرت در حالی که خاشاک در چشم و استخوان در گلو داشت، در عصر خلیفه اول صبر و سکوت اختیار کرد، در زمان خلیفه دوم و خلیفه سوم که با زور شمشیر از وی بیعت گرفتند، صبر و شکیبایی پیشه خود ساخت؛ ولی در عین حال، از سر دلسوزی برای اسلام و مسلمین، در همه دورانها مشکلات علمی، فقهی، سیاسی، اجتماعی و قضایی آنها را حل و فصل می نمود.

دوستان و دشمنان علی علیه السلام

□ حجة الاسلام والمسلمين عبدالرحمن انصاری شیرازی

دوستان علی علیه السلام

انگیزه دوستان علی علیه السلام

دوستان علی علیه السلام به جهت کمالات نفسانی، صفات عالی و حقانیتی که در آن امام همام می دیدند، به او عشق ورزیده و در راه دوستی او تمام سختیها را به جان می خریدند و آن را افتخار خود می دانستند. در اینجا به برخی از علل این پایداری اشاره می شود:

الف: عدالتخواهی

سیره و روش علی علیه السلام در گسترش عدل و جلوگیری از تجاوز به حقوق افراد و رعایت عدالت و مساوات بین مردم، انسانهای زیادی را شیفته و دلباخته خود کرده بود که در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم:

۱- سوده

سوده - دختر عمار بن آسک همدانی - از بانوانی بود که در فصاحت و بلاغت کم نظیر بود. وی روزی برای شکایت از «بُسر بن أَرطاة» به شام نزد معاویه رفت. معاویه از او پرسید آیا تو بودی که در جنگ صفین سربازان علی و طایفه همدان را علیه ما تحریک کرده با سرودن شعر از علی تمجید و به ما توهین می کردی؟

سوده گفت: بلی.

سپس بین آن دو گفتگوهای صورت گرفت؛ سرانجام سوده گفت: حاکم تو به ما ستم می‌کند، مردان ما را می‌کشد، و اموال ما را به یغما می‌برد... بنای ما این است که از قانون و حکومت پیروی کنیم، وگرنه ما با امکاناتی که داریم، می‌توانیم از خود دفاع نماییم؛ این مسئولیت را از او باز پس گیر وگرنه می‌فهمی که ما چه خواهیم کرد!

معاویه گفت: آیا با طایفه خود مرا می‌ترسانی؟ من ترا بر شتر چموش بزرگی بسته پیش بُسر می‌فرستم تا هر چه خواست درباره تو انجام دهد!

سوده بعد از شنیدن این سخنان، در حالی که چشم به زمین دوخته بود و با قلبی حزین اشک می‌ریخت چنین سرود:^۱

درود خدا بر آن جسد پاکی که قبر او را در برگرفت و با دفن او، عدالت نیز مدفون گشت.
او همواره با حق بود و حق را با هیچ چیز مبادله نمی‌کرد. او همواره با حق و ایمان هم‌نشین بود.
معاویه گفت: او کیست؟

سوده پاسخ داد: او علی بن ابی طالب است! معاویه گفت: علی چه کرده که این اندازه نزد تو موقعیت دارد؟

سوده در جواب گفت: برای شکایت از فرستاده او که برای جمع آوری زکات به محل ما آمده بود^۲ به محضرش رسیدم؛ در حال نماز بود، چون مرا مشاهده کرد، بعد از نماز بلافاصله برخاست و با مهربانی و ملاطفت فرمود: چه کار داری؟ جریان را گفتم. علی علیه السلام با اطلاع از موضوع گریست و فرمود: خدایا تو شاهد باش که من او را برای ستم به مردم یا نادیده گرفتن حق تو، به سوی آنان روانه نکردم.^۳ سپس قطعه پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن

-۱

صلی الاله علی جسم تضمّنه
قد حالف الحق لا یبغی به بدلاً

قَبْرُ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُوناً
فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُوناً

۲ - فرستاده آن حضرت در انتخاب گوسفند بابت زکات با دهندگان زکات اختلاف نظر داشت و می‌خواست گوسفند خوب را برای زکات بگیرد.

۳ - اللَّهُمَّ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ إِنِّي لَمْ أَمُرْهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَلَا بِتَرْكِ حَقِّكَ.

نامه‌ای به وی نوشت: ... آنگاه که نامه من به شما رسید، هر آنچه از زکات در اختیار توست، نگهدار تا نماینده‌ای بفرستم و از شما تحویل گیرد. و بدین وسیله او را عزل کرد. معاویه از این عدل و انصاف شگفت زده شد و دستور داد که با انصاف با سوده رفتار شود. سوده گفت: آیا این عدل تمام طایفه مرا در برمی‌گیرد؟ معاویه گفت: ترا چه کار به دیگران؟ سوده پاسخ داد: اگر عدالت دیگران را در بر نگیرد، خود نوعی خلاف و ستم است. معاویه با ناراحتی گفت: ستایش علی از شما طایفه همدان بر جسارت شما افزوده است. سپس افزود: بنویسید تا نیاز او و قومش را برآورده نمایند.^۱

۲- رشید هجری

از دوستان خاص علی (علیه السلام) بود؛ او دانشهایی که دیگران توانایی پذیرش آنها را نداشتند، از علی (علیه السلام) فراگرفت و بسیار مورد اطمینان آن حضرت بود. علی (علیه السلام) رشید را از ظلمهایی که به وی روا خواهند داشت با خبر می‌سازد و به او می‌فرماید: «ای رشید، چگونه صبر می‌کنی آن زمان که زن‌زاده بنی امیه (زیاد) ترا دستگیر نماید و دست و پایت را قطع کند و زبانت را ببرد؟ رشید می‌گوید: آیا سرانجام این کار بهشت است؟ علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

در دوران حکومت علی (علیه السلام) در کوفه، روزی رشید با امیرالمؤمنین به نخلستانی رفتند و زیر سایه درختی نشستند. صاحب نخلستان از آن درخت رطب چید و خدمت علی (علیه السلام) آورد. رشید و علی (علیه السلام) از آن رطب خوردند. رشید گفت: یا اباالحسن، این رطب چقدر شیرین است! امام در پاسخ او فرمود: بزودی ترا بر شاخه همین درخت به دار خواهند زد!

۱ - علی (علیه السلام) در ستایش از «همدان» می‌فرماید:

«وَلَوْ كُنْتُ بِوَأَبَا عَلِيٍّ بَابِ جَنَّةٍ لَقُلْتُ لِهَمْدَانٍ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ»

اگر دربان بهشت باشم، به طایفه همدان می‌گویم با سلامتی داخل بهشت شوید.

حیة الامام حسن بن علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۴۰۱-۴۰۴

بعد از آن، رشید گاهی زیر سایه آن درخت می‌رفت و در آنجا عبادت می‌کرد.^۱
 بعد از شهادت علی علیه السلام در زمانی که زیاد حاکم کوفه شد، افرادی را برای دستگیری رشید فرستاد؛ دستگیری وی مدتی طول کشید. بعد از دستگیری او را نزد زیاد آوردند. زیاد از وی خواست که برای مردم از فضایل بنی امیه و برائت از علی و دین وی سخن بگوید، و همچنین اعلام کند که بعد از این با بنی امیه مخالفت نخواهد کرد.

رشید گفت: ای زیاد، آیا از من انتظار داری که از آقام علی علیه السلام، پسر عم رسول خدا، کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غم و اندوه را برطرف می‌کرد، همسر بتول طاهره و زمامداری که با عدل و مساوات با مردم رفتار می‌نمود، بیزاری بجویم؟!

زیاد که متوجه شد رشید در دوستی و دفاع از علی علیه السلام کوچکترین سستی نمی‌ورزد، پرسید: دوست علی درباره چگونگی کشته شدنش به تو چه گفت؟

رشید گفت: او فرمود؛ دست و پای مرا می‌بری و مرا به دار آویزان می‌کنی؟
 زیاد گفت: سوگند به خدا، کاری می‌کنم که بر خلاف گفته علی پیش آید، آنگاه فرمان داد تا او را رها کنند.

رشید از مجلس خارج شد، اما زیاد دستور داد مجدداً او را دستگیر نمایند! زمانی که او را آوردند، زیاد به رشید گفت: راهی جز آنچه دوست علی درباره تو گفته سراغ ندارم، تو اگر زنده باشی راه خود را رها نمی‌کنی! سپس دستور داد تا دست و پاهایش را قطع کردند.

دختر رشید که این جریان را مشاهده نمود، با متانت و آرامش به پدر نزدیک شد، سر پدر را بوسید و قطعه‌های جدا شده بدن بابا را جمع کرد و بر آنها بوسه زد و تلاش کرد که آنها را به بدن پدر متصل نماید؛ آنگاه به پدر خطاب نمود که آیا دردی احساس می‌کنی؟

رشید گفت: دخترم! دردی احساس نمی‌کنم، مگر به اندازه آنکه در میان جمعیتی باشم و مورد فشار قرار گیرم! آنگاه مردم اطراف بدن او را گرفتند و او از مفاسد و جنایات بنی امیه و حوادث آینده سخن گفت؛ جریان را به زیاد خبر دادند زیاد دستور داد او را بر همان درختی

که علی علیه السلام فرموده بود به دار بیاورزند!^۱

ب - حق طلبی

دوستان علی علیه السلام بر این اساس که پیروی از راه و مکتب علی علیه السلام، تنها راه سعادت و خوشبختی است، به آن حضرت عشق می ورزیدند و از او دفاع می کردند. در اینجا به دو نمونه از این دوستان اشاره می کنیم.

۱ - عمار یاسر

عمار از ثابت قدمان راه اسلام بود که در صدر اسلام خود و پدر و مادرش شکنجه های زیادی را تحمل کردند و پدر و مادرش به شهادت رسیدند.^۲

پیامبر گرامی اسلام ﷺ به عمار می فرماید: بعد از من فتنه و آزمایشی پیش می آید، تو از علی و حزب پیروی کن؛ زیرا او بر حق است و حق نیز با اوست. سپس فرمود: ای عمار، تو همراه علی با دو گروه «ناکثین و قاسطین»^۳ جنگ خواهی کرد، آنگاه گروهی ستمگر ترا به شهادت می رسانند.

عمار گفت: آیا این کار در راستای خشنودی خدا و رسولش می باشد؟

پیامبر ﷺ فرمود: بلی، این کار مورد رضای خدا و رسول اوست.

آنگاه پیامبر ﷺ ادامه داد: آخرین روزی تو از دنیا مقداری شیر است.

بعد از مدتها، جنگ صفین پیش آمد؛ روزی عمار به علی علیه السلام عرض کرد: ای برادر رسول

خدا، آیا به من اجازه نبرد می دهی؟ علی علیه السلام فرمود: خدا ترا رحمت کند، صبر کن!

ساعتی بعد، عمار درخواستش را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید. برای مرتبه سوم عمار

درخواست خود را مطرح کرد؛ این مرتبه علی علیه السلام از سخن عمار گریست. عمار گفت: ای

امیرمؤمنان! امروز همان روزی است که پیامبر به من وعده داده! علی علیه السلام از مرکب پیاده شد و

۱ - موسوعة المصطفی والعترة، ج ۳، ص ۳۰۲ - ۳۰۳.

۲ - پدرش یاسر و مادرش سمیه در مکه در زیر شکنجه کفار شهید شدند.

۳ - «ناکثین»: پیمان شکنان در جنگ جمل و «قاسطین» ستمگران در جنگ صفین با علی علیه السلام جنگیدند.

عَمَّار را در آغوش گرفت و با وی وداع کرد و فرمود: «خداوند از طرف خود و رسولش بهترین پاداش را به شما عطا کند! چون تو بهترین برادر و همنشین برای من بودی!» و مجدداً گریست، عَمَّار نیز گریه کرد و برای نبرد عازم میدان شد. شب هنگام که علی علیه السلام بین کشته‌ها جستجو می‌کرد، بدن عَمَّار را مشاهده کرد، سر او را به زانو گرفت و در حالی که گریه می‌کرد چنین سرود:

«أَلَا يَا أَيُّهَا الْمَوْتُ الَّذِي لَسْتَ تَارِكِي أَرْحَنِي فَقَدْ أَفْنَيْتَ كُلَّ خَلِيلِي
أَرَاكَ بَصِيْرًا بِالَّذِينَ أَحْبَبُّهُمْ كَأَنَّكَ تَمْضِي نَحْوَهُمْ بِدَلِيلٍ»^۱

ای مرگی که مرا رها نمی‌کنی، به سراغم بیا که تمام دوستانم را از من گرفتی. دوستان مرا خوب می‌شناسی، گویا راهنمایی داری که آنان را به تو معرفی می‌کند.

شهادت عَمَّار تزلزلی در سپاه معاویه ایجاد کرد، چون آنان نیز شنیده بودند که پیامبر به عَمَّار فرمود: قوم ستمگری ترا می‌کشند؛ ولی معاویه و عمرو عاص، حيله‌ای به کار بردند و گفتند: کشته عَمَّار کسی است که او را به جنگ آورده است! و بدین وسیله افراد ساده لوح و فریب خورده را تا حدودی آرام نمودند.^۲

در پاسخ به مکر معاویه و عمرو عاص گفته شده که اگر این استدلال صحیح باشد، باید گفت که کشته حضرت حمزه و جعفر طیار علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده که آنان را برای جنگ فرستاده است!^۳

۲- قنبر

قنبر علاقه زیادی به مولایش علی علیه السلام داشت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ لِعَلِيِّ علیه السلام غُلَامٌ اسْمُهُ قَنْبَرٌ وَكَانَ يُحِبُّ عَلِيًّا حُبًّا شَدِيدًا فَإِذَا خَرَجَ عَلِيُّ علیه السلام خَرَجَ عَلَى إِثَرِهِ بِالسَّيْفِ.»^۴ علی علیه السلام غلامی داشت به اسم قنبر که به علی علیه السلام محبت زیادی داشت و هرگاه علی علیه السلام بیرون

۱- سفینه البحار، ج ۶، ص ۵۰۹-۵۱۰.

۲- موسوعة المصطفى والعتره، علی المرتضی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۳- همان. ۴- سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۶۸.

می‌رفت، قنبر هم با شمشیر خود به دنبال او حرکت می‌کرد.

قنبر چون راه و مکتب علی علیه السلام را بهترین راهها می‌دانست، همواره از آن دفاع می‌کرد. روزی حجاج گفت: دوست دارم یکی از اصحاب ابو تراب را به چنگ آورم و خون او را بریزم تا بدین وسیله به خدا تقرب پیدا نمایم! به او گفته شد آن کس که بیش از دیگران با علی علیه السلام بوده «قنبر» است.

حجاج دستور داد او را حاضر کنند. چون او را آوردند، حجاج پرسید: تو قنبر هستی؟ قنبر گفت: بلی... سپس حجاج گفت: از دین علی تبری بجوی! قنبر گفت: اگر از دین علی علیه السلام تبری بجویم، دینی بهتر از آن سراغ داری که آن را بپذیرم؟!

حجاج که در برابر منطق قنبر پاسخی نداشت، متوسل به زور شد و گفت: ترا خواهم کشت؛ به چه صورت دوست داری ترا بکشم؟ قنبر پاسخ داد: کیفیت کشتن من مربوط به تو است! حجاج گفت: چرا؟ قنبر افزود: چون به هر صورت که تو مرا بکشی، من در آخرت، به همان صورت ترا خواهم کشت؛ امیرمؤمنان به من خبر داد که تو ظالمانه مرا سر خواهی برید. حجاج دستور داد سر او را بریدند.^۱

ج - خداجویی

دوستان علی علیه السلام به خاطر خدا و رسول خدا و جایگاهی که آن حضرت در پیشگاه خدا داشت، او را دوست می‌داشتند و در برخورد با دشمنان علی علیه السلام، با صراحت این موضوع را متذکر می‌شدند.

محمد بن حذیفه

او از دوستان مخلص علی علیه السلام و همراهان؛ از آمران به معروف و ناهیان از منکر بود. علی علیه السلام درباره وی وعده‌ای دیگر که هم اسم او بودند فرمود: «همانا محمدها از کسانی هستند که مانع ارتکاب معصیت خدا می‌شوند»، سپس حضرت، محمد بن حذیفه را یکی از آنان به حساب آورد.

او که پسر دایی معاویه بود، بعد از شهادت علی علیه السلام توسط معاویه به زندان افتاد. بعد از مدتی معاویه به اطرافیان خود گفت: کسی نزد محمد بن حذیفه بفرستید و به او بگویید که از گمراهی خود دست بردارد و به علی ناسزا بگوید. آنگاه دستور داد که او را حاضر کنند! بعد از وارد شدن محمد، میان او و معاویه گفتگوهای زیادی درگرفت، آنگاه معاویه گفت: ... علی مردم را به قتل عثمان تحریک کرد و ما برای خونخواهی او با وی جنگ کردیم. محمد پاسخ داد: سوگند به خدایی که شریک ندارد، هیچ کس مردم را به قتل عثمان تحریک نکرد و احدی در قتل عثمان شریک نگشت مگر تو و امثال تو! عثمان به افرادی مانند تو مسؤولیت داد و وقتی مهاجران و انصار از وی درخواست عزل شما را کردند او نپذیرفت... بعد با او چنان کردید که خود می‌دانی!

سپس ادامه داد: تو از دوران جاهلیت تا به حال هیچ تغییری نکرده‌ای! و اسلام ترا تغییر نداده است و نشانه آن این است که مرا به جهت دوستی با علی علیه السلام سرزنش می‌کنی! روزه داران و عبادت کنندگان و مهاجران و انصار همراه علی علیه السلام بودند و فرزندان منافقان و آزادشدگان همراه تو بودند... به خدا سوگند همواره علی را برای خدا و رسولش دوست می‌دارم و ترا به خاطر خدا و رسولش دشمن خواهم داشت!

معاویه که از این سخنان به شدت خشمگین شده بود فریاد برآورد: می‌بینی که به گمراهی خود باز هم ادامه می‌دهی؟! سپس دستور داد تا مجدداً او را روانه زندان کنند. محمد مدتها در زندان بود و در همانجا به شهادت رسید.^۱

دشمنان علی علیه السلام

علی علیه السلام به جهت کمالات عالی انسانی و همچنین، شجاعتها و رشادتهایش در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کشته شدن عده‌ای از دشمنان اسلام به دست آن حضرت، دشمنان فراوان و کینه

۱ - رجال کشی، صفحه ۷۰، حیات الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

توز و بدسرشتی داشت؛ آنان بر اساس انگیزه‌های گوناگون با امام علی علیه السلام دشمنی می‌ورزیدند: گروهی به جهت کینه‌های دوران گذشته یا علاقه به مال و مقام یا حسادت، با آن حضرت مخالف بودند؛ برخی نیز به خاطر جهالت و نادانی و سطحی‌نگری و داشتن خصلتهای خاص درونی، با امام علی علیه السلام دشمن بودند.

دشمنان علی علیه السلام را عموماً به سه گروه تقسیم کرده‌اند: «ناکثین، قاسطین و مارقین».^۱

۱- ناکثین

آنان افرادی بودند که در آغاز با علی علیه السلام بیعت کردند، ولی بعد از اندک زمانی دشمنی خود را با آن حضرت آغاز نمودند. آنان که خود از محرکان قتل عثمان بودند، به بهانه اینکه عثمان به ناحق کشته شده، سر به مخالفت گذاشتند اما انگیزه اصلی آنان، دنیاپرستی و مقام بود. بعد از بیعت مردم با علی علیه السلام، «طلحه و زبیر» خدمت امام رسیدند و گفتند: ما با تو بیعت کردیم که در رهبری با تو شریک باشیم. امام شرط آنان را تکذیب کرد و فرمود: شما با من بیعت کردید که مرا در وقت ناتوانی کمک کنید.^۲

زبیر تصور می‌کرد که امام فرمانروایی عراق را به وی واگذار می‌کند و طلحه هم می‌پنداشت که حکومت یمن به وی سپرده خواهد شد.^۳

در نقل دیگر آمده است که آن دو به حضور امام رسیدند و گفتند: اکنون که خلافت به شما رسیده است، ما را به فرمانروایی بصره و کوفه منصوب کن! امام علی علیه السلام فرمود: آنچه که خداوند نصیب شما کرده است، به آن راضی باشید تا من در این باره بیندیشم. سپس فرمود: آگاه باشید که من افرادی را برای حکومت می‌گمارم که به دین و امانتداری آنان مطمئن باشم و روحیات آنان را بشناسم.^۴

۱- پیامبر اسلام ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین» تو با پیمان شکنان و ستمگران و خارجان از دین خواهی جنگید. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸.

۳- فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، ص ۳۹۶، ص ۱۵۶.

۴- همان، ص ۳۹۶-۳۹۷.

آنان با شنیدن سخنان امام کاملاً ناامید شدند، لذا جهت سخن را تغییر دادند و گفتند: پس اجازه بده ما برای عمره از مدینه خارج شویم! امام فرمود: به نام عمره، هدف دیگری را دنبال می‌کنید!

آنان مجدداً سوگند یاد کردند که قصد بدی ندارند و مجدداً با امام بیعت کردند. بعد از رفتن آنان، امام به حاضران در جلسه فرمود: می‌بینم که آنان در فتنه‌ای کشته می‌شوند.^۱

طلحه و زبیر و عایشه به جهت دنیا پرستی و حسادت، «جنگ جمل» را علیه علی علیه السلام به راه انداختند که حدود ده هزار نفر از مسلمانان در آن جنگ به قتل رسیدند^۲ و طلحه و زبیر نیز در آن کشته شدند.

۲- قاسطین

آنان ستمگرانی بودند که به جهت دلبستگی به دنیا و مقام پرستی و حسادتها و کینه‌هایی که در دل داشتند با آن حضرت به مخالفت و دشمنی برخاستند و برای فریب مردم نادان و دنیا پرست، از تمام ترفندها و حيله‌ها بهره می‌گرفتند. آنان جنگ صفین را به وجود آوردند که زیانهای غیر قابل جبرانی برای جهان اسلام به بار آورد.

در این جنگ چهل و پنج هزار و به قولی نود هزار نفر از شامیان کشته شدند و بیست تا بیست و پنج هزار نفر از لشکریان علی علیه السلام به شهادت رسیدند.^۳

در اینجا مناسب است مختصری درباره برخی از سران قاسطین و جنایاتشان بحث شود.

- معاویه بن ابی سفیان

معاویه فرزند ابوسفیان و هند است. ابوسفیان رهبری جنگهای کفار علیه پیامبر صلی الله علیه و آله را عهده دار بود. هند کسی بود که در جنگ احد، سینه حضرت حمزه علیه السلام را پاره کرد و جگر او را به دندان کشید! معاویه از آغاز نسبت به علی علیه السلام دشمنی می‌ورزید؛ زیرا برادرش «حنظله» و

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳ - همان، ص ۶۸۴.

۲ - فروغ ولایت، ص ۴۵۲.

دایی اش «ولید» در جنگ بدر به دست علی علیه السلام کشته شدند؛ همچنین عده زیادی از پسرعموهای معاویه در همان جنگ با شمشیر علی علیه السلام به هلاکت رسیدند.

دینداری معاویه

معاویه اعتقادی به اسلام نداشت و اسلام را پوششی برای ریاست و دنیاپرستی خود قرار داده بود؛ فرزند «مغیره بن شعبه» نقل می‌کند: پدرم بارها از عقل و تدبیر معاویه تعریف می‌کرد تا اینکه یک شب به خانه بازگشت در حالی که بسیار غمگین بود. گفتم: چرا محزون؟ گفت: فرزندم از نزد ناپاک‌ترین مردم آمده‌ام! گفتم: چرا؟ گفت: امشب با معاویه تنها بودم! گفتم: خوب است نسبت به بنی‌هاشم مهربانی کنی، آنان اکنون قدرتی ندارند که با تو مخالفت ورزند! معاویه گفت: هرگز! هرگز! و شروع کرد راجع به خلفای سه گانه صحبت کردن و گفت: آنان آمدند و کارها و خدماتی انجام دادند و رفتند و اثری از آنها باقی نماند، اما روزی پنج بار با صدای بلند بر سر مناره‌ها می‌گویند: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ... ای مغیره، بازنده بودن این نام، کدام عمل باقی می‌ماند؟ به خدا سوگند چاره‌ای نیست مگر اینکه این نام دفن شود!^۱

معاویه به بهانه انتقام خون عثمان با علی علیه السلام جنگ نمود! و در میان مسلمین تفرقه ایجاد کرد و عده زیادی از مهاجران و انصار همانند عمار یاسر و ذوالشهادتین را به شهادت رساند.

- عمرو بن عاص

او از دنیاپرستانی بود که به خوبی می‌دانست علی علیه السلام بر حق است و پیروی از او سبب نجات و رستگاری است، ولی علاقه به مقام و ریاست و مظاهر دنیا، او را به طرف معاویه سوق داد. او در حفظ و استمرار حکومت معاویه نقش بسیار مهمی داشت و در دشمنی با علی علیه السلام از تمام توان و کید خود بهره جست؛ او با مکر و خدعه خود در جنگ صفین جلوی پیروزی علی علیه السلام را گرفت.

معاویه به وی نامه نوشت و از او برای گرفتن انتقام از کشتندگان عثمان دعوت کرد. عمرو عاص در این باره با دو فرزندش عبدالله و محمد مشورت نمود. عبدالله پیشنهاد کرد که

۱ - حیات الامام حسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۸ - ۱۴۹، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴.

با معاویه همکاری نکند، اما محمد گفت: با معاویه همکاری کن! عمرو عاص گفت: ای عبدالله، پیشنهاد تو برای دین من بهتر است، و پیشنهاد محمد برای دنیای من! من در این باره فکر می‌کنم!

او سرانجام دنیا را انتخاب کرد و خود را برای همکاری با معاویه آماده نمود؛ معاویه به او گفت: به من کمک کن تا با این مرد که خدا را نافرمانی کرده و در میان مسلمانان تفرقه ایجاد نموده و خلیفه وقت (عثمان) را کشته جهاد کنیم. عمرو عاص گفت: منظورت کیست؟ معاویه گفت: علی، عمرو عاص پاسخ داد: شما همانند یکدیگر نیستید؛ او از جهت هجرت، سابقه و جهاد در اسلام و آگاهیهای دینی و دانش بر شما برتری دارد، سپس ادامه داد: اگر با تو همکاری کنم، چه پاداشی خواهم داشت؟ معاویه گفت: هر چه بخواهی، عمرو حکومت مصر را انتخاب کرد.

در نقلی دیگر آمده است که معاویه گفت: مردم تو را سرزنش خواهند کرد و خواهند گفت فلانی برای دنیا چنین کاری کرد! عمرو گفت: این حرفها را رها کن. معاویه ادامه داد: اگر بخواهم می‌توانم نسبت به تو مکر کنم (به تو وعده بدهم و عمل نکنم). عمرو گفت: سوگند به خدا، کسی نمی‌تواند با من مکر نماید؛ زیرا من زیرک‌تر از آنم. معاویه گفت: نزدیک بیا تا آهسته سخنی در گوشت بگویم. عمرو نزدیک شد. معاویه گوش او را گاز گرفت و گفت: این بود مکر من؛ در این مکان جز من و تو کسی نبود که لازم باشد آهسته سخنی در گوشت بگویم!^۱

«ابوالقاسم بلخی»، استاد ابن ابی‌الحدید، درباره عمرو عاص می‌گوید: او همواره در حالت الحاد و کفر بود، معاویه نیز در این جهت مانند او بود.^۲

- یُسَیر بن أَرطاة

او از کسانی بود که در دشمنی با علی علیه السلام و تلاش در جهت تحکیم حکومت بنی‌امیه تمام

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۶۴ - ۶۵.

۲ - همان.

امکانات خویش را به کار می‌گرفت؛ افراد بی‌گناه، پیرمردها و کودکان را می‌کشت و رعب و وحشتی زیاد در دل مؤمنان و دوستان علی (علیه السلام) ایجاد می‌کرد.

بُسر، زنان طایفه همدان که از طرفداران مخلص و فداکار علی (علیه السلام) بودند را به اسارت گرفت و آنان را در بازار برای فروش عرضه کرد و به فروش رساند؛ و آنان اولین مسلمانانی بودند که در مملکت اسلامی اسیر شدند.^۱

او در یورش به یمن، عده زیادی از شیعیان علی (علیه السلام) را به شهادت رساند و دو کودک خردسال «عبدالله بن عباس» استاندار علی (علیه السلام) را که از ترس وی فراری بودند، دستگیر کرد و تصمیم گرفت آنان را به قتل برساند، ولی مردی از طایفه «کنانه» برخاست و گفت: به چه علت می‌خواهی این دو کودک را به قتل برسانی؟ آنان گناهی نکرده‌اند، اگر می‌خواهی ایشان را بکشی، مرا نیز بکش! «بُسر» دستور داد اول آن مرد را کشتند و سپس آن دو کودک را به قتل رساندند.

این حادثه به اندازه‌ای دلخراش بود که زنی از طایفه «کنانه» برخاست و با حالت حزن و خشم گفت: آن مرد را کشتی، این دو طفل را چرا به قتل رساندی؟! نه در جاهلیت و نه در اسلام کسی کودکان را نمی‌کشت! سپس ادامه داد: به خدا سوگند، ای بُسر! زمامداری که با کشتن کودکان و پیرمردان و قطع صله رحم، پایه‌های حکومت خود را تحکیم می‌بخشد، حاکم بسیار بدی است.^۲

مورخان نوشته‌اند که بُسر سی هزار نفر از مسلمانان را به شهادت رساند؛ به علاوه عده‌ای را نیز در آتش افکند تا کشته شوند.^۳

بُسر از فرماندهان سپاه معاویه در صفین بود. معاویه وی را تحریک کرد که برای مبارزه با علی (علیه السلام) به میدان برود، بُسر نیز پذیرفت و در صحنه نبرد در مقابل علی (علیه السلام) قرار گرفت.

۱ - الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

۲ - حیاة الامام الحسن بن علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۹۱ - ۱۹۳.

۳ - همان.

علی علیه السلام بُسر را به زمین کویید، بُسر نیز برای نجات خود همانند عمر و عاص عورت خود را نمایان ساخت. علی علیه السلام نیز او را رها کرد و بدین وسیله از مهلکه جان سالم به در برد.^۱
- زیاد بن ابیه

زیاد، در سال چهل و پنج هجری، از طرف معاویه به حکومت بصره منصوب شد و در سال پنجاه و یک، بعد از مرگ «مغیره بن شعبه»، به حکومت کوفه نیز رسید. زیاد، گرچه در زمان حکومت علی علیه السلام از هواداران و کارگزاران آن حضرت بود، ولی مقام پرستی و بدسرشتی وی سبب شد که بعد از شهادت آن حضرت با نیرنگ و مکر معاویه، به وی ملحق شود.

معاویه، در زمان حیات علی علیه السلام نیز سعی می‌کرد «زیاد» را به خود جذب نماید، در همین راستا علی علیه السلام به زیاد نامه‌ای نوشت و او را از مکر معاویه، برحذر داشت. قسمتی از این نامه چنین است: «معاویه، برای لغزش اندیشه و ربودن هوش، با تو به نامه‌نگاری پرداخته است. زنهار! از او دوری گزین که او همانند شیطان است که از پیش و پس و چپ و راست به سراغ انسان می‌آید تا بر غفلت او یورش برد و هوشش را برباید.»^۲

زیاد، در ظلم و ستم و جنایت و دشمنی نسبت به علی علیه السلام و دوستان آن حضرت بی‌نظیر بود.

ابن ابی‌الحدید درباره وی می‌گوید:

«خدا خیر و صلاح را از زیاد دور گرداند! زیرا احسان و تعلیم و تربیت علی علیه السلام را نسبت به خود تلافی کرد و اعمالی مرتکب شد که نیازی به ذکر نیست. نسبت به پیروان و دوستان علی علیه السلام کارهای بس زشتی انجام داد، در ناسزاگویی و تقبیح کارهای علی علیه السلام از تمام توان خود بهره جست. معاویه به کمتر از این اعمال هم راضی بود، ولی او براساس سرشت پست خود، این کارها را انجام می‌داد؛ سپس فرزندش عبیدالله آمد و کارهای بد پدر را با شهید کردن امام حسین علیه السلام تکمیل کرد».^۳

۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۴، فیض الاسلام. ۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۳۹، ذیل نامه ۲۱.

ذکر یک نمونه

زیاد، چون حاکم کوفه شد، «سعید بن سرح» را که از شیعیان علی علیه السلام بود مورد تعقیب قرار داد؛ وی از ترس به امام مجتبی علیه السلام پناهنده شد. زیاد برادر، فرزند و همسر سعید را دستگیر و زندانی نمود. اموال او را مصادره کرد و خانه‌اش را خراب ساخت.

امام مجتبی علیه السلام نامه‌ای به زیاد نوشت و درباره سعید سفارش کرد که به او ظلم ننمایید، زیاد پاسخ توهین آمیزی به امام علیه السلام داد و در ضمن پاسخ به نامه امام نوشت: «... اگر او (سعید) را عفو کنم، به جهت خیرخواهی تو نیست و اگر او را بکشم، فقط به جهت آن است که پدر ترا دوست می‌داشت».

امام مجتبی علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت و متن نامه زیاد را نیز برای معاویه ارسال داشت. معاویه به زیاد نوشت: «اموال او (سعید) را برگردان، خانه‌اش را بساز و متعرض او مشو!» معاویه همچنین به خاطر نامه توهین آمیزی که زیاد به امام علیه السلام نوشته بود، او را مورد سرزنش قرار داد.^۱

۳- مارقین

مارقین (خارج شدگان از دین) یا خوارج، گروه دیگری از دشمنان علی علیه السلام بودند که با آن حضرت به مخالفت و دشمنی برخاستند و جنگ «نهروان» را به وجود آوردند.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.

پرسش و پاسخ

□ حجة الاسلام و المسلمین حسن عاشوری لنگرودی

● پرسش: امام علی علیه السلام چگونه در حال نماز به سائل توجه داشت و انگشتی خویش را به او داد، در حالی که آن حضرت در نماز، غرق در عبادت می شد و تنها توجهش به خدا بود و جز خدا، همه چیز را فراموش می کرد؛ به گونه ای که گفته اند: در هنگام نماز، تیر را از پای مبارکش درآوردند و حضرت متوجه نشد؟

پاسخ: بین این حادثه و اعطای انگشتی در نماز به فقیر، هیچ منافاتی وجود ندارد و حضور قلب و عبادت خالصانه در هر دو مورد هست. چون که اولاً، شنیدن صدای سائل و کمک به او، پرداختن به امور غیر خدایی نیست. قلب پاک امام علی علیه السلام در برابر صدای سائلان حساس بود و به ندای آنان پاسخ می گفت. آن حضرت با این کار، عبادتی را با عبادت دیگر درآمیخت و در حال نماز، زکات داد و به فقیر انفاق نمود. این هر دو کار، برای خدا و در راه تقرب به او بود که قرآن، آن را به بهترین وجهی تأیید کرده و ستوده است.

اگر این عمل نشانه غفلت و دوری از یاد خدا بود، قرآن آن را به عنوان یک کار باارزش تلقی نمی کرد. از اینکه قرآن به آن ارج نهاده است، معلوم می شود که پاسخ به ندای سائل در هنگام نماز، خود عبادتی بزرگ است.

ثانیاً، حالات پیامبران، امامان و اولیای الهی در نماز، همیشه یکسان نیست. گاهی حال متوسطی دارند و با حفظ حضور قلب، به عالم کثرت و مظاهر مادی هم توجه دارند و از آنها غافل نیستند و اگر مسأله ای پیش آید، در صورت لزوم واکنش نشان می دهند که اعطای

انگشتی به فقیر توسط امام علی علیه السلام در هنگام نماز، یکی از نمونه‌های بارز این حالت است. نظیر این حالت را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام هم نقل کرده‌اند.

«شیخ صدوق» در «علل الشرایع» و علامه مجلسی در بحارالانوار می‌نویسند: روزی که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواندند و اصحاب هم به وی اقتدا کرده بودند، کودکی شروع به گریستن نمود. حضرت، نمازش را به سرعت به پایان رسانید. بعد از نماز، علتش را از حضرت جویا شدند. حضرت در پاسخ فرمود: «أَوْ مَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ؟» آیا فریاد بچه را نشنیدید؟ (من نماز را به سرعت به پایان رساندم تا اینکه مادر بچه زودتر به داد بچه برسد و او را ساکت نماید).^۱

و گاهی هم غرق در عالم ملکوت می‌شوند و بجز ذات پاک کبریایی، چیزی نمی‌بینند و به آنچه در اطرافشان رخ می‌دهد، هیچ توجهی ندارند و حتی از بدن خود نیز غافل می‌شوند. انگار که حواس ظاهری شان در هنگامه جذبۀ عشق و عرفان ربانی، از فعالیت خویش باز می‌ماند و آنچه مربوط به ابدانشان می‌شود را احساس نمی‌کنند. بیرون کشیدن تیر از پای حضرت امیر علیه السلام در هنگام نماز، از این قبیل است.

در وصف عبادت امام سجاده علیه السلام نقل شده است که شبی، یکی از فرزندان امام سجاده علیه السلام از بالای بلندی افتاد، دستش شکست و فریادش بلند شد. همسایگان جمع شدند، اما امام سجاده علیه السلام مشغول عبادت بود و توجهی به این حادثه و این سر و صدا نداشت. هنگام صبح، حضرت دید که دست بچه‌اش بسته شده است. علتش را پرسید، گفتند: دیشب چنین اتفاقی افتاد.^۲

و نیز نوشته‌اند: حضرت سجاده علیه السلام در خانه‌اش در حال نماز و سجده بود که در گوشه‌ای از خانه، آتش زبانه کشید. فریاد زدند: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ النَّارَ النَّارَ.» ای فرزند فرستاده خدا، آتش! آتش! حضرت همچنان به عبادت مشغول بود و متوجه سر و صدا و آتش نشد. پس از آنکه آتش را خاموش کردند، امام زین‌العابدین علیه السلام سر از سجده برداشت و با کمال آرامش و بی

۲ - منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۱۰.

۱ - بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۹۳.

توجه به این سر و صداها، نمازش را به پایان رساند.^۱

بنابراین، اولیای الهی از حالات متفاوتی بهره‌مندند. گاهی غرق در ذات خداوند و گاهی هم حالت متوسطی دارند. مثل جریان حضرت یعقوب علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام؛ حضرت یوسف به جفای برادران در چاه کنعان افتاد، اما یعقوب پیامبر متوجه این حادثه نشد. بعد از گذشت سالهایتمادی، یوسف، عزیز مصر شد. برادران نزد او رفتند و از مصر، پیراهنش را برای پدر به ارمغان بردند. قرآن می‌گوید: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ.»^۲ هنگامی که کاروان فرزندان یعقوب از مصر حرکت کرد، یعقوب که در کنعان بود، گفت: من بوی یوسف را استشمام می‌کنم.

سعدی، شاعر نامدار، این دو حادثه را با هم مقایسه می‌کند و می‌پرسد: یعقوب پیامبر، چگونه متوجه نشد که حضرت یوسف در چاه کنعان افتاد، ولی بوی پیراهنش را از مصر استشمام کرد؟

یکی پرسید از آن گم‌گشته فرزند که ای روشن روان پیر خردمند
زمصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
بگفتا حال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر گه نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی بر پشت پای خود نشینیم^۳

● پرسش: در روایت آمده است که امام علی علیه السلام تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است. چرا این نسبت را به امام علی علیه السلام می‌دهند؟

پاسخ: همین سؤال را مأمون عباسی از امام هشتم علیه السلام پرسید. مأمون گفت: به چه جهت به امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌گویند: قَسِیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؟ حضرت رضا علیه السلام در پاسخ فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ.» دوستی با علی ایمان و دشمنی با او کفر است. و چون بهشت برای مؤمن است و جهنم برای کافر، پس هر که حبّ علی را در دل داشته

۲- یوسف، ۹۴.

۱- همان.

۳- کلیات سعدی، ص ۵۳.

باشد، مؤمن است و جایگاهش بهشت، و هر که بغض و کینه علی علیه السلام را در دل داشته باشد، کافر و جایگاه او جهنم است.^۱

با توجه به حدیث «حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ»، معنای این روایت نبوی روشن می‌شود که: «یا علی، أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تَقُولُ لِلنَّارِ هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ»^۲

در همین رابطه، «محمد بن ادریس شافعی» می‌گوید:

«عَلِيٌّ حُبُّهُ جَنَّةٌ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ

وَصِيَّ الْمَصْطَفَى حَقًّا إِمَامُ الْإِنْسِ وَ الْجِنَّةِ»^۳

«احمد بن حنبل» در جواب کسانی که شگفت زده می‌پرسیدند: چگونه می‌شود که علی تقسیم‌کننده بهشت و جهنم باشد؟ می‌گفت: مگر روایت نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؟» می‌گفتند: آری. می‌گفت: از آنجا که مؤمن، جایگاهش بهشت است و منافق، جایگاهش جهنم است، بنابراین علی تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است.^۴

● پرسش: آیا فضایل و عظمت امام علی علیه السلام را اهل سنت نیز قبول دارند؟

پاسخ: * آری دانشمندان اهل سنت نیز همانند دانشمندان شیعه، به فضایل و عظمت امام علی علیه السلام معترفند. در توضیح این سخن می‌توان از دو نکته استفاده کرد:

۱- دیدگاه علمای اهل سنت درباره امام علی علیه السلام.

بسیاری از دانشمندان و شخصیت‌های علمی - مذهبی اهل سنت، در فضیلت امام علی علیه السلام لب به سخن گشوده‌اند. از باب نمونه:

«احمد بن حنبل»: می‌گوید:

«مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۵ آن قدر

۱- الامام علی علیه السلام، رحمانی همدانی، ص ۵۱۷.

۲- همان - منابع المودة، قندوزی ص ۸۵.

۳- همان، ص ۵۲۰.

۴- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۱.

۵- الامام علی علیه السلام، رحمانی همدانی، ص ۱۳۴.

که برای علی بن ابی طالب فضیلت وارد شده است، برای هیچ یک از صحابه پیامبر ﷺ وارد نشده است.

و نیز می‌گوید: «إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَا يُقَاسُ بِهِ أَحَدٌ»^۱ هیچ کس قابل مقایسه با علی بن ابی طالب نیست.

محمد بن ادریس شافعی، در عظمت امام علی علیه السلام بسیار سخن گفته است. از جمله:

«عَلَى حُبِّهِ جُتِّهَ قُسْمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ

وَصِيَ الْمُصْطَفَى حَقًّا إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجِنَّةِ»^۲

دوستی علی، مانع دخول در آتش جهنم است علی، قسمت کننده بهشت و جهنم است او وصی بر حق پیامبر ﷺ است او پیشوای انسانها و پیران است امام فخر رازی در عظمت مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام می‌نویسد: «مَنْ اتَّخَذَ عَلِيًّا إِمَامًا لَدِينِهِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَنَفْسِهِ»^۳ هر که علی علیه السلام را به عنوان پیشوای دینی خویش برگزیند، همانا به عروۃ الوثقی تمسک کرده است که خودش و دینش را حفظ می‌کند. و نیز می‌نویسد: «وَمَنْ اقْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ اهْتَدَى، وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ أَدِرْ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ»^۴ هر که در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند، هدایت می‌شود. چونکه پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا، هر جا که علی هست، حق را با او قرار بده؛ یعنی: همیشه علی با حق است.

«عبدالله بن عمر» می‌گفت: اگر می‌خواهید که موقعیت علی را نزد پیامبر ﷺ بدانید، به موقعیت خانه او نسبت به خانه پیامبر ﷺ نگاه کنید.^۵

«زید بن ثابت» به امام علی علیه السلام گفت: «أَنْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَكَانِ الَّذِي لَا يَعْدِلُهُ بِهِ أَحَدٌ»^۶ موقعیت تو را نسبت به پیامبر ﷺ هیچ فردی ندارد.

۲- الامام علی علیه السلام، همان، ص ۵۲۰.

۱- حیات فکری، جعفریان، ص ۴۸.

۴- تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳- تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۶- همان.

۵- حیات فکری، همان، ص ۴۹.

«ابن ابی‌الحدید معتزلی شافعی» می‌گوید: هیچ کس به اندازه ابوطالب و فرزندانش علی و جعفر، پیامبر ﷺ را یاری نکردند: «لم ينصر رسول الله ﷺ أحدٌ نصره ابوطالب و بنیه».^۱

«دکتر سعادت» می‌نویسد: «قد اجمع المورخون و کتاب السیر علی ان علی بن ابی‌طالب ﷺ کان ممتازاً بمیزات کبری لم یجتمع لغيره؛ هو ائمة فی رجل».^۲ مورخان و نویسندگان سیره، همه قبول دارند که علی بن ابی‌طالب ﷺ با یک سری فضایل بزرگ از دیگران ممتاز است. فضایی که در دیگران نیست. او به تنهایی یک ائمه است.

«صاحب بن عباد» می‌گوید:

«أنا و جمیع من فوق التراب فداءً تُرابِ نعلِ أبي تراب»^۳

من و تمامی انسانهایی که در کره زمین زندگی می‌کنند، جملگی فدای خاک زیرکفش امام علی ﷺ گردیم.

۲- تمامی و یا اکثریت روایاتی که علمای شیعه در فضیلت امام علی ﷺ نقل کرده‌اند را علمای اهل سنت نیز نقل کرده‌اند؛ از جمله:

- حدیث منزلت: «أما ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

- حدیث علی منی: «علی منی و أنا من علی».

- حدیث مؤاخاة: «أنت أخی فی الدنيا والآخرة».

- حدیث حب علی ﷺ: پیامبر در روز خیبر فرمود: «لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله».

- حدیث شجره: «الناس من شجر شتى و أنا و علی من شجرة واحدة».

- حدیث قرآن: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لا يفترقان حتی يردا علی الحوض».

- حدیث آزار: «من أذى علياً آذاني».

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۱۷۴. ۲- الامام علی ﷺ، همان، ص ۱۳۵.

۳- همان، ص ۱۳۸.

- حدیث سب: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي».

- حدیث نظر: «النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ عِبَادَةٌ».

- حدیث بغض علی علیه السلام: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»^۱

و صدها روایت دیگری که در فضیلت امام علی علیه السلام وارد شده است و علمای اهل سنت نیز نقل کرده‌اند.

● پرسش: آیا امیرمؤمنان علی علیه السلام از حدیث غدیر، برای اثبات حقانیت و خلافت خویش استفاده نمود؟

پاسخ: آری، امام علی علیه السلام در دوره خلافت خلفای ثلاث و نیز در دوره خلافت ظاهری خویش، بارها برای اثبات حقانیت خویش به حدیث غدیر تمسک نمود. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: بعد از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت علی علیه السلام برای مسلمانان سخنرانی نمود و در سخنانش برای اثبات حقانیت خویش، به حدیث غدیر خم تمسک نمود.

۲- در روز شورا: عمر، شش نفر از جمله امام علی علیه السلام را برگزید تا خلیفه بعد از او، توسط شورای شش نفره تعیین گردد. در جلسه شورا، حضرت علی علیه السلام به طور مبسوط برای حقانیت خویش استدلال نمود که از جمله آن، تمسک به حدیث غدیر بود.

۳- در دوره خلافت عثمان: در زمان خلافت عثمان، حدود دویست تن از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد النبی دور هم جمع شدند و هر یک درباره موضوعاتی از جمله فضایل خویش و فضایل قریشیان و انصار سخن می‌گفتند. جلسه از اول صبح شروع شد و تا ظهر ادامه داشت. امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در این جلسه حضور داشت، لیکن سخنی نمی‌گفت. ناگهان توجه حاضران به امام علی علیه السلام جلب شد و با اصرار فراوان از حضرت خواستند که در این جلسه

۱ - همه این روایات از تاریخ الخلفای سیوطی، صص ۱۶۸ تا ۱۷۳.

سخن بگوید. امام لب به سخن گشود و درباره حقانیت و فضایل خویش به صورت گسترده‌ای استدلال نمود که از جمله آن، استدلال به حدیث غدیر بود.

۴- در کوفه: حضرت علی علیه السلام در ایام خلافتش در کوفه سخنرانی نمود و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را سوگند داد که هر که در روز غدیر، شاهد روایت غدیر بود، شهادت بدهد. بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن جلسه حضور داشتند، شهادت دادند و برخی هم شهادت ندادند. حضرت، افرادی را که در غدیر بودند و شهادت ندادند را نفرین نمود، و در نتیجه‌ی نفرین حضرت، هر یک به دردی مبتلا شدند: «انس بن مالک» به مرض برص مبتلا شد، «براء بن عازب» نابینا شد، «جریر بن عبدالله بجلی» بی‌دین شد و «زید بن ارقم» نیز نابینا گردید.

۵- در جنگ جمل: حضرت، قبل از شروع جنگ جمل، «طلحه بن عبیدالله» را طلبید و کوشید تا او را از آتش افروزی باز بدارد. در این دیدار، حضرت علی علیه السلام برای حقانیت خویش استدلال کرد و از جمله به حدیث غدیر تمسک نمود.

۶- در جنگ صفین: امام علی علیه السلام در صفین برای یارانش سخنرانی نمود و در این سخنرانی هم به حدیث غدیر تمسک کرد.^۱

● پرسش: با توجه به اینکه خلافت، حق مسلم امام علی علیه السلام بود، چرا حضرت بعد از کشته شدن عثمان، ابتدا زیر بار بیعت نرفت و تنها بعد از اصرار مردم، پذیرفت؟

پاسخ: قبل از پاسخ به این سؤال، لازم است که چند نکته را بیان نماییم:

نکته اول: برای رهبران الهی، حکومت هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای هدایت و احقاق حق مردم است. ابن عباس می‌گوید: قبل از جنگ جمل، امام علی علیه السلام را دیدم که مشغول وصله زدن به کفش خود بود. حضرت به من گفت: ارزش این کفش چقدر است؟ گفتم: این کفش کهنه ارزشی ندارد. حضرت فرمود: «وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا».^۲

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۷، ب ۵۲- الغدير، ج ۱، بحث مناشده و احتجاج.

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۳۳.

به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش، برایم از حکومت بر شما محبوبتر است، مگر اینکه با این حکومت، حقّی را به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم.

نکته دوم: امام علی علیه السلام گرچه به سیاستهای عثمان انتقاد داشت، لیکن کشتن عثمان را هم تأیید نمی کرد چرا که با کشته شدن عثمان، وحدت جهان اسلام متلاشی می شد و نیز سنت نادرستی ایجاد می شد که آن خلیفه کشی بود. به همین علت بود که امام علی علیه السلام فرزندش حسن مجتبی علیه السلام را مأمور کرد که مانع کشته شدن عثمان گردد. و خودش هم می کوشید تا هم سیاستهای عثمان را تعدیل نماید و هم از خواسته های انقلابیون بکاهد.

بنابراین، سیاست حضرت این بود که اولاً، عثمان کشته نشود و ثانیاً، سیاستهای او اصلاح شود تا جلوی مشکلات گرفته شود.

نکته سوم: طلحه و زبیر در جریان محاصره و کشته شدن عثمان نقش داشتند. این دو، هر کدام امید داشتند که بعد از کشته شدن عثمان، مقام خلافت را تصاحب نمایند. بنابه نوشته «عبدالفتاح عبدالمقصود مصری»: بعد از کشته شدن عثمان، گروهی از اهالی بصره در صدد بیعت با طلحه بودند و گروهی از اهالی کوفه هم در صدد بیعت با زبیر برآمدند. قبل از آنکه این دو گروه به بیعت اقدام کنند، ناگهان فردی فریاد کشید: ای طلحه و ای زبیر، شما در قتل عثمان، خود را آلوده کرده اید. شما شایستگی خلافت را ندارید.

طلحه از ترس اتهامی که متوجه او بود، بر فراز منبر رفت و با مردم سخن گفت و خود را تبرئه کرد. سپس زبیر این اتهام را از خود دور کرد و گفت: من نمی خواهم خلیفه شوم. بهترین فرد علی است. با او بیعت کنید.^۱ و آمدند نزد امام علی علیه السلام که می خواهیم با تو بیعت کنیم. حضرت فرمود: «دعونی والتیسوا غیری.»^۲ مرا رها کنید و شخص دیگری را طلب نمایید. روز اول نزد حضرت رفتند و حضرت پذیرفت. روز دوم رفتند، باز هم نپذیرفت. بنابه نوشته «ابن اثیر»، یک هفته طول کشید، تا حضرت پذیرفت. عثمان در روز هجدهم ذی الحجه کشته شد و

۲ - نهج البلاغه، همان، خ ۹۱.

۱ - امام علی، ج ۲، ص ۲۳۰ تا ۲۳۲.

در تاریخ بیست و پنجم ذی‌الحجه با امام علی (علیه السلام) بیعت کردند.^۱

راستی چرا حضرت در همان روز اول نپذیرفت؟

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم:

اولاً، اگر امام علی (علیه السلام) در همان آغاز بیعت را می‌پذیرفت، دشمنان و بویژه بنی‌امیه و طرفداران عثمان، او را متهم می‌کردند که در کشته شدن عثمان دست داشته است و می‌گفتند که علی (علیه السلام) شورشیان را تحریک کرد تا عثمان کشته شود و خود مقام خلافت را تصاحب نماید. امام علی (علیه السلام) با مقاومتی که از خود نشان داد، این اتهام را از خود دور نمود. البته بنی‌امیه و برخی دیگر از دشمنان علی (علیه السلام) کوشیدند تا به نحوی امام را متهم نمایند لیکن با این مقاومت، تلاش آنان به نتیجه نرسید.

ثانیاً، حضرت خواست که از این طریق، تعهد مردم را در برابر بیعت افزایش دهد. چونکه در این زمان بحرانی، خلیفه تنها در صورتی می‌تواند زمام امور را در دست گیرد و با موفقیت به پیش ببرد و بر مشکلات فایز آید که مردم به طور گسترده از حکومت اطاعت کنند. به همین جهت حضرت در جریان بیعت فرمود: «و اعلموا انی ان اُجبتکم رکتکم ما اعلم و لم اصغِ إلى قول القائل و عتب العاتب.»^۲ آگاه باشید که اگر دعوت شما را بپذیرم، طبق آنچه که خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش نخواهم داد. ثالثاً، امام علی (علیه السلام) به یک سری مشکلات توجه داشت. گرچه حکومت، حق مسلم آن حضرت بود، ولی با توجه به آن مشکلاتی که در آن برهه زمانی رخ داد، در دست گرفتن زمام امور را به مصلحت نمی‌دانست. امام، به خوبی آگاه بود که مردم مسلمان در زمان خلفا، بویژه در زمان عثمان از اسلام راستین فاصله گرفته‌اند. عثمان، پستها و منصبهای حکومتی را بدون رعایت ضوابط اسلامی به عده‌ای سپرد و در تقسیم بیت‌المال هم شیوه غیر عادلانه‌ای را برگزید. حال اگر حاکم بعدی بخواهد مردم را به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل‌بیت (علیهم السلام) با مخالفت‌های مردمی روبرو می‌شود. به همین جهت فرمود: ای مردم! مرا رها کنید چونکه شما طاقت تحمل

۱ - الکامل، حوادث سال ۳۵.

۲ - نهج البلاغه، خ ۹۲.

اجرای حق و عدالت مرا ندارید. بدانید که اگر با من بیعت کنید، مجبور می‌شوید که برای تصفیه جامعه اسلامی، دوران سختی را تحمل نمایید.

در واقع این سخن حضرت، مانند سخن طیب و جراح ماهری است که به بیمار می‌گوید: به پزشک دیگری مراجعه کن، چونکه برنامه درمانی من سخت و سنگین است و تو تحمل آن را نداری. منظور این پزشک این نیست که خود را شایسته نمی‌داند و یا دیگری را شایسته‌تر می‌داند، بلکه منظورش این است که از آغاز کار، طرف را برای برنامه سنگینی که در پیش دارد، آماده کند.^۱

● پرسش: چه مشکلاتی در زمان امام علی علیه السلام وجود داشت که حضرت با توجه به آن، در آغاز، حاضر به قبول بیعت نشده بود؟

پاسخ: جامعه‌ای را که مردم اصرار داشتند امام علی علیه السلام آن را اداره کند، دارای این مشکلات بود:

۱- مشکل اقتصادی و تبعیضهای ناروایی که از زمان عمر بنا نهاده شده و در زمان عثمان به اوج خود رسیده بود. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر، بیت‌المال به طور مساوی تقسیم می‌شد ولی عمر، بیت‌المال را به صورت نابرابر تقسیم کرد. این نابرابری، در زمان عثمان بیشتر شد. در پرتو این سیاست، عده‌ای ثروتهای کلان اندوختند، از جمله خود عثمان؛ بنا به نقل «مسعودی»، قیمت املاک عثمان به صد هزار دینار طلا می‌رسید. افرادی همانند زبیر، طلحه، عبدالرحمان بن عوف، زید بن ثابت و... نیز به ثروتهای کلانی نایل شدند. نوشته‌اند که زید بن ثابت، به قدری ثروت اندوخته بود که طلا و نقره‌ای که بعد از مرگش از خود به جا گذاشت، آن قدر زیاد بود که با تبر خرد می‌کردند و تقسیم می‌نمودند.^۲

حال امام علی علیه السلام می‌خواهد که این مشکل را رفع کند و آنان که ثروت اندوخته‌اند، نگرانند. اولین درگیری زمان خلافت امام علی علیه السلام را همین مشکل اقتصادی به وجود آورد. امام دستور داد که بیت‌المال به طور مساوی تقسیم بشود که طلحه و زبیر، مخالفت کردند و

۱ - ترجمه گویا، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲ - بررسی تاریخ عاشورا، آبتی، ص ۷۱.

آتش جنگ جمل را برافروختند.

۲- مشکل فرهنگی برتری عرب بر عجم: در زمان عمر، به عربها بها داده شد و این سیاست در زمان عثمان هم ادامه داشت. امام علی علیه السلام آمد و برتری عرب بر عجم را لغو کرد. فریاد «اشعث بن قیس» سر دسته خوارج بلند شد و یکی از زمینه های جنگ نهروان را به وجود آورد.

۳- مشکل کارگزاران ناصالح، همانند معاویه که آتش جنگ صفین را برافروخت.

۴- مشکل انحرافات دینی و بدعتها، همانند نماز تراویح و....

● پرسش: طلحه و زبیر با چه بهانه هایی با علی علیه السلام جنگیدند؟

پاسخ: همان گونه که از قبل بیان شد، طلحه و زبیر، شورشیان را بر ضد عثمان تحریک کردند و هر یک ادعای رهبری داشتند و هواداران هر یک در پی بیعت با آن دو بودند که ناگهان اعلام شد که این دو، دستشان به خون عثمان آغشته است. طلحه و زبیر، درصدد رفع این اتهام برآمدند و همصدا با مردم، خواهان پذیرش بیعت توسط امام علی علیه السلام شدند.

امام علی علیه السلام با اصرار تمام پذیرفت، لیکن فرمود: من در امر حکومت، به روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل خواهم نمود و بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کنم. فردا همه حاضر شوند تا اموالی که موجود است، بین مسلمانان تقسیم گردد. ابن ابی الحدید می نویسد: علی علیه السلام فردای آن روز به «عبیدالله بن ابی رافع» دستور داد تا به هر نفر سه دینار بدهد. عبیدالله، از مهاجرین شروع کرد و سپس انصار و به هر نفر سه دینار داد. همه این تقسیم را پذیرفتند، جز «طلحه»، «زبیر»، «عبدالله بن عمر»، «سعید بن عاص» و «مروان بن حکم»؛ عبیدالله، مخالفت این چند نفر را به حضرت گزارش داد.

روزی مردم در مسجد بودند و این چند نفر هم در گوشه ای کنار یکدیگر نشسته و باهم آهسته صحبت می کردند. «ولید بن عقبه» نزد امام علیه السلام آمد و گفت: تو در جنگ بدر، بستگان ما را کشتی، اما امروز ما با تو بیعت می کنیم. به این شرط که در تقسیم بیت المال، به همان مقداری که عثمان به ما می پرداخت، پرداخت نمایی و قاتلان عثمان را به قتل برسانی که اگر از تو یمناک شویم، به شام و معاویه ملحق می شویم.

حضرت در پاسخ به ولید، بیان داشت: اما مسأله بدر، این یکک وظیفه الهی بود و من به وظیفه خود عمل کردم. اما مسأله تقسیم بیت المال، این در اختیار من نیست که به یکی کم و به دیگری زیاد بدهم، بلکه آنچه خدا فرموده است را انجام می‌دهم. در مورد کشندگان عثمان هم اگر ملزم بودم که آنان را بکشم، همان وقت این کار را می‌کردم. و اگر شما از من بیم دارید، به شما تأمین می‌دهم.

ولید، جریان را به اطلاع رفیقانش رساند و سپس با ناراحتی از هم جدا شدند. عمار یاسر به حضرت گزارش داد که این گروه، مردم را پنهانی به نقض بیعت دعوت می‌کنند. امام عليه السلام به مسجد رفت و برای آنان سخنرانی کرده و تأکید نمود که من به روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کنم و سپس از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و «عمار یاسر» را با «عبدالرحمان» به سوی طلحه و زبیر فرستاد که نزد امام بیایند. این دو آمدند و حضرت به آنان فرمود: شما که با اصرار بیعت کردید و من کراهت داشتم، پس این زمره‌ها چیست؟ گفتند: ما در تقسیم بیت المال به طور مساوی و برابر اعتراض داریم! حضرت فرمود: آیا برای خودم از بیت المال چیزی برداشتم؟ گفتند: نه. فرمود: آیا حقی از مسلمانان بوده که من جاهل به آن بوده و یا از گرفتن آن ناتوان ماندم؟ گفتند: نه. فرمود: پس چرا مخالفت می‌کنید؟ گفتند: به خاطر اینکه در تقسیم بیت المال، برخلاف عمر بن خطاب قدم بر می‌داری و ما را با دیگران مساوی قرار می‌دهی.^۱ تقسیم عادلانه و مساوی بیت المال، اولین بهانه آنان بود. سپس خونخواهی از عثمان را هم بهانه کردند. در حالی که خودشان از محرّکان اصلی شورش بر ضد عثمان بودند. ■

۱ - ترجمه گویای نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۰۸ و ۴۱۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۵ تا ۴۳.

احکام*

طهارت و مطهرات

۱- همه چیز در عالم پاک است مگر یازده چیز و هر آنچه با اینها برخوردی موثر داشته باشد، یعنی یکی از آنها یا هر دو مرطوب باشد بطوری که رطوبت یکی از آنها به دیگری سرایت کند.
(تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۱۱۴، ۱م و ص ۱۲۱)

۲- مُطَهَّرَات، تمام چیزهای نجس را پاک می‌کند، یعنی تمام اشیاء نجس قابل پاک شدن است، هر چند با استحاله.
(همان، ص ۱۱۴، ۱م و ۱۲۱)

۳- تمام اجزای روح‌دار مردار حیوانهای خون‌جهنده‌دار نجس است. (همان)

۴- تمام اجزای بی‌روح حیوانات مرده پاک است، بجز سگ و خوک که مرده و زنده، اجزای بی‌روح و روح‌دار آن نجس است. (همان)

۵- خون حیواناتی که خون‌جهنده ندارند، مانند ماهی و پشه، پاک است. (همان)

۶- مَسَّ اسم خداوند به هر زبانی نوشته شود، بدون وضو حرام است. (همان، ص ۳۲)

۷- آیات قرآن، اسم خداوند، اسامی پیامبران و ائمه و حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیهم‌الجمعین) با هر قلمی و بر هر چیزی نوشته شود، مَسَّ آن بدون وضو حرام است. (همان)

۸- تمام غسلها، چه واجب چه مستحب در انجام با هم فرقی ندارند، مگر در نیت.

* - این مجموعه گزیده‌ای است از نوشتاری با عنوان «احکام» در ره‌توشه رمضان ۱۳۷۶ که توسط حجة الاسلام و المسلمین فلاح‌زاده تدوین شده است.

- ۹- تمام کارهایی که با وضو صحیح است، با تیمم بدل از وضو هم صحیح است.
(همان، م ۷۲۶)
- ۱۰- هرگاه عذر برای تیمم از بین برود تیمم نیز باطل می شود، مثلاً آب برای وضو نداشته باشد و تیمم کند، سپس آب به دست آورد، تیمم باطل است. (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۱۳، م ۶)
- ۱۱- تمام مبطلات وضو، تیمم بدل از وضو را نیز باطل می کند. (همان، ص ۱۱۲، م ۵)
- ۱۲- تمام مبطلات غسل، تیمم بدل از غسل را نیز باطل می کند. (همان)

چند سؤال

- س ۱- وضو گرفتن از آب سردکنی که مخصوص نوشیدن است چه حکمی دارد؟
ج- باطل است، چون آب وضو باید مباح باشد. و مثل این موارد که ویژه نوشیدن است و صاحبان رضایت به وضو گرفتن ندارند یا لااقل مشکوک است. در هر صورت وضو صحیح نیست. (العروة الوثقی، ج ۱، فصل فی شرائط الوضوء، ص- ۹۵ ۲۱۲۵)
- س ۲- رفتن جنب به حرم امامزادگان چه حکمی دارد؟
ج- اشکال ندارد. آنچه برجنب در این خصوص حرام است، توقف در مساجد است. (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹)
- س ۳- تیمم بر موزاییک، بتون، خشت، کاشی و کوزه چه حکمی دارد؟
ج- تیمم بر موزاییک، بتون و کاشی صحیح نیست، (اما) تیمم بر خشت و کوزه صحیح است. (توضیح المسائل، مسئله ۶۸۴)
- س ۴- آیا جنب می تواند با تیمم بدل از غسل به مسجد برود؟
ج- تمام کارهایی که باید با طهارت از حدث اکبر انجام شود با تیمم بدل از غسل نیز صحیح است تا زمانی که تیمم و عذر او باقی است. (استفتائات، ج ۱، ص ۹۷، مسئله ۲۵۱)
- س ۵- پنیر، کره، نوشابه، روغن، قند و شکری که از کشورهای غیر اسلامی آورده می شود چه حکمی دارد؟

ج - غذاهای غیر گوشتی که در کشورهای غیر اسلامی تولید شده است، اعم از سبزیجات، حبوبات، میوه‌ها و فرآورده‌های لبنی؛ مانند پنیر، ماست، کره و خامه (که از حیوان حلال گوشت گرفته می‌شود)، تخم مرغ پرندگان حلال گوشت، نان، بیسکویت، شکلات، آدامس، شیرینی و سایر خوردنیهایی که از گوشت حیوان نیست پاک و خوردن آنها حلال است، مگر آنکه انسان یقین کند نجس شده است. بنابراین، مسأله چند صورت دارد:

۱ - می‌داند که با بدن کافر تماس نداشته و به نحو دیگری نیز نجس نشده است، در این صورت پاک و حلال است.

۲ - شک دارد نجس شده است یا نه؛ در این صورت پاک و حلال است.

۳ - احتمال می‌دهد نجس شده باشد، ولی یقین ندارد؛ در این صورت نیز پاک و حلال است.

۴ - می‌داند بر اثر تماس با بدن کافر یا به گونه‌ای دیگر نجس شده است که در این صورت نجس و حرام است. (استفتائات، ج ۲، ص ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹)

س ۶ - کدام یک از مطهرات تمام اشیای نجس را پاک می‌کند؟

ج - استحاله، چون هر چیز نجسی اگر استحاله شود؛ یعنی جنس آن طوری عوض شود که تبدیل به چیز پاک گردد، پاک می‌شود.

س ۷ - کدام یک از نجاسات با آب قابل تطهیر نیست؟

ج - کافر، سگ و خوک. که کافر با اسلام یا پس از مرگ با استحاله و آن دوی دیگر (سگ و خوک) تنها با استحاله پاک می‌شوند. (توضیح المسائل، مسئله ۸۳ و ۱۴۸)

س ۸ - منبعی که بیش از کر، آب داشته ولی مقداری از آن مصرف شده آیا باز هم حکم آب کر را دارد؟

ج - آبی که پیشتر کر بوده و معلوم نیست قلیل شده یا نه، حکم آب کر را دارد. (العروة

الوثقی، ج ۱، ص ۴۹ - تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۵)

نماز

۱- هرگونه زیور طلا برای پسرها و مردان حرام است و نماز خواندن با آن نیز باطل است.

(همان، ص ۱۴۵، الرابع)

۲- تمام نمازهای مستحبی دو رکعت است، مگر نماز وتر (العروة الوثقی، ج ۱، ص ۵۱۵، م ۱)

۳- برگرداندن نیت از نماز قضا به اداء صحیح نیست ولی از اداء به قضا اشکال

(تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۵۹، م ۱۲)

ندارد.

۴- برگرداندن نیت از نماز عصر به ظهر و از عشاء به مغرب صحیح است ولی برگرداندن

نیت از نماز ظهر به عصر و از مغرب به عشاء صحیح نیست. پس اگر شخصی مشغول نماز ظهر

شود و بین نماز متوجه شود که نماز ظهر را خوانده، نمی‌تواند نیت را به نماز عصر برگرداند.

(برگرداندن نیت از نماز دومی به اولی صحیح است ولی از اول به دومی صحیح

(همان)

نیست).

۵- برگرداندن نیت از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست. (همان، ص ۱۶۰، م ۱۳)

۶- برگرداندن نیت از نماز واجب به نماز مستحب نیز جایز نیست، مگر آنکه در بین نماز

واجب فرادا متوجه شود که نماز جماعت برپا شده و اگر بخواهد نماز فرادا را به پایان ببرد به

جماعت نمی‌رسد، برای رسیدن به نماز جماعت می‌تواند، نیت را به نماز مستحب برگرداند و

دو رکعتی تمام کند و به جماعت برسد و همچنین، در نماز ظهر روز جمعه برای کسی که

خواندن سوره جمعه را فراموش کرده، و سوره دیگری را شروع کرده و به نصف آن رسیده یا

از نصف گذشته است؛ ولی اگر به نصف نرسیده باشد، می‌تواند آن سوره را رها کند و سوره

(همان)

جمعه را شروع کند.

۷- همه نمازگزاران باید حمد و سوره نمازهای ظهر و عصر را آهسته بخوانند، مگر

(همان، ص ۱۶۶، م ۹)

بسم الله را.

۸- پسرها و مردان باید قرائت رکعت اول و دوم نمازهای صبح، مغرب و عشا را بلند

(همان)

بخوانند.

۹- تمام ارکان نماز، اگر کم یا زیاد شود، عمداً باشد یا سهواً یا جهلاً نماز باطل است. (همان)

۱۰- در رکوع و سجده، هر ذکر یا بگوید کافی است ولی بنابر احتیاط باید کمتر از یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمدہ در رکوع یا سبحان ربی الاعلی و بحمدہ در سجده یا به مقدار سه مرتبه سبحان الله نباشد. (همان، ص ۱۷۱، م ۷)

۱۱- سجده بر زمین و هر آنچه از زمین می‌روید و خوراکی انسان نیست و در لباس انسان از آن استفاده نمی‌شود، اشکال ندارد. (همان، ص ۱۴۹، م ۱۰)

۱۲- تمام نمازهای خوانده نشده یا باطل خوانده شده، باید قضا شود. (همان، ج ۱، ص ۲۲۳)

۱۳- تمام نمازهای قضا را می‌توان به جماعت خواند، و لازم نیست که نماز امام با ماموم هماهنگ باشد، یعنی نماز قضای صبح را می‌توان به نماز ادای ظهر امام جماعت اقتدا کرد. (همان، ص ۲۶۵، م ۱)

۱۴- نمازهای قضا را در هر وقت می‌توان خواند، مثلاً قضای نماز مغرب و عشا را در روز هم می‌توان خواند. (همان، ص ۲۲۴، م ۷)

۱۵- در سفری که نماز شکسته است می‌توان قضای نمازهای چهار رکعتی را به جا آورد، ولی باید آنها را چهار رکعتی خواند. (همان)

۱۶- تمام نمازهای واجب را می‌توان به جماعت خواند و نماز جمعه حتماً باید به جماعت خوانده شود. (همان، ص ۲۶۵)

۱۷- مسافری که باید نماز را شکسته بخواند، اگر نمازش را تمام خوانده باشد و حکم نماز مسافر را نمی‌داند، یعنی اصلاً نمی‌داند که مسافر باید نماز را شکسته بخواند، نمازهای خوانده شده صحیح است، ولی اگر برخی از جزئیات مساله را نمی‌داند، نمازهای خوانده شده باطل است. (همان، ج ۱، ص ۲۲۲، م ۱)

۱۸- کسی که باید نماز را تمام بخواند اگر شکسته به جا آورد، در هر صورت نمازش باطل است. (همان)

۱۹- ماموم باید غیر از حمد و سوره، همه چیز نماز را خودش بخواند. (همان، ص ۲۷۱، م ۵)

چند سؤال

س ۱- وقت فضیلت نمازهای یومیه چه زمانی است؟

ج- وقت فضیلت، زمانی است که اگر نماز در آن وقت خوانده شود، ثواب بیشتری دارد. وقت فضیلت نماز ظهر، از اول ظهر است تا زمانی که سایه پدید آمده شاخص به اندازه طول شاخص افزوده گردد؛ مثلاً اگر طول شاخص یک متر باشد و هنگام ظهر ۲۰ سانتی متر سایه داشته باشد، پایان وقت فضیلت نماز ظهر وقتی است که سایه شاخص به ۱۲۰ سانتی متر برسد.

وقت فضیلت نماز عصر، پس از وقت مخصوص نماز ظهر است تا زمانی که سایه شاخص دو برابر طول آن اضافه شود.

وقت فضیلت نماز مغرب: از اول مغرب است تا زمانی که سرخی طرف مغرب از بین برود. وقت فضیلت نماز عشاء: شروع آن از پایان وقت فضیلت نماز مغرب است و پایان آن ثلث شب؛ به عبارت دیگر از هنگام بر طرف شدن سرخی طرف مغرب تا گذشتن یک سوم شب. وقت فضیلت نماز صبح: وقت فضیلت نماز صبح از اذان صبح است تا زمانی که هوا روشن شود. (تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۱۳۷)

س ۲- محاسبه فرمایید، امشب، پایان وقت نماز عشا چه ساعتی است؟

ج- فاصله بین غروب آفتاب امروز تا اذان صبح فردا را دو نیم کنید، نصف شب که پایان وقت نماز عشاء امشب است به دست خواهد آمد.

راه دیگر، اینکه یازده ساعت و پانزده دقیقه پس از ظهر شرعی امروز، نصف شب خواهد بود. لطفاً محاسبه فرمایید.

س ۳- اگر در نماز جماعت زنان و مردان در یک صف - بدون پرده و مانع- بایستند، نمازشان چه حکمی دارد؟

ج- نمازشان صحیح است، ولی بنابر احتیاط مستحب زن باید عقب تر از مرد باشد و جای سجده او از جای ایستادن مرد کمی عقب تر باشد. (توضیح المسائل، مسئله ۸۸۶)

س ۴- اگر در حال تشهد یادش بیاید که یک سجده به جا آورده، تکلیف چیست؟
 ج- باید برگردد و سجده را انجام دهد و نمازش صحیح است. (توضیح المسائل، مسئله ۱۲۶۶)
 س ۵- کسی که می‌داند یکی از نمازهای یومیه اش قضا شده ولی نمی‌داند کدام بوده تکلیفش چیست؟

ج- باید یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک نماز چهار رکعتی به قصد ما فی الذمه به جا آورد.
 (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۲۵، مسئله ۹)

س ۶- کدام یک از نمازهای مستحبی را می‌توان به جماعت خواند؟
 ج: ۱- نماز عید فطر و قربان (به قصد رجا).
 ۲- نماز استقسا (نماز طلب باران).
 (توضیح المسائل، مسئله ۱۴۰۷ و ۱۵۱۶)

روزه

۱- تمام روزهای سال، بجز ایامی که روزه، واجب، حرام یا مکروه می‌باشد، روزه گرفتن مستحب است.
 (العروة الوثقی، ج ۲، ص ۲۴۱)
 ۲- اگر کسی عمداً و بدون عذر، روزه واجب را نگیرد یا آن را باطل کند، در هر صورت قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.
 (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۸۹، م ۱)
 ۳- در ماه رمضان روزه‌ای بجز روزه آن ماه واقع نمی‌شود، واجب باشد یا مستحب، خواه موظف به روزه آن ماه باشد یا نباشد، مثل مسافر.
 (همان، ص ۲۷۹، م ۳)

چند سؤال

س ۱- آیا کسی که روزه واجب بر عهده اوست می‌تواند روزه مستحبی به جا آورد؟
 ج- کسی که برای به جا آوردن روزه میبایستی اجیر شده، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد و چنانچه فراموش کرده باشد و قبل از ظهر یادش بیاید، می‌تواند تبت خود را به روزه واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر یادش بیاید، روزه اش باطل است.
 (همان، مسئله ۱۵۶۸ و ۱۵۶۹)

س ۲- اگر روزه دار غسل ارتماسی به جا آورد غسلش باطل است، یا روزه، یا هر دو؟
ج- اگر عمدأ باشد، غسل و روزه هر دو باطل است، ولی اگر سهواً باشد، هر دو صحیح است.
(توضیح المسائل، مسئله ۳۷۱ و ۱۶۱۶)

س ۳- روزه قضا با كفاره چه تفاوتی دارد؟

ج- روزه كفاره اگر چند سال بر آن بگذرد و به جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود،
(توضیح المسائل، مسئله ۱۶۸۵) اما در روزه قضا اگر تا رمضان سال بعد عمدأ قضای آن را به جا نیاورد باید علاوه بر قضا برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد. (همان، مسئله ۱۷۰۵)

س ۴- باطل کردن قضای روزه ماه رمضان چه حکمی دارد؟

ج- اگر قبل از ظهر باشد، اشکال ندارد، اما اگر بعد از ظهر عمدأ آن را باطل کند، باید به ده فقیر هر کدام یک مد طعام بدهد و اگر نمی‌تواند طعام بدهد بنا بر احتیاط واجب باید سه روز پی‌درپی روزه بگیرد. (همان، مسئله ۱۶۸۷)

س ۵- در چه مواردی قضای روزه فردی، بر شخص دیگری واجب می‌شود؟

ج- پس از مرگ پدر، پسر بزرگ او باید نمازها و روزه‌های قضا شده او را به جا آورد و احتیاط مستحب است قضای نماز و روزه‌های مادر را هم به جا آورد. به علاوه اگر اجیر شده باشد یا نذر کند قضای روزه میتی را به جا آورد.

(تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۲۷، مسئله ۱۶ - توضیح المسائل مسئله ۱۷۱۲ و ۱۳۹۰)

خوردن و آشامیدن

۱- تمام انواع حشرات حرام است. (همان)

۲- تمام حیوانات دریایی، حرام گوشت هستند، بجز پولک دار آنها. (همان، ص ۱۵۵، م ۲)

۳- از پرندگان قمری و بلبل حلال گوشت هستند. زاغ حرام گوشت است. پرستو و هُدهُد، حلال گوشت هستند، اما خوردن آنها مکروه است. (تحریر الوسیله، ج ۲، کتاب الاطعمه والاشربه،

ص ۱۵۶، مسئله ۶ و ۷) و (توضیح المسائل، مسئله ۲۶۲۲)

مصائب

(به بیان آیت‌الله احمدی میانجی «قدس سره»)

تحقیق و پژوهش: واحد تدوین متون^{*}

ذکر مصیبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، در طلوع فجر روز جمعه ۱۷ ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی، چهل سال قبل از بعثت، در مکه متولد شد، و در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری در سن ۶۳ سالگی در مدینه منوره رحلت کرد. مرقد شریفش نیز در مدینه است.

از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بیماری لحظه‌ای بیهوش گردید، در آن هنگام در خانه کوبیده شد. فاطمه علیها السلام فرمود: کیستی؟

کوبنده در گفت: مرد غریبی هستم، آمده‌ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسشی کنم، آیا اجازه می‌دهید به محضرش برسم؟ فاطمه علیها السلام فرمود: باز گرد! خدا تو را بیامرزد، اکنون پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار است!

آن شخص غریب رفت و پس از لحظه‌ای باز آمد و در خانه را کوبید، گفت: مرد غریبی هستم، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه ورود می‌طلبم، آیا به غریبان اجازه ورود می‌دهید؟

^{*} - از جناب حجة الاسلام جلیل سبحانی که بابت داشت‌های اولیه این بخش را در اختیار واحد تدوین متون قرار دادند تشکر و سپاسگزاری می‌شود.

در این هنگام رسول خدا ﷺ به هوش آمد و فرمود: فاطمه جان آیا می دانی این شخص کیست؟ این کسی است که جمعیتها را پراکنده می کند و لذات را درهم می شکند. این فرشته مرگ (عزرائیل) است؛ به خدا سوگند! قبل از من از کسی اجازه نگرفته و پس از من هم از احدی اجازه نخواهد گرفت. به او اجازه ورود بده.

فاطمه علیها السلام به او فرمود: داخل شو، خدا تو را پیامرزد، عزرائیل مانند نسیم ملایمی وارد خانه پیامبر ﷺ شد و گفت: «السلام علی اهل بیت رسول الله ﷺ» سلام بر خاندان رسول خدا ﷺ!

دلדاری پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: فاطمه علیها السلام کنار بستر پیامبر ﷺ بود و با ناله جانسوزی می گفت:

«وَاكْرِيَاهُ لِكَرْيَاكِ أَبْتَاهُ» آه و فغان از رنج و مصیبت تو ای پدرجان!

پیامبر به فاطمه علیها السلام فرمود: دخترم پیامبر دیگر غمی ندارد، ای فاطمه نباید در وفات پیامبر گریبان چاک کرد و سیلی به صورت زد و واویلا گفت، ولی تو همان سخنی را بگو که پیامبر در مرگ پسرش ابراهیم گفت: «دیدگان اشک می ریزد و دل به درد می آید، ولی سخنی نمی گویم که پروردگار را به خشم آورد و ما در مصیبت تو ای ابراهیم اندوهناکیم».

شیخ مفید نقل می کند: بیماری رسول خدا ﷺ سخت شد. علی علیهما السلام در کنار بسترش بود، همین که نزدیک بود روح از بدن شریفش مفارقت کند، به علی علیهما السلام فرمود: «سرم را بر دامن بگیر، زیرا امر الهی فرا رسید! وقتی جان من بیرون آمد مرا رو به قبله کن و غسل و کفن مرا خودت انجام بده و قبل از همه بر جنازه ام نماز بخوان و از من جدا نشو تا مرا به خاک بسپاری و از خداوند کمک بخواه!»

علی علیهما السلام سر پیامبر ﷺ را به دامن گرفت، یک وقت آن حضرت از حال رفت، فاطمه علیها السلام خودش را به بابا رساند و به صورت او نگاه می کرد.

در این هنگام فاطمه علیها السلام گریه ای طولانی کرد. پیامبر ﷺ به او اشاره کرد که فاطمه جان

نزدیک بیا. نزدیک رفت. پیامبر ﷺ آهسته به او سخنی گفت که روی فاطمه علیها السلام از آن سخن شکوفا شد. سپس جان رسول الله ﷺ قبض گردید.

در حدیث آمده: به فاطمه علیها السلام گفتند: سخن پیامبر ﷺ چه بود که تو را خوشحال کرد؟ فرمود: پیامبر ﷺ به من خبر داد که من نخستین نفر از اهل بیت او هستم که به او ملحق می‌گردم بعد از او چندی نمی‌گذرد که به آن حضرت می‌پیوندم. این مژده موجب از بین رفتن اندوه من گردید.

پیامبر اکرم ﷺ و مظلومیت حضرت علی علیهما السلام*

من فکر می‌کردم رسول خدا ﷺ چقدر زحمت و اذیت دیده است. در روایتی نقل شده است: هیچ پیغمبری به اندازه من اذیت نشده است. انسان فکر می‌کند که در این ۲۳ سال، رسول خدا ﷺ را کتک زدند، سنگ زدند، خار سر راهش ریختند، شکمبه روی لباسش انداختند، به او فحش دادند و....

من می‌خواهم عرض کنم که رسول خدا ﷺ مصیبتش با مرگش تمام نشد. من احتمال قوی می‌دهم که منظور پیامبر ﷺ اذیت و آزار بچه‌هایش بود، چون یکی از رنجهای رسول خدا ﷺ، همین مصائب بچه‌هایش بود. گاهی به حضرت امیر علی علیهما السلام نگاه می‌کرد و متأثر می‌شد! حضرت رسول خدا ﷺ روی منبر سخنرانی می‌کرد، و حضرت امیر علی علیهما السلام پرسید: چه عملی در این ماه افضل است؟ فرمود: یا علی، افضل اعمال در ماه رمضان گناه نکردن است. آن وقت رسول خدا ﷺ گریه کرد، عرض کرد: چرا گریه کردید؟ فرمود: یا علی چشمم به شما افتاد، یادم افتاد که محاسنت با خون سرت رنگین می‌شود.

یک روایتی هست که برادرهای سنی هم آن را نقل کرده‌اند و در کتابهای ماه هم هست؛ از حضرت امیر علی علیهما السلام و از انس بن مالک نقل شده است که رسول خدا ﷺ با حضرت امیر علی علیهما السلام در کوچه‌های مدینه راه می‌رفتند، به باغی رسیدند، حضرت امیر علی علیهما السلام عرض کرد: یا رسول الله، این

* - ابن روضه در تاریخ هجدهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت الله احمدی میانجی رحمته الله علیه خوانده شده است.

باغچه خوبی است! فرمود: یا علی باغ تو در بهشت بهتر است! ظاهراً از هفت باغ همان طور گذشتند، در هر باغی حضرت امیر علیه السلام می‌فرمود: چه باغ خوبی است! رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: باغ تو در بهشت بهتر است! رسیدند به جایی که تردد قطع شد، یعنی در کوچه کسی نبود، حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا دست به گردن من انداخت و شروع کرد با صدا گریه کردن! عرض کردم: یا رسول الله چرا گریه کردید؟ فرمود: برای کینه‌ها و بغضهایی که از تو در دلها هست و تا من زنده هستم اظهار نمی‌کنند. در روایتی داریم که فرمود: یا علی، بچه‌های مرا به خاطر تو اذیت می‌کنند، و به خاطر بغض تو می‌کشند و تار و مار می‌کنند؛ حضرت گاهی برای حضرت زهرا علیها السلام گریه می‌کرد، عرض کردند: چرا گریه کردید؟ فرمود: به صورت زهرا نگاه کردم به یاد سیلی افتادم. روایتی داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان حال تب حضرت علی علیه السلام را خواست و یک طرف خود نشاند. بعد حضرت زهرا علیها السلام را خواست و طرف دیگر نشاند. آنگاه دست هر دو را گرفت و روی سینه خود گذاشت. دست حضرت زهرا علیها السلام را در دست حضرت علی علیه السلام گذاشت و فرمود: یا علی، این امانت من است! خوب نگهدار! و بعد فرمود: مثل آینه می‌بینم که پهلوی دخترم را می‌شکنند و صورتش را سیلی می‌زنند.

حضرت گاهی به امام حسن علیه السلام نگاه می‌کرد و گاهی به امام حسین علیه السلام نگاه می‌کرد و گریه می‌کرد. و گاهی می‌فرمود: مرا با یزید چه کار؟

این مصیبت‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله را رنج می‌داد. اصلاً خانواده‌اش خانواده شهادت است. خودش شهید شده، دامادش شهید شده است، دخترش شهید شده، امام حسن و امام حسین علیهما السلام شهید شده‌اند و بچه‌هایش در کربلا شهید شدند. دخترش در کربلا اسیر شده.

در روایت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نعمت مکفّر است؛ یعنی نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کفران شد و تمامی اهل بیت علیهم السلام در همین راه زجر کشیدند و متحمل زحمات شدند.

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام از کربلا عبور می‌کرد، راوی می‌گوید دیدیم با خودش حرف می‌زند، عرض کردیم: ای امیرالمؤمنین چیست؟ فرمود: این جا شترانشان می‌خوابند،

این جا خیمه می‌زنند، این جا خونهایشان ریخته می‌شود، عرض کردم: یا امیر المؤمنین قضیه چیست؟ فرمود: یک عده‌ای از اینجا در روز قیامت برمی‌خیزند که هر کدام جمع زیادی را شفاعت می‌کنند، می‌گویند: چشم حضرت به خواب رفت، از خواب که بیدار شد دیدیم چنان گریه می‌کند که شانه‌های حضرت حرکت می‌کند و از شدت گریه می‌لرزد. عرض کردیم: یا امیر المؤمنین چه شده است که اینطور گریه کردید؟ فرمود: در خواب دیدم که بیابان پر از خون است، حسینم هم در میان خون دست و پا می‌زند.

این کشته فتاده به هامون حسین تست این صید دست و پا زده در خون حسین تست ام سلمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ به خانه من آمد و فرمود: نمی‌خواهم کسی وارد شود، می‌گوید: رسول خدا ﷺ خوابید، من دیدم صدای درآمد، رفتم دیدم که امام حسین ﷺ در حال آمدن است، مانع شدم، او اصرار کرد. رسول خدا ﷺ مثل اینکه بیدار شد. فرمود: ام سلمه کیست؟ عرض کردم: امام حسین است که در حال آمدن است. فرمود: بگذارید بیاید، امام حسین ﷺ خودش را رساند و روی دوش رسول خدا ﷺ رفت. دیدم که رسول خدا ﷺ، بچه را برگردانده و پشتش را می‌بوسد، عرض کردم: یا رسول الله این چه بوسیدنی است، بچه را طبیعتاً صورتش را می‌بوسند، اما شما پشت بچه را می‌بوسید؟ فرمود: ام سلمه جای زخمها را می‌بوسم!

روضه حضرت امیر المؤمنین ﷺ*

دنیا با حضرت امیر ﷺ مبارزه کرد و چقدر دشمن داشت. مرحوم شهید مطهری در کتاب جاذبه و دافعه علی ﷺ می‌فرماید: هم دوستان امیر المؤمنین ﷺ عجیب بودند و هم دشمنانش، دشمنان خیلی عجیبی بودند.

از رسول خدا ﷺ نقل کردند که هر کس علی را دشمن بدارد، علامت این است که مادرش دست از پا خطا کرده است.

* - این روضه در تاریخ نوزدهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی رحمته الله علیه خوانده شده است.

همچنین نقل کردند که «حبّ علی، ایمان است و بغض علی کفر است». از احمد حنبل پرسیدند: این حدیث درست است که «علیّ قسیم الجنة و النار»، گفت: بله. گفتند: یعنی چه؟ گفت مگر نمی بینی که رسول خدا فرمود: حب علی ایمان و بغض علی کفر است. این تقسیم است؟!

ولی این معنایش نیست، فرمود: من بین بهشت و جهنم می ایستم و روز قیامت حساب و کتاب دست ما است: ما اهل بهشت و جهنم را از همدیگر جدا می کنیم.

صدها منبر برای سب حضرت امیر علیه السلام نصب کردند. «جُرداق» یک جمله دارد: علی روی صداقتش خلافت را از دست داد. یا علی با شمشیر عدالتش کشته شد، چون ابن ملجم را نگرفت و نکشت؛ زندانی نکرد و آزاد گذاشت. گفت: هنوز کاری نکرده و اگرچه از راه علم غیب می دانم که چنین کاری خواهد کرد؛ اینکه جرم نمی شود، ولی پول زیاد داد، اسب هم داد و چند دفعه از او بیعت گرفت، مثل اینکه خودش عرض کرد: یا امیرالمؤمنین شما مثل مردم با من برخورد نکردی، مرا صدا زدی و چندین بار از من بیعت گرفتی. فرمود: تو قاتل من هستی. مسعودی نوشته است که چهار نفر در مکه نشستند (در مسجد الحرام) و تصمیم گرفتند که چهار نفر یا سه نفر را بکشند: ۱- معاویه ۲- عمرو عاص ۳- حضرت امیر علیه السلام. ابن ملجم گفت: علی را من می کشم. به کوفه آمد و در کوفه با قاطم برخورد کرد. از او خواستگاری کرد و قاطم به او گفت: باید مهریه بدهی. گفت: هرچه بگویی می دهم. گفت: سه هزار دینار یا درهم پول. گفت مسئله ای نیست. گفت: یک کنیز یا غلام. گفت: مسئله ای نیست. گفت: یکی هم کشتن علی. اگر کشته شدی به بهشت می روی و اگر کشتی، با من ازدواج می کنی. گفت: من به این شهر به خاطر همین کار آمده ام و گرنه از این شهر فرار کرده بودم. ابن ملجم شمشیر را سحی کرده بود تا اگر زخمش کاری نشد این سمّ اثر بیشتری بگذارد. به مسجد آمد و شب ۱۹ رمضان آن کار را انجام داد. حضرت امیر علیه السلام را به خانه آوردند (من اینها را می گویم یاد امام حسین علیه السلام می افتم) یک ضربت به حضرت امیر علیه السلام زده بودند، سر مبارک را بسته بودند و خونس بند نیامده بود و از زیر آن پارچه خون بیرون می آمد و رنگ مبارکش هم خیلی زرد شده بود.

بعضی‌ها نقل می‌کنند که حضرت را در گلیمی گذاشتند و آوردند و خودش نتوانست بیاید، ولی در جلوی در خانه فرمود: مرا به زمین بگذارید، و زیر بغلم را بگیرید تا خودم وارد خانه بشوم. شاید فکر کرد مثل جنازه وارد شدن برای بچه‌هایش خوب نباشد. می‌خواست خودش با پای خودش وارد بشود.

این روایت را مرحوم حاج شیخ عباس نقل کرده است: از مسجد اصحاب به خانه هاشان رفتند، شیعه‌ها، مرد و زن، بزرگ و کوچک، اینها غمگین و مصیبت زده هستند. در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند که ابن ملجم باید کشته شود. امام مجتبی علیه السلام آمد و فرمود: مردم، کشتن ابن ملجم به تأخیر افتاده است. پدرم فرموده اگر خودم خوب شدم، خودم می‌دانم چه کنم و اگر من شهید شدم، آن وقت شما قصاصش کنید. مردم همه رفتند، اصبع بن نباته که از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام بود می‌گوید: همه رفتند. من تنها پشت در نشستم، در داخل خانه، خانواده‌اش دور بسترش را گرفته بودند، حضرت امیر علیه السلام گاهی به حالت اغما می‌رفت، اطرافیان گریه می‌کردند و صدای گریه بلند می‌شد، یکبار چشمش را باز کرد و بهام کلثوم فرمود: دخترم، فریاد زن! مصیبت پدرت دیگر تمام شد، چون در خواب دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله غبار از صورت من پاک می‌کرد. می‌فرمود: یا علی وظیفه‌ات را انجام دادی. اصبع می‌گوید: صدا بیرون خانه به من رسید، من هم بلند بلند گریه کردم، ناگاه امام حسن علیه السلام بیرون آمد و فرمود: اصبع چرا نرفتی، مگر کلام پدرم را نشنیدی؟ عرض کردم: چرا شنیدم، اما دلم می‌خواهد اجازه بگیرم، آقا را یکبار زیارت کنم و بروم.

امام مجتبی علیه السلام رفت داخل و اجازه گرفت. وارد شدم، دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر خوابیده و یک دستمال زردی به سر مبارکش بسته‌اند، اما رنگش آن قدر زرد است که بین دستمال و صورتش نتوانستم تشخیص بدهم.

امیرالمؤمنین علیه السلام چشمش به من افتاد و فرمود: اصبع نرفتی؟ مگر نشنیدی که حسنم از قول من چه فرمود. عرض کردم: چرا شنیدم، ولی خواستم شما را ببینم و یک حدیث از شما بشنوم. فرمود: اصبع! در ساعات آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: برو در مسجد و به مردم

بگو، لعنت خدا بر کسی که اجرت اجیرش را ندهد، پدرش او را عاق نماید و از مولای خودش فرار کند. من رفتم و گفتم، مردم گفتند: یا علی، گفתי ولی مجمل گفתי، مرادت چه بود؟ من برگشتم و از رسول خدا ﷺ پرسیدم، فرمود: یا علی، من و تو پدر این امت هستیم، اگر ما کسی را عاق نماییم، لعنت خدا بر او باد! یا علی، من و تو مولای این امتیم، هرکس از ما فرار کند، لعنت خدا بر او باد! یا علی من و تو کارگزار این امتیم، هرکس مزد ما را ندهد، لعنت خدا بر او باد! این روایت خیلی تکان دهنده است، از خدا می خواهیم که ما از آنها نباشیم که عاق امیرالمؤمنین ﷺ و رسول خدا ﷺ باشیم و از آنها نباشیم که از امیرالمؤمنین و ائمه هدی ﷺ فرار کرده باشیم!

خدایا، آن روز را نیاور که ما از امیرالمؤمنین ﷺ جدا شویم!

اما مسلمانها در هر سه مسئله مخالفت کردند، و پیغمبر ﷺ هنوز آب غسلش خشک نشده، دخترش را بین در و دیوار قرار دادند؛ دیگر چطور عاق نشوند به رسول خدا. مگر نفرموده بود که مزد من عبارت است از مودت اهل بیت؟!

اهل کوفه، هم خیلی طول نکشید که از بچه های امیرالمؤمنین ﷺ پذیرایی کردند. راوی می گوید: اگر ما زینب را نمی دیدیم که در کجاوه، سخن می گوید می گفتیم: امیرالمؤمنین ﷺ زنده شده و در حال حرف زدن است؛ تا زینب حرف زد یاد علی کردیم.

آن راوی می گوید: سر امام حسین ﷺ را دیدم، دیدم از همه به رسول خدا ﷺ شبیه تر بود! مگر رسول خدا نفرموده بود که هرکس از من توقع نیکی دارد، به بچه های من نیکی کند؟! اهل کوفه پذیرایی شان، به تماشا آمدن بود، نان و خرما به این بچه ها دادند.

در مقاتل است که ام حبیبه، بی بی را شناخت و جلوی کجاوه بی بی آمد و عرض کرد که من ام حبیبه هستم، اگر امری داشته باشید من اجرا می کنم، بی بی فرمود: ام حبیبه بین لباس زیادی در خانه ات نداری؟!

روضه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام*

امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر، میان بچه‌هایش، در قسمت بالای یکی از اطاقها نشسته بود؛ ام کلثوم هم پایین پایش نشسته بود، حضرت گاهی به حالت اغما فرو می‌رفت، چون شمشیر مسموم بود و سمّ اثر گذاشته بود. ام کلثوم گریه کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام چشمش را باز کرد و یک جمله فرمود که عاطفه و محبت از آن جمله می‌بارد، فرمود: با گریه‌ات اذیتم نکن؛ یعنی تو گریه می‌کنی، من دلم می‌سوزد.

خلاصه‌اش این است که فرمود: بعد از این برای پدرت زحمتی نیست و زجرها تمام شده است. انبیا ایستاده‌اند و می‌گویند: علی جان بیا اینجا، رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواب دیدم که گرد و غبار از سر و صورتم پاک می‌کرد. و می‌فرمود: یا علی، کارها را تمام کردی و داری پیش ما می‌آیی. یا علی، خیلی وقت است شما را ندیده‌ام! در روایتی هست که می‌فرماید: من در خواب پیش رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت کردم که یا رسول الله مردم با من این گونه رفتار کردند. شاید شکایت کرده که زهرا علیها السلام را بین در و دیوار کشتند و دین خدا را تحریف کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی اینها را نفرین کن. می‌فرماید: من هم نفرین کردم و گفتم: مرا از اینها بگیر و شخص بدی را بر اینها مسلط کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام به این بچه‌ها نگاه می‌کرد و یک رشته خاطرات تلخ، و سرنوشتی که در انتظار این بچه‌ها بود رنجش می‌داد.

حضرت یک وصیت خصوصی به بچه‌ها دارد. همه را به امام مجتبی علیه السلام سفارش کرد. به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرمود: محمد برادر شماست، این پسر من است! طبیب و جراح معروف کوفه را آوردند، و دو - الی - سه نفر به عیادت امام آمدند. خزاعی می‌گوید: من آمدم به عیادت حضرت امیر علیه السلام، عرض کردم: این زخم چیزی نیست و شما خوب می‌شوید. فرمود: نه، من از شما جدا می‌شوم.

طبیب معاینه کرد و دخترها و... همه منتظر هستند که چه دستوری می‌دهد. وقتی که معاینه

* - این روضه در تاریخ بیستم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی رحمته الله خوانده شده است.

کرد، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: شمشیر به مغز اصابت کرده وصیت و سفارشایتان را بکنید، زیرا معالجه دیگر تأثیر ندارد.

طبيب از دیدن زخم علی نومید گردیده حسن را غیر یأس از گفته لقمان نمی‌آید
امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رختخواب آرمیده است، و بچه‌هایش در اطراف او هستند، اکنون
بچه‌هایش در خطر نیستند و بدنش هم یک زخم بیشتر ندارد، هر وقت هم تشنه می‌شود، چون
مسموم است آب به او می‌دهند.

اما در زیارت ناحیه مقدسه از قول حضرت آمده است که اهل بیت (علیهم السلام) آمدند، بچه‌های
امام حسین (علیه السلام) و خواهرها آمدند و دیدند که شمر روی سینه امام حسین (علیه السلام) نشسته است.
و در همان زیارت است که در همان حال امام حسین (علیه السلام) با گوشه چشمش به بچه‌هایش نگاه
می‌کرد.

به نسخه نیست نیاز، طبیب را ببرید برای مرگ علی دست به دعا ببرید
به جای آنکه مداوا کنید زخم سرم برای مریض خرابه‌نشین دوا ببرید
اگر بناست تسلی دهید بر دل من برای قاتل سنگین دلم غذا ببرید
دلم برای یتیمان کوفه تنگ شده کمک کنید مرا در خرابه‌ها ببرید
مظلوم علی

سلام گرم مرا در سیاهی دل شب بر آن یتیم که خوابیده بی‌غذا ببرید.
جنازه من مظلوم را، چو مادر تان شبانه، مخفی و تنها و بی‌صدا ببرید
سلام من به شما، ای فرشتگان خدا نبرد فاطمه با خود مرا، شما ببرید

روضه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) *

می‌شود گفت که حضرت علی (علیه السلام)، هیچ خوشی در زندگی جز همان ۱۰ - ۱۲ سال اول
ندید. در آن چهار سال و اندی هم که سرکار آمد، همانها که با حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

* - این روضه در تاریخ بیست و یکم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی (رحمته الله علیه) خوانده شده است.

می جنگیدند، جنگ را شروع کردند. جنگ جمل پیش آمد، جنگ صفین پیش آمد، جنگ نهروان پیش آمد. و حضرت امیر علیه السلام کسانی را می کشت که کسی جرأت نمی کرد آنها را بکشد. نماز خوان، قرآن خوان، نماز شب خوان، حافظ قرآن! اما وقتی که حضرت امیر علیه السلام از جنگ صفین برمی گشت، محاسن مبارکش مانند پنبه سفید شده بود. حضرت فرمود: قریش نگذاشتند من یک روز نفس راحت بکشم. ولذا وقتی شمشیر خورد فرمود: «فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ.»

همه علیه حضرت امیر علیه السلام متحد شدند، ولی دوستان خوبی داشت، عدی بن حاتم پیش معاویه آمد در حالی که سه بچه اش شهید شده بودند و یک چشمش هم تیر خورده بود. معاویه گفت: عدی، بچه هایت چه شدند؟ گفت: آنها در جنگ شهید شدند! می خواست تحریک کند و ببیند پدر سه شهید چه می گوید، آیا از حضرت امیر علیه السلام گلایه می کند، معاویه گفت: علی انصاف نکرد، گفت: چرا؟ معاویه گفت: چون بچه های خودش را نگه داشت و بچه های تو را به کشتن داد! ابن حاتم گفت: معاویه من انصاف نکردم، چون علی کشته شد و من هنوز نفس می کشم!

یکی از سربازان حضرت امیر علیه السلام در میدان جنگ وقتی جواب سؤال حضرت امیر علیه السلام را داد، گریه کرد. و عرض نمود: یا امیرالمؤمنین ما از آن روز می ترسیم که زنده بمانیم و شما را نبینیم. نوشته اند که وقتی جنازه را دفن کردند و قبر را پوشاندند، صمصعه یک دست را روی قلبش گذاشته بود و با یک دستش هم خاک روی سرش می ریخت و می گفت: یا امیرالمؤمنین این مرگ بر تو گوارا باد، در خانه خدا به دنیا آمدمی و در خانه خدا از دنیا رفتمی. همه عمر در راه اسلام و در راه خدا خدمت کردی و در راه خدا کشته شدی؛ چه کسی بالاتر از این است. اما صمصعه می گوید: یا اباالحسن، بعد از شما بی سرپرست شدیم، ام کلثوم وقتی گریه می کرد می گفت: بابا بعد از تو، چه کسی این زن و بچه های بی سرپرست را سرپرستی کند؟ اما حضرت امیر علیه السلام با چشم ولایت به زینبش نگاه می کرد، به امام حسن علیه السلام نگاه می کرد، به امام حسین علیه السلام نگاه می کرد و... آینده ای که برایشان مقدر شده بود را می دید.

اما در کربلا از امام سجاد علیه السلام نقل کرده اند که همه مارا به یک طناب بسته بودند، و یک طرف طناب به دست عمه ام زینب علیه السلام و یک طرف طناب به دست من (و به گردن من) بود و این بچه های کوچک بین ما به طناب بسته شده بودند و نمی توانستند همراه ما راه بیایند، اینها را با تازیانه می زدند. اینها را وارد کاخ ابن زیاد کردند! و در بعضی روایات آمده است که ابن زیاد غذا می خورد یا دستور غذا داده بود، در حالی که، این بچه های گرسنه غذا می خواستند، ابن زیاد دید یک زنی مثل اینکه می خواهد شناخته نشود خود را مخفی می کند، گفت: این زن کیست؟ یک زن گفت: این زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابن زیاد، شروع به زخم زبان زدن کرد و گفت: دیدی خدا به برادرت چه کرد!

در تاریخ خوانده ام: همین زینب علیه السلام وقتی که به زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله می خواست برود، حضرت امیر علیه السلام خودش شبها، او را می آورد و جلو جلو می رفت و شمعهای مسجد را خاموش می کرد تا کسی قد و بالای زینب را نبیند.

من نمی دانم شیعه های کوفه امروز چه حالی دارند، امروز صبح مردها در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام دور امام مجتبی علیه السلام را گرفته اند و زنها تسلیت عرض می کنند و زینبش را تسلیت می دهند، بچه هایش را تسلیت می دهند، در گریه کردن کمک می کنند، در تسلیت دادن کمک می کنند؛ اما یک روزی هم برای زینب آمده که عوض اینکه بیایند تسلیت بگویند، با تازیانه آنها را می زدند.

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل کرده است می گوید: دیدم آن قدر زده اند که پشت عمه ام سیاه شده است.

روضه حضرت زهرا علیه السلام *

زندگی خیلی سخت بود، یک مقدار جو پیدا کردند، حضرت زهرا علیه السلام با دستاس آنها را آرد کرد، بعد همین آرد را خمیر کرد و چند قرص نان درست کرد، و وقتی که شب شد،

* - این روضه در تاریخ دوم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت الله احمدی میانجی رحمته الله علیه خوانده شده است.

آوردند که افطار نمایند، دیدند یک نفری جلوی در آمد و گفت: من مسکینم، حضرت علی علیه السلام سهم خودش را داد و دیگران هم تبعیت کردند و سهم خود را دادند و روز دوم شخص یتیم و روز سوم شخص اسیر آمد و سهم خود را دادند و خودشان سه روز را در حال گرسنگی گذراندند. و گفتند: از شما تشکر هم نمی‌خواهیم. چرا؟ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: اگر شما می‌دانستید آنچه را که من می‌دانم، دیوانه می‌شدید. و اگر شما صدای ناله مرده‌های در قبر را می‌شنیدید آرام نمی‌گرفتید و شما نمی‌دانید خوبها چگونه هستند و بدها در چه ناراحتی هستند. ولی زندگی به این سختی برای آنها شیرین بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله یک روزی خانه حضرت علی علیه السلام آمد و حضرت علی علیه السلام وارد خانه شد و به حضرت زهرا علیه السلام فرمود: پدرت گرسنه است، چیزی داریم یا نه؟

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اگر چیزی در این خانه بود شما از من و حسینم مقدم بودید، یعنی ما هم گرسنه هستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله یک وقت دیدند که فاطمه زهرا علیه السلام یک سینی پر از طعام، جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به زمین گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم این غذا کجا بود؟ حضرت علی علیه السلام هم یک نگاه معنادار به فاطمه زهرا علیه السلام کرد. حضرت زهرا علیه السلام عرض کرد: خداوند فرستاد، من در محراب عبادتم رفتم و عرض کردم: خدایا پیغمبرت مهمان ماست.

این زندگی خیلی شیرین بود چون رئیس خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرد خانواده حضرت علی علیه السلام و کدبانوی خانواده بی‌بی فاطمه زهرا علیه السلام و کنیز خانواده فضه و فرزندان خانواده امام حسن و امام حسین علیه السلام و زینب و ام‌کلثوم علیه السلام بودند.

بهترین لذائد زندگی آنها این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید و بنشیند و این عزیزان را دور خود جمع کند. و خانه‌ای بود که اخبار آسمان و زمین می‌آمد و مشکلات آسمان و زمین در آنجا حل و فصل می‌شد. و خانه‌ای بود که جبرئیل بی‌اجازه وارد نمی‌شد. روزی سلمان وارد خانه فاطمه زهرا علیه السلام شد و چیز عجیبی دید، که فاطمه زهرا علیه السلام خوابش برده است و دستاس می‌چرخد و گهواره امام حسین علیه السلام هم حرکت می‌کند. برگشت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا

رسول الله چیز عجیبی در خانه حضرت علی علیه السلام دیدم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان! ملائکه ها می آیند و خدمت می کنند.

شب زفاف، صبح آن روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه حضرت علی علیه السلام آمد و فرمود: یا علی همسرت را چگونه دیدی؟ عرض کرد: یا رسول الله برای تقوا یک کمک خوبی دیده ام. و به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: شوهرت را چگونه دیدی؟

اما این خوشی دیری نپایید که با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام شرایط آن عوض شد، هنوز کفن رسول خدا صلی الله علیه و آله خشک نشده بود که فاطمه علیها السلام را سیلی زدند.

مرحوم کمپانی گفته است: چشم بی بی بر اثر سیلی سرخ شد و این خانه به عزاخانه تبدیل شد و همیشه گریه بود. چرا بی بی گریه نکند؟

نیمه های شب وقتی زمان نماز شب رسول خدا صلی الله علیه و آله می شد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله جای نماز شبش در خانه حضرت علی علیه السلام بود، آن در خانه ای که طرف مسجد بود، آن جا یک حصیر انداخته بودند و هر شب حضرت می آمد و در آن جا نماز شب می خواند، و قهراً صدای نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امیر المؤمنین علیه السلام منعکس می شد. ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام می دید صدای بابا نمی آید و گریه می نمود، و شب و روز گریه می کرد. با رفتن حضرت زهرا علیها السلام تمام لذت این خانه رفت و لذا نمی دانم چه نکته ای است که همه مصیبت ها را ائمه علیهم السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می کردند.

[دنیا همین نه با تو پدر جان وفا نکرد با دختر تو نیز به غیر از جفا نکرد
امت به پاس آن همه رحمت که از تو دید رحمی به حالت من درد آشنا نکرد
سخت است پیش چشم پسر زجر مادرش آن بی حیا ز روی حسینم حیا نکرد
دستش حجاب صورت من شد ولی به قهر سیلی به روی من زد و خوف از خدا نکرد]
در کربلا زینب علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت می کند. مصیبت به اندازه ای بزرگ بود که حضرت غش کرد.

روضه حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام*

در روایتی داریم که آن حضرت چهارده سال در زندان بود و بین ۷ تا ۱۴ سال هم گفته شده است. زندان سخت بود و امام را به هر زندانبانی که تحویل می دادند بعد از دو یا سه روز مرید آقا می شد و آقا وضعش را عوض می کرد؛ تا اینکه به «سندی بن شاهک» دادند، ظاهراً زندان سندی بن شاهک زندان سیاهچال بوده است، یک جایی مثل چاه بوده، تا زندانی نتواند پایش را دراز کند و یا استراحت کند. اصلاً استراحتش در سجده و حالت نشسته بوده است. زندان تاریک بوده است، ولی موقع نماز طبق سفارش حضرت او را خبر می کردند.

نزدیک غروب در زندان را باز می کردند و یک قرص نان و کوزه آب می آوردند می گذاشتند. نوشتند که از این همه اولاد دختر و پسر، کسی از مدینه به بغداد برای ملاقات آمده باشد. ولی گاهی بعضی از شیعه ها برای ملاقات رفته اند.

زندان، با اعمال شاقه بوده است. یعنی زنجیر در گردن و کُنده بر پا بوده و شاید غل هم بوده است؛ غل عبارت از میخی بود که آن را با آهن به گردن می بستند، طوری که توان سر را پایین آورد و همیشه سر به طرف بالا باشد.

امام همیشه مشغول عبادت بوده است؛ نقل شده از حضرت که ضمن مناجاتها عرض می کرد خدایا چه جای خلوتی برای من رساندی. اینجا کسی مانع عبادت من نیست. در بعضی از روایات نقل شده که حضرت بعد از نماز صبح یک سجده می کرد و برای نماز ظهر، دیگر وضو نمی خواست و با همان وضو نماز می خواند.

شخصی می گوید: از جلوی زندان فضل عبور می کردم. فضل به من گفت: از این روزنه چه می بینی؟ هرچه نگاه کردم چیزی ندیدم، گفت: دقت کن. گفتم: مثل اینکه یک عبایی افتاده است. گفت: این عبا نیست، این موسی بن جعفر است که در حال سجده می باشد.

یک روزی هارون کسی را فرستاد و گفت: بروید به آقا عرض کنید از اینکه شما زندانی هستید ناراحتم، شما فقط از من عذر خواهی کنید؛ یعنی جرمها را بپذیرید.

* - این روضه در تاریخ شانزدهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت الله احمدی میانجی رحمته الله خوانده شده است.

آقا موسی بن جعفر علیه السلام به آن شخص فرمود: شما هم سخن مرا به هارون برسانید بگویند: تو بر روی آن تخت خوشی، و من هم در این زندان، زیر غل و زنجیر، ولی روزی در پیشگاه خدا به هم می‌رسیم!

وقتی سخن حضرت را به هارون گفتند، رنگش متغیر شد، اما توبه نکرد و برگشت، دستور قتل حضرت را مکرر صادر می‌کرد و این کار را به دست «سندی بن شاهک» عملی کرد.

مرحوم مفید در ارشاد با طرز خاصی نقل می‌کند، او می‌گوید: حضرت را به نمدی پیچیدند و مرگش به این صورت شد، بعضی‌ها می‌گویند با خرما و انگور مسمومش کردند. مشهور این است که با خرما مسمومش کردند و اما برای ظاهر سازی، آقا را در یک اطاق مفروش آوردند، علما و قضات و بزرگان را در آن جا آوردند تا حضرت را ببینند و شهادت بدهند که موسی بن جعفر علیه السلام سالم است، ولی حضرت کف دستش را نشان داد [تا اثر سم را ببینند]. خلاصه حضرت را به زندان برگرداندند، به زندانبان فرمود: هر وقت من آب خواستم به من آب بده زیرا زهر، خیلی عطش ایجاد می‌کند.

ما روایات فراوان داریم که هر مؤمنی از دنیا برود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام به بالین او می‌آیند. از اینجا معلوم می‌شود که در زندان بغداد، مادرش فاطمه علیها السلام بر بالینش بوده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بالینش بوده است.

خلاصه در زندان وصیت کرده بود که مرا با همین زنجیر دفن کنید، می‌خواهم در محضر خدا هارون را به همین صورت محاکمه کنم. می‌گویند: آمدند جنازه را بردارند، دیدند جنازه سنگین است، عبا را کنار زدند، دیدند زنجیر در گردنش است و از دنیا رفته است. قمی‌ها برای ملاقات رفته بودند، جلوی زندان بودند و می‌خواستند برای ملاقات داخل بروند، یک مرتبه دیدند چهار نفر یک جنازه را روی تخته‌ای (میان تابوت کوتاه) بیرون آوردند. دیدند یک نفر جلوی جنازه صدا می‌زند: «ایها الناس هذا امام الرافضة» معرفی می‌کردند که این موسی بن جعفر علیه السلام امام رافضی‌ها است؛ اما کسی جرأت نمی‌کرد دنبال جنازه راه بیفتد و زیر جنازه

برود و گریه بکند و اظهار حزن بکند تا به قصر سلیمان رسیدند. سلیمان نگاه کرد، دید جنازه‌ای را در نهایت غریبی به قبرستان قریش می‌برند. به غلامش گفت: بین که این جنازه کیست؟ اگر از قریش است چرا این گونه می‌برند و اگر از قریش نیست چرا آن طرف می‌برند؟ غلام خبر داد که جنازه موسی بن جعفر علیه السلام است و در زندان هارون از دنیا رفته است، سلیمان دید برای بنی عباس خیلی بد است. از قصرش پایین آمد. گفت: بروید جنازه را بگیرید! حتی دستور داد اگر ندادند بزنید. جنازه را گرفتند و داخل قصر سلیمان گذاشتند. گفت: بروید و کفن بیاورید! یک کفن قیمتی که تمام قرآن بر آن نوشته شده بود آوردند، بعد گفت: بروید به زن و بچه‌های من بگویید بیایند برای موسی بن جعفر علیه السلام گریه کنند، چون دخترهایش اینجا نیستند. حتی گفت: بروید در بازار و خیابان بغداد خبر بدهید، هرکسی می‌خواهد، برای تشییع جنازه موسی بن جعفر علیه السلام بیاید. شیعه‌ها خبردار شدند و آمدند. یکی از شیعه‌ها آمد کنار جنازه ایستاد و گفت: شما را کشتند یا با اجل طبیعی از دنیا رفتی، یک وقت دیدند لبهای مبارک حرکت آمد فرمود: «قتلاً قتلاً قتلاً» سه مرتبه فرمود مرا کشته‌اند.

یک سلیمانی پیدا شد و اگرچه برای ظاهر سازی هم بود سه دستور را صادر کرد و جنازه را از حال غربت بیرون آوردند، غسل دادند و کفن کردند و... اما من عرض می‌کنم: ابا عبدالله، بنی امیه به کشتن تو قناعت نکردند، خواستند عقده دلشان آرام بگیرد. گفتند استخوانهای بدنش را باید بشکنید. حق دارد زینب بیاید بالای نعش برادر و آن طور گریه کند و حق دارد سکینه‌اش هم بابا را شناسد. آمد گفت: عمه این جنازه کیست که این طور برایش گریه می‌کنی؟

روضه حضرت امام جواد علیه السلام *

نوشته‌اند که امام رضا علیه السلام دیر بچه دار شده است. مثل اینکه حضرت علیه السلام دو بچه (یک دختر و یک پسر) داشت. هر کس عرض می‌کرد که وصی شما کیست؟ می‌فرمود: پسر من. می‌گفتند که شما پسر ندارید؟ ولی حضرت می‌فرمود: پسر من وصی من است. تا خداوند امام

* - ابن روضه در تاریخ بیست و سوم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی رحمته الله علیه خوانده شده است.

جواد علیه السلام را به او داد.

امام رضا علیه السلام آن قدر علاقه به امام جواد علیه السلام داشت که گاهی تا صبح پهلوی گهواره اش می نشست. روزی که حضرت از مدینه می خواست به مکه برود. امام جواد علیه السلام را با خودش به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و او را به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله چسباند و مثل اینکه او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله به امانت سپرده و به تمام خدم و حشم خاندانش فرمود: ابی جعفر. حضرت فرزندان را با احترام یاد می کرد؛ در نامه هایش هم همین طور: از مرو نامه داریم، از مشهد نامه به مدینه نوشته اند، وراجع به غذای امام جواد علیه السلام اظهار نظر کرده اند که مثلاً به ابی جعفر این غذا را ندهید.

امام جواد علیه السلام هفت یا نه سال داشت که به امامت رسید، در روایتی آمده است: برکت امام جواد علیه السلام به امت، بالاتر است از آنچه که خورشید بر آن می تابد. چون امام جواد علیه السلام وقتی به دنیا آمد نشان داد که امامت به سن و سال نیست. در روایت آمده است که امام با همان سن و سال کم، سی هزار مسأله را جواب داد؛ حتی وقتی در گهواره بود، یک نفر نابینا در مکه خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: من دوست شما هستم و... شما به ابی جعفر یک چیزی بنویسید. (نمی دانم چرا از خود امام رضا علیه السلام نخواست). حضرت به امام جواد علیه السلام یک نامه نوشت و به این آقا داد و فرمود که این نامه را می بری در مدینه و به ابی جعفر می دهی، نامه را در گهواره جلوی چشمش گرفتم (یا در بغل خادم بود). امام جواد علیه السلام نامه را خواند و تبسم کرد و به من فرمود: به به! چشم من بینا شد.

امام جواد علیه السلام از کودکی مانند حضرت عیسی علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام بود. بعد از امام رضا علیه السلام، مأمون دختر خود را به ایشان داد و بعد با دست همین خانم، با انگور مسموم شدند و به شهادت رسیدند.

مرحوم محدث قمی رحمه الله نوشته است: تا زهر را به امام جواد علیه السلام داد پشیمان شد و شروع به گریه کرد. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ به زودی گرفتار درد سختی خواهی شد. لذا مرضی گرفت که هرچه پول داشت خرج کرد ولی خوب نشد و به گدایی افتاد.

امام جواد علیه السلام جوان ترین امام بود که در ۲۵ سالگی، به شهادت رسید. در بعضی نقلها آمده است که این خانم با مسموم کردن امام عقده اش خالی نشد، در را از پشت به روی امام جواد علیه السلام بست. امام جواد علیه السلام مسموم بود و طبیعتاً آب می خواست، اما او اجازه نداد که کسی برایش آب ببرد. حتی بعضیها نقل کرده اند که دستور داد کنیزها هیاو کنند تا صدای امام جواد علیه السلام را کسی نشنود:

برون حجره همه پای کوب و دست افشان درون حجره یکی بود و دست و پا می زد
 یک وقت دیدند صدای امام جواد علیه السلام قطع شد، رفتند در را باز کردند، دیدند مانند جدش
 امام حسین علیه السلام با لب تشنه در اتاق خودش شهید شده است. «اما لا یوم کیومک یا ابا عبدالله!»
 این برای من خیلی تازگی دارد. بنی امیه از کشتن امام حسین علیه السلام سیر نشدند گفتند:
 استخوانهای بدنش را هم خرد کنید.

ام الفضل هم با امام جواد علیه السلام این گونه برخورد کرد، یعنی بدن مبارک امام علیه السلام مانند جدش
 امام حسین علیه السلام تا سه روز ماند، اما یک فرق پیدا کرد و آن اینکه وقتی اجازه داده شد و
 شیعه های بغداد آمدند که جنازه را بردارند، این قدر گل ریختند روی بدن مبارکش که آن
 بازار را سوق الریاحین نامیدند؛ بدنش را با احترام غسل دادند، کفن کردند، نماز خواندند،
 تشییع کردند و در پشت سر جدش امام موسی علیه السلام دفن کردند. امام جواد علیه السلام به مادرش
 فاطمه علیه السلام خیلی اظهار محبت می کرد، حتی در حضور امام رضا علیه السلام نشسته بود و مشغول فکر
 بود. امام رضا علیه السلام فرمود: درباره چه فکر می کنی؟

عرض کرد: درباره ظلمی که به مادرم کردند! ظاهراً عزیز کرده بی بی معصومه علیه السلام هم بوده
 است، اما وقتی که در بغداد از دنیا رفت، از این همه عمه ها و خواهرها و... دور جنازه اش کسی
 نبود. فقط شیعه های بغداد بودند که گل آوردند و تشییع جنازه کردند، اما شما قیاس به کریلا
 کنید، زینب علیه السلام آمد و دید اسب دوانیده اند، استخوانها را خرد کرده اند، سر را بریده و دست
 را قطع کرده اند، طوری که وقتی بی بی این جنازه را دید، طوری گریه کرد که همه را گریانند.
 راوی می گوید: قسم به خدا، همه دوست و دشمن به حال زینب گریه کردند. دشمن دید که

این زن گریه می‌کند و با رسول خدا ﷺ حرف می‌زند، دید این خانم به رسول خدا ﷺ عرض حال می‌کند.

نوشته‌اند که بی‌بی در حال گریه، چشمش به امام سجاد علیه السلام افتاد و دید روی شتر مانده و دست و پا و گردنش همچنان بسته است، پاها روی شکم شتر بسته شده است، خودش تب دارد و مریض است، اما مثل اینکه در حال جان دادن است. جنازه برادر را گذاشت و سراغ امام سجاد علیه السلام آمد و فرمود: یادگار گذشتگانم! چرا این گونه شده‌اید؟ فرمود: عمّه! می‌بینی اینها کشته‌های خودشان را دفن کرده‌اند و بدن پدر من به روی زمین مانده است؟! و بدن دوستان پدر من به روی زمین مانده است و مثل اینکه اینها ما را مسلمان حساب نمی‌کنند؟!*

روضه حضرت امام حسین علیه السلام*

امام حسین علیه السلام در راه کوفه خطبه‌ای خوانده است، می‌فرماید: مرگ بر انسان حتمی است و از مرگ چاره‌ای نیست، شوق دارم که امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا ﷺ و مادر حضرت زهرا علیه السلام را زیارت کنم همانند عشقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت بعد فرمود: می‌بینم که [آنان] مانند گرگهای بیابان، بدنم را تکه پاره می‌کنند و شکم‌های گرسنه خودشان را با کشتن من و خون من سیراب می‌کنند و بعد فرمود: «رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ» رضای خدا رضای ماست.

در وداع آخر، امام حسین علیه السلام جمله‌ای برای اهل بیت فرموده است که همه را امر به تحمل و صبر نموده است. روایت این است که فرمود: «این را بدانید که خدا شما را ضایع نخواهد کرد».

اما شما تصور کنید که دور حضرت را یک سری زن و بچه و کودک گرفته‌اند و گریه می‌کنند و حضرت در آن اشک و آه فرمود: خدا شما را ضایع نخواهد کرد. خدا شما را نگه می‌دارد و خدا در روی زمین بهتر از شما بنده‌ای ندارد.

* - این روضه در تاریخ سیزدهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی رحمه الله خوانده شده است.

اما نقل شده که به حضرت زینب علیها السلام فرمود: خواهرم یک کلمه نگوئید که اجر شما کم شود، و من می دانم که مصیبت فشار می آورد ولی یک کلمه نگوئید که اجر شما کم شود، راوی می گوید قسم به خدا من زینب علیها السلام را فراموش نمی کنم به قول آن خانم مصری که کتابی به نام «حضرت زینب علیها السلام» نوشته است می گوید: قهرمان داستان کربلا زینب علیها السلام است. برای اینکه تا روز عاشورا و بعد از عاشورا در مصائب امام حسین علیه السلام شریک بود و اما بعد از قضیه شهادت امام حسین علیه السلام زینب علیها السلام تنها بود و کس دیگری نبود و فشار تنها بر دوش حضرت زینب علیها السلام بود و بر بالین جنازه برادر نشسته بود نوحه سرایی کرد و با یک صدای سوزناکی که دلها را آتش می زد گریه می کرد.

و دوست و دشمن به حال زینب علیها السلام گریه نمودند. می دانید که آب از آسیاب افتاده بود و امام حسین علیه السلام را شهید کرده بودند و عقده های دشمنان خالی شده بود و جنازه های خودشان را دفن کرده و فاتحانه دارند به کوفه می روند، اما می بینند که این خانم در حال گریه کردن است و دیگر آن حالت عناد رفته و خوب می توانند گوش کنند.

حضرت زینب علیها السلام با این گریه و نوحه اش اهل کوفه را تنبیه کرد و گفت: یا رسول خدا، این حسین توست که به خون آغشته شده است.

[ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد...
پس با زبان پر گلیه آن بضعة الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
بر پیکر شریف امام زمان فتاد...
رودر مدینه کرد که یا ایها الرسول
این صید دست و پا زده در خون حسین تست...
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست] **

روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام **

در مدح حضرت عباس گفته اند که ۳۴ سال داشته و بسیار زیبا بوده است به همین خاطر به

** دیوان محتشم کاشانی

** - این روضه در تاریخ هفتم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت الله احمدی میانجی رحمته الله علیه خوانده شده است.

ایشان ماه بنی هاشم (قمر بنی هاشم) می‌گفتند. اما در همین وضع گفته‌اند که پیشانی‌اش بر اثر سجده پینه بسته بود. چرا این‌گونه نباشد؟ در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگ شده است و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام در محضر امام حسن علیه السلام و بعد از آن در محضر امام حسین علیه السلام بود. و مادری مانند ام‌البنین دارد.

یک روایت داریم که برای حضرت عباس علیه السلام مقامی در روز قیامت است که همه شهدا به آن غبطه می‌خورند.

به چه وسیله به آن مقام رسید! به جز تقوا راه دیگر دارد؟ دیگران هم فداکاری کردند، اما معرفت و پاکی‌ای که او داشت دیگران نداشتند. اخلاصی که او داشت دیگران نداشتند، یکی از نوه‌های حضرت ابو الفضل شعری در باره جدّ بزرگوارش گفته است که: جدّ من مالک فرات شد، و اسب در آب رفت به حدی که از این آب به صورت و بدن حضرت -نورد، وقتی که نسیم این آب به حضرت خورد، (سه روز است که تشنه است، هوا گرم است و گرفتاری، عطش را بیشتر می‌کند بدن زخم است و خونریزی کرده است) با لب خشک وارد فرات شد، مثل اینکه توجه‌اش قطع شد، دستها را بی‌اختیار زیر آب برد، پر کرد و تا نزدیک لب هایش آورد، در آنجا بود که به یاد تشنگی ابا عبدالله و بچه‌ها افتاد. اما آب نخورد و نچشید و در کنار آب با لب تشنه جنگید.

در آن لحظه به خودش خطاب کرد و نوشته‌اند که گفت: ای نفس من، خجالت بکش، تو آب بخوری و حسین تشنه باشد؟ مشکش را پر از آب کرد و با لب تشنه از دریا بیرون آمد. [پرکرد مشک و پس کفی از آب برگرفت می‌خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار... عباس تو بی‌وفا نبودی کنون چه شد نوشی تو آب و مانده حسینیت در انتظار شد با لبان تشنه از آب روان، روان دل پر خروش و مشک بدوش آن بزرگوار] جنگ شدید شد و نوشته‌اند که ۴۰۰۰ نفر مأمور آب بودند و جنگ می‌کردند و حضرت ابوالفضل تنها بود (مرحوم مفید می‌نویسد که دو برادر هم با او آمده بودند).

حضرت ابوالفضل تنها ماند. مسیر جنگ طوری بود که نخلستان در راه وجود داشت. در

آن لحظه یک نفر که پشت درخت خرما کمین کرده بود بیرون آمد. یک وقت دیدند که حضرت با کمال چابکی و تندی شمشیر را به دست چپ گرفت، اما دیگر سپر نداشت و حال فقط یک دست دارد که هم اسبش را هدایت کند و هم مشکش را حفظ کند و هم شمشیر بزند. آن وقت دیدند که این شعر را خواند:

قسم به خدا اگر دست راست مرا قطع کردید من از دینم حمایت خواهم کرد. و از امام و پیشوای خودم دفاع خواهم کرد.

جنگ کرد و یک وقت دیدند که حضرت ایستاده و دست چپ ایشان هم قطع شده است و دیگر هیچ راهی به جایی نمی برد دورش را گرفته اند و هر کسی هر طوری دلش می خواهد می زند. آن وقت شما ببینید این بدن چقدر زخم بر می دارد؟!

[یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار] اینجاست که می گویند یک نفر رسید و به نام حضرت را صدا زد و گفت ای عباس! من می خواستم با تو مبارزه کنم یعنی جنگ تن به تن کنم. حضرت فرمود: چرا زودتر نیامدی، من دستم در بدن نیست؟ گفت: من دستم در بدنم سالم هست. یک عمود آهنین بر فرق مبارکش زد و سر شکافته شد (سر چاک چاک شد)، اما دست در بدن ندارد که جلو بدهد، فلذا به صورت به روی خاک گرم کربلا افتاد.

امام حسین علیه السلام به سراغ برادر آمد، و در مسلخ برادر ماند. و گاهی به برادر و گاهی به خیمه ها نگاه می کرد، چون خیمه ها یش هیچ حافظ و پناهی نداشت. برادر را در این حال دید، هر چه گشت تا یک جای سالمی پیدا کند و بپوسد. جای سالمی در بدن برادر پیدا نکرد، خون چشم و صورت و.. را گرفته بود. عبارتی که از امام حسین علیه السلام نقل کرده اند این است که الان کرم شکست و راه چاره برایم کم شد. شاعر عرب می گوید:

امروز می خوابند چشم هایی که با بودن تو نمی خوابیدند و امروز نمی خوابند چشم هایی که با بودن تو می خوابیدند.

فلذا مادرش در قبرستان بقیع می آمد و می نشست (و در بیت الاحزان نمی رفت که بنشیند و

دورتر می‌نشست و می‌خواست ادب نشان بدهد) آنجا از پسرش یاد می‌کرد و می‌گفت که ای کاش قلبم باور می‌کرد که دست‌های عباس را قطع کردند.....

روضه حضرت مسلم بن عقیل*

در نهج‌البلاغه نامه‌ای هست که حضرت علی علیه السلام به برادر خود عقیل نوشته است و هر وقت من آن نامه را می‌خوانم یک مِه‌ری از آن احساس می‌کنم و مثل اینکه حضرت این نامه را با حال مخصوصی نوشته است.

عقیل به حضرت علی علیه السلام نوشته است که فلان کس را ملاقات کردم و از کوفه به من خبر دادند که دوستان شما بی وفا در آمدند و اجازه می‌خواهم خود و فرزندانم و با فرزندان برادرانم کوفه بیائیم و با هم باشیم و با هم بمیریم. حضرت علی علیه السلام جواب داد:

برادر قریش را رهاکن، و برادرت از آن مردها نیست که در مقابل دنیا شکست قبول کند. دروغ گفتند و دوستان من بی وفا در نیامدند. شما آنجا باشید و به کوفه نمی‌خواهد بیائید.

(ولی من گمان می‌کنم که حضرت علی علیه السلام وقتی این جملات را می‌نوشت جلوی چشمانش کشتار خاندان عقیل محسّم می‌شد. در قضیه کربلا خاندان عقیل کشته دادند. فلذا شخصی می‌گوید خبر کربلا را به مدینه بردم و امیر مدینه گفت: خودت در کوچه‌ها صدا بزن. وقتی من خبر کربلا را دادم صدای گریه از خانه‌های آل عقیل بلند شد) حضرت مسلم بن عقیل طبق دستور امام حسین علیه السلام روانه کوفه شد و در کوفه آنچه می‌توانست انجام وظیفه کرد. کوفه یک شهر شلوغی بود، اما بی وفایی کوفیه‌کار خودش را کرد. حضرت مسلم، صبح که برای یاری هانی قیام کرد، چند هزار جمعیت به همراه داشت، ولی در نزدیک غروب که نماز مغرب را خواند و خواست از مسجد بیرون بیاید در تاریخ آمده است که کسی نمانده بود که راه را به حضرت مسلم نشان بدهد و تنها هم راه به جایی نمی‌برد.

* - این روضه در تاریخ دوازدهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی رحمته الله خوانده شده است.

[ادا کردم نماز شام را، از آن همه مردم]

ندیدم یک نفر، چون در قفای خود نظر کردم]

از صبح خسته، گرسنه و تشنه است و تنهایی هم خودش وحشتی دارد، بالاخره آنقدر در کوچه‌های بن بست کوفه می‌رفت و بر می‌گشت و راه به جایی نمی‌برد، تا به در خانه‌ای رسید و دید که خانمی ایستاده است و منتظر است که بچه‌اش برگردد.

حضرت مسلم بن عقیل به این زن که رسید فرمود: خانم به من آب بدهید و من تشنه هستم. این خانم رفت یک کاسه آب آورد و حضرت مسلم آب را خورد و کاسه را برگرداند. وقتی خانم دوباره برگشت، دید که این آقا نشسته و او را هم نمی‌شناسد. این زن ناراحت و نگران شد و گفت: چرا به خانه خود نمی‌روید و این جا نشسته‌اید؟ آقا جوابی نداد. شاید خانم سؤال خود را چند بار تکرار کرده است و در آخر یک جمله گفته است که: من راضی نیستم در جلوی خانه‌ام بنشینید.

حضرت مسلم با شنیدن این سخن فوراً از جایش بلند شد (تقوای آل علی علیهم‌السلام از این جا معلوم می‌شود) حضرت مسلم فرمود:

خانم! من در این شهر خانه ندارم.

این خانم سؤال کرد: شما چه کسی هستید که در این شهر خانه ندارید؟

حضرت فرمود: من مسلم بن عقیل هستم.

خانم تا این جمله را شنید گفت: بفرمائید خانه ما. (در یک شهر یک زن پیدا شده است). خانم مسلم را به خانه برد و یک اطاق مخصوص به ایشان داد و برای حضرت غذا، آب و... آورد. مثل اینکه حضرت چیزی میل نفرمود و شاید به آب قناعت کرد و مشغول عبادت شد. و معلوم می‌شود که حضرت مسلم از دو نظر ناراحتی فکری داشت:

۱- آیا من خوب انجام وظیفه کرده‌ام؟

۲- حضرت مسلم نگران امام حسین علیه‌السلام بود و می‌گوید: من نامه نوشته‌ام و امام حسین علیه‌السلام

حتماً حرکت کرده است و الان نزدیکی‌های کوفه است و با زن و بچه هم می‌آید چگونه

می‌شود؟! برای این نگرانی یک خواب دید.

می‌گویند چشم حضرت مسلم به خواب رفت و حضرت علی علیه السلام را در خواب دید (مسلم پسر برادرش و دامادش هم بود و دختر حضرت علی علیه السلام رقیه خانم ظاهراً زن حضرت مسلم بود و شاید این بچه‌ها هم بچه‌های این خانم بودند) و حضرت علی علیه السلام فرمود: مسلم فردا، یا فردا شب شما میهمان ما هستید. از خواب که بیدار شد نگرانی اول برطرف شد و به خود گفت: مثل اینکه وظیفه‌ات را خوب انجام داده‌ای و... اما نگرانی دوم که راجع به امام حسین علیه السلام و خانواده‌اش بود تا دم مرگ همراه مسلم بود.

[مولا میا به کوفه کزین کوفیان کسی	نبود به عهد خویش وفادار یا حسین...
امروز حاجیان همه در طوف کعبه‌اند	من دستگیر فرقه کُفّار یا حسین
دارم به کوی عشق توگرد حریم دین	با این مقال، عمره بسیار یا حسین...
کارم گذشته، گریه نه از بهر خود کنم	گریم به حال عترت اطهار یا حسین]*

یک مرتبه در مسیر راه وقتی گرفتار شد و دستهایش را بستند و... به محمد بن اشعث فرمود: مرا برای امان شما اطمینانی نیست، از طرف من یک نامه به امام حسین علیه السلام بنویسد که ایشان به کوفه نیاید. حضرت مسلم می‌خواست از این طریق امانتداری کرده باشد و خلاف امانت نشود.

بار دیگر در دارالاماره اطراف را نگاه کرد که وصیت نماید غیر از عمر سعد کسی را ندید، حضرت مسلم، عمر سعد را خواست و وصیت نمود که یک نامه از طرف من به امام حسین علیه السلام بنویسد که: به کوفه نیاید، شهر شلوغ است، مردم حرف خود را پس گرفته‌اند و دیگر اینکه من قرض دارم، آن اسلحه مرا بفروش و قرضهای مرا بده و جنازه مرا از دست مردم بگیر.

در یکی از منازل خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام رسید. می‌گویند نشسته بودیم که امام حسین علیه السلام یک نامه بیرون آورد و پسران و برادران مسلم و جوانان بنی هاشم هم نشسته‌اند. فرمود:

* نغمه‌های ولایت، سید رضا مؤید، ص ۲۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم، یک خبر ناگوار آمده است و حضرت مسلم علیه السلام را کشته اند. تا این جمله را فرمود، صدای گریه بلند شد و فرزندان و برادران مسلم و جوانان بنی هاشم گریه کردند. اگر در کوفه جز زنی به نام طوعه کسی پیدا نشد که برای مسلم گریه کند، اما در راه کربلا زیاد گریه کردند. اما نوشته اند که بعد از این گریه یک نفر عرض کرد: یا ابا عبدالله برگردید! کوفه وضع خوبی ندارد. امام حسین علیه السلام نگاهی به فرزندان و برادران مسلم کرد و فرمود: شما چه صلاح می دانید؟ عرض کردند: ما بر نمی گردیم، ما می رویم و به سرنوشت حضرت مسلم گرفتار می شویم. امام حسین علیه السلام فرمود: من هم با شما می آیم. امام حسین علیه السلام بعد به خیمه خانمها رفت و دختر مسلم را خواست. مثل اینکه مسلم یک دختر داشته است (بچه خواهر امام حسین علیه السلام بوده و امام حسین علیه السلام هم دائی او می شود) ظاهراً این دختر را روی زانو نشاند و دست محبت به سر و صورتش کشید، دختر یک نگاهی به امام حسین علیه السلام کرد و عرض نمود: از کوفه خبر تازه ای آمده است! چون با من به گونه ای رفتار می کنید که با یتیمان رفتار می کنند.

روضة حضرت علی اکبر علیه السلام *

در تاریخ آمده است که تا یک نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام زنده بودند نگذاشتند یک نفر از بنی هاشم به میدان برود. اخلاص و صفای آنان بود که می گفتند تا ما زنده هستیم شما بنی هاشم نباید به میدان بروید. اما وقتی که تمام یاران شهید شدند نوبت به بنی هاشم رسید. ابن خوارزمی یک جمله دارد که بنی هاشم شروع به بوسیدن همدیگر کردند و از همدیگر خدا حافظی نمودند، قهری است آنان که مادر دارند به سراغ مادرهایشان، آنان که پدر و خواهر دارند به سراغ آنان می روند و خدا حافظی می کنند و از همدیگر جدا می شوند.

بعضی نوشته اند اول کسی که از بنی هاشم به میدان رفت پسر حضرت مسلم بود و بعضی دیگر نوشته اند که حضرت علی اکبر علیه السلام بود و علی القاعده باید همین طور باشد و حضرت علی اکبر به نظر من بیش از ۳۰ سال سن داشته است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی می فرماید که

* - این روضه در تاریخ چهارم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت الله احمدی میانجی رحمته الله خوانده شده است.

۲۷ سال تقریباً داشته است و من می‌خواهم عرض کنم که این گونه نیست و بلکه حضرت علی اکبر فرزند هم داشته است.

بالاخره حضرت علی اکبر از امام حسین علیه السلام اجازه میدان خواست و امام حسین علیه السلام هم بلافاصله فرمود: برو. ولی مثل اینکه توجه همه به امام حسین علیه السلام بود، راوی می‌گوید: وقتی حضرت علی اکبر رو به میدان کرد، امام حسین علیه السلام یک نظر مأیوسانه به علی اکبر علیه السلام انداخت و اشک چشمانش جاری شد. می‌گویند که حضرت علی اکبر علیه السلام هجده مرتبه به لشکر ابن زیاد حمله کرد و آنقدر از لشکر ابن زیاد کشته بود که ناله و گریه از مردم بلند شده بود. اما نوشته‌اند در بین این حمله‌ها حضرت علی اکبر یک بار به خیمه آمد و عرض کرد: یا اُبَسه، العَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي... بابا تشنگی مرا کشت و از پا در آورد و سنگینی اسلحه خسته‌ام کرد، آیا جرعه آبی هست که من نیرو بگیرم؟

من نمی‌دانم که چرا علی اکبر چنین حرفی را زده است، آیا می‌خواسته با این عمل، امام حسین علیه السلام معجزه آسا کاری بکند، یعنی از خدا بخواهد که عطش را از او برطرف نماید. ولی امام حسین علیه السلام در جواب فرزند فرمود: (در این جا به دو بیان نقل شده است)

فرزندم جلو بیا و انگشتر مبارک خود را در دهان علی اکبر گذاشت و فرمود برگرد. و یا زبان مبارک خود را در دهان علی اکبر گذاشت و فرمود برگرد و اما یک وعده دیگر هم امام حسین علیه السلام به علی اکبر داد. پسر برگرد که بزودی از دست جدّت سیراب می‌شوی یعنی وعده شهادت به او داد.

علی اکبر به میدان رفت و دیگر توان نداشت که اسب او را به خیمه‌ها برساند و دیگر دست دفاع نداشت و لشکر عمر سعد علی اکبر را قطعه قطعه کردند و وقتی که بر روی خاک گرم کربلا افتاد گفت: «یا اَبَتَا هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ» بابا جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا با یک کاسه آب سیراب کرد» و می‌گویند که این کلام اول و آخر علی اکبر بود. و امام حسین علیه السلام وقتی آمد، علی اکبر از دنیا رفته بود و او را زنده ندید و اما این جمله را خبر داد و بابا را از آن نگرانی بیرون آورد. امام حسین علیه السلام بر بالین علی اکبر آمد و در زیارت ناحیه مقدسه است که حضرت

ظاهراً خیلی گریه می‌کرد. و نقل شده است که صورت خود را به صورت علی اکبر گذاشت و امام حسین علیه السلام فرمود: «یا بُنِیَّ لَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْیَا وَ غَمِّهَا» پسرم رفتی و از هم و غم دنیا خلاص شدی، اما بابا را تنها گذاشتی. و ظاهراً حضرت زینب زودتر بر سر جنازه برادر زاده اش آمده بود و امام حسین علیه السلام آمد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد.

و در مقاتل است که امام حسین علیه السلام با دست مبارک خود، خون را از لب و دندان علی اکبر علیه السلام پاک می‌کرد و چه شده است که امام حسین علیه السلام خودش به تنهایی جنازه را برنداشت و رو کرد به جوانان بنی هاشم و فرمود: بیایید جنازه علی اکبر علیه السلام را به خیمه برسانید!؟

[هر که دلش داغ مهر یار ندارد او خبر از قلب داغدار ندارد...]
 شهره عشق است اگر چه شمع فروزان شمع چو من، چشم اشکبار ندارد
 ناله نمی‌کردم اختیارم اگر بود لیک دلم تاب اختیار ندارد]

روضه حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام *

امام حسین علیه السلام به لشکر ابن زیاد فرمود: شما چرا خون مرا حلال می‌دانید و مگر من از شما کسی را کشته و یا خونی را ریخته‌ام. گفتند: حلال بودن خون شما برای این است که شما پسر علی علیه السلام هستید.

در این جا امام حسین علیه السلام با صدا گریه کرد (و شما ببینید که دنیا چطور شده است که پسر علی بودن جرم شمرده می‌شود) ولی در مقاتل نوشته‌اند که امام حسین علیه السلام این رجز را خواند و فرمود:

«آری من به این جرم افتخار می‌کنم و من پسر علی پاک هستم.» شما مواردی را تصور می‌کنید که امام حسین علیه السلام جلوی خیمه‌ها بیاید و خانمها اطراف او را بگیرند و اشک بریزند کوچک و بزرگ، دخترها و خواهرها دارند گریه می‌کنند، امام حسین علیه السلام هم همانطور تماشا

* - این روضه در تاریخ ششم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی رحمته الله علیه خوانده شده است.

کند و دلش نسوزد و ناراحت نشود و گریه نکند!

در مقاتل آمده است که حضرت قاسم بن الحسن یادگار برادر بود و ۱۳-۱۴ سال دارد و از عمو اجازه رفتن به میدان خواست، و امام حسین علیه السلام اجازه نداد، اصرار کرد، حضرت قبول نفرمود و حضرت قاسم متوسل به وصیت پدر شد و گفت:

پدر به من وصیت کرده و فرموده که اگر دیدی کار عمو سخت شد او را کمک کن.

مقاتل در این جا نقل کرده‌اند که امام حسین علیه السلام دست به گردن قاسم انداخت و هر دو آنقدر گریه کردند که بی حال شدند چرا گریه نکند، همچنان که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ پسر خود - ابراهیم - گریه کرد.

در تاریخ داریم که حضرت علی علیه السلام برای عمار یاسر گریه کرد و جنازه عمار را بغل کرد و به خیمه خود آورد و بادست خود، خون را از لب و دندان عمار پاک می‌کرد و در آن جا هست که امام علی علیه السلام مرثیه می‌خواند و آرزوی مرگ می‌کند و می‌فرمود: خدایا مرا راحت کن! پس جا دارد که امام حسین علیه السلام بر بالای سر همه جنازه‌ها گریه کند و مقاتل نوشته‌اند که وقتی امام حسین علیه السلام جنازه شهدا را می‌آورد خیمه‌ای زده بود و شهدا را آنجا می‌گذاشت چون شهدا، مادر، خواهر و عمه دارند؛ گریه می‌کنند و زلف پریشان می‌کنند و سر و صورتشان باز می‌شود و برای این بود که در این خیمه می‌برد و کنار هم می‌گذاشت و آنوقت آن جمله را می‌فرمود: کشته‌های ماکشته‌های انبیا هستند. راوی می‌گوید که امام حسین علیه السلام به بالای سر جنازه قاسم علیه السلام آمد. در زیارت ناحیه مقدسه هست که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به قاسم فرمود: پسر من! ما هم شهید و به بلایی گرفتار می‌شویم. و این بلا همین بود که زنده زنده زیر سم اسبها پاره پاره شد. وقتی گرد و خاکها نشست دیدیم که امام حسین علیه السلام ایستاده و دارد نگاه می‌کند و قاسم پاهای خود را به زمین می‌کشد. دیدیم که ابی عبدالله علیه السلام چنین می‌فرمود: عمو جان! برایم سخت است که شما صدا بزنید و کسی نیاید و یا بیاید و به حال شما فایده‌ای نرساند، و امروز روزی است که عمو یار و یاور ندارد، و اما این جا از خود حضرت نقل کرده‌اند که خم شد و دست زیر جنازه قاسم گرفت. راوی می‌گوید دیدیم که سینه

قاسم را به سینه خودش چسبانده است اما پاهای قاسم به زمین کشیده می شود.

[هر چند کوچکم به تودل بستم ای حسین من عاشق تو هستم و فریاد می زنم
در خاک و خون فتاده یتیم برادرت دست مرا بگیر که پامال دشمنم
جان عمو بدیدن قاسم شتاب کن زآن پیشتر که فاطمه آید به دیدنم
جای پدر ببوس مرا همچو اکبرت هر چند پرپر گل این سبز گلشنم]

روضة حضرت علی اصغر علیه السلام*

در کتاب صدوق آمده است که هر چه مصیبت بر امام حسین علیه السلام بیشتر می شد، چهره امام باز تر و شکفته تر می شد و بعضی از اصحاب هم چنین بودند و این هفتاد و دو نفر در دنیای آن روز انتخاب شده بودند و به نظر من با شهدای جنگ بدر هم قابل مقایسه نیستند. چون شهدای جنگ بدر، چند درصد احتمال مرگ می دادند ولی شهدای کربلا مرگ را قطعاً می دانستند. اصحاب امام حسین علیه السلام افراد عادی نبودند و یک بچه کوچکی عازم میدان نبرد بود که نوک شمشیر او به زمین کشیده می شد و فرزند شهید هم بوده است. امام حسین علیه السلام بچه را برگرداند و فرمود کجا می روی؟

گفت: من هم به میدان جنگ می روم. امام فرمود: شاید مادرت راضی نباشد.
گفت: این شمشیر را مادرم به کمرم بسته است.

میدان کربلا، میدان صفا و اخلاص بود، مادر شهیدی را در کربلا سراغ دارم و من این را در هیچ مقتلی ندیده ام که این مادر شهید یک بار هم اسم بچه خود را برده باشد و برای فرزند خود گریه کرده باشد و آن مادر شهید هم حضرت زینب علیه السلام بود. یکی از مورخان می گوید: زینب علیه السلام بعد از کربلا دیگر توان و حال گریه هم نداشت و می گوید: هر کجا که زینب علیه السلام می نشست برای امام حسین علیه السلام و حضرت علی اکبر علیه السلام گریه می کرد.

آخرین هدیه امام حسین علیه السلام که نقل شده شیر خواره او حضرت علی اصغر علیه السلام بوده است و

* - این روضه در تاریخ دهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت الله احمدی میانجی رحمته الله خوانده شده است.

مختلف نقل کرده اند؛ بعضی می گویند که امام حسین (علیه السلام) آمد جلوی خیمه ها اهل حرم را ببیند فرمود: خواهرم آن شیرخواره را هم بیاورید. بی بی بچه را به دست امام حسین (علیه السلام) داد و امام حسین (علیه السلام) رفت تا صورت بچه را ببوسد، تیر جلوتر از لبهای ابی عبدالله (علیه السلام) به گلوی علی اصغر رسید.

امام حسین (علیه السلام) دید که گلوی علی اصغر ذبح شده است و بعضی نقل کرده اند که امام حسین (علیه السلام) بچه را بر روی دست جلوی لشکر آورد و اتمام حجت کرد و فرمود: مردم من با شما می جنگم و شما با من می جنگید و من به نظر شما گنهکار هستم اما این بچه شیرخوار که گنهکار نیست.

ولی عوض اینکه این مردم رحم بکنند، روی دست پدر، گلوی بچه را با تیر بزرگی ذبح کردند. این قضیه برای امام حسین (علیه السلام) خیلی درد آور بود، یکی اینکه امام حسین (علیه السلام) این جا کلماتی فرموده است و جای دیگر ندیده ام. فرمود: خدایا این بچه من، از بچه ناقه صالح کمتر نباشد؛ آنچه که مصیبت را بر من آسان می کند این است که خدا می بیند شما به من چه می کنید. در این جا بود که هاتف غیبی صدا زد یا حسین، بگذار بچه را، و ما برای او در بهشت دایه آماده کرده ایم.

بنابر نقلی که حضرت امام حسین (علیه السلام) بچه را جلوی خیمه ها آورد و به خواهرها داد و اینها در خیمه جمع شدند و این بچه را دست به دست می گرداندند و به آغوش می گرفتند و گریه و نوحه سرایی می کردند تا نوبت به عمه اش ام کلثوم رسید و از عمه اش این شعر را نقل کرده اند که فرمود: دلسوزی من برای بچه ای است که او را با تیر از سینه ی مادر جدا کردند.

[تا از جفای حرمله تیر از کمان گذشت	سبط نبی ز اصغر و اصغر ز جان گذشت...
از ضرب تیر کرد فراموش از عطش	خون گلو چکید وز آب روان گذشت...
بدرید حلق نازکش از گوش تا به گوش	و آنگه ز قلب فاطمه اندر جنان گذشت...
پژمرده گشت چون گل نشکفته حسین	داند خدای او چه بر آن باغبان گذشت [۳۶]

روضه جناب حرّ*

«حرّ» وقتی با هزار نفر آمد جلوی امام حسین علیه السلام را بگیرد، اینها دیگر توان نداشتند و تشنگی اینها را از پا انداخته بود. حضرت امام حسین علیه السلام از یک منزل جلو تر دستور داده بود که آب بیشتر بردارید و مشکها را پر کرده بودند.

یاران حضرت می گویند به لشکر حرّ بن یزید ریاحی رسیدیم و اسبها و خودمان رمق نداشتیم، حضرت فرمود: آب را به آنها بدهید و نفرمود که شما برای چه آمده اید؟ حتی شخص راوی می گوید که من خیلی تشنه بودم، حضرت فرمود: شتر را بخوابانید، دید من نمی توانم آب بخورم حضرت آمد کوزه آب را به دهان او گرفت و آب به او داد و سیرابش نمود.

[آب خود با دشمنان تشنه قسمت می کند عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین دشمنش هم آب می بندد به روی اهل بیت داوری بین با چه قومی بی حیا دارد حسین]

«حرّ» هر چه بوده، انسان خوش جنسی بوده است. خودش نقل می کند که من از کوفه بیرون آمدم، دیدم هاتفی مرا صدا زد ولی من کسی را ندیدم، گفت: «یا حُرُّ آبِش را بِالجَنَّةِ»، مژده باد ترا به بهشت. می گوید: خودم به خودم گفتم، مادر حرّ به عزایش بنشیند، راهی که حرّ می رود راه بهشت نیست. بلکه می روم سر راه امام حسین را بگیرم، بهشت کجا بود! به این جا هم که رسیده حضرت به او آب داد، عرض کرد: من برای این مأموریت آمده ام.

حضرت فرمود: مرگ بر تو نزدیکتر از این مأموریتی است که برای آن آمده ای. در آخر نقل کرده اند که حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، «حرّ» برگشت و عرض کرد: یا ابا عبدالله هر که از عرب در شرایط شما بود و اسم مادر مرا می برد من هم اسم مادرش را می بردم، اما من به مادر شما چه بگویم!؟

حرّ می گوید: وقتی می خواستم نماز بخوانم حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: شما خودتان نماز می خوانید گفتیم نه، من به شما اقتدا می کنم، نماز ظهر و عصر و شاید تا کربلا نماز خود را

* - این روضه در تاریخ سوم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت الله احمدی میانجی رحمته الله خوانده شده است.

پشت سر امام حسین علیه السلام خواند. اما در مسیر راه که در حال آمدن بودند با هم اسب می‌راندند و نزدیک هم بودند و حرّ بعنوان خیر خواهی عرض کرد: یا ابا عبدالله تسلیم یزید شوید و اگر تسلیم نشوید شما را می‌کشند.

حضرت در جواب حرّ فرمود: من می‌روم و کشته می‌شوم، حرّ دید که حضرت بر این کار مصمّم شده است از حضرت دور شد تا به کربلا رسیدند. مأمور آمد جلوی حضرت را گرفت و در ضمن ابن زیاد دستور داده بود که یک جایی باشد که دسترسی به پناهگاه نداشته باشند. حضرت به آن مأمور فرمود: من در یک روستایی منزل کنم، چون زن و بچه همراه من است. مأمور گفت: نمی‌شود.

حضرت امام حسین علیه السلام در همان جا پیاده شد و چند روز هم گذشت. عمر سعد و شمر آمدند.

بالاخره روز عاشورا صف آرایی کردند، حرّ شخصی شجاع و فرمانده هزار نفر است. اما رفیق حرّ می‌گوید دیدم که حرّ روی اسب نشسته می‌لرزد. گفتم: یا حرّ، کار تو آدم را به شک می‌اندازد، چه شده که آنقدر می‌ترسی.

گفت: چیزی نشده، بلکه من خود را میان بهشت و جهنم می‌بینم و من هیچ وقت جهنم را اختیار نخواهم کرد و به من گفت، آیا اسب خود را آب داده‌ای یا نه؟ و رفت با عمر سعد صحبت کرد و به بهانه آب دادن اسب خود از لشکر جدا شد.

ولی رفیق حرّ می‌گوید: من حدس زدم که می‌خواهد از میدان بیرون برود یعنی احتمال این را نمی‌داد که توبه کرده باشد و طوری هم برخورد نمی‌کرد که کسی بدگمان شود، برای همین سپر و شمشیر به دست گرفت و به طرف لشکر امام حسین علیه السلام حمله کرد، یک مقداری که جلو آمد شمشیر را غلاف و سپر را به پشت سر انداخت، معنایش این است من سر جنگ ندارم من کار دارم و حرفی می‌خواهم بزنم. اما یک مقدار دیگر که جلو آمد لشکر عمر سعد دیدند که با یک حالت ذلّت و بیچارگی دستها را روی سر گذاشت و با خود زیر لب زمزمه می‌کند و می‌گوید: خدایا من دل دوستان را لرزاند و ترساندم؛ حرّ به گناه خود اعتراف می‌کند و

می‌گوید: من همان شخصی هستم که شما را در این جا گرفتار کردم و سر راه شما را گرفتم و مجبور کردم که در این جا پیاده شوید و نگذاشتم به مدینه و جای دیگر بروید. آیا توبه من قبول است؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: آری توبه شما قبول است و بفرمائید استراحت کنید. تا امام حسین علیه السلام فرمود آری، لرزش از حرّ رفت و حالش به جا آمد و عرض کرد: اگر اجازه بفرمائید من به میدان بروم.

من احتمال می‌دهم حرّ برای اینکه به امام حسین علیه السلام نگاه کند خجالت می‌کشید، صدای بچه‌ها را می‌شنید خجالت می‌کشید و نمی‌دانم جلوی خیمه چه منظره‌ای را دید که به سوی لشکر عمر سعد برگشت و گفت: تشنگی اینها را از پا در آورده است. مادرهایتان به عزایتان بنشینند. این بنده خدا را دعوت کرده‌اید و مهمان آورده‌اید و اینگونه از آنها پذیرایی می‌کنید؟ آب دریا را همه حیوان‌ها می‌خورند ولی شما به روی اینها بسته‌اید.

حرّ مثل اینکه نمی‌توانسته است بماند، آری آزاد مرد بود و از کار خودش خجالت می‌کشید. پسر و غلام خود را همراه داشت و آنها را جلوتر به میدان فرستاد و به شهادت رسیدند و خودش رفت جنگ کرد تا افتاد. اما آیا در ذهنش خطور می‌کرد که امام حسین علیه السلام به بالینش بیاید و اظهار محبت کند؟ یک وقت چشم خود را باز کرد و دید که امام حسین علیه السلام با علی اکبر بالین سرش آمده‌اند.

امام حسین علیه السلام نه تنها به بالین حرّ آمد، بلکه در بالین حرّ روضه‌ای خواند و نوحه سرایی کرد، امام فرمود: چه انسان خوب و آزاد مردی بودی، مادرت تو را آزاد نام نهاد، آری آزاد بودی.

[حرّیتی چنان که امامش قبول کرد با خون خود به خاک بیابان نگاشت حر...]
وقتی سرش گرفت بدامان حسین و گفت حرّی! چنانکه نام تو مادر گذاشت حر]*

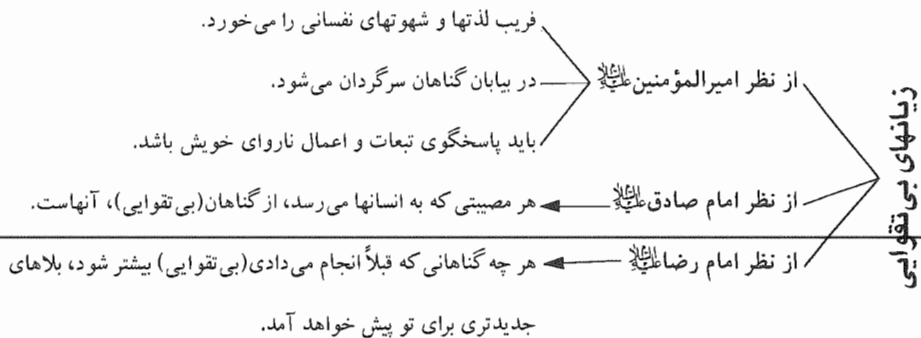
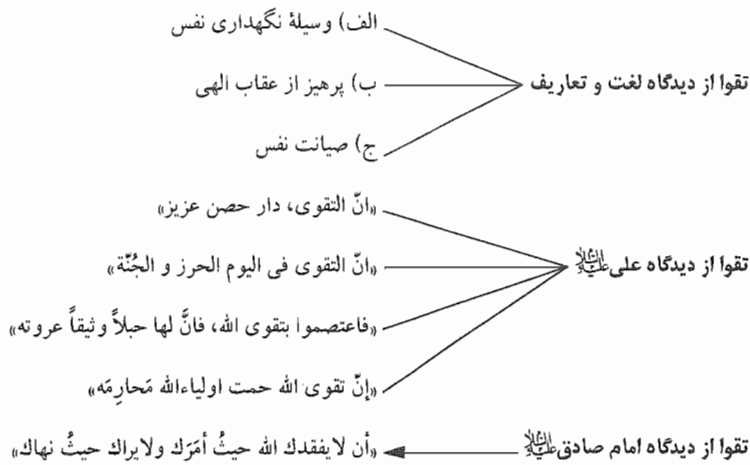
امام حسین علیه السلام لطف فرمود به بالین حرّ آمد اما یک وقتی دیدند که امام حسین علیه السلام با همین جسدهای بی سر حرف می‌زند. در بعضی از مقاتل دیدم که امام حسین علیه السلام وقتی نگاه کرد دید

هیچ یار و یاورى ندارد، صدا زد: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» کسی جواب نداد، رو کرد به آن بدنهایی که افتاده بودند و فرمود: یا مسلم بن عقیل، یا هانی بن عروه، یا زُهیر،... شجاعان میدان جنگ، ای سواران میدان جنگ، چه شده من شما را صدا می‌زنم جواب نمی‌دهید؟ و بعد این شعر را از حضرت نقل کرده‌اند که: شما مردانی بودید که وقتی من شما را صدا می‌زدم، شما قلبهایتان را روی زره‌هایتان قرار می‌دادید. آن قدر فداکار بودید. و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

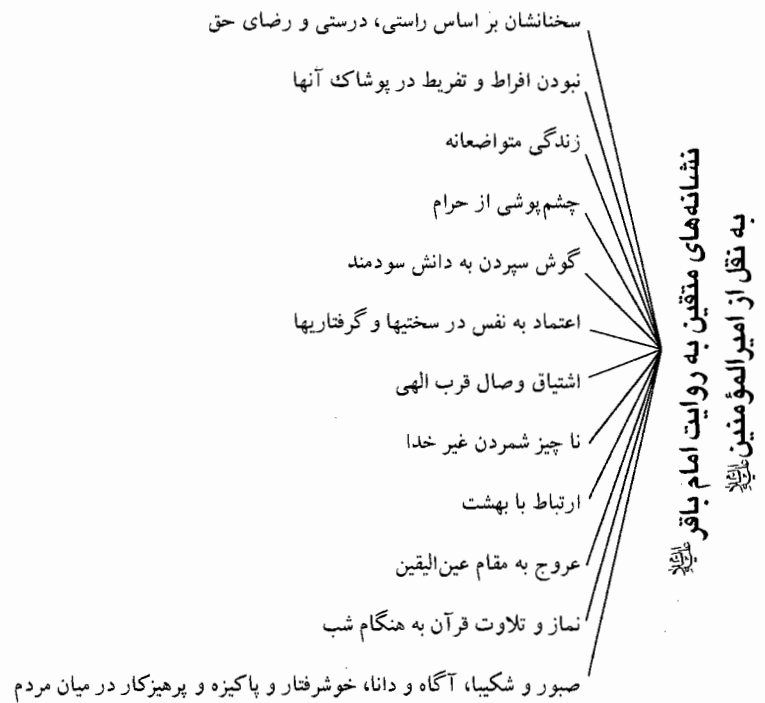
چکیده‌ها

□ واحد تدوین متون

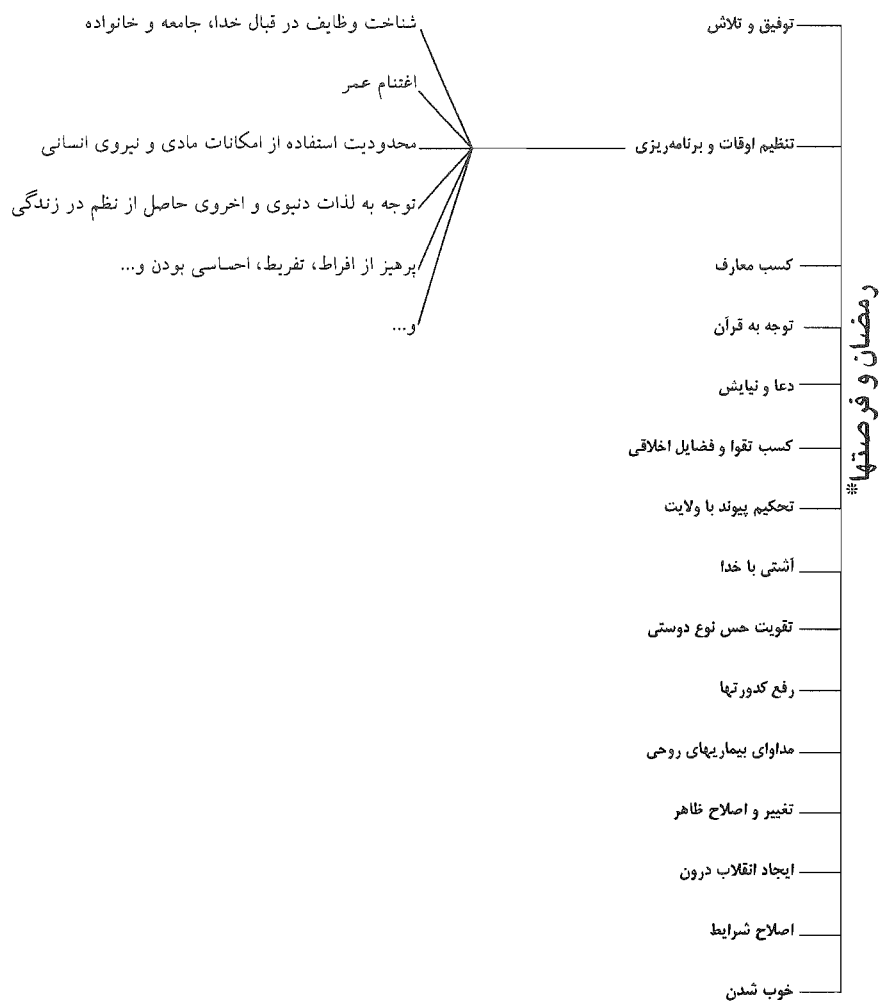
تقوا*

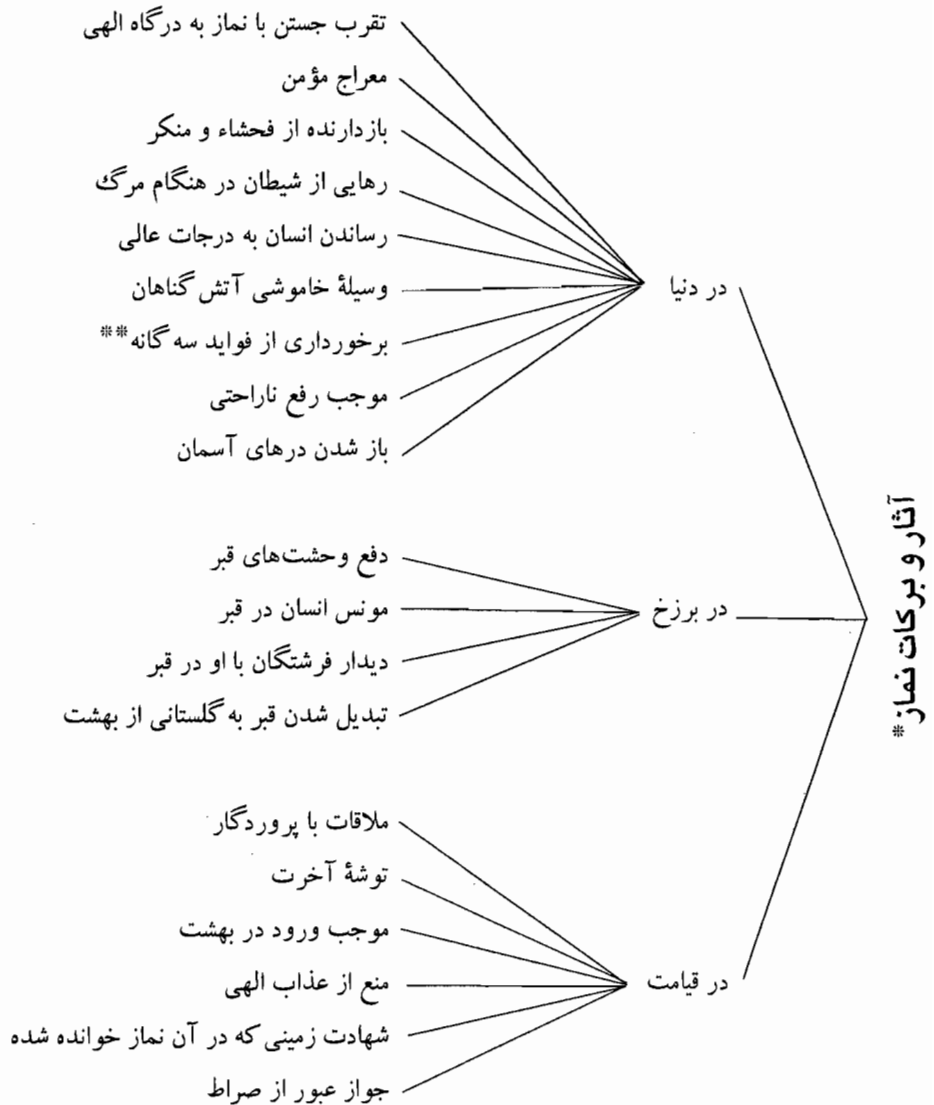


* - ره‌توشه ماه مبارک رمضان $\frac{1417}{1375}$ حجة الاسلام والمسلمین احمد صادقی اردستانی.



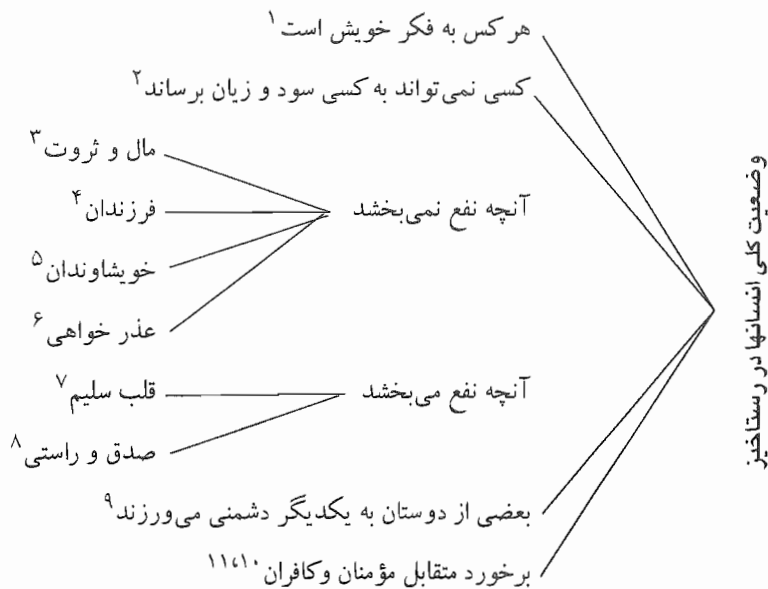
تقوا مهمترین فلسفه روزه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»





* - ره‌توشه ماه مبارک رمضان $\frac{۱۴۱۸}{۱۳۷۶}$ حجة الاسلام عباس عزیزی.

** الف - احاطه به نیکویی. ب) احاطه به فرشتگان. ج) ندای فرشته‌ای که اگر بدانی با که مناجات می‌کنی آن را به پایان نمی‌بری.



* - ره توشه ماه مبارک رمضان $\frac{1418}{1376}$ حضرت آیت الله سبحانی

۱ - يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه... (عبس، ۳۴ - ۳۶).

۲ - فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعا ولا ضررا. (سبا، ۴۲).

۳ - يوم لا ينفع مال ولا بنون... (شعراء، ۸۸).

۴ - يوم لا ينفع مال ولا بنون... (شعراء، ۸۸).

۵ - لن تنفعكم ارحامكم... (ممتحنه، ۳).

۶ - فيومئذ لا ينفع الذين ظلموا معذرتهم... (روم، ۵۷).

۷ - الا من اتى الله بقلب سليم. (شعراء، ۸۹).

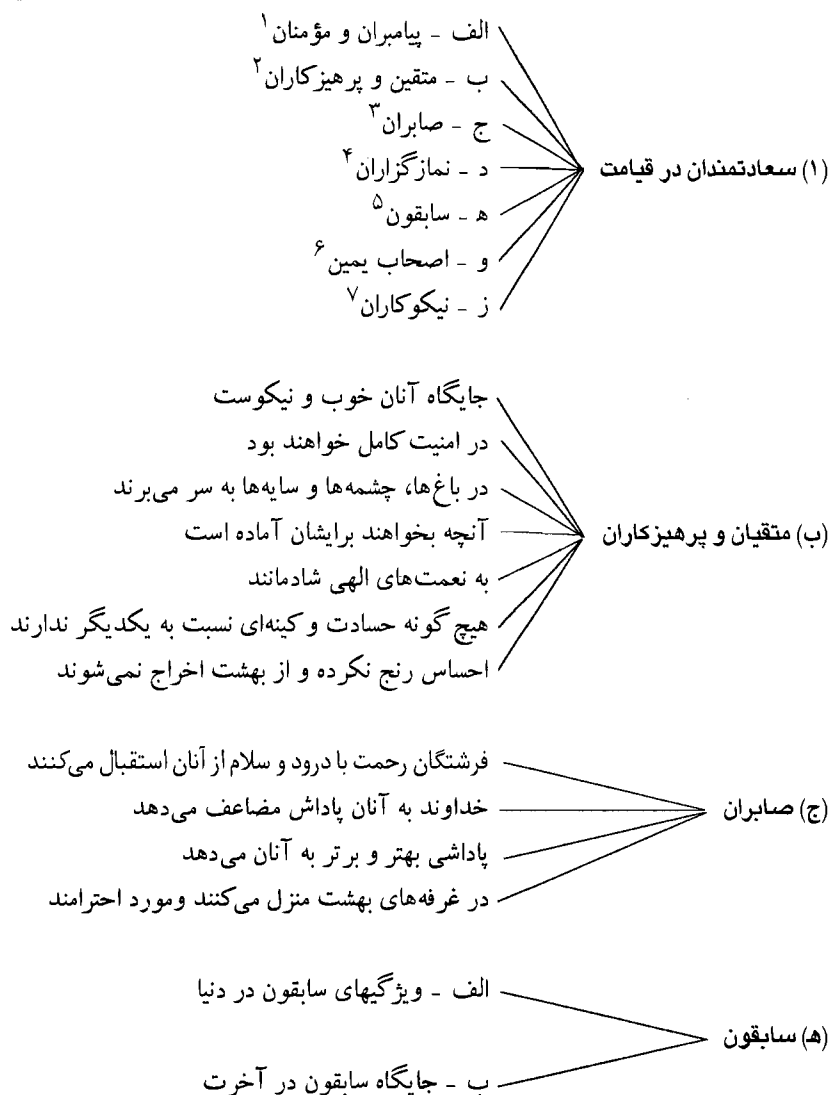
۸ - قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم... (مائده، ۱۱۹).

۹ - الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو (زخرف، ۶۷).

۱۰ - ان الذين اجرموا كانوا... (مطففين، ۲۹).

۱۱ - فاليوم الذين آمنوا من الكفار... (مطففين، ۳۴).

۲ - شقاوتمندان در قیامت



۱ - يوم لا يخزي الله النبي و الذين آمنوا... (تحریم، ۸)

۳ - اولئك يutton اجرهم مرتين بما صبروا. (قصص، ۵۴)

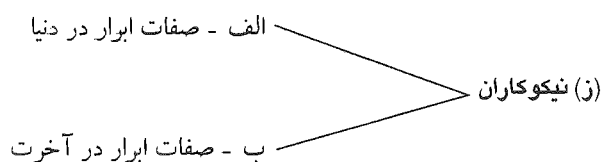
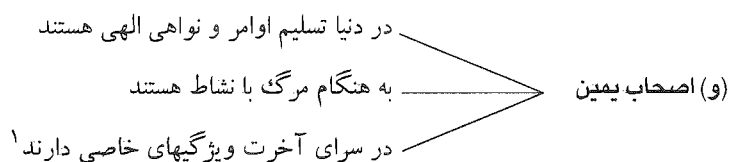
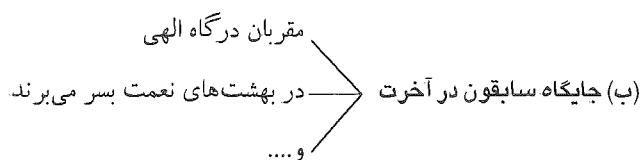
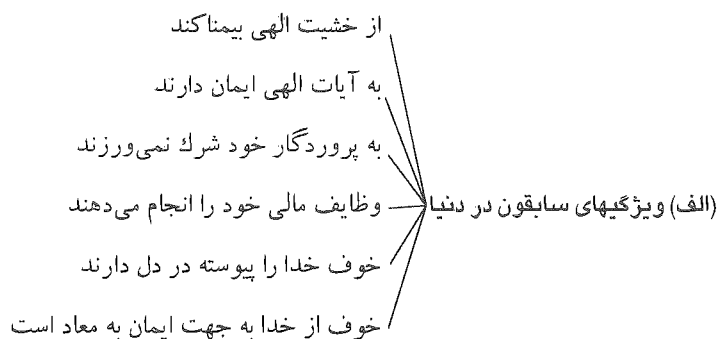
۵ - والسابقون السابقون اولئك المقربون. (واقع، ۱۰ و ۱۱)

۷ - ان الله يحب المحسنين. (بقره، ۱۹۵)

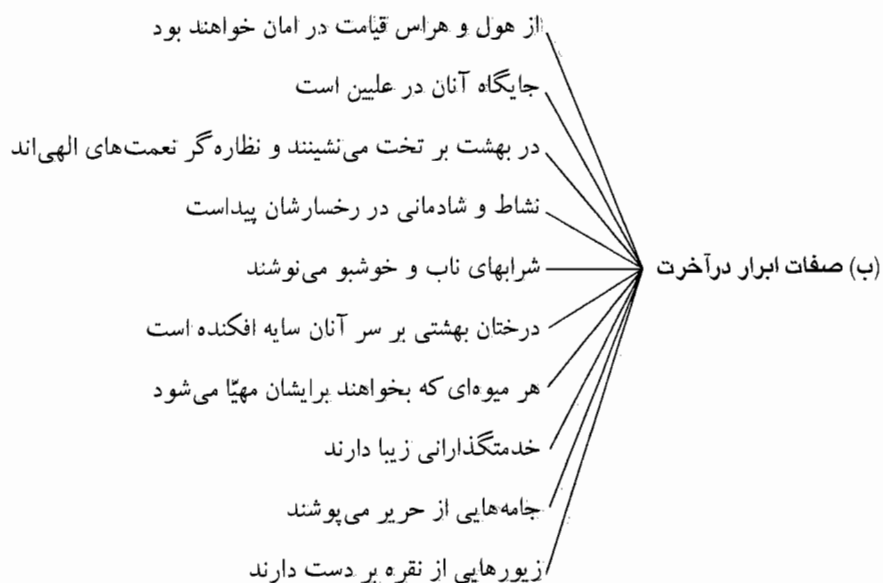
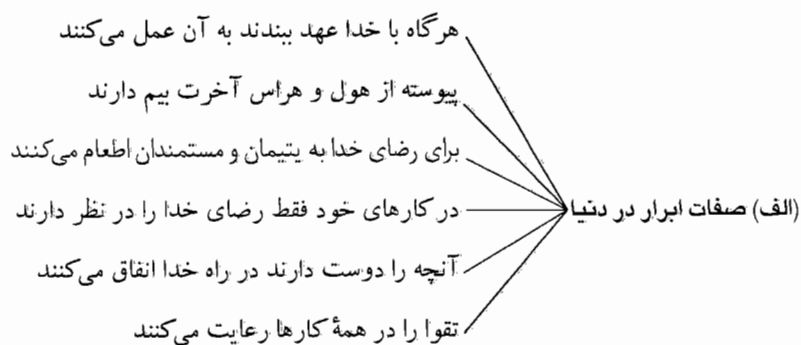
۲ - ان المتقين في مقام امين. (دخان، ۵۱)

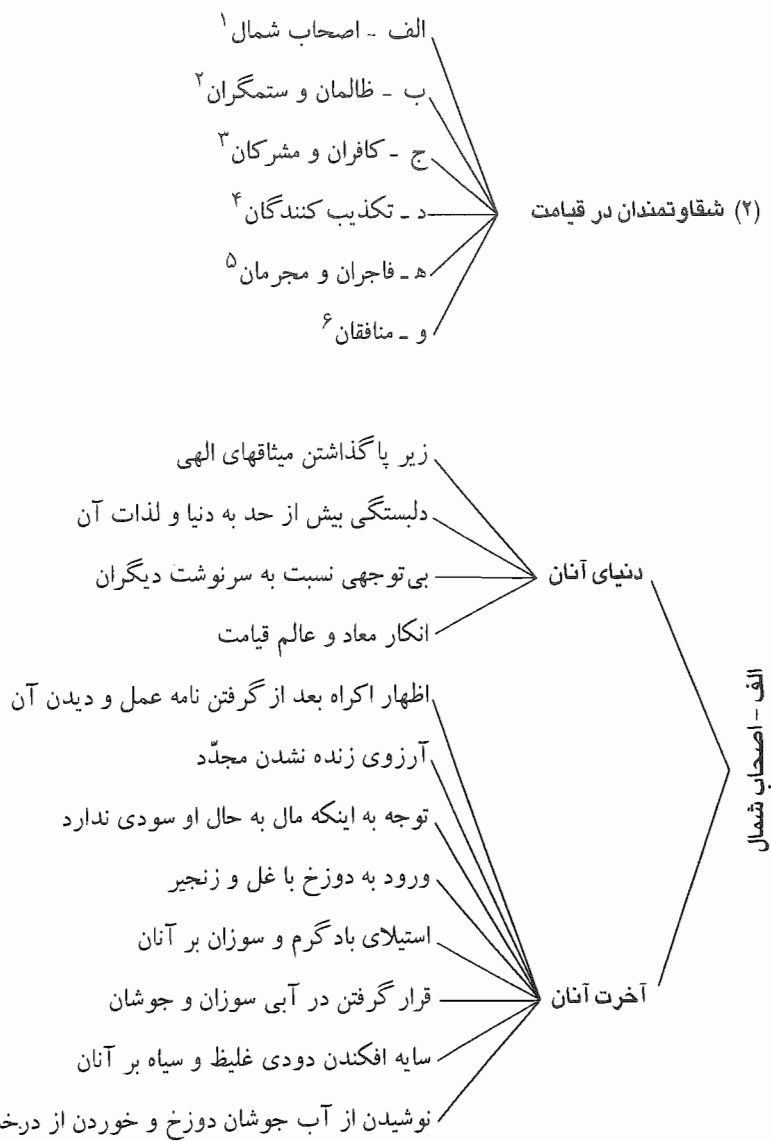
۴ - الذين هم على صلاتهم دائمون. (معارج، ۲۳)

۶ - فاولئك يقرؤن كتابهم ولا يظلمون فتيلا. (اسراء، ۷۱)



۱-۱ - پرونده عمل آنان به دست راستشان داده می‌شود. ۲ - حساب آنان آسان انجام می‌گیرد. ۳ - با شادمانی نزد هم‌نشینان خود بر می‌گردند. ۴ - در مرتبه‌ای بلند از بهشت مستقر می‌شوند. ۵ - انواع نعمت‌های بهشتی بدون رحمت و رنج در اختیارشان است.





۱- انهم كانوا قبل ذلك مترفين... (واقعه، ۴۵)

۲- و ما للظالمين من انصار (بقره، ۱۹۲)

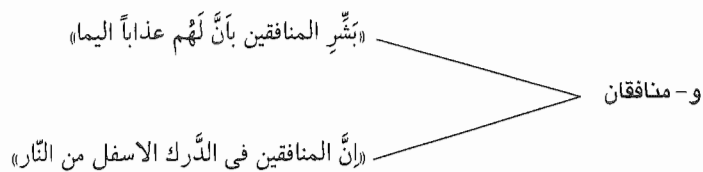
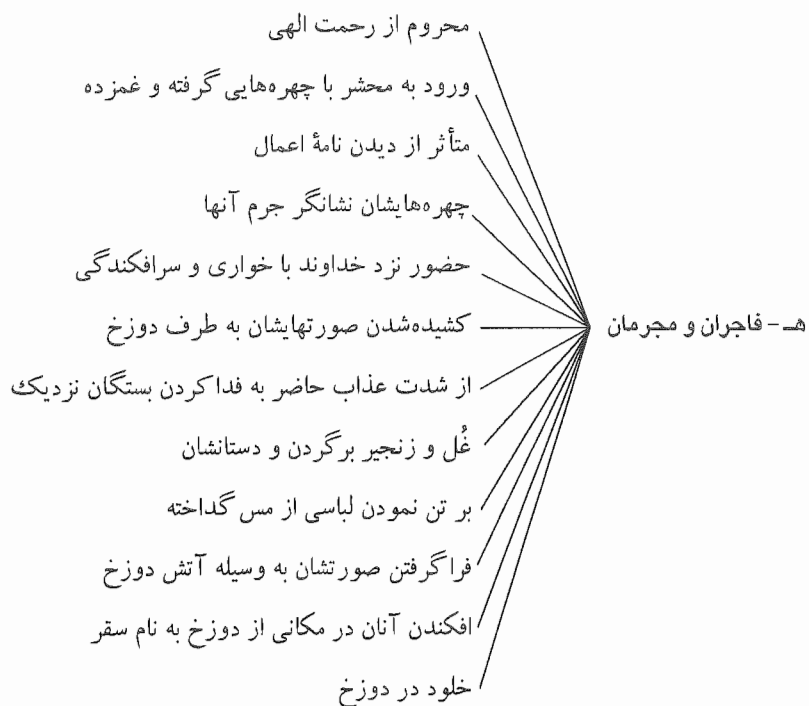
۳- ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمشرکین... (بینه، ۶)

۴- وبل يومئذ للمکذبین الذین... (مطففین، ۱۱)

۵- ترى المجرمین يومئذ مقرنین فی الاصفاذ (ابراہیم، ۴۹)

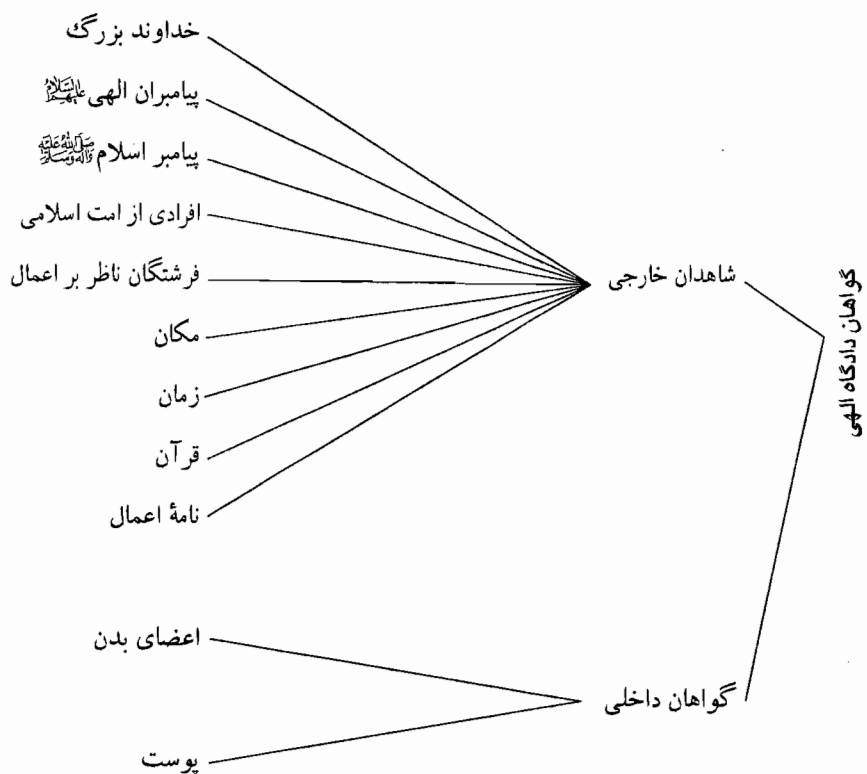
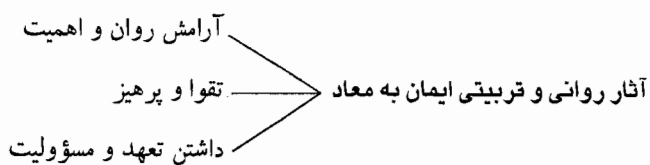
۶- الله يستهزء بهم و يمدهم فی طغيانهم يعمهون (بقره، ۱۵)



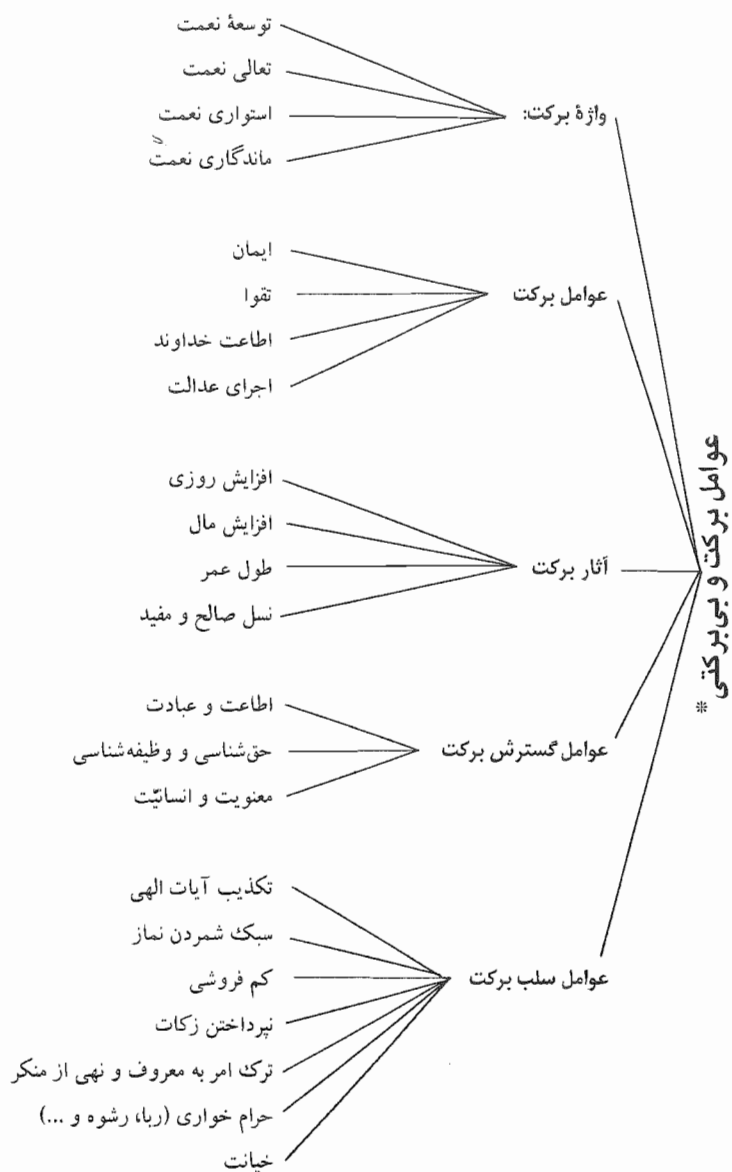


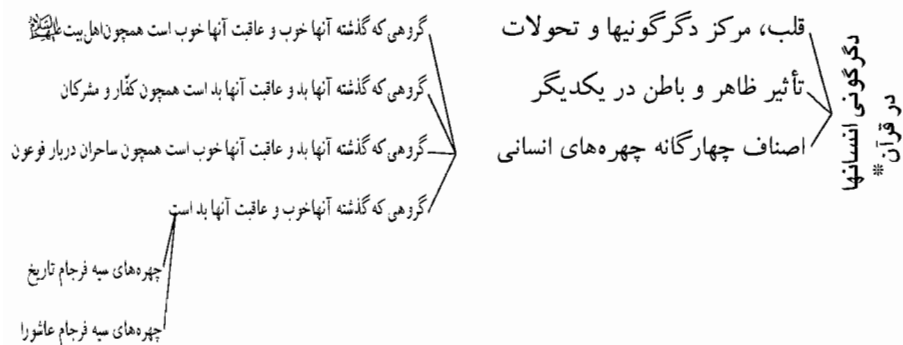
گواهان دادگاه الهی^{*}

اهمیت معاد: مهمترین دعوت پیامبران بعد از توحید معاد است.



* - ره‌توشه ماه مبارك رمضان ۱۴۱۷ هـ، حضرت آيت الله سبحانی. ۱۳۷۵





ابلیس

بلعم با عورا

زیربن عوام

چهره‌های سیه فرجام تاریخ

شریح قاضی

عمر سعد

بریده بن وائل

عمر بن حجاج

شبهت بن ربعی

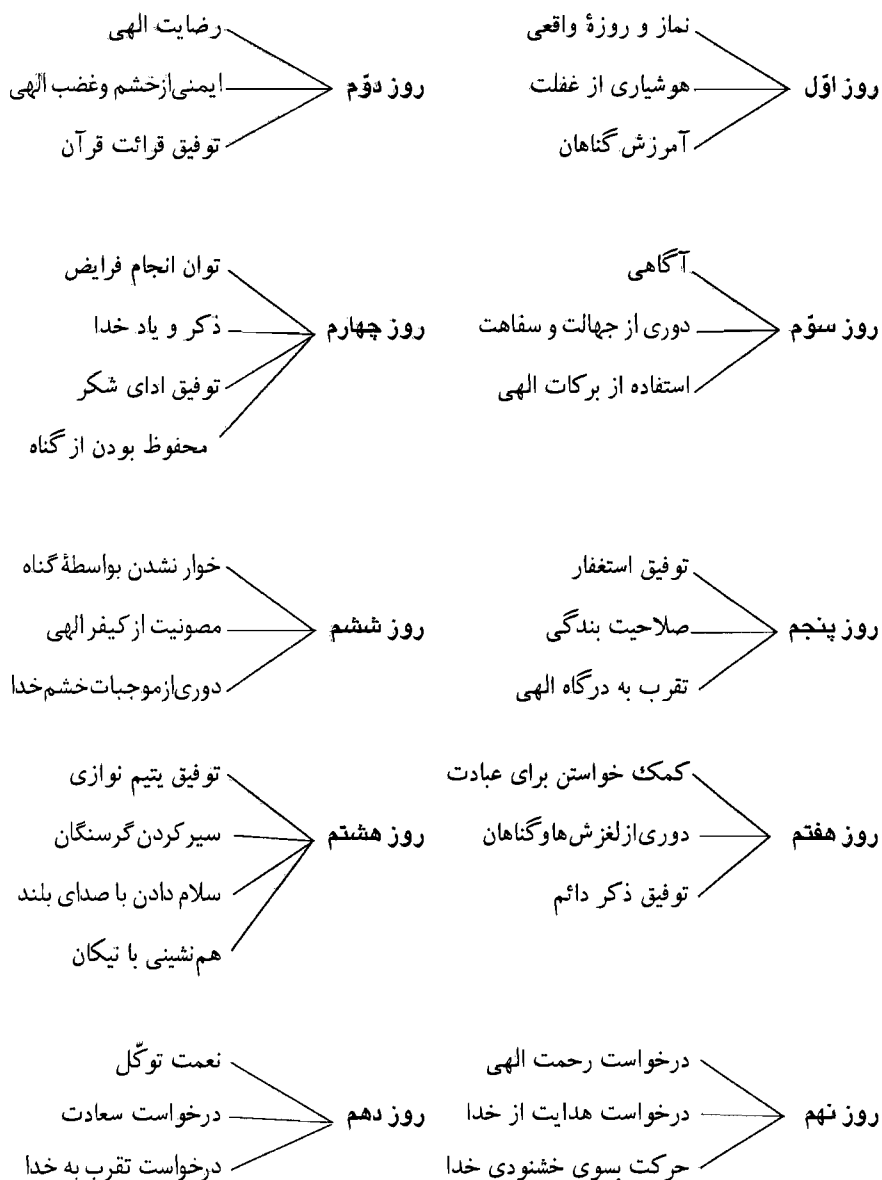
شمربن ذی الجوشن

هرثمة بن سلیم

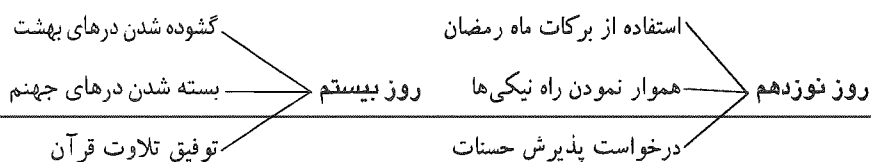
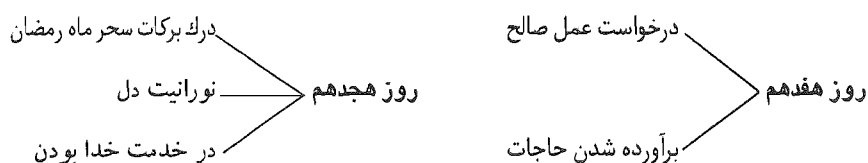
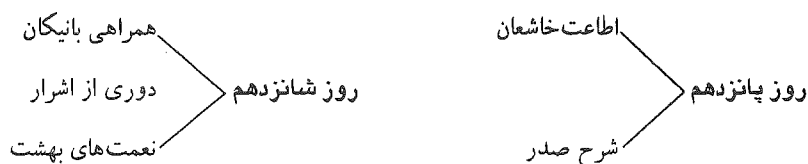
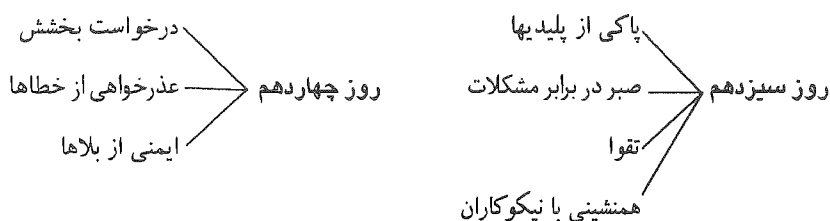
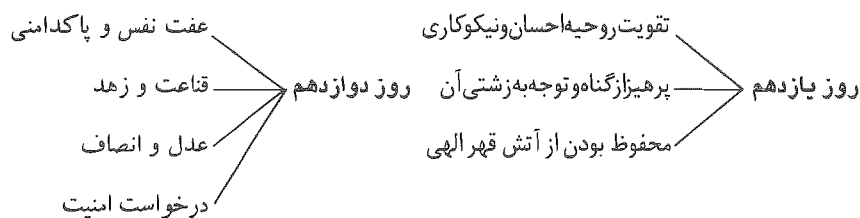
چهره‌های سیه فرجام عاشورا

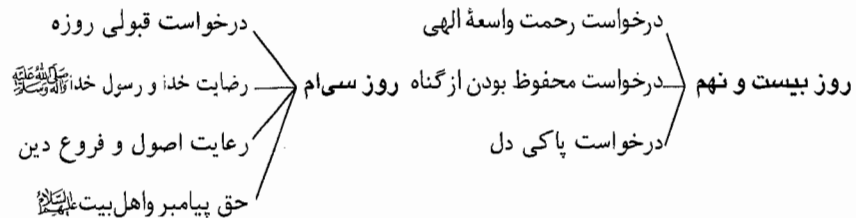
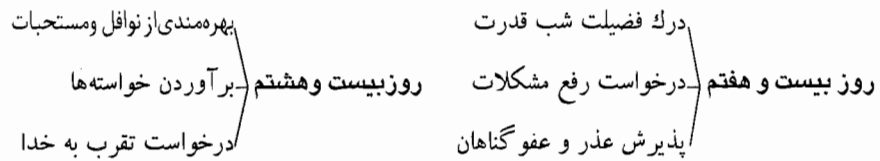
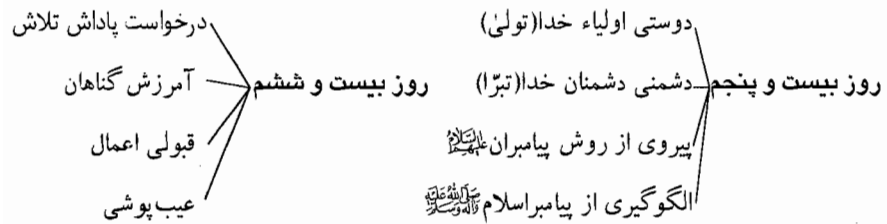
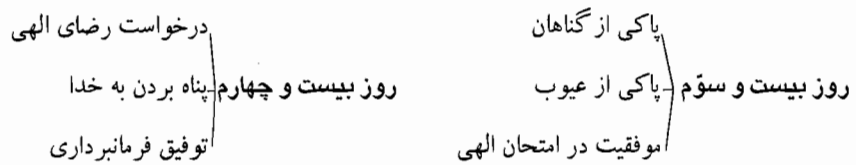
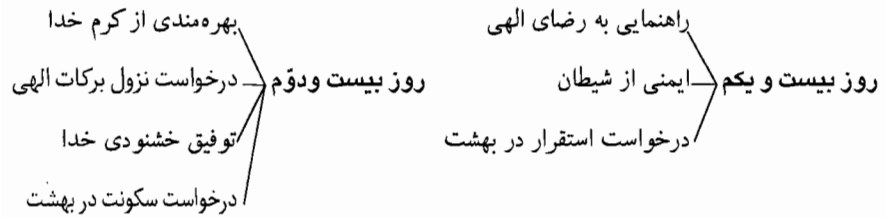
- (۱) زیباترین ولادت: در خانه کعبه
- (۲) زیباترین نام: برگرفته از نام خدا (اعلی)
- (۳) زیباترین معلم: پیامبر اکرم ﷺ
- (۴) زیباترین اسلام آوردن: اولین مسلمان
- (۵) زیباترین ایثار: پیشمرگ رسول خدا ﷺ در لیلۃ المیت
- (۶) زیباترین اخلاص: پیکار با عمر بن عبدود در جنگ احزاب
- (۷) زیباترین هشدار: تنبیه خود بخاطر غفلت از خانواده بی سرپرست
- (۸) زیباترین ترجیح (رضای خدا بر رضای خلق): برخورد با عقیل
- (۹) زیباترین تربیت: فرزندان: حسین علیهم السلام و زینب علیها السلام
یاران: اباذر، سلمان، عمار، مقداد، کمیل
مدیران: مالک اشتر، محمد ابن ابی بکر، ...
- (۱۰) زیباترین صبر و بردباری: غصب خلافت و اهانت به همسر مکرمه اش
- (۱۱) زیباترین انتخاب: انتخاب همسری چون فاطمه علیها السلام
- (۱۲) زیباترین کلمات و سخنان: خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار، خطبه‌های بدون الف و نقطه
- (۱۳) زیباترین رسیدگی به ایتام و مستمندان: در حدی که حضرت را پدر و تنها حامی خود می دانستند
- (۱۴) زیباترین انفاق: انفاق غذای خود و خانواده، سه روز متوالی به مسکین، یتیم و اسیر
- (۱۵) زیباترین عفو و گذشت: در پاسخ عمل ابن ملجم
- (۱۶) زیباترین وصیت: توصیه به تقوا و نظم
- (۱۷) زیباترین ارتباط با خدا: مدهوش شدن در حال نماز و مناجات
- (۱۸) زیباترین شهادت: در محراب مسجد، در حال نماز و روزه، هنگام سحر

موضوعات دعا‌های روزانه*



* - ره‌توشه ماه مبارك رمضان ۱۴۱۹ ج ۲ و رمضان ۱۴۲۰ حجج اسلام آقا‌یان میرحسینی و حسینی یزدی. ۱۳۷۷/۱۴۲۰





از نظر سیاست خارجی: آن روز جنگ داخلی میان مسلمانان به سود جهان اسلام نبود چرا که خطر حمله امپراتوری روم شرقی مسلمین و سرزمینهای اسلامی را تهدید می‌کرد.

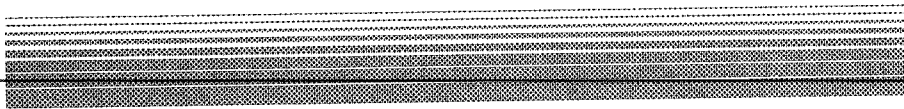
مصلحت‌های صلح امام حسن (ع)

از نظر سیاست داخلی

خستگی مردم از مبارزه: الف) فقط چهار هزار نفر به اردوگاه نخیله آمدند
ب) تعداد زیادی از مسلمین در سه جنگ بزرگ کشته یا شهید شده بودند
سپاهی با عناصر متضاد: الف) شیعیان علی (ع) ب) خوارج ج) افراد مردد د) تابعین رؤسای قبایل
مردم پیمان شکن: الف) عده‌ای وعده تسلیم امام حسن (ع) را به معاویه دادند
ب) عده‌ای از اصحاب امام (ع) اقدام به ترور ایشان کردند
خیانت افراد خود فروخته: عبید الله بن عباس و.....
جنگ روانی: الف) شایعه سازش قیس بن سعد با دشمن ب) شایعه صلح امام حسن (ع) با معاویه و ایجاد شورش

*- ره‌توشه ماه مبارك رمضان ۱۴۱۸ هـ / حجة الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی. ۱۳۷۶

ضمائم



عید فطر*

واژه عید، در اصل از فعل عادَ (عَوَدَ) یَعُوذُ اشتقاق یافته است و معانی مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند، از جمله: «خوی گرفته»، «هر چه باز آید از اندوه و بیماری و غم و اندیشه و مانند آن»، «روز فراهم آمدن قوم»، «هر روز که در آن، انجمن یا تذکار فضیلت‌مند یا حادثه بزرگی باشد»، گویند از آن رو به این نام خوانده شده است که هر سال شادی نوینی باز آرد.^۱ ابن منظور در لسان العرب گفته است که برخی بر آن هستند که اصل واژه عید از «عاده» است، زیرا آنان (قوم)، به جمع آمدن در آن روز، عادت کرده‌اند.^۲ چنانکه گفته شده است: «القلب يعتاده من حبها عید».

و نیز یزید بن حکم ثقفی در ستایش سلیمان بن عبدالملک گفته است:
امسی باسماء هذا القلب معموداً اذا اقول صحا يعتاده عیداً^۳
به گفته ازهری: عید در نزد عرب، زمانی است که در آن شادیه‌ها یا اندوه‌ها، باز می‌گردد و تکرار می‌شود. ابن اعرابی آن را منحصر به شادیه‌ها دانسته است.^۴
واژه عید تنها یکبار در قرآن به کار رفته است:
«اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ»^۵ در

*- این مقاله پیش از این در جلد دوم ره‌توشه رمضان سال ۱۳۷۶ صفحه ۲۴۵ به بعد درج گردیده است.

۱- دهخدا، ذیل عید، تاج العروس زبیدی، ج ۸، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۲- لسان العرب، ابن منظور، ج ۳، ص ۳۱۹. ۳- همان، تاج العروس زبیدی، ج ۸، ص ۴۳۸.

۴- لسان العرب، همان - تاج العروس زبیدی، ج ۸، ص ۴۳۹.

۵- مائده، ۱۱۴.

تفسیر نمونه ذیل این آیه گفته شده است: «عید در لغت از مادهٔ عود به معنی بازگشت است، و لذا به روزهایی که مشکلات قوم و جمعیتی بر طرف می‌شود و بازگشت به پیروزیها و راحتیهای نخستین می‌کند عید گفته می‌شود، و در اعیاد اسلامی به مناسبت اینکه در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضهٔ بزرگ حج، صفا و پاکی فطری نخستین به روح و جان باز می‌گردد، و آلودگیهایی که بر خلاف فطرت است، از میان می‌رود، عید گفته شده است. و از آنجا که روز نزول مائده نیز، روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده است، حضرت مسیح علیه السلام آن را عید نامیده است. همان طور که در روایات وارد شده، نزول مائده در روز یکشنبه بوده و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه در نظر مسیحیان نیز همین بوده است.

روایتی که از علی علیه السلام نقل شده: «وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعَصَى اللَّهُ فِيهِ يَوْمٌ عِيدٌ» هر روز که در آن معصیت خدا نشود، روز عید است، نیز اشاره به همین موضوع دارد، زیرا روز ترک گناه، روز پیروزی و پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است.^۱

از «سويد بن غفله» نقل شده است: در روز عید بر امیر المومنین علی علیه السلام وارد شدم و دیدم که نزد او نان گندم و خطیفه^۲ و ملبنة^۳ است؛ پس به آن حضرت عرض کردم: روز عید و خطیفه؟!.

آن حضرت فرمود: «انما هذا عید من غفرله» این عید کسی است که آمرزیده شده است.^۴ و نیز در یکی از اعیاد، آن حضرت فرمود:

«إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهُ صِيَامَهُ، وَ شَكَرَ قِيَامَهُ، وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعَصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ»

امروز تنها عید کسی است که خداوند روزه‌اش را پذیرفته و عبادتش را سپاس گزارده است؛ هر روزی که خداوند مورد نافرمانی قرار نگیرد، عید راستین است.

در روایات اسلامی برای اعیاد - بویژه اعیاد مذهبی، از جمله عید فطر - آداب و رسوم

۱- تفسیر نمونه، ۱۳۱/۵.

۲- خوراکی از آرد و شیر.

۳- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۷۳.

۴- غذا یا حلوايي که با شیر تهیه می‌شود.

خاصی مقدّر شده؛ در حدیثی از معصوم علیه السلام آمده است.
 «زَيِّنُوا أَعْيَادَكُمْ بِالتَّكْبِيرِ» عیدهای خودتان را با تکبیر زینت بخشید.
 «زَيِّنُوا الْعِيدَيْنِ بِالتَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّقْدِيسِ» عید فطر و قربان را با گفتن ذکر
 لا اله الا الله، الله اكبر، الحمد لله و سبحان الله، زینت بخشید.

عید فطر

عید فطر یکی از دو عید بزرگ اسلامی است که درباره آن احادیث و روایات بیشماری وارد شده است. مسلمانان روزه دار که ماه رمضان را به روزه گذرانده و از خوردن و آشامیدن و بسیاری از کارهای دیگر امتناع ورزیده اند، اکنون پس از گذشت ماه رمضان در نخستین روز ماه شوال اجر و پاداش خود را از خداوند می طلبند؛ اجر و پاداشی که خود خداوند به آنان وعده داده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از اعیاد فطر خطبه ای خوانده اند و در آن مؤمنان را بشارت و مبطلان را بیم داده اند:

«خَطَبَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَوْمَ الْفِطْرِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ يَوْمَكُمْ هَذَا يَوْمٌ يُثَابُ فِيهِ الْمُحْسِنُونَ وَ يَخْسَرُ فِيهِ السُّبُطُلُونَ وَ هُوَ يَوْمٌ أَشْبَهُ بِيَوْمِ قِيَامِكُمْ، فَأَذْكُرُوا بِخُرُوجِكُمْ مِنْ مَنَازِلِكُمْ إِلَى مُصَلَّائِكُمْ خُرُوجَكُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّكُمْ وَاذْكُرُوا بِوُقُوفِكُمْ فِي مُصَلَّائِكُمْ وَوُقُوفَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّكُمْ، وَاذْكُرُوا بِرُجُوعِكُمْ إِلَى مَنَازِلِكُمْ رُجُوعَكُمْ إِلَى مَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ.

عباد الله! إن أدنى ما للصائمين والصائمات أن يُناديهم ملكٌ في آخر يومٍ من شهرِ رمضانَ أبشروا عباد الله فقد غفر لكم ما سلفَ من ذُنُوبِكُمْ فَانظُرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ.»^۱ ای مردم! این روز شما روزی است که نیکوکاران در آن پاداش می گیرند و زیانکاران و تبهکاران در آن مأیوس و ناامید می گردند و این شباهتی زیاد به روز قیامت دارد. پس با خروج از منازل و رهسپاری به سوی جایگاه نماز عید، خروجتان از قبر و رفتنتان را به سوی پروردگار به یاد

آورید، و با ایستادن در جایگاه نماز، ایستادن در برابر پروردگارتان را یاد کنید، و با بازگشت به سوی منازل خود، بازگشتتان به سوی منازلتان در بهشت برین را متذکر شوید. ای بندگان خدا. کمترین چیزی که به زنان و مردان روزه‌دار داده می‌شود، این است که فرشته‌ای در آخرین روز ماه رمضان به آنان ندا می‌دهد و می‌گوید: هان! بشارتتان باد، ای بندگان خدا که گناهان گذشته‌اتان آمرزیده شد! پس به فکر آینده خویش باشید که چگونه بقیه ایام را بگذرانید؟

عارف وارسته، «میرزا جواد آقا ملکی تبریزی» درباره عید فطر آورده است: «عید فطر روزی است که خداوند آن را از میان دیگر روزها برگزیده است و مخصوص هدیه بخشیدن و جایزه دادن به بندگان خویش ساخته است. خداوند به آنان اجازه داده است تا در این روز نزد حضرتش گرد آیند و برخوان کرم او بنشینند و ادب بندگی به جای آرند؛ چشم امید به درگاه او دوزند و از خطاهای خویش پوزش خواهند؛ نیازهای خویش به نزد او آرند و آرزوهای خویش از او خواهند. و نیز آنان را وعده و مژده داده است که هر نیازی به او آرند، برآورَد و بیش از آنچه چشم دارند به آنان ببخشد، از مهربانی و بنده نوازی، بخشایش و کارسازی در حق آنان روا دارد که گمان نیز نمی‌برند.»^۱

روز اول ماه شوال را بدین سبب عید فطر خوانده‌اند که در این روز، امرامساک و صوم از خوردن و آشامیدن برداشته شد و رخصت داده شد که مؤمنان در روز افطار کنند و روزه خود را بشکنند. فطر و فطر و فطور به معنای خوردن و آشامیدن است و گفته شده است که به معنای آغاز خوردن و آشامیدن نیز هست. به همین دلیل است که پس از اتمام روز و هنگام مغرب شرعی در روزهای ماه رمضان، انسان افطار می‌کند، یعنی اجازه خوردن، پس از امساک از خوردن به او داده می‌شود.

عید فطر دارای اعمال و عباداتی است که در روایات معصومین علیهم‌السلام به آنها پرداخته شده و ادعیه خاصی نیز درباره آن آمده است.

۱- المراقبات فی اعمال السنه، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، ص ۱۶۷، به نقل از مجله پاسدار اسلام، ش ۱۰۱، ص ۱۰.

از سخنان معصومین علیهم السلام چنین استفاده می شود که روز عید فطر، روز گرفتن مزد است، و لذا در این روز مستحب است که انسان بسیار دعا کند و به یاد خدا باشد و روز خود را به بطلالت و تنبلی نگذراند و خیر دنیا و آخرت را بطلبد.

در قنوت نماز عید می خوانیم:

«... أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ كَرَامَةً وَ مَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَ أَعُوذُ بِكَ بِمَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ».

بارالها! به حق این روز که آن را برای مسلمانان عید و برای محمد (ص) ذخیره و شرافت و کرامت و فضیلت قرار داد، از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و مرا در هر خیری وارد کنی که محمد و آل محمد را در آن وارد کردی! و از هر سوء و بدی که محمد و آل محمد را از آن خارج ساختی خارج کن! درود و صلوات تو بر او و آنها! خداوندا، از تو می طلبم آنچه بندگان شایسته ات از تو خواستند و به تو پناه می برم از آنچه بندگان خالصت به تو پناه بردند.

در صحیفه سجاده نیز دعایی از امام سجاده علیه السلام به مناسب وداع ماه مبارک رمضان و استقبال عید سعید فطر وارد شده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْبُرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا وَ بَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَ فِطْرِنَا وَ اجْعَلْهُ مِنْ خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّرَ عَلَيْنَا، أَجْلِبِهِ لِعَقْوٍ وَ أَحْمَاهُ لِدَنْبٍ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ مَا عَلَنَ... اللَّهُمَّ إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِ فِطْرِنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيداً وَ سُوراً وَ لِأَهْلِ مِلَّتِكَ جَمْعاً وَ مُحْتَشِداً، مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ اذْنَبْنَاهُ أَوْ سُوءٍ أَسْلَفْنَاهُ أَوْ خَاطِرٍ شَرٍّ أَضْمَرْنَاهُ تَوْبَةً مَنْ لَا يَنْطَوِي عَلَى رُجُوعٍ إِلَى ذَنْبٍ وَ لَا يَعُودُ بَعْدَهَا فِي خَطِيئَةٍ».

پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مصیبت ما را در این ماه جبران کن و روز

فطر را بر ما عیدی مبارک و خجسته بگردان و آن را از بهترین روزهایی قرار ده که بر ما گذشته است: که در این روز بیشتر ما را مورد عفو قرار دهی و گناهانمان را بشویی و بر ما ببخشایی گناهانی را که در پنهان و آشکارا انجام دادیم ... خداوندا، در این روز عید فطر، که برای مؤمنان روز عید و خوشحالی و برای مسلمانان روز اجتماع و گردهمایی است، از هرگناهی که مرتکب شده‌ایم و هر کار بدی که کرده‌ایم و هر نیت ناشایسته‌ای که در ضمیرمان نقش بسته است به سوی تو باز می‌گردیم و توبه می‌کنیم، توبه‌ای که در آن بازگشت به گناه هرگز نباشد و بازگشتی که در آن هرگز روی آوردن به معصیت نباشد.

بارالها! این عید را بر تمام مؤمنان مبارک گردان و در این روز، ما را توفیق بازگشت به سوی خود و توبه از گناهان عطا فرما.^۱

یهود، ملت برگزیده! (به مناسبت روز جهانی قدس)

□ حجة الاسلام محمد مهدی کریمی نیا

مقدمه

امام خمینی علیه السلام در مورد روز قدس چنین فرمودند:

«جمعه آخر ماه مبارک رمضان، روز قدس است. روز قدس که همجوار شب قدر است، لازم است که در بین مسلمانان احیا شود و مبدأ بیداری و هوشیاری آنان باشد... هان ای مسلمانان جهان و مستضعفان گیتی، به پا خیزید... تا کی باید قدس شما در زیر چکمه تفاله‌های آمریکا، اسرائیل غاصب پایکوب شود؟ تا کی سرزمین قدس، فلسطین، لبنان و مسلمانان مظلوم آن دیار در زیر سلطه جنایتکاران به سر برند و شما تماشاچی باشید؟»^۱

جمعه آخر ماه رمضان، یادآور حضور میلیونی مردم مسلمان ایران و دیگر مسلمانان جهان در اعلام همدردی با ملت مظلوم فلسطین است. ملتی که بیش از پنجاه سال از سرزمین مادری خود آواره و بی‌خانمان شده‌اند. به مصداق روایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»، اعلام همدردی و اهتمام به وضعیت مسلمانان مظلوم فلسطین، نه تنها یک وظیفه سیاسی، بلکه یک وظیفه شرعی و دینی نیز می‌باشد.

در این نوشتار، به اندیشه‌های یهود و رژیم اسرائیل و عملکرد آنها در طول تاریخ اشاره می‌شود و سعی شده است که از آیات، شأن نزول آنها و دیگر شواهد مسلم تاریخی استفاده شود. از نظر قرآن کریم، قوم یهود به خاطر پیمان شکنی، خیانت و تجاوز به حقوق مردم و حدود الهی، تحریف کتاب خدا، دنیاگرایی و دل‌بستگی فوق‌العاده به لذایذ دنیوی، مرگ‌گزینی، کشتن انبیا و صالحان، ترک امر به معروف و نهی از منکر، کفران نعمت‌های الهی، نژادپرستی و خودخواهی، سزاوار مذمت و غضب الهی می‌باشند.

در مواردی نیز برای بیان عقاید یهود، به «تورات» و کتاب «تلمود» - شرح تورات - اشاره شده است. در نهایت روشن خواهد شد که با وجود اینهمه سوابق آشکار، دشمنی و فتنه‌انگیزی اسرائیل و یهود در ذات آنها نهفته است و صلح‌طلبی و همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای اسلامی، شعار فریبنده‌ای بیش نیست. این عده، همچنان به شرارت، ظلم و پیمان شکنی خود ادامه می‌دهند و هدف آنان از مذاکراتی همچون «کمپ دیوید دوّم»، رسیدن به آن اهدافی است که از طریق جنگ نتوانستند به آن دست یابند.

۱. روابط بین‌الملل در آیین یهود

یهودیان، همانند بسیاری از ملت‌های معاصر خویش از قبیل یونانیان و رومیان، خود را نژاد برتر دانسته و هیچ ملتی را همتای خویش نمی‌دانند و آیین یهود را نیز آیین انحصاری خویش دانسته و حتی برای گسترش آن در میان دیگر ملل، تبلیغی نداشته و ندارند؛ زیرا آیین یهود را مخصوص «بنی اسرائیل» می‌دانند و افراد غیر اسرائیلی را، اگر چه به آیین یهود درآیند، در ردیف بنی اسرائیل قرار نمی‌دهند.

آیات زیادی از قرآن کریم، مربوط به یهود و قوم بنی اسرائیل است. بسیاری از اعمال و عقاید ناپسند این جماعت، مورد سرزنش قرار گرفته است که از جمله، نژاد پرستی یهودیان است. علاوه بر قرآن کریم، در تورات فعلی نیز به برتری جویی این گروه اشاره شده است که در جای خود بدان اشاره می‌شود.

۲. نژاد پرستی یهود از نظر قرآن کریم

الف - یهودیان، فرزندان و دوستان خاص خداوند!

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدا باشید نه سایر مردم، پس اگر راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا به لقای محبوبتان برسید!)

خداوند متعال، این ادعای دروغین را رد می‌کند و می‌گوید که اگر شما راست می‌گویید و دوست خاص او هستید، پس چرا اینقدر به زندگی دنیا چسبیده‌اید؟! چرا اینقدر از مرگ وحشت دارید؟ این دلیل بر این است که شما در ادعای خود صادق نیستید.

«از همه مهمتر اینکه آنها آیین خویش را تنها آیین حق دانسته و دیگران را پیروان خدایان دروغین و محکوم به نابودی و فنا می‌دانسته‌اند و حتی حاضر به انعقاد پیمان با مخالفان خود نبوده‌اند. از این جهت، کمترین لطف و ترحمی نسبت به آنان توصیه نشده است و در مواقع جنگ، کمترین حقوقی برای آنان قایل نبوده‌اند»^۲

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر، از زبان یهود و نصارا چنین می‌گوید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ...»^۳ یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم. بگو: پس چرا خدا شما را به خاطر گناهانتان مجازات می‌کند؟ بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقات که آفریده است. او هر کسی را که بخواهد (و شایسته بداند)، می‌بخشد و هر کسی را که بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می‌کند....

در تفسیر مجمع‌البیان نیز در ذیل آیه مورد بحث، نقل شده است که جمعی از یهودیان در برابر تهدید پیامبر ﷺ به مجازات الهی گفتند: «ما را تهدید مکن؛ زیرا ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم. اگر بر ما خشمگین شود، همانند خشمی است که انسان نسبت به فرزند خود

۲. فلسفه حقوق، (بی‌نا، بی‌تا)، ص ۲۴۰.

۱- جمعه، ۶.

۳- مائده، ۱۸.

دارد. یعنی به زودی این خشم فرو می‌نشیند!»^۱

با توجه به آیه شریفه، تنها یهودیان ادّعی دوستی و فرزندی خدا را نمی‌نمودند، بلکه مسیحیان نیز در این عقیده با یهودیان شریک بودند. البته شکی نیست که آنها خود را حقیقتاً فرزند خدا نمی‌دانستند. مسیحیان، تنها عیسی علیه السلام را فرزند حقیقی خدا می‌دانند و به آن تصریح می‌کنند. ولی منظورشان از انتخاب این نام و عنوان برای خود، این بود که بگویند رابطه خاصی با خدا دارند. گویا هر کس که از نژاد آنها بود و یا جزو آنها می‌شد، بدون اینکه اعمال صالحی داشته باشد، خود به خود از دوستان و فرزندان خدا می‌شد!

«جوزف گِئِر»، از اینکه دین یهود، با وجود اینکه یک آیین جهانی بوده است، در مقایسه با دیگر ادیان، دارای پیروان کمتری است، اظهار شگفتی می‌کند. دلیل آن، همان امتیازات ویژه‌ای است که این گروه برای خود قایلند. وی می‌گوید:

«شگفت آنکه این مذهب توحیدی و این آیین جهانی، به علّت حوادث تاریخی، به یک قوم خاص منحصر گردید. زیرا با سرنوشت این قوم، مخلوط و مربوط شد، و گرنه می‌بایستی که مقبول بسیاری از اقوام می‌گردید.»^۲

اما در منطق اسلام، همه ملّت‌ها در پیشگاه پروردگار، برابر و یکسانند و هیچ برتری وجود ندارد مگر به تقوا. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ»^۳ همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا، باتقواترین شماست.

قرآن مجید، بهترین ملّت را اینگونه توصیف می‌کند:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»^۴ شما بهترین امتی بودید که به

۱- متن حدیث: «و قیل ان جماعة من اليهود منهم کعب بن الاشرف و کعب بن اسید و زید بن التالوه و غیرهم قالوا لنبی الله حین حذرهم بنقمات الله و عقوباته: لا تخوفنا فانّا ابناء الله و احبّاءه فان غضب علینا، فانما یغضب کغضب الرجل علی ولده یعنی آنه یزول عن قریب». مجمع البیان، فضل بن الحسن الطبرسی، ج ۳، ص ۲۷۲-۲۷۳.

۲- جوزف گِئِر، «حکمت ادیان»، ترجمه و تألیف محمد حجازی، (۱۳۳۷)، ص ۱۳۹.

۳- حجرات، ۱۳. ۴- آل عمران، ۱۱۰.

سود انسانها آفریده شدند؛ (زیرا) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب، (به چنین برنامه و آیین درخشانی) ایمان آورند، برای آنان بهتر است. (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند و بیشتر آنها فاسقند.

ب - یهود، ملت برگزیده (نبودن عذاب برای قوم یهود)!

یکی از دلایل خودخواهی و اعتقاد به برتری ملت یهود، این است که آنان خود را تافته‌ای جدا بافته دانسته و معتقدند که گنهکاران ملت یهود، فقط چند روزی بیشتر مجازات نخواهند شد و سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان خواهد بود.

این امتیازطلبی، با هیچ منطقی سازگار نیست. زیرا هیچگونه تفاوتی در میان انسانها، از نظر کفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد.

قرآن کریم، به یکی از گفته‌های بی‌اساس یهود که آنان را به خود مغرور ساخته و سرچشمه قسمتی از انحرافات آنها شده است، اشاره کرده و می‌فرماید:

«وَقَالُوا لَنْ نَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»^۱ وگفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید. بگو: آیا پیمانی از خدا گرفته‌اید - و خداوند هرگز از پیمان‌ش تخلف نمی‌ورزد - یا چیزی را که نمی‌دانید، به خدا نسبت می‌دهید؟!

مگر یهودیان چه کرده بودند که می‌بایست تبصره‌ای به سود آنها بر قانون کلی مجازات زده شود؟ به هر حال، آیه فوق با یک بیان منطقی، این پندار غلط را ابطال می‌کند و می‌گوید: این گفتار شما از دو حال خارج نیست: یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشید - که نگرفته‌اید - و یا به خدا دروغ و تهمت می‌بندید!

از آیات مورد بحث، استفاده می‌شود که روح تبعیض نژادی، یهود که امروز نیز در دنیا سرچشمه بدبختیهای فراوان شده، از دیر باز در میان یهود وجود داشته است و امتیازات موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قایل بوده‌اند. متأسفانه بعد از گذشتن هزاران سال، هنوز آن

روحیه بر آنها حاکم است و در واقع، پیدایش کشور غاصب اسرائیل نیز نشانگر همین روح نژادپرستی است.

در تفسیر مجمع البیان و تفاسیر دیگر آمده است که مسلمانان و اهل کتاب بر یکدیگر افتخار می کردند. اهل کتاب می گفتند: «پیامبر ما قبل از پیامبر شما بوده است و کتاب ما از کتاب شما سابقه دارتر است.» و مسلمانان می گفتند: «پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتابش آخرین و کاملترین کتب آسمانی است. بنابراین، بر شما برتری داریم.»

و طبق روایت دیگری، یهودیان می گفتند که ما ملتی برگزیده ایم و آتش دوزخ، جز روزهای معدودی به ما نخواهد رسید؛ «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً» و مسلمانان می گفتند که ما بهترین امتها هستیم. زیرا خداوند درباره ما گفته است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»^۱ در بطلان ادعاهای فوق، آیه ذیل نازل گردید:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.»^۲ (فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هرکسی که عمل بدی کند، کیفر داده می شود و ولی و یابوری جز خدا، برای خود نخواهد یافت.

ادعای نبود عذاب برای قوم یهود، در کتاب تورات هم مشاهده می شود: «خداوند، رحمان و کریم است. دیر غضب و بسیار رحیم. تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت. با ما مطابق گناهانمان عمل ننموده و به ما به حسب خطاهایمان جزا نداده است. زیرا همان قدر که آسمان از زمین بلندتر است، رحمت او هم بر ترسندگان عظیم است. به اندازه مشرق از مغرب دور است و به همان اندازه، گناهان ما را دور کرده است. همانطوری که پدر بر فرزندان خود رئوف است، خداوند نیز بر ترسندگان خود رأفت می نماید. زیرا سرشت ما را می داند و به یاد دارد که ما خاک هستیم.»^۳

۱- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۴۰، تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷۵.
متن حدیث: قیل تفاخر المسلمون واهل الكتاب فقال اهل الكتاب: «فَنَبِّئْنَا قَبْلَ نَبِيِّكُمْ وَكِتَابَنَا قَبْلَ كِتَابِكُمْ وَنَحْنُ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْكُمْ»؛ فقال المسلمون: «نَبِّئْنَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكِتَابَنَا يَقْضِي عَلَى الْكِتَابِ وَدِينَنَا الْإِسْلَامَ».

۲- نساء، ۱۲۳.
۳- عهد عتیق، کتاب مزامیر، باب ۱۰۳: ۸-۱۵.

همچنین در بخشی از تورات آمده است:

«ارتداد ایشان (بنی اسرائیل) را شفا داده، ایشان را بدون هیچ چشمداشتی، دوست خواهم داشت. زیرا خشم من از ایشان برگشته است. برای اسرائیل، مثل شبنم خواهم بود و او مانند سوسن، گل خواهد کرد و مثل لُبْنان، ریشه‌های خود را خواهد دوانید. شاخه‌هایش پراکنده شده، زیبایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لُبْنان خواهد بود. آنانی که زیر سایه‌اش ساکن می‌باشند، مثل گندم خواهند زیست و مانند موگل خواهند آورد».^۱

ج - نجات دسته جمعی یهود!

یکی از اعتقادات یهود این است که سعادت و نجات ابدی را جمعی می‌دانند، نه فردی و مجرد انتساب به ذرّیه حضرت ابراهیم عليه السلام نجات جاودانی را برای شخص، تضمین می‌نماید. این توهم باطل، قرنهای متمادی، بر افکار یهود سایه افکنده بود و آنها را به صورت گناهکارترین مردم از نظر انحرافات اخلاقی و اعمال ناپسند در آورد و در نتیجه از طرف تمام اقوام و مللی که با آنان همزیستی داشتند، مورد تحقیر و اهانت قرار گرفتند. در ردّ این اندیشه گمراه، آیات ۱۶۸ و ۱۶۹ سوره اعراف نازل شد که در قسمتی از آن آمده است: یهودیان می‌گویند که (اگر ما گناهکاریم)، خداوند به زودی ما را می‌بخشد.^۲

د - پول پرستی یهود

در تاریخ بشر، ملتی در پول پرستی و مال اندوزی، همچون قوم یهود دیده نشده است. آنها برای رسیدن به این مقصود، تمام راههای مشروع و غیر مشروع را پیموده‌اند و تا حدّ پرستش، با حرص و ولع خاصی به جمع آوری مال پرداختند. تا جایی که حضرت عیسی مسیح که خداوند او را برای هدایت بنی اسرائیل فرستاد، به آنان می‌فرماید:

«لَا تَعْبُدُوا رَبِّينَ: اللَّهَ وَالْمَالَ» دو پروردگار را نپرستید: خدا و پول!^۳

۱- عهد عتیق، کتاب یوشع نبی، باب ۱۴: ۴ - ۷.

۲- یهود از نظر قرآن، رک: عفیف عبدالفتاح طباره، ترجمه علی منتظمی، ص ۱۱۳ و ۱۱۴، و نیز تفسیر نمونه.

۳- همان، ص ۸۷.

ج ۶، ص ۴۳۲.

شاید این مسأله، با عقیده یهود که خود را ملّت برگزیده خدا می‌پندارند، ارتباط داشته باشد. آنان بدین طریق، می‌خواهند که بر جهان استیلا داشته باشند و البته مال و ثروت، از عوامل مهمّی است که آنها را به هدف و مقصود خود خواهد رساند.

شاید هم علّت آن، تفکّر مادیّ پیروان این دین باشد که بجز ظاهر زندگی مادیّ، به چیز دیگری ایمان نداشته و زندگانی جاویدان سرای دیگر، از نظر آنها مفهومی ندارد. قرآن در این باره می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسْأُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده، دوستی نکنید. آنها از آخرت مأیوسند، همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند.

در ابتدای ظهور اسلام، بعضی از یهودیان مدّعی بودند که ثواب و پاداش روز رستاخیز مختص به آنهاست. قرآن کریم برای روشن شدن کذب ادعایشان از آنها خواست که تقاضای مرگ کنند تا آنان را به نعیم خالص و خاص خود برساند:

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲ بگو اگر (آنچنان که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شما است، نه سایر مردم، پس اگر راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید.

یهودیان با گفتن این سخنها که بهشت، مخصوص ماست یا ما چند روزی بیشتر در آتش نمی‌سوزیم، می‌خواستند که مسلمانان را نسبت به آیینشان دلسرد کنند. ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می‌دارد.

در آیات بعد، قرآن مجید اضافه می‌کند:

«وَلِيَّ أَنْهَا هَرَكُزْ بِه خَاطِرِ اَعْمَالِ بَدِي كِه پيش از خود فرستاده‌اند، آرزوی مردن نخواهند کرد و خداوند بر اعمال ستمگران آگاه است.

آنها را حریصترین مردم، حتی حریصتر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت. (تا آنجا) که هریک از آنها دوست دارد که هزار سال عمر کند. در حالی که این عمر طولانی، او را از عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها پینا است.^۱ بی شک، سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیها در طول تاریخ بشر، برتری جویی نژادی بوده است. مخصوصاً در جنگ جهانی اول و دوم که بزرگترین رقم تلفات و ویرانی را در تاریخ به همراه داشت، نژاد پرستی آلمانها یا حزب نازی، عامل غیر قابل انکاری بود. اگر بنا شود که نژاد پرستان جهان را رده بندی کنیم، بدون شک، یهود در رده های بالا قرار خواهد گرفت. هم اکنون، کشوری را که آنها با نام "اسرائیل" تشکیل داده اند، بر مبنای همین مسأله نژاد پرستی تأسیس شده است. چه جنایتهای هولناکی که برای آن مرتکب شدند، و چه جنایتهای وحشتناکی که برای نگهداری آن مرتکب می شوند.

در «تلمود» که شرح تورات (عهد عتیق) است و مهمترین کتاب آداب و تعالیم یهود به شمار می رود، آمده است:

«۱- امتیاز ارواح یهود از غیر یهود، به این است که ارواح یهود، جزئی از خدا هستند، همچنانکه پسر، جزئی از پدر است. ارواح یهود، پیش خدا نسبت به ارواح دیگران، عزیز است. زیرا ارواح غیر یهود، ارواحی شیطانی و شبیه به ارواح حیوانات است. نطفه غیر یهودی، مانند نطفه دیگر حیوانات است.

۲- بر فرد یهودی لازم است که تمام کوشش خود را صرف جلوگیری از حیات و پیشرفت دیگر ملتها نماید تا قدرت مطلقه، تنها برای آنها باشد... پیش از آنکه یهود بر همه ملتها پیروز شود، لازم است که جنگ به حالت خود باقی باشد.

۳- یک فرد یهودی، در نزد خدا از ملائکه بالاتر است. هرگاه غیر یهودی، یهودی را بزند، مثل این است که عزت الهی را زده و مستحق مرگ خواهد بود. اگر یهودی آفریده نشده بود، برکت از زمین می رفت و باران نمی بارید و خورشیدی آفریده نمی شد.

- فرق میان انسان و حیوان، مانند فرق میان یهودی و دیگر ملت‌ها است. نطفه‌ای که دیگر ملت‌ها از آن، آفریده می‌شوند، نطفه چهارپا است.

- ملت‌های دیگر، مانند سگ هستند. اعیاد مقدسه، برای آنها و برای سگ‌ها آفریده نشده است. سگ از غیر یهودی بالاتر است، زیرا در اعیاد، جایز است که به سگ‌ها غذا دهند، اما به غیر یهودی جایز نیست.

۴- افراد صالح غیر یهودی را بکش. بر یهودی حرام است که غیر یهودی را از مرگ و یا چاهی که در آن افتاده است، نجات بدهد، بلکه سزاوار است که جلوی آن را با سنگ بگیرد.

۵- کشتن و غصب کردن مال غیر اسرائیلی، بر اسرائیلی‌ها جایز، بلکه واجب است.

۶- املاک غیر یهود، مانند مال متروک است و یهودی حق دارد که آن را تملک نماید.

۷- خداوند به یهودیان اجازه داده است که فرآورده‌های غیر یهودی را مالک شوند.

۸- کشتن افراد مسیحی، از اموری است که لازم است که از ناحیه یهودیان، عملی گردد.

۹- ما تنها ملت برگزیده خدا در زمین هستیم... خداوند، به خاطر لطفی که به ما داشته است، حیواناتی از جنس انسان که عبارت از سایر ملل باشند، برای ما آفریده و آنها را مسخر ما ساخته است. زیرا خداوند، به خوبی می‌دانسته است که ما نیازمند دو نوع حیوان هستیم: یک نوع حیوان لال، مانند چهارپایان و پرندگان؛ و یک نوع (حیوان) ناطق، مانند مسیحی‌ها، مسلمان‌ها، بودایی‌ها و سایر ملل از شرق و غرب.^۱»

۳. برخورد یهود با اسلام

عدم پذیرش اسلام توسط یهود، در مرحله اول باعث دشمنی میان مسلمانان و آنان گردید. وقتی یهودیان دیدند که پیامبر اسلام ﷺ با تبلیغ رسالتش، در دل‌ها الفت و برادری ایجاد نموده و چنان توده واحد و یکپارچه‌ای از آنها ساخت که قدرت و حکمروایی آنان را تهدید خواهد کرد، به مخالفت با پیغمبر ﷺ برخاستند. قرآن کریم، بعضی از نیات آنان را در

مبارزه با اسلام آشکار کرد تا مسلمانان از آسیبشان بر حذر باشند.

در اینجا، به بعضی از برخوردهای آنان اشاره می‌شود:

الف - محاصره اقتصادی

گروهی از یهودیان، برای منصرف کردن مسلمانان از آیین خود، اقدام به کار جدیدی نمودند و با خودداری از پرداخت هر گونه دین، امانت و یا معاملاتی که بر ذمه آنها بود، برای افرادی که به دین مقدس اسلام مشرف شده بودند، مشکل اقتصادی ایجاد کردند.

و در میان اهل کتاب (از نصارا)، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می‌گردانند و برخی دیگر از اهل کتاب (یهودیان)، کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند، مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی. این به خاطر آن است که می‌گویند: ما در برابر امین (غیر یهود)، مسؤول نیستیم. و بر خدا دروغ می‌بندند، در حالی که می‌دانند که (دروغ می‌گویند).^۱

گروهی از مردم، قبل از اسلام، کالایی را به یهودیان فروختند و پس از فروش کالا، مسلمان شدند. هنگامی که پول کالا را از آنان مطالبه نمودند، یهودیان گفتند که هیچ امانت و ادای دینی از شما برگردن ما نیست، زیرا شما آیین خود را ترک کردید. و ادعا کردند که این دستور در کتابشان آمده است.

آنها می‌گفتند: «ما اهل کتاب هستیم و پیامبر و کتاب آسمانی، در میان ما بوده است. بنابراین، اموال دیگران برای ما احترامی ندارد.» این مطلب، به قدری در نزد آنان مسلّم بود که جنبه اعتقادی و مذهبی به خود گرفته بود.

یهودیان می‌گفتند که ما در تصرف و غصب اموال عرب مجاز هستیم. زیرا آنان مشرکند

و از مرام موسی پیروی نمی‌کنند».^۲

۱- آل عمران، ۷۵.

۲- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷۲، ذیل آیه ۷۵ سوره آل عمران و نیز: یهود از نظر قرآن، ص ۸۷ به بعد.

ب - فتنه‌انگیزی در میان مسلمانان

یکی از یهودیان به نام «شاس بن قیس» که پیرمردی تاریک‌دل و در کفر و عناد، کم‌نظیر بود، روزی از کنار گروهی از مسلمانان می‌گذشت و دید که جمعی از طایفه «اوس» و «خزرج» که سالها با هم جنگهای خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشسته، مجلس انسی به وجود آورده‌اند.

او از دیدن این صحنه، بسیار ناراحت شد و با خود گفت که اگر اینها تحت رهبری محمد ﷺ به همین راه پیش روند، موجودیت یهود به خطر می‌افتد. در این حال، نقشه‌ای به نظر او رسید؛ به یکی از جوانان یهودی دستور داد که به جمع آنها بپیوندد و حوادث خونین «بُغاث» - محلی که جنگ شدید اوس و خزرج در آن نقطه واقع شد - را به یاد آنها بیاورد و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد.

اتفاقاً، این نقشه که با مهارت آن جوان یهودی پیاده شد، مؤثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان، با شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند و حتی بعضی از افراد طایفه اُوس و خَزَرَج، یکدیگر را به تجدید آن صحنه‌ها تهدید کردند. چیزی نمانده بود که آن آتش خاموش دیرینه، بار دیگر شعله‌ور گردد.

خبر به پیامبر ﷺ رسید. فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد و با اندر زهای مؤثر و سخنان تکان دهنده خود، آنها را بیدار ساخت.

مسلمانان، چون سخنان آرام بخش پیامبر ﷺ را شنیدند، از تصمیم خود برگشتند و سلاحها را بر زمین گذاشته، دست در گردن هم افکنده، بشدت گریه کردند و فهمیدند که این از نقشه‌های دشمنان اسلام بوده و صلح، صفا و آشتی، بار دیگر، کینه‌هایی را که می‌خواست زنده شود، شستشو داد.

در این هنگام، چهار آیه ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره «آل عمران» نازل شد که در دو آیه نخست، یهودیان اغواکننده را نکوهش می‌کند و در دو آیه بعد، به مسلمانان هشدار می‌دهد.

ج - شبهه افکنی در میان مسلمانان

دشمنان اسلام، مخصوصاً یهود، برای دور ساختن مسلمانان از اسلام، از هیچ گونه کوششی فروگذار نبودند و مسلماً اگر می توانستند که در یک یا چند نفر از یاران نزدیک پیامبر اکرم ﷺ نفوذ کنند، ضربه بزرگی بر اسلام وارد می شد و برای تزلزل دیگران نیز زمینه کاملاً مساعدی فراهم می گردید.

بعضی از مفسران نقل کرده اند که جمعی از یهود، کوشش داشتند که افراد سرشناس و مبارزی از مسلمانان پاکدل، همچون «معاذ» و «عمار» را به سوی آیین خود دعوت کنند و با وسوسه های شیطانی، از اسلام بازگردانند که این آیه نازل شد و به همه مسلمانان اخطار داد: «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^۱ جمعی از اهل کتاب (یهودیان)، دوست داشتند (و آرزو می کردند که) شما را گمراه کنند؛ (اما آنها باید بدانند که نمی توانند شما را گمراه سازند) آنها فقط خودشان را گمراه می کنند و این موضوع را نمی فهمند.

د - مبارزه یهود برای تغییر عقیده مسلمانان

خداوند، در قرآن می فرماید:

«بسیاری از اهل کتاب، با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است، از روی حسد - که در وجود آنها ریشه دوانده - آرزو می کردند که شما را بعد از اسلام و ایمان، به کفر بازگردانند. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند خودش (فرمان جهاد) را بفرستد. خداوند بر هر چیزی تواناست»^۲.

بسیاری از اهل کتاب، مخصوصاً یهود، نه تنها آیین اسلام را نپذیرفتند، بلکه اصرار داشتند که مؤمنان نیز از ایمانشان بازگردند و انگیزه آنها در این کار، چیزی جز حسد نبود.

مسلمانان، حتی در آن زمان، آنقدر قدرت داشتند که عفو و گذشت نکنند و به مقابله با

۱- آل عمران، ۶۹؛ و نیز نگاه کنید: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶۳.

۲- بقره، ۱۰۹.

دشمنان پردازند، ولی خدا برای اینکه اگر دشمن قابل اصلاح است، اصلاح شود، نخست دستور «عفو و گذشت» می‌دهد. به تعبیر دیگر، نخستین برنامه در برابر دشمن، هرگز نباید خشونت باشد، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می‌کند که نخستین برنامه، عفو و گذشت باشد؛ اگر فایده نداشت، آنگاه توسل به خشونت مانعی ندارد.^۱

۴. یهود و همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان!

بر اساس تعالیم تورات موجود و عملکرد یهودیان در طول تاریخ، جایی برای «همزیستی مسالمت‌آمیز» و «حقوق بین‌الملل» وجود ندارد. آنان، خود را «ملت برگزیده خدا» می‌دانند و برای تحقق این ایده، همواره در فکر سلطه و چیرگی بر دیگر ادیان و ملل بوده‌اند. مواردی هم که به پیشنهادهای دیگران تن داده‌اند، جز از روی ضعف و ناتوانی نبوده است و هر موقع که قدرتی یافته‌اند، کشتار عظیمی به راه انداخته‌اند. در گذشته، بیشتر با مسیحیان و امروزه با مسلمانان چنین برخوردی را دارند.

در قرن اخیر نیز، گروهی از قوم یهود، یعنی «صهیونیستها»، اقدام به غصب سرزمینهای دیگران و آواره ساختن آنها از وطنهایشان و کشتن و نابود کردن فرزندانشان نموده‌اند. آنها حتی احترام خانه خدا، «بیت المقدس» را نیز نگاه نداشتند!

تاریخ، شاهد فجایع این گروه در «مسجد اقصی»، از زمان اشغال آن در سال ۱۹۶۷ میلادی بوده است. در سال ۱۹۶۹ فردی به نام «مایکل رومان»، آتشی در این مسجد برافروخت که حدود ۱۵۰۰ متر مربع از مساحت مسجد را در بر گرفت. در این آتش سوزی، منبر «صلاح‌الدین»، گنبد مسجد که دارای آثار معماری اسلامی باارزشی بود، «مسجد عمر» در داخل مسجد اقصی، محراب «زکریا» و خیلی چیزهای دیگر سوخت. در سال ۱۹۶۹ میلادی، گروهی از یهودیها، مراسم مذهبی خودشان را در مسجد اقصی به جا آوردند و این عمل را چندین بار تکرار کردند و وقتی با اعتراض مسلمانان روبه‌رو شدند، قاضی یهود به

محق بودن یهود حکم صادر کرد! در سال ۱۹۸۲، یک یهودی آمریکایی، مسجد و نمازگزاران آن را با آتش مورد تعرض قرار داد و در همان سال، فرد دیگری با مواد منفجره، قسمتی از حرم را تخریب نمود. عده زیادی از یهودیان اعلام نمودند که باید این مسجد خراب شود و به جای آن، معبد یهودیها ساخته شود.^۱

یکی از نویسندگان عرب، در مورد رفتار جنگ طلبانه صهیونیستها می گوید:

«ما دارای دلیل واضحی بر توحش یهود در طی جنگهای فلسطین، از سال

۱۹۴۸ میلادی به بعد می باشیم، به گونه ای که آنان در توحش و خونریزی،

ضرب المثل هستند. کشتارهای آنها در «دیر یاسین»، «الخلیل»، «رام الله»،

«غزه» و دیگر شهرهای فلسطین.»^۲

آنها به هیچ یک از مصوبات مجامع بین المللی و قطعنامه های سازمان ملل، خود را پایبند نمی دانند و علناً و آشکارا همه را زیر پا می گذارند. بدون شک، اینهمه قانون شکنی و بیدادگری و اعمال ضد حقوق بین الملل، ناقض اصل همزیستی مسالمت آمیز است و جایی را برای تعاون و همکاری بین المللی، بر اساس حقوق پذیرفته شده جهانی، باقی نمی گذارد.

۵. تشکیل دولت اسرائیل

خاورمیانه برای مدت چندین قرن، تحت استعمار استعمارگران، مخصوصاً انگلیس قرار داشت. این نفوذ و تسلط، بتدریج به ضعف گرایید. آنان می خواستند که جای خالی خود را با نیرویی مطمئن و همیشگی پر نمایند تا منافع استعماری آنان استمرار داشته باشد. از طرف دیگر در سال ۱۸۹۷، «جنبش صهیونیستی یهود»، کنفرانسی را تشکیل داد و در آن، اساس تشکیل دولت یهود پایه گذاری شد. صهیونیسم در آن کنفرانس، علاوه بر تعیین هدف نهایی، ابزار لازم را نیز مشخص کرد که از جمله آن، تأسیس «سازمان صهیونی جهانی» و دیگر

۱- مقارنه الادیان الیهود، ر.ک: احمد شلی، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲- وهبة الزحیلی، آثار الحرب، ص ۴۵.

تشکیلات اقتصادی و سیاسی لازم جهت تسهیل امر و رفع موانع مهاجرت یهودیان به فلسطین بود. آنان تا سال ۱۹۴۲ میلادی، به علّت ترس از اعتراض جهانیان، به جای لفظ «کشور»، کلمه «کانون» را به کار می‌بردند.

در نهایت، مهاجرت یهودیان به فلسطین، با خرید زمینهای فلسطینی و اسکان یهودیان آغاز شد. این کار، تا قبل از جنگ جهانی اول، به علّت مخالفت امپراتور عثمانی، از گستره و رونق کمتری برخوردار بود. با پایان یافتن جنگ اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، دولت انگلیس از آزادی عمل بیشتری برخوردار شد و فلسطین، به طور رسمی، تحت قیمومت انگلیس در آمد. مهاجرت یهودیان به فلسطین، به صورت گسترده‌تری ادامه پیدا کرد و وقتی فلسطینیان از فروش زمینهای خود امتناع ورزیدند با قتل، غارت، تجاوز و انواع ظلمها مواجه شدند.

با افزایش جمعیت مهاجر یهودی، صهیونیست‌ها موجودیت دولت اسرائیل را اعلام کردند و کشورهایی همچون انگلیس و آمریکا، فوراً آن را به رسمیت شناختند. کشورهای عرب و مسلمان، به مقابله با این امر پرداختند که نمونه آن، جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ میلادی است. این جنگ، به دلیل تهدیدهای ابرقدرتها علیه مسلمانان و دعوت به آتش‌بس، ارسال تجهیزات فراوان برای رژیم اشغالگر و حمله ناگهانی هواپیماهای اسرائیل به فرودگاه‌های کشورهای عربی، منجر به شکست مسلمانان شد و اراضی اشغالی را از ۳/۵ میلیون کیلومتر، به بیش از ۲۷ میلیون کیلومتر رساندند و غیر از چند شهر مهم، ۲۰۵ روستای فلسطین را تصاحب کردند و علاوه بر کشتار و ظلمهای فراوان، ۱/۲۰۰/۰۰۰ انسان بی‌گناه را آواره ساختند. در آمریکا و کشورهای اروپایی، برای شکست مسلمانان جشن گرفته شد. از آن تاریخ به بعد، اسرائیل و حامیانش با ایجاد اختلاف در میان کشورهای اسلامی، به دنبال مشروعیت و تحکیم موقعیت اقتصادی و سیاسی خود می‌باشند و با شعار صلح‌طلبی و همزیستی مسالمت‌آمیز، به رابطه خود با کشورهای اسلامی ادامه می‌دهد. در این میان، بعضی از کشورهای منطقه مانند مصر، با انعقاد قرارداد صلح، آب به آسیاب دشمن ریختند. هم‌اکنون با حذف شوروی از صحنه رقابتهای سیاسی خاورمیانه، اسرائیل به دنبال تحکیم

موقعیت و موجودیت خود از راههای اقتصادی و تکنولوژیک می‌باشد تا در دراز مدّت، مرکز ثقل تولید، ابداع، تکنولوژی و تحقیق در خاورمیانه شود.

۶. مبارزات حق طلبانه مردم لبنان و فلسطین

مردم مظلوم لبنان و فلسطین، از دولتهای اسلامی مأیوس شدند. پیروزی الهامبخش انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی، موجب امیدواری آنان برای مبارزات حق طلبانه گشت. بر این اساس، «جنبش انقلابی حزب الله لبنان» به رهبری شهید «سید عباس موسوی» شکل گرفت. این جنبش به دفاع و دفع تجاوز اسرائیل از جنوب لبنان پرداخت. «جنبش جهاد اسلامی» هم به رهبری شهید «دکتر فتحی شقاقی» در سال ۱۹۸۰ میلادی تشکیل شد. از اصول مسلم گروههای مبارز مسلمان، جهاد، فداکاری و شهادت در راه هدف مقدس می‌باشد. از طرف دیگر، انتفاضه قیام مردم فلسطین در سرزمینهای اشغالی شکل گرفت.

مردم فلسطین با سنگ و چوب، به مقابله با سربازان مسلح اسرائیل پرداختند. از گروههای مبارزی که پس از «انتفاضه» به وجود آمد، «حماس» یا حرکت مقاومت اسلامی بود که بزودی به صف مبارزات مردم پیوست. رهبر معنوی حماس، «شیخ احمد یاسین» می‌باشد.

مردم فلسطین و جنوب لبنان، پس از سالها تجاوز و اشغالگری رژیم اسرائیل، طعم شیرین پیروزی را چشیدند. اسرائیل، اعلام کرد که در یک برنامه زمانبندی شده، جنوب لبنان را ترک خواهد کرد. امّا در بهار ۱۳۷۹ هـ.ش، زودتر از موعد مقرر، مجبور به خاتمه اشغال جنوب لبنان گشت. این امر، موجب خوشحالی مسلمانان جنوب لبنان و دیگر کشورهای اسلامی شد و شکست اسرائیل در جنوب لبنان، که همیشه به عنوان: «دولت آهنین و شکست‌ناپذیر» معرفی می‌شد را به یکدیگر تبریک گفتند.

۷. مذاکرات سازش خاورمیانه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ آمریکا با عراق، قراردادی میان نخست وزیر اسرائیل و یاسر عرفات، موسوم به «قرار داد اُسلو» در سال ۱۹۹۳ میلادی (شهریور ۱۳۷۲) به امضا رسید که دوره پنج ساله‌ای را برای انتقال قدرت حکومتی و تحقق

خودمختاری فلسطینیان آغاز کرد.

اسرائیل که متعهد شده بود که از بخشهایی از خاک فلسطین عقب‌نشینی نماید، به بهانه‌های مختلف و با طرح شروط جدید، فقط به بخشی از تعهدات خود عمل کرد. قرارداد بعدی، معروف به «گریلند ریور» است که در سال ۱۹۹۸ (اول آبان ۱۳۷۷) در کاخ سفید و با حضور رئیس‌جمهور آمریکا، شاه حسین پادشاه اردن، نخست‌وزیر اسرائیل و رئیس‌تشکیلات خودگردان (عرفات) به امضا رسید. براساس این قرار داد: «سازمان‌های تروریستی و غیر قانونی شناخته شوند و مبارزه علیه آنها صورت گیرد. طرف پ فلسطینی، باید افراد خاصی که مشکوک به اقدامات تروریستی هستند را بازداشت، تعقیب و مجازات نماید.

طرف فلسطینی، نام افراد پلیس خود را در اختیار طرف اسرائیلی بگذارد. هرگونه واردات، ساخت، کسب و مالکیت سلاحهای گرم در مناطق تحت حاکمیت قضایی فلسطین، جرم باشد و سلاحهای غیرقانونی، جمع‌آوری شود. آمریکا از طرف فلسطین موافقت کرد که در اجرای این برنامه کمک نماید. کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین، به رئیس‌جمهور آمریکا قول داد که مواد ضدّ اسرائیلی منشور ملی فلسطین را لغو کند.»

در این قرارداد، امتیازات گسترده‌ای برای اسرائیل لحاظ شد. در متن پیمان «وای ریور»، حتی در یک مورد، به کلمه صلح اشاره‌ای نشده است و در عوض، عرفات، از سی و سه بند تشکیل دهنده منشور فلسطین، بیست و هشت بند آن را حذف نمود!

مذاکرات بعدی، موسوم به «کمپ دیوید دوّم» است که در خرداد ۱۳۷۹ در آمریکا تشکیل شد. این مذاکرات، نتایجی قطعی به دنبال نداشت و آمریکا به عرفات هشدار داد که از اعلام کشور مستقل فلسطینی خودداری ورزد و عرفات نیز در شهریور ۱۳۷۹، رسماً از اعلام کشور مستقل فلسطینی، منصرف گشت.

تقویم تاریخ

■ بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی

۲۸ نوامبر

۸ آذر

۱ رمضان

تفویض ولایتعهدی امام رضا (ع) از سوی مأمون عباسی و بیعت مردم با آن حضرت (۲۰۱ق)
درگذشت شیخ الرئیس حسین بن عبدالله معروف به «ابن سینا» (۴۲۸ ق)

پدرش عبدالله، از بلخ و مادرش ستاره، از بخارا بودند او در صفر سال ۳۷۰ قمری دیده به جهان گشود. به جهت شهرتش طالبان علم و حکمت از هر سو به طرف او کشیده شدند. به همین جهت مرکز فلسفه و طب از بغداد به ایران منتقل گشت. وی حدود ۱۰۰ کتاب و رساله تصنیف نمود. در هنگام مرگ ۵۴ - ۵۸ و به قرائتی ۶۳ سال داشت.

روز همبستگی جهان با ملت فلسطین

۲۹ نوامبر

۹ آذر

۲ رمضان

تصرف مجدد جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک از سوی ایران (۱۳۵۰ ش)

جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک در سال ۱۹۰۴ میلادی که برای نخستین بار ناوهای جنگی انگلستان در ساحل آنها پهلو گرفتند، جزیی از خاک ایران و تحت اداره بندر لنگه از توابع فارس بودند. انگلستان این جزایر را به اشغال خود درآورد و ضمن پایین کشیدن پرچم ایران، مأمورین گمرک کشور را از آنها اخراج کرد. در سال ۱۹۰۵ دولت انگلستان به علت ضعف حکومت مرکزی، با یک اقدام موزبانه پرچم امیرنشین شارجه را بر فراز جزایر مزبور به اهتزاز درآورد. درطول اشغال این جزایر از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۶۸ دولت ایران حتی در بدترین شرایط سیاسی از اعتراض به اشغال آنها خودداری نکرد. در سال ۱۹۷۱ میان دولت ایران و دولت انگلستان که حامی شیوخ منطقه بود، مذاکراتی جهت حل اختلاف موجود در رابطه با جزایر مورد بحث صورت گرفت که این مذاکرات، حاکمیت مجدد ایران را بر جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک در پی داشت.

درگذشت شیخ الفقها والمجتهدین آیت الله العظمی شیخ محمد علی اراکی (رحمه الله) (۱۳۷۲ ش)

معظم له در سال ۱۳۱۲ قمری در اراک متولد گردید. وی در سن ۱۱ سالگی به یادگیری علوم دینی پرداخت و در

سن ۲۰ سالگی باتأسیس حوزه علمیه اراک از سوی آیت الله شیخ عبدالکریم حائری (رحمه الله) از محضر ایشان استفاده کرد و با

مهاجرت آیت الله حائری به قم وی نیز به شهرستان قم مهاجرت نمود و به مدت ۳۵ سال به تدریس اشتغال ورزید. وی همچنین پس از وفات آیت الله خوانساری رحمته الله علیه بیش از ۳۰ سال در مدرسه فیضیه نماز جمعه اقامه نمود.

۳ رمضان

۱۰ آذر

۳۰ نوامبر

وقوع غزوه تبوک به رهبری و فرماندهی پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (ق ۹)

این غزوه، در سال نهم هجری میان مسلمانان و رومیان روی داد و بدون اینکه نبردی بین طرفین واقع گردد، به صلح انجامید. در بازگشت از این غزوه، قصه اصحاب عقبه واقع گردید و منافقانی که قصد جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نموده بودند، رسوا شدند و این جنگ را تبوک یا فضحه (به خاطر رسوایی منافقان) و یا ذوالعسره (به خاطر سختی رفت و برگشت و فشار شدید مالی) نامیده اند.

وقوع غزوة الفتح و فتح مکه (ق ۸)

منشأ فتح مکه و درگیری مسلمین با کفار قریش، نقض شرایط صلح حدیبیه از سوی کفار قریش بود، زیرا فردی از بنی بکر که از طرفداران قریش بود، شعری در هجو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواند و غلامی از بنی خزاعه که طرفدار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند این شعر را شنید و منع کرد. در نتیجه بین آنان زد و خورد در گرفت و درگیری طرفین به قوم و قبیله آنان نیز کشیده شد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید آن حضرت فرمود: نصرت داده نشوم اگر خزاعه را نصرت نکنم. پس در طلب لشکر برآمد و پیکی را به سوی دشمن فرستاد و پیام داد: هر که ایمان به خدا دارد در اول رمضان خلع سلاح شده و در مدینه حاضر شود. اهالی مدینه آماده جنگ شدند. بالاخره زمان موعود فرا رسید و این شهر مقدس به دست مسلمانان فتح گردید و شالوده دین پی ریزی گردید.

درگذشت فقیه بزرگ عالم تشیع شیخ مفید رحمته الله علیه (۴۱۳ ق)

شیخ مفید از جمله متکلمان، محدثان و فقهای بزرگ امامیه است. او در سال ۳۳۸ قمری متولد شد و در سوم رمضان ۴۱۳ و به قولی ۴۱۱ قمری رحلت کرد. کتب زیادی از فقه، اصول و روایات از او به یادگار مانده و از جمله کسانی است که توقعات و نامه های مختلفی از ناحیه مقدسه صاحب الامر علیه السلام دریافت کرد. لقب شیخ مفید را در اوایل جوانی به خود گرفت و به این معلم (پسر معلم) نیز معروف گردید. ایشان از اساتید سید مرتضی و سید رضی محسوب می گردند.

شهادت آیت الله سید حسن مدرس (۱۳۱۶ ش)

۴ رمضان

۱۱ آذر

۱ دسامبر

مرگ زیاد بن ابیه عامل معاویه بن ابی سفیان در بصره (۵۳ ق)

گرچه وی در زمان حکومت امام علی علیه السلام از عاملان و استانداران آن حضرت در نواحی جنوبی ایران به شمار می آمد، لیکن پس از صلح امام حسن علیه السلام، به معاویه بن ابی سفیان پیوست. معاویه، وی را برادر خود خواند و از آن پس وی را زیاد بن ابی سفیان گفتند. زیاد از جانب معاویه، حکومت بصره را به دست آورد. او در این زمان بیش از ۱۳۰۰۰ نفر از شیعیان و محبان امام علی علیه السلام را در عراق به شهادت رساند.

درگذشت آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی رحمته الله (۱۴۱۳ ق)

وی در سال ۱۳۲۲ قمری در روستای «بردمه لاریجان» از توابع آمل دیده به جهان گشود. پس از آموختن قرآن و گذراندن تحصیلات ابتدایی، به تهران آمد و پس از مدتی به قم عزیمت نمود و از محضر اساتیدی چون آیت الله حائری، حجت کوه کمری و شاه آبادی استفاده برد و پس از اخذ اجازه اجتهاد، به نجف اشرف مشرف شد و از دروس فقه و اصول میرزای نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیای عراقی کسب فیض نمود. ایشان در امور سیاسی و مبارزه علیه رژیم ستمشاهی بسیار فعال بود و نقش خوبی در حمایت از امام راحل رحمته الله و انقلاب اسلامی داشت. آثاری چون «بدایع الافکار» و تقریرات دروس آیت الله حائری از وی به جای مانده است. مرقد مطهرش در حرم حضرت معصومه علیها السلام قرار دارد.

شهادت میرزا کوچک خان جنگلی (۱۳۰۰ ش)

همه پرسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸ ش)

۲ دسامبر

۱۲ آذر

۵ رمضان

لغو مصوبه ساختگی «انجمنهای ایالتی و ولایتی» رژیم محمد رضا پهلوی به دنبال مبارزات پیگیر امام خمینی رحمته الله (۱۳۴۱ ش)

لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در ۶ مهر ۱۳۴۱ به تصویب هیئت دولت رسید. به موجب این لایحه به زنان حق رای داده شد و از شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان، قید سوگند به قرآن حذف گردید. هدف از تصویب این لایحه آزادی زنان نبود بلکه توطئه آمریکا و اسرائیل برای از بین بردن عفت عمومی و ترویج فساد و فحشا در میان زنان بود، اما زمانی که رژیم، استواری روحانیت و مردم را دید و علائم قیام عمومی را مشاهده کرد، در تاریخ ۱۲ آذر سال ۱۳۴۱ شمسی با تصویب هیئت دولت اعلام کرد که این مصوبه قابل اجرا نیست.

تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸ ش)

روز ملی امارات متحده عربی (۱۹۷۱ م)

۳ دسامبر

۱۳ آذر

۶ رمضان

مهاجرت علما و روحانیون ایرانی مقیم نجف، کربلا و سامرا به کشور، در پی اولتیماتوم روسیه به دولت ایران (۱۲۹۰ ش)

زمانی که روحانیون ایرانی مقیم عتبات عالیات مقدسه عراق از جریان اولتیماتوم روسیه به ایران با خبر شدند، برای نجات ایران از ذلت و مبارزه با روسها تصمیم گرفتند تحت رهبری آیت الله آخوند خراسانی و شیخ عبدالله ملازندان به ایران باز گردند. ولی آیت الله آخوند خراسانی که قصد عزیمت به ایران را داشت، به طور کاملاً مشکوکی بر اثر یک بیماری ناگهانی وفات نمود.

۴ دسامبر

۱۴ آذر

۷ رمضان

وفات حضرت ابوطالب پدرارجمند حضرت علی علیه السلام در مکه معظمه (۱۰ بعثت)

حضرت ابوطالب علیه السلام و همسرش فاطمه بنت اسد علیهما السلام بیش از چهل سال از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حمایت نموده و او را در اهداف رسانتش یاری نمودند. مدفن آن حضرت، در قبرستان ابوطالب در مکه معظمه قرار دارد. امام محمد باقر علیه السلام در قبال تهمت بی‌ایمانی به حضرت ابوطالب علیه السلام از سوی دشمنان اهل بیت علیهم السلام فرمود: «اگر ایمان ابوطالب علیه السلام را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در کفه دیگر، ایمان او سنگین‌تر است.»

۶ دسامبر

۱۶ اذر

۹ رمضان

تولد با سعادت حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام

حضرت یحیی بن زکریا چندین سال پیش از تولد حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام دیده به جهان گشود و در هفت سالگی به ارشاد و هدایت مردم پرداخت. ایشان بنی‌اسرائیل را از ارتکاب گناه و جرایم برحذر می‌داشت و آنان را به ظهور حضرت عیسی علیه السلام بشارت می‌داد. ظهور و قیام حضرت عیسی علیه السلام پس از بیست و اندی سال از بشارت یحیی علیه السلام به وقوع پیوست.

حضرت یحیی در عصر اردشیر (پادشاه مقتدر ایران) در بیت المقدس به دست یهودی ناپاک‌زاده‌ای به شهادت رسید و روز شهادت وی، چهارشنبه بود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آسمان و زمین چهل روز در شهادت یحیی و شهادت اباعبدالله الحسین علیهما السلام گریه و سوگواری نمودند. سؤال شد که گریه آسمان چگونه بود؟ فرمود: در طلوع و غروب، خورشید به رنگ سرخ در آسمان هویدا می‌شد.

ارسال ۱۲ هزار نامه از سوی مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام و تقاضای آنان در حرکت کردن آن حضرت به سوی عراق جهت مبارزه با حکومت یزید (۶۰ ق)

حمله وهابی‌ان حجاز به نجف اشرف (۱۲۲۵ ق)

۷ دسامبر

۱۷ اذر

۱۰ رمضان

وفات ام‌المؤمنین حضرت خدیجه علیهما السلام همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۱۰ بعثت)

به همین مناسبت مقاله‌ای تحت عنوان «خدیجه بانوی بزرگ اسلام» در همین ره‌توشه درج شده است.

۹ دسامبر

۱۹ اذر

۱۲ رمضان

انجام عقد اخوت میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام (۱ ق)

روز مقدس مسیحیان و میلاد با سعادت پیامبر بزرگ الهی، حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام

۱۰ دسامبر

۲۰ اذر

۱۳ رمضان

هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی در اثر یک بیماری جانکاه (۹۵ ق)

وی از ستمکاران تاریخ به شمار می‌آید و طی مدت بیست سال حکومت خویش، تلاش وافر در تحکیم و تثبیت حکومت مروانیان به عمل آورد. وی پس از کشتن عبدالله بن زبیر و منجیق بستن خانه خدا و پایان دادن به حکومت آل زبیر، علاوه بر حجاز، حکومت عراق و شرق عالم اسلام (تا مرزهای هند و مغولستان) را نیز به دست آورد. غیر از افرادی که در جنگها به دست او کشته شدند، حکم قتل حدود صد و بیست هزار نفر را صادر کرد. وی در سن ۵۳ سالگی به

هلاکت رسید. در آن هنگام بیش از ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن در زندان او به سر می بردند که بسیاری از آنان برهنه بودند.

شهادت آیت الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی (دومین شهید محراب) (۱۳۶۰ ش)

تصویب اعلامیه حقوق بشر در سازمان ملل متحد (۱۹۴۸ م)

۱۱ دسامبر

۲۱ آذر

۱۴ رمضان

کشته شدن مختار بن ابی عبیده ثقفی به دست مصعب بن زبیر (۶۷ ق)

مختار بن ابی عبیده ثقفی پس از هلاکت معاویه بن ابی سفیان، از جمله رهبران انقلابی کوفه بود که از امام حسین علیه السلام و نماینده اش حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام حمایت نمود و در نتیجه، از سوی عبدالله بن زیاد عامل یزید در کوفه، دستگیر و زندانی شد و در ایام قیام امام حسین علیه السلام همچنان در زندان عبدالله بن زیاد به سر می برد تا اینکه به وساطت شوهر خواهرش عبدالله بن عمر در نزد یزید بن معاویه، از زندان آزاد گردید. پس از مرگ یزید، جهت خونخواهی امام حسین علیه السلام در کوفه قیام نمود و تمام قاتلان امام حسین علیه السلام و عناصر اصلی ضد امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را دستگیر و به مکافات اعمالشان رساند. وی پس از ۱۸ ماه حکومت در کوفه و نواحی آن، در ۱۴ رمضان ۶۷ قمری در برابر لشکریان عبدالله بن زبیر به فرماندهی مصعب بن زبیر، متحمل شکست گشته و در این نبرد به قتل رسید.

درگذشت عالم بزرگ شیعه «آخوند خراسانی» صاحب کفایة الاصول (۱۲۹۰ ش)

آخوند خراسانی در مشهد مقدس دیده به جهان گشود و در همان شهر علوم مقدّماتی را فراگرفت. وی فلسفه را از اساتیدی چون ملاهادی سبزواری، ملاحسین خویی و میرزا ابوالحسن جلوه فراگرفت. مرحوم آخوند، در سال ۱۲۷۹ قمری راهی نجف شد و از محضر اساتیدی چون شیخ مرتضی انصاری و محمد حسن شیرازی کسب فیض نمود. معظم له پس از میرزای شیرازی مرجع تقلید شیعیان گردید و در درس خارج وی ۲۲۰۰ نفر که بیش از ۲۰۰ نفر آنها مجتهد مسلم بودند شرکت می کردند. آخوند خراسانی در عین اشتغال به کارهای علمی و تربیت طلاب، در امور سیاسی عصر خویش نیز شرکت فعال داشت و از سران طراز اول جنبش مشروطه محسوب می شد. فعالیت سیاسی آخوند خراسانی، دو دولت روس و انگلیس را بسیار نگران کرده بود. به همین جهت از وی خواسته شده بود تا فعالیت های سیاسی خویش را متوقف کند. در نزد کارشناسان سیاسی، وفات آخوند خراسانی یک مرگ طبیعی تلقی نمی شود زیرا او از ماهها پیش مورد تهدید دول روس و انگلیس قرار گرفته بود.

۱۲ دسامبر

۲۲ آذر

۱۵ رمضان

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام نخستین فرزند حضرت فاطمه و حضرت علی علیه السلام (۲ ق)

برخی از مورخان سال تولد آن حضرت را، سوم قمری دانسته اند. امام حسن علیه السلام هفت سال با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سی سال با پدر بزرگوارش زندگی کرد و دوران خاصه امامت او ده سال بود. روایت شده است که: هیچ کس از جهت منظر، صورت، سیرت، رویه، مجد و بزرگواری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شبیه تر از او نبود. مهمترین حادثه دوران امامت او، عواقب

و پیامد ناگوار جنگهای صفین، جمل و نهروان بود که پس از تصدّی خلافت، دامن‌گیر آن حضرت شد. امام حسن علیه السلام چند ماه پس از تصدّی خلافت، آمادۀ جنگ با معاویه شد اما بر اثر سستی و خیانت عدۀ زیادی از فرماندهان، سران قبائل، سربازان و پیروانش، چاره‌ای جز صلح با معاویه ندید و علیرغم میل باطنی خود به صلح تحمیلی معاویه بن ابی‌سفیان تن داد و حکومت را به وی واگذار نمود.

حرکت مسلم بن عقیل علیه السلام از مکه به سوی کوفه (۶۰ ق)

اعزام حضرت مسلم علیه السلام از سوی امام حسین علیه السلام به جانب کوفه، پس از نامه‌های پی‌درپی و دسته جمعی کوفیان به امام حسین علیه السلام و دعوت از آن حضرت جهت برپا نمودن حکومت اسلامی و مبارزه با یزید بن معاویه صورت گرفت. مردم کوفه گرچه در ابتدا استقبال شایانی از مسلم بن عقیل علیه السلام به عمل آوردند، لیکن با تطمیع و تهدید حکومت عبیدالله بن زیاد، سرانجام وی را تنها گذاشته و به دست ابن زیاد سپردند.

ولادت یا سعادت امام نهم شیعیان حضرت امام محمد تقی علیه السلام (۱۹۵ ق)

در باره میلاد یا سعادت حضرت جواد الائمه علیه السلام دو نظر در میان مورخان شیعه وجود دارد: برخی آن را در دهم رجب سال ۱۹۵ قمری می‌دانند که قول مشهور شیعه است. اما برخی دیگر آن را پانزدهم ماه مبارک رمضان همان سال دانسته‌اند که همزمان با میلاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد. امام جواد علیه السلام پس از شهادت امام رضا علیه السلام به دست مأمون و پیش از رسیدن به بلوغ رسمی، به مقام امامت نائل آمد. علی بن جعفر علیه السلام که از مشایخ و مؤلفان بزرگ و از علوین بود و از محضر پدرش امام صادق علیه السلام و برادرش موسی بن جعفر علیه السلام و برادرزاده‌اش امام رضا علیه السلام کسب علم کرده بود و به فقاہت و دانش مشهور بود، در هنگامی که عمرش حدود ۸۰ سال بود و امام جواد علیه السلام شاید عمر شریفش هنوز از ۱۵ سال تجاوز نکرده بود، به امامت آن حضرت معترف بود، دست وی را می‌بوسید و می‌فرمود: «انا له عبد».

۱۴ دسامبر

۲۴ آذر

۱۷ رمضان

بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۱۳ قبل از هجرت)

به استناد «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز ۱۷ ماه مبارک رمضان بود. اما مشهور، بعثت آن حضرت را، ۲۷ رجب دانسته‌اند. علامه مجلسی می‌گوید: شاید بتوان گفت آغاز نبوت و وحی در ماه رمضان بود اما امر به تبلیغ و رسالت حضرت در ماه رجب بوده است.

وقوع معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب شنبه ۱۷ ماه رمضان (۱۲ بعثت)

از آیات کریمه و احادیث متواتره ثابت گردیده است که خدای متعال در یک شب، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از مکه معظمه تا مسجدالاقصی و از آنجا به آسمانها تا سدرۀ المنتهی و عرش اعلی سیر داد و عجایب آفرینش آسمانها، رازهای نهانی و معارف نامتناهی عرش را به آن حضرت القا فرمود. میان مورخان اسلامی درباره تاریخ معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاقی نیست. برخی ۱۷ رمضان، برخی ۲۱ رمضان، ۶ ماه پیش از هجرت و برخی دیگر در ربیع‌الاول دو سال پیش از بعثت گفته‌اند. در مکان عروج نیز اختلاف است. برخی خانه ام هانی (خواهر امام علی علیه السلام) و برخی دیگر

شعب ابی طالب و برخی نیز از مسجد الحرام دانسته‌اند. از برخی احادیث استفاده می‌گردد که معراج پیامبر ﷺ یک بار نبوده است بلکه ۱۲۰ مرتبه خداوند منان آن حضرت را به آسمانها برده و در باب ولایت و امامت ائمه اطهار علیهم السلام و معارف الهی آگاهیایی به آن حضرت داده است.

وقوع غزوه بدر میان سپاهیان اسلام و سپاهیان کفر و شرک (۲ ق)

بدر، نام چاهی است که در اطراف آن، نبرد میان مسلمانان و مشرکان شعله‌ور شد و پس از پایان نبرد، کشته‌های مشرکین در آن افکنده شدند. در این غزوه که نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، مشرکان و کفار در آن از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند و نفرات آنها سه برابر سپاه اسلام بود. سردارانی چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حمزه بن عبدالمطلب علیه السلام و عبیده بن الحارث بن عبدالمطلب در این جنگ حضور یافته و ۷ نفر از سران لشکر کفر مانند: ابوجهل، ولید، شیبه و عتب را به همراه ده‌ها تن دیگر به هلاکت رساندند. مسلمانان، هفتاد نفر از کفار قریش را به اسارت درآورده و پیروزمندانه سر ابوجهل را نزد پیامبر ﷺ بردند و آن حضرت سجده شکر بجای آورد. روایت شده است که در این جنگ، تعداد اصحاب رسول خدا ﷺ، ۳۱۷ نفر به تعداد اصحاب طالوت بود. ولیکن معروف بین مسلمانان این است که تعداد اصحاب آن حضرت، ۳۱۳ نفر بود.

اشغال بلندی‌های جولان سوریه از سوی رژیم صهیونیستی اسرائیل (۱۹۸۱ م)

۱۵ دسامبر

۲۵ اذر

۱۸ رمضان

نزول کتاب مقدس زبور بر حضرت داود علیه السلام

در این کتاب مقدس، بشارت ظهور امام زمان علیه السلام وجود داشته است.

عید تعمید حضرت عیسی مسیح علیه السلام (روز مقدس مسیحیان)

تعمید یکی از «هفت آیین مقدس» است که کلیساها و مسیحیان آن را برگزار می‌کنند. تعمید عبارت است از یک نوع شستشوی خاص که بر حسب نوشته قاموس کتاب مقدس (ذیل کلمه تعمید) از وظایف کلیساهاست که باید در مورد پیروان خود انجام دهند، ولی چگونگی این عمل از نظر کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها متفاوت است. پروتستان‌ها، آن را وسیله توفیق و سبب وقف در راه خدمت به خدا می‌دانند، اما کاتولیک‌ها معتقدند که این شستشو، گناه موروثی را از انسان پاک می‌کند و شیطان را از وی دور می‌سازد و اگر طفلی بدون تعمید از دنیا برود روح شیطان در وجود او باقی می‌ماند. در حالی که طبق نوشته «جان الدر» این عقیده با صریح گفتار مسیح علیه السلام مخالف است، زیرا مسیح علیه السلام چنانکه در انجیل متی باب ۱۹ بند ۱۴ آمده است، فرمود: بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من ایشان را منع نکنید، زیرا ملکوت آسمان از آن‌هاست.

۱۶ دسامبر

۲۶ اذر

۱۹ رمضان

ضربت خوردن امام علی بن ابی طالب علیه السلام به دست شقی‌ترین فرد روی زمین عبدالرحمن بن ملجم مرادی، در مسجد کوفه (۴۰ ق)

۲۰ رمضان

۲۷ آذر

۱۷ دسامبر

درگذشت جغرافیدان شهیر اسلامی، شهاب‌الدین یاقوت بن عبدالله رومی (معروف به یاقوت حموی) صاحب معجم البلدان - (۶۲۶ ق)

شهادت آیت‌الله دکتر محمد مفتاح و دو تن از همراهانش از سوی گروه فرقان (۱۳۵۸ ش). و روز وحدت حوزه و دانشگاه

۲۱ رمضان

۲۸ آذر

۱۸ دسامبر

شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بر اثر ضربت شمشیر زهرآلود عبدالرحمن ابن ملجم مرادی لعنه الله (۴۰ ق)

رؤیای یوسف صدیق (علیه السلام) در شب قدر

از ابن عباس روایت شده است که رؤیای صادق حضرت یوسف در شب جمعه که شب قدر بود واقع گردید. وی در آن رؤیا ملاحظه کرد که یازده ستاره از آسمان به زمین نازل شدند و او را سجده کردند. همچنین خورشید و ماه نیز از آسمان نازل شده و بر او سجده کردند.

وفات موسی بن عمران (علیه السلام) و یوشع بن نون (علیه السلام) و عروج حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) به آسمانها در شب ۲۱ رمضان

شیخ طوسی به نقل از صادقین (علیه السلام) وفات تمام اوصیا و پیامبران را در این شب می‌داند. شب قدر از شبهای ارزشمند سال است که همانندی برای آن در میان روزها و شبها نیست. این شب بنا به فرموده قرآن کریم از هزار ماه برتر است و شبی است که قرآن کریم بر قلب نازنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده است.

درگذشت محدث بزرگ عالم تشیع، محمدبن حسن بن علی (معروف به «شیخ حرّ عاملی قدس سره») (۱۱۰۴ ق)

وی در هشتم رجب ۱۰۳۳ در روستای «مشغره» از توابع جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود. کتاب گرانسنگ «وسائل الشیعه» ثمره هیجده سال تلاش پیگیر او در جمع‌آوری و تنظیم احادیث شیعه می‌باشد. شیخ حرّ عاملی در عصر صفویان به ایران مهاجرت نمود و پس از وفات، در صحن مطهر امام رضا (علیه السلام) در مشهد مقدس مدفون شد.

۲۲ رمضان

۲۹ آذر

۱۹ دسامبر

تصرف مجدد شهر آمل از سوی «علویان طبرستان» به فرماندهی حسن بن زید علوی - معروف به داعی کبیر - (۲۵۵ ق)

درگذشت محدث بزرگ اهل سنت ابو عبدالله محمدبن یزیدبن ربیع قزوینی (معروف به ابن ماجه) - صاحب سنن ابن ماجه - در قزوین (۲۷۳ ق)

شهادت مهندس محمد جواد تندگویان (وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران در دولت شهید رجایی) در اسارت و شکنجه‌گاه بعث عراق (۱۳۶۹ ش)

۲۰ دسامبر

۳۰ آذر

۲۳ رمضان

سومین شب قدر و نزول قرآن مجید بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از آن حضرت (۱۳ قبل از هجرت)

پایان یافتن تدوین و تألیف برخی از کتب مهم شیعی در شب ۲۳ رمضان المبارک
کتاب ارزشمند فقهی «جواهر الکلام» در ۲۳ رمضان ۱۲۵۴ قمری، کتاب گرانسنگ منظومه ملا هادی سبزواری
در ۲۳ رمضان ۱۲۶۱ قمری و کتاب مهم تفسیر قرآن «المیزان» علامه طباطبایی در ۲۳ رمضان ۱۳۷۲ قمری، از جمله آثار مهم شیعی بوده که در این شب به پایان رسیده‌اند.

۲۲ دسامبر

۲ دی

۲۵ رمضان

وقوع جنگ نهروان میان سپاهیان امام علی علیه السلام و خوارج (۳۸ ق)

منافقانی که تحمل حکومت عدل اسلامی امام علی علیه السلام را نداشته و از ابراز و اعلان ناخشنودی خویش نسبت به امام علی علیه السلام بیمناک بودند، با آن حضرت در جنگهای جمل و صفین مشارکت نمودند، لیکن پس از نبردهای معاویه و عمرو بن عاص در جنگ صفین، فرصت مخالفت پیدا کرده و با دست کشیدن از جنگ، امام علی علیه السلام را نیز ناچار به ترک جنگ و پذیرفتن حکمیت نمودند. این گروه که در تاریخ اسلام به نام «مارقین» معرفی شدند، پس از جنگ صفین، دائماً به دنبال بهانه و فتنه‌جویی بوده تا اینکه در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده و با جمع آوری ۱۲/۰۰۰ نیروی جنگی آماده نبرد شدند. امام علی علیه السلام با پند و اندرز خویش در حدود دو سوم آنها را از جنگ بازداشت، لیکن له‌اجت ۴۰۰۰ نفر دیگر موجب شعله‌ور شدن نبرد بین طرفین گردید که در آن نبرد، تنها ۹ نفر از مارقین جان سالم به در بردند و بقیه به خاک مدلت و هلاکت افتادند.

تولد ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین رازی (معروف به امام فخر رازی)، متکلم و فیلسوف
شهر قون ششم هجری در ری (۵۴۴ ق)

۲۴ دسامبر

۴ دی

۲۷ رمضان

روز جهانی قدس

ملت مسلمان ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بارها حمایت خویش را از ملت مظلوم فلسطین و آزادسازی قدس شریف اعلان نمود. امام خمینی ره بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، با تعیین آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به عنوان «روز قدس» توجه مسلمانان جهان را به پشتیبانی مستمر از مسلمانان فلسطین و آزاد سازی اراضی اشغالی معطوف نمود. به همین جهت همه ساله در ایران اسلامی و بسیاری از کشورهای اسلامی و غیراسلامی، راهپیمایی‌ها و کنفرانس‌هایی برگزار می‌گردد.

لغو امتیاز تنباکو به فتوای میرزای شیرازی ره در راستای مبارزه با دسیسه‌های استعماری
انگلیس (۱۳۷۰ ق)

پس از آنکه استعمار انگلیس با ترفندهایی امتیاز توتون و تنباکو را از ناصرالدین شاه قاجار گرفت، خیل دختران

فرنگی و زنان بدکاره خارجی به سوی ایران سرازیر شده و در گوشه و کنار شهرهای بزرگ، اقدام به ایجاد مراکز فحشاء و فساد نمودند. به دنبال آنها مبلّغین و مبشّرین مسیحی نیز به تدریج وارد کشور شده و کشور اسلامی ایران را همانند هندوستان مورد تاخت و تاز فرهنگی و ضد اخلاقی خویش قرار دادند. علما و مجتهدان دلسوز احساس خطر کرده و با دعوت مردم به اعتراض، عَلم مخالفت برداشتند. روحانیانی چون سید علی اکبر فال اسیری در شیراز، میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی در تبریز، میرزا حسن آشتیانی در تهران با یاری و همیاری مردم دست به شورش زدند. مرجع تقلید شیعیان آیت‌الله میرزای شیرازی که در آن هنگام در سامرای عراق به سر می‌برد، از اعمال حکومت ایران در واگذاری امتیاز توتون و تنباکو به انگلیس و بازگذاشتن دست خارجیها در کشور، بسیار ناراحت و متأسّف بود. به همین جهت نامه‌هایی برای ناصرالدین شاه قاجار فرستاد، لیکن همه آنها بی‌اثر بود. سرانجام میرزای بزرگ برای نجات اسلام و مسلمانان و حفظ مملکت ایران از شرّ دشمنان، فتوای تاریخی خود را در تحریم تنباکو به این عبارت صادر نمود: «الیوم، استعمال تنباکو و توتون بآئِ نحوکان در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است». پس از فتوای میرزای شیرازی، مردم مسلمان ایران به دعوت اعتراضی روحانیت، جواب مثبت گفته و به مخالفت با قرارداد، قیام نمودند و در این راه شهیدانی تقدیم نمودند. دولت قاجار، چون چاره‌ای جز تسلیم ندید، قرارداد را فسخ نمود.

درگذشت علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله علیه در اصفهان (۱۱۱۰ ق)

علامه محمد باقر فرزند محمد تقی مجلسی در سال ۱۰۳۷ قمری متولد گردید. وی از شخصیت‌های برجسته شیعه می‌باشد. خدمات دینی او از حیث تألیف و آثار (مانند کتاب «بحارالانوار فی اخبار الائمه الاطهار» در ۱۱۰ جلد)، تدریس، احقاق حقوق مظلومین، رفع گرفتاریهای مردم و رفع شر ظلمه در تاریخ چون برگی زرین می‌درخشد. سرانجام این بزرگ مرد جهان تشیع در ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ قمری در اصفهان بدرود حیات گفت و در کنار بقعه والد بزرگوارش مدفون گردید.

درگذشت فقیه مجاهد میرزا محمد حسن شیرازی رحمته الله علیه (۱۳۱۲ ش)

حاج میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی بزرگ در ۱۵ جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۰ قمری در شیراز متولد گردید. وی قبل از ۲۰ سالگی صاحب اجازه از سید محقق میرسید حسن بیدآبادی شد. وی از محضر صاحب جواهر و صاحب انواراللقاه استفاده کرد و پس از شیخ مرتضی انصاری مرجع عالم اسلام گردید و در حدود ۲۳ سال این سمت را به عهده داشت. این شخصیت عالی‌مقام با فتوای تحریم تنباکو موجب لغو قرارداد استعماری رژی شد. تألیفهای او عبارتند از: کتابی در طهارت، رساله‌ای در رضاع، کتابی در فقه، رساله‌ای در اجتماع امر و نهی، رساله‌ای در مشق، حاشیه‌ای بر نجات‌العباد، خلاصه‌ای از افادات شیخ انصاری. مقبره میرزای شیرازی در نجف اشرف قرار دارد.

۲۵ دسامبر

۵ دی

۲۸ رمضان

میلاد چهارمین پیامبر اولوالعزم حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به روایت کلیساهای ارمنی (۶۲۲ سال پیش از هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم)

حضرت عیسی علیه السلام از مادری پاک و باکره متولد شد که چگونگی زاده شدن او خود معجزه‌ای است که دلالت بر

پیامبری وی دارد. حضرت عیسیٰ علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزمی است که در ۱۳ سوره قرآن، ۴۵ بار نامش ذکر شده است. سالروز ولادت وی مبدأ تاریخ میلادی است که هم اکنون به عنوان تاریخ بین‌المللی از آن استفاده می‌شود.

۲۶ دسامبر

۶ دی

۲۹ رمضان

وقوع غزوه حنین (۸ ق)

غزوه حنین در حوالی مکه به وقوع پیوست. پس از آنکه لشکر اسلام به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد و آن شهر را از دست مشرکان خارج ساخت، گروهی از قبایل اطراف مکه به منظور مقابله با لشکر اسلام متحد شدند. خبر اجتماع این قبایل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و آن بزرگوار برای درهم شکستن مقاومت مشرکان، سپاهی تجهیز کرد و به سوی حنین حرکت فرمود. در این نبرد ابتدا مسلمین شکست خورده و روی به هزیمت نهادند اما با تدبیر و تلاش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یاران وفادارش همچون علی علیه السلام، بار دیگر فراریان برگشتند و طی نبردی سهمگین، دشمنان را شکست دادند. بعد از شکست دشمن، غنایم بسیار زیادی نصیب سپاه اسلام شد. پس از این پیروزی، سپاه اسلام برای تعقیب دشمنان به سوی طائف حرکت کرد.

